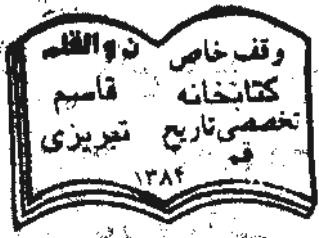


انتقادی بر مشی چریکی

اتحادیه کمونیستهای ایران

١٦٠ ريال



اتحادیه کمونیستهای ایران

دانشجویان مبارز
* طرفدار آزادی طبقه کارگر و یا بلس *

کونیستها باید پیوسته برای رفاه استوار
از حقیقت آماده باشند، زیرا که حقیقت در

جهت منافع خلق است.

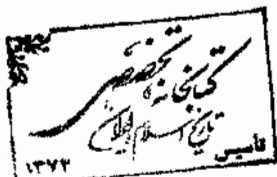
"کونیستها باید پیوسته برای اصلاح اشتباهات

حویس آماده باشند، زیرا که اشتباهات بسا

منافع خلق در تضادند."

"رفیق مائو"





«قدرت به قبضه شمشیر بسته است»

کلنسل پسیان

در تاریخ شصت هفتاد ساله مبارزات آزادیبخش مردم ما همیشه مسئله اعمال قهر انقلابی، تدارک و برپا داشتن جبارزه مسلحانه در دستور کار انقلابیون بوده و رزمایران دلیر وطن ما به این اصل اساسی که «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون میاید»، همیشه ایمانی خلل ناپذیر داشته اند. بجز دوران رهبری رفرمیستهای حزب توده و جبهه ملی در هیچ دوره دیگری از تاریخ دور و دراز مبارزات مردممان به مبارزات رفرمیستی و سازش با ارتجاع بر نمیخوریم. همیشه عنصر قهر انقلابی جای شایسته خود را در تمام طول این مبارزات داشته است. انقلاب مشروطه و مشق جنگ دادن پیر و جوان و حتی کودکان، جنبش جنگل و قیام پسیان و نهضت خیابانی، خیزشها کم عمر محلی در گوشه و کنار ایران در دورانهای مختلف و این آخرین قیام صلح دهقانان رنج دیده و زحمتکشمان در فارس و کردستان. اینها همه نشاندهنده توجه درخوری است که مردم ما و انقلابیون به نقش عنصر قهر انقلابی در کسب قدرت سیاسی داشته اند و دارند. قهر انقلابی بی که اعمال کننده اش توده های رنجبر و پا برهنه باشند.

در سالهای نهضت ۲۲-۳۰ آبا اینکه باز هم انقلابیون ایران، نه آبور تونیستها و رفورمیستها به این اصل اساسی ایمان داشتند و قهرمان ملی ما روزیه بزرگ حزب توده را به خاطر رفرمیست بودنش محکوم میکرد، اما از یکسو کوتاه آمدن همین انقلابیون که بالاخره همه در حزب توده متشکل گردیدند و به فکر ایجاد حزب کمونیست خود نیفتادند، و از سوی دیگر برخورد های ضد انقلابی رهبری حزب توده به عناصر انقلابی بی که با برنامه های رفرمیستی اش مخالفت میکردند، این مسئله بسیار مهم و اساسی را به بوته فراموشی انداخت. رهبری این دوران از مبارزات مردم ما، افتاد بدست خرده بورژوازی رفرمیست، شاهزاده ها و فئودال زاده هایی در راس جنبش قرار گرفتند که خود هسنگ ارتجاع حاکم از انقلاب میترسیدند. بالاترین خواستشان این بود که تن گوی را

نیز که سرش را با چند وکیل به داخل مجلس قوام فرستاده بودند، داخل
گفتند. این دوره از مبارزات مردم ما به خاطر نداشتن رهبری از کمپستی -
لنینیستی یا تلخترین تجربیات تمام عمر جنبش‌رهائی بخش‌خاتم امان پایان
یافت. رهبری اپورتونیست حزب توده که در تمام سالهای این دوران بسا
برنامه‌ها و سیاستهای رفرفریستی و سارشکارانه خود جنبش مردم ما را از
افتادن پیراه صحیح‌تر باز داشته بود با خیانت‌ننگین خود در ۲۸ مرداد
۳۲ و فرار از میدان مبارزه و تنها گذاشتن مردم و یا به نوکری امپریالیسم
و ارتجاع درآمدن، سنگین‌ترین لطمه را به جنبش‌رهائی بخش مردم ما و به
حیثیت مارکسیسم - لنینیسم در وطن ما وارد ساخت.

سالهای بعد از کودتا، سالهایی بود که پی‌آبرویی حزب توده و خیانت
رهبریش با تبلیغات ضد کمونیستی بی حد و مرز حساب شده. ارتجاع و
امپریالیسم دست‌بدرست هم داد و سالهایی راستی تیره را بوجود آورد، که
با فرار رسیدن سالهای بحرانی به گونه‌ئی پایان یافت.

در دوران بحرانی سالهای ۳۱-۲۰، چهار رهبری جنبش‌ماب دست رفرفریستها افتاد و
دوباره بالاترین هدف رهبری که اینبار پررئواری ملی بیرونی بود - همان راه
یافتن به مجلس بدست و یا کردن چند کرسی و خواهش و تضا از رژیم برای
حایت قانون اساسی شد.

معمولاً بدنبال يك شكست، مانند شكست ۲۸ مرداد
مارکسیست - لنینیستها به یافتن علل شکست، جستجوی توجیه و برطرف
ساختن انتهای انتقاد از گذشته و ریختن برنامه‌ئی جدید برای آینده میبرد -
دازند و میکوشند که در اولین فرصت شکست را جبران کنند. اما در وطن
ما - با اینکه دوران بحرانی سالهای ۳۱-۲۰ فرصت بسیار مناسبی بود برای
جبران شکست مرداد ۳۲، مارکسیست - لنینیستها حرکتی نکردند و آن
فرصت از رفته از دست رفت و راست‌رعلل این امر هنوز بر ما روشن نیست.

طی این دوره (سالهای ۳۲ - ۲۰ و ۲۱ - ۳۱) نبودن يك رهبری
مارکسیستی - لنینیستی يك حزب کمونیست در رأس جنبش ما باعث نقصانها و کمبود
های بسیاری و در آخر آن شکستهای نابود کننده شد، که از جمله اساسی
ترین کمبودهایش طرح نشدن شعار مبارزه مسلحانه و تدارک دیده نشدن
آن بود. این مسئله بسیار بسیار اساسی و کلیدی کاملاً فراموش شد و اصولاً

واقعی بدست ما میرسید، و آنچه ما میشنیدیم راستی هزاران فرسنگ با واقعیت انقلاب کوبا و نیروهای درگیر در آن فاصله داشت. و افزون بر اینها - علت اصلی خطاها ما - ضعف شوریک ما، اینها همه نگذاشتند ما به حقایق دست یابیم و این شد که ما در ذهن خود رسیدیم به این جواب که تنها و تنها علت شکست مبارزات مردمان در این دو دوره نبودن عنصر قهر در آن بوده، و ایمان آوردیم که اگر سلاح بدست گیریم و راه بیفتیم هر دم هم خواهند آمد و انقلاب خواهد شد.

رفتن چه گوارا از کوبا به بلوی و بسراه انداختن یک جریان چریکی دیگر در آنجا، رفتن دبره، روشنفکر ارشانی به امریکای لاتین و روشن شدن اوضاع عملیات پارتیزانی فدائیان فلسطین در بیخ گوشمان، اینها همه مرتب تصور ما را دلفتر میکرد. ایمان به مبارزه مسلحانه مفرد بلشعارهای زمانیکی دلچسبی که برای ما روشنفکران عجول داشت به صورت جزئی تغییر ناپذیر در آمد. و میتوانیم بگوئیم این بادی بود که تقریباً بر همگان وزید. کسانی که در این دوره با مبارزه مسلحانه مفرد، جنگ چریکی و کانون شورش مخالف بلشعاند، نسبتاً کم بودند - اما بهر صورت بودند - چیزی که دیگر هیچکس جرأت نداشت از آن صحبت کند، خط شی و فرمیستی حزب توده بود. مبارزه پارلمنتارستی مورد لعن و نفرین عام و خالص بود و همه بدون استثنا از مبارزه مسلحانه حرف میزدند، اما با تفاوتهایی.

در این دوره سه نظریه سرچگونگی بر پا کردن مبارزه مسلحانه بین انقلابیون وجود داشت:

۱- بخشی میگفتند باید کار سیاسی صورت گیرد، باید مردم آگاه و آماده شوند و برخیزند. آنوقت مبارزه مسلحانه توده های مردم، ایران را تواند آزاد کرد. جمله معروف آن استاد عزیز "از ما پشه سفید ها کاری ساخته نیست." باید استین چرکینها و پا برهنه ها بیایند توی خیابانها و مسلح گردند. سوزند بحث و استدلالهای این رقای دانا و دور اندیش بود. در پیشاپیش همه این رقبا باید از رفیق دلاور صمد بهرنکی نام ببریم که خبر میشد دانشگاه اخصاب و تظاهرات دارد، مدرسه اش را در روستای ازول - یجان میگذاشت و خود را میرساند تهران تا قاضی بچه های اخصابی شود.

و تأثیری را که می‌خواهد بر آنان و اعصابشان بگذارد، نوشته‌های این شهید عزیزه‌کاری که در رنده کردن فرهنگ مردمش کرده، حماسه کورافطوی لوپه‌ترسن سند چگونگی اندیشه اوست، از خود را قطره‌ئی از دریای خلق میدانست و ایمانش به خلق و نیروی توده‌ها چون گوه استوار بود، لوپه‌سنگ را نیز چنین پیورند که رفیق دلیر ما شالگونی یکی از آنها بود، بعد از صمد و یارانش، باید از رفقائی در گروه قهرمان جرنی ظریفی یاد کنیم که آنها نیز پروشانی میدیدند که از تکتازی روشنفکران انقلابی کاری ساخته نیست، در بین این رقا دافتورین بحثها بر سر این مسئله جریان داشت که بالاخره با قبول هم‌کار توده‌ئی و هم‌کار چریکی به انجام رسید، در بین رقای خود ما نیز رفیق قهرمان و دانایمان ناصر کاخساز با دست زدن به عطیات نظامی هفرد مخالف بود، اما متأسفانه در بین ما تنها کسی بود که خوب می‌فهمید و باید اعتراف کنیم که هم صادره بانک صادرات تهران و بلا، هم سلاح خریدها و بمب‌ساختن‌ها و بالاخره هم خروج بخشی از رقا از ایران، همه‌اش علیرغم مخالفت‌های این رفیق بزرگ صورت پذیرفت، در سالهای بعد نیز باید از رقای سازمان آزاد بخش خلق‌های ایران نام ببریم که روی چنین خطی بودند.

۲- بخشی میگفتند ما باید هم‌کار سیاسی و توده‌ئی بکنیم و هم جنگ چریکی و این دو در کنار هم سود مندند و تکمیل کنند، همدیگر باید هم توده‌ها را به مبارزه بکشیم و انصاف و نظاهرات بر پا کنیم و هم خودمان دست به عطیات نظامی بزنیم، این خطی بود که بیشترین پیرو را داشت، رقای گروه قهرمان جرنی شهید بالاخره همه بر این خط به توافق رسیدند، در بین رقای ما نیز این خط بیشترین پیرو را داشت، رقای دلاور گروه ارمان خلق نیز روی همین خط بودند، با گرایش بیشتر به کار توده‌ئی، در عین حال باید بگوئیم که در همه این گروه‌ها پیروان هر سه نظر وجود داشتند، گروه‌های این دوره هیچیک از این نظر یکدست نبودند.

۳- بخش آخر کسانی بودند که هیچ اعتقادی به مبارزه سیاسی، مبارزات توده و کار برای آگاه سازی و آماده سازی مردم نداشتند، اینها میگفتند باید مسلح شد و به گوه زده‌کارها دست می‌شود، حزب توده نه دوازده

سال مردم ما را به خیابانها کشید چه توانست بکند؟ باید ما انقلابیون مسلح شویم و جنگ را با دشمن آغاز کنیم. این بخش از هر گونه نزدیکی و مخلوط شدن با مبارزات توده پرهیز میکردند و خود را در خطا و بدور از مردم میساختند. رفقای چریک و مجاهد ما روی این خط بودند و پیروان خط دوم نیز بالاخره در عمل و در ادامه کار مجبور شدند بسیاری به اولیها پیوندند و معدودی به آخریها، چرا که در شرایط کنونی وطن ما در دوره تدارک انقلاب، پیمودن چنان راهی است. چهارم چریکی کردن بوه مشی توده شی در پیش داشتن است. امکانپذیر نبوده و نیست. بناچار یکطرفه دیدن یا زود قربانی طرف دیگر خواهد شد. و اصولاً این خط را باید یک خط تحولی، یک گذرگاه دانست برای عبور از مشی چریکی، به مشی توده شی. ما در گذشته شاهد عبور بسیاری از رفقاً از این کنال بوده ایم و در آینده نیز خواهیم بود. معمولاً با گذشت زمان افزایش تجربیات و رشد آگاهی، مشی چریکی صرفاً به مشی مخلوط چریکی - توده شی تبدیل میشود و بالاخره به مشی توده شی.

از مئه نظری که متخیم بر سر ... چگونگی برپا کردن مبارزه مسلحانه در این دوره بود، وضع پیروان نظر اول که روشن است. آنها مارکسیست - لنینیستهای آگاه بودند که آثار و عواقب خیانت رهبری حزب توده هنوز تمیگداشت کسی به حرفهایشان خوب گوش نکند. بخشهای دوم و سوم نیز با هم تفاوتی اساسی داشتند. بخشی هنوز قسمت اعظم نیروی خود را صرف برآه انداختن مبارزات توده شی میکردند، بخشی اصلاً توده را قبول نداشتند و مبارزات توده را نفی میکردند. مثلاً پیروان این هر دو خط در دانشگاه کار میکردند. اما هر یک با هدفی جداگانه. یکی با هدف چریک گرفتن و دیگری با هدف برآه انداختن مبارزه توده شی. یکی کادر میساخت که چریک کند، دیگری کادر میساخت که مبارزات دانشجویی را بوسیله اش رهبری کند. رفقای گروه شهید قهرمان جری کادر دانشجویی مثل فرخ نگهدار میساختند. کادر میساختند برای برآه انداختن و رهبری مبارزات دانشجویی. فرخ نگهدار کادر میساختند که رفقای شهید گروه جری در دانشگاه ساختند بدون افراق خود سازماندهنده بسیاری از اعتصابات و تظاهرات و یکی از فعالترین دانشجویان در جنبش دانشجویی آن دوران بود. یعنی جزو انگشت شمار فعالترین عناصر

جنبش دانشجویی • فرخ دانشجوی فنی بود. اما در تعطیل کردن کلاسهای درس همه دانشکده ها، یکی از گردانندگان اصلی بود. همیشه در صف اول اعتصابات و تظاهرات دانشجویی بود و در بوجود آمدن کمیته سراسری نیز نقشی ارزنده داشت. رفیق قهرمان، ما شهید دلاور جبری معتقد بود که انقلابی باید در این پروسه، در جریان مبارزات توده‌ئی ساخته شود. و او که خود در چنین مبارزاتی بیژن شده بود نمیتوانست جز این اعتقادی داشته باشد. نمونه رفقای شهیده عزیز سرمدی قهرمان و احمد افشار دلپویه کادرهای دیگری که باز رقبا جبری - ظرفی ساختند و در جریان مبارزات توده پرورششان دادند، مثالهای دیگری از طرز کادرسازی آنهاست. در صورتی که رفقای مجاهد و چریک هم در آن سالها و هم پس از آن، کادرهای دانشجویی، کارگری و غیره همه را از جنبش توده هاشان جدا کرده و در انزوا میساختند و میسازند. همین تفاوت در چگونگی تربیت کادر و برپا خوردن به مبارزه توده نمایشگر اختلافاتی است که در کل شیوه های کار انقلابی بین این دو بخش وجود داشت. رفقای گروه جبری همه بدون استثنا در جریان مبارزات توده‌ئی رشد کردند و بیژن شهید کسی را که از ایمن کوران نگذشته باشد اصلاً قبول نداشت. رفقای چریک و مجاهد تا جایی که توانستند و امکان داشت کادر هاشان را خارج از مبارزات توده و در انزوای محض ساختند.

رفقای ما نیز همانسان که گفتیم روی خط دوم بودند و میگویند عمل چریکی را با کار توده‌ئی پیوند دهند. در حالی که رفقای دلاورمان پاکتراد کاخساز و بطحائی، که خود در جریان مبارزات توده‌ئی سالهای ۳۹-۴۲ پرورش یافته بودند و رفقای جوانتر مانند شالگونی و انزایی سلطانزاده و رحیمخانی و... همیشه در پیکار پیش اعتصابات و تظاهرات دانشجویی و کلاً مبارزات توده‌ئی بودند و ما این افتخار را داریم که بگوئیم درباره انداختن اعتصابات و تظاهرات دانشجویی سالهای ۴۵ تا ۴۷ و در تدارک و برگزاری مبارزات عظیم جهلم جهان پهلوان تختی، رفقای ما نقش اساسی را ایفا کردند. در عین حال آماده میشدیم برای برآوردن انداختن جنگ چریکی و... بهر رو این هر سه منی وجود داشت که با ضربات سنگینی

که گروه‌های با سابقه بر مانند یاران سعد، گروه بی شهید و نسو و فلسطین خوردند مسئله مبارزات توده‌ی کلابه باد فراموشی سپرده شد و حتی مخالفت با آن جای سازمان دادن انرا گرفت. که در این جزوه خود-اهیم دید - انقلابیون ایران دقیقا راه بی سرانجام انقلابیون امریکای لاتین را در پیش گرفتند و همه تلاشها صرف پراه انداختن "موتور کوچک" شد با این خیال خام که "موتور بزرگ" خود به حرکت در خواهد آمد. امروز ما در حدود ۸ سال از آن سالها فاصله داریم. طوفان عظیمی که از طرف کوبا میوزید فرو نشست و گرد و خاکها خوابیدند و حال رقایع را بهتر میتوان دید. انقلابی سترگ چه گوارای قهرمان تلاش جانبازانه اش در بولیوی با شکست برپوشد. موج مبارزات چریکی شهری در همه جا و از جمله در خود امریکای لاتین فروکش کرد. خلقهای ویتنام و کامبوج و لائوس که راه سارکمیستی - لنینیستی انقلاب را رفته بودند به پیروزیهایی حماسه گونی دست یافتند که هیئت غول جنگی امپریالیسم امریکا را در چشم خلقها شکست. عملیات منفرد چریکهای جانباز در امریکای لاتین شکستهای تلخی را به دنبال آورد. و از همه اینها گذشته خود ما نیز مبارزات چریکی را حدود ۵ سال تجربه کردیم و امروز همه اینها در برابر ماست. امروز شناخت راه و بیراهه هزاران بار اسلتر از آن سالهاست. امروز طوفان گزی که آن سالها از کوبا میوزید، تبدیل به باد سردی شده است. تز "کانون شورشی" و جنگ چریکی جدا از مردم به تمام معنی در سطح جهانی شکست خورده و ما در لحظه‌ی قرار داریم که برای تشخیص راه درست از نادرست دچار معیار و ابزار سنجش در اختیارمان هست که هیچکدامش در اختیار رقایمان در آن سالها نبود. و به همین دلیل اگر امروز دیگر علیرغم تجربه و امکان شناخت، ما دچار خطا شویم، این خطایمان میتوان گفت آگاهانه و بنا بر این نا بخشودنی است. اگر رقای شهیدمان احمد زاده ها و پویانهاد رآن سالها دچار خطاهائی شدند شاید بتوان بیجهتجوی و جوانی جنبش راد رآن دخیل دانست. اما اگر امروز باز پس از اینهمه سال ما مرتکب همان خطاها شویم این دیگر نا بخشودنی است. چرا که این دلیل بی توجهی ما حتی به خون خود این رقای شهید است.

مادريك شوایط دشواره بیگان شکستهای گذشته نزدیکانرا هنوز در پهلو داشتیم و دردش امان نمیداد که درست بیندیشیم و در دم طوفان پر توانی که از امریکای لاتین و نقطه تزلزل کوبا میوزید قرار گرفته بودیم و میراث بسی جهانیتهای حزب توده از فرهنگ انقلابی اصیل زمان جدایمان انداخته بود، بیراهه‌ئی را به جای راه برگزیدیم و تاوانش را نیز طی این مدت دادیم. با احترام به خون رفقای شهیدمان، با درس‌گیری از تجربیات گذشته خودمان و دیگران، با ایمان به قدرت تاریخساز خلقهایمان و با اتکال به تنها ایدئولوژی رهائی بخش رنجبران جهان، مارکسیسم - لنینیسم، اندیشه پرولتاریا انقلابی خود را از الودگیهای انحرافی بزدانیم و راه را دریابیم.

"پیروز باد رزم پرولتاریای ما"

پویا

تبرستان ۱۳۵۴

از نطفه بها شده ره باز میشود
وز نوحانیت دگر آغاز میشود
نیمسا

شرایط جامعه

۱- ۱۳ سال از آغاز عمر نکتت بار "انقلاب سفید"، این توطئه مشترک شاه و امریکا علیه مردم و انقلاب وطن ما میگذرد و طی تمام این ۱۳ سال و سالها پیش از آن نیز نشخوار شبانه روزی دستگاههای تبلیغاتی رنگارنگ رژیم ادعاهای "پیشرفت کشور"، "رفاه مردم"، "استقرار دموکراسی"، "صنعتی شدن ایران"، "سیاست مستقل وطنی" وغیره وغیره بوده است. اما علیرغم همه این جار و جنجالها وضع مردم ما از هر نظر روز بروز بدتر شده و مروری در سیاستهای ضد ملی و ایران پر بار ده رژیم نشان میدهد که در آینده نیز تا این بساط برپاست، باز روز بروز بدتر خواهد شد. و درست آنهمه جار و جنجال و حیل و غریب برای پسر - شاندن همین واقعیت زشت و رسوا کننده است.

پنج سال پیش رفیق قهرمان ما شکرالله پاکزاد در بیدارگاه نظامی شاه گفت: "من از دو سال قبل از دستگیری بیشتر اوقات خود را در دور افتاده ترین دهات ایران گذرانده ام. از چاه بهار بلوچستان تا ماکوی اندر ایجان و از خرشهر خوزستان تا دره سند خراسان همه جا را دیده ام که علیرغم تبلیغات دستگاه، فقر و فلاکت از سر روی مردم میبارد. گرسنگی، بیسوادی، مرض، نداشتن مسکن، یگنا پیراهنی و محرومیتهای مادی و معنوی را دیده ام که در تمام نقاط ایران بیداد میکند. انسان اگر بخواهد اوضاع ایران را از روی امار و ارقام و رپرتاژهای دولتی قضاوت کند، تصور خواهد کرد که این کشور بهشت برین است. اما تا خود بصیابان مردم نرود، نخواهد فهمید که ما در چه جهنمی زندگی میکنیم. "طنی این است" همه آنچه را که رفیق ما گفته چندین برابر تشدید شده است. هم فقر و فلاکت و گرسنگی و بیسوادی، مرض، نداشتن مسکن، یگنا پیراهنی و محرومیتهای مادی و معنوی و هم امار و ارقام و رپرتاژهای دولتی. هم بهشت ادعائی رژیم پر رونق تر و فریبنده تر گشته و هم جهنم واقعیت زندگی مردم سوزان تر. رژیم وطنفروش پهلوی، وطن ما را تبدیل به جهنمی سوزان کرده، برای خلقهای ستمزده و محروم این کشور و تبدیل به چراگاهی سر سبز برای خوکان امپریالیست و در راس آنها

اربابان تاج بخش، امیرالیستهای امریکائی،
 طبقه کارگر ایران امروز در فقر و محرومیتی کم نظیر بسر میبرد. رژیم انقلاب
 سفید مدعی است که کارگر ایرانی امروز خود صاحب کار خویش و فراتر از آن خود
 صاحب کارخانه است و در سایه سیاستهای باند پهلوی به رفاه کامل رسیده.
 اما واقعیت جامعه ما چه میگوید؟ دهها هزار کارگر بیگار پشت در کارخانه
 ها در انتظار کارند و نصیبشان از اینهمه پیشرفت و رفاه ادعائی، بیگاری، کمرنگی و
 مرگ ناشی از فقر است. و اینها اکثر همان روستاییانی هستند که انقلاب سفید
 "ازاد"شان کرده است. از اینها که بگذریم، صد ها هزار کارگر ایرانی که با اصطلاح
 کار و معرمانی دارند، در کارخانه های سرمایه داران امیرالیست و سرمایه داران
 کبرادور به دستفروشانترین شکل ممکن استثمار میشوند و حق کوچکترین اعتراضی هم
 ندارند. جواب اعتراض این زحمتکشان را همیشه دستگاه انقلاب سفید با کتک و
 حبس، شکنجه و گلوله داده است. نمونه های کشتار کارگران قزوه زیبا، جهان
 چیت، ایرانا، و نساجی شاهی، نمونه هایی است که خفقان پلیسی رژیم با همه تلا-
 شش نتوانسته از پخش اخبارش جلوگیری کند. بسیاری از کارخانه ها و معادن به
 اردبکاه مرگ بیشتر شبیه است تا به محل کار و سالیانه جان صد ها کارگر زحمتکش
 را چنین موسسات استثنائی میخورند. طبقه کارگر ایران بدین ترتیب در محدود
 یک ملت قرار دارد که سه شلغش را تبلیغات گوشخراش و مزهزانه رژیم، پایمال
 شدن تمامی حقوقش و گران و سختی غیر قابل تحمل زندگی تشکیل میدهد.
 آنچه انقلاب سفید و دیگر نوطه های امیرالیسم و ارتجاع برای طبقه کارگر
 وطن ما داشته، در یک کلام تشدید استثمار و افزایش بیگاری و فقر بوده است.
 بیگاری و فقری که خود یکی از محصولات "ازاد شدن دهقان ایرانی" است. دهقان
 - نان وطن ما را برآستی انقلاب سفید به خاک سیاه نشاند. در سالهای اولیه
 انقلاب سفید به اعتراف خود کارگزاران حکومتی، بیش از ۴ میلیون دهقان ایرانی
 روستاها را گذاشتند و در پی لقمه نانی روانه شهرها شدند. انقلاب سفید
 دشمنان مردم ما با این زحمتکشان فقیر کاری کرد که آب و خاک و خانه و زندگی آنها
 و اجدادی خود را گذاشتند و گریختند. رشته همه علائق استوار دهقانان و خاک را
 بناچار گسستند و روستا را به اجبار ترک کردند و بدینحال لقمه نانی آواره شهرهای کشور
 و شیخ نشینهای خلیج گشتند. دهها هزار تن از این ستمزدگان بی پناه

برای یافتن نان بخور و نمیری حتی زن و فرزند و خانواده خود را گذاشتند و راهی خلیج شدند و هزاران تشان طعمه امواج خلیج و گلوله مرزداران کویت شدند بدون آنکه کسی از آنان خبری داشته باشد. انهایی که به انسوی آب رسیدند، مجبوری پذیرش هر گونه ستم و توهین و هر نوع کاری شدند تا باشد که خود را از چنگال مرگ ناشی از گوستگی پرهانند.

زافه‌های حواشی شهرهای بزرگ به حرکت انقلاب سفید روز بروز گسترش یافت و سهل کوچ روستائیان انقلاب سفید زده به شهرها روز بروز منضمی گرفت و حال تازه‌هوی‌های جاسوس میگوید که باز ۳ پد یگراز ۶ پمردمی که در روستاها هستند باید به شهرها کوچانده شوند و دهاتی که از شهرها و از هم‌دیگر دورند باید نابود گردند. انقلاب سفیدی که قرار بود کشاورزی ایران را رونق بخشد و هم‌هزاره‌کنار زمین آباد را بایر ساخت و صدها روستای محل زندگی دهقان ایرانی را به‌مخواب به‌های متولک تبدیل کرد و میلیون‌ها دهقان زحمتکش ایرانی را اواره شهرها ساخت. دهقان زحمتکش و فقیر ایرانی صاحب زمین که نشد هیچ سرپناه گلینش را نیز از دست داد و تا زمینهای مرغوب و حاصلخیز بدست سرمایه داران بیگانه و کمبراد ورسپرده شود و لشکر بیکاری در شهرها ابزاری گردد در دست سرمایه داران استثمارگر برای تهدید کارگران ونجیره حاصل انقلاب سفید برای انبوه دهقانان ایرانی نه قشری ناچیز که به آب و نان رسید. اوارگی بود و بیگنازی و بناچار تشدید فقر و گرسنگی.

وضع خرد بورژوازی شهری ایران نیز چند ان بهتر از کارگران و دهقانان نیست. ووقتی شریان اقتصادی کشوری بدست سرمایه داران استثمارگر امپریالیست و وابستگیان بومیان سپرده شود جز این نباید انتظار داشت. قوانین دولت همه در خدمت آنهاست و طبیعی است که این قوانین ضد مردمی اقشار مختلف خرد بورژوازی را نیز زیر چکمه بیرحم خود خرد کند. دادن يك امتیاز سرمایه گذاری به يك سرمایه دار امریکائی، برای نابود کردن هزاران پیشه‌ور و کاسبکار کافی است. وضع يك قانون بسود سرمایه داران کمبراد و ربرای همه نیستی کشاندن هزاران پیشه‌ور تهیدست گافیسست و اینها امتیازاتی است که هر روز این رژیم میدهد و قوانینی است که مدام وضع میکند، و همین است که بخشهایی از خرد بورژوازی وطن ملبسوت به‌صفت پرولتاریا می‌پیوندند و روزانه در پرتو اقدامات شوخی رژیم

دهها و صدها که این زحمتکشان تخته شده و خود به سبیل بیگاران اضافه میکردند
برای اینان نیز حاصل انقلاب سفید و اقدامات بعدیش چیزی جز ورشکستگی و
بیگاری و فقر نبوده است .

امروزه ، با نگرشی حتی سطحی به زندگی مردم ما میتوان دید که فقر و مسکنتی
گریبان همه اقشار و طبقات خلق را گرفته که در هیچ زمانی جز دورانهای فحطاسی
نظیر نداشته است . و این اندکی از محصول اقدامات اقتصادی رژیم برای مردم ماست .
۲- همین رژیم مزدور و بیگانه پرست وطن ما را به پایگاه اقتصادی ، نظامی و
جاسوسی امپریالیسم آمریکا در منطقه تبدیل کرده است و این چیزی است که هر ایرانی
وطن پرستی را به خود میبارزند . هر روز و هر روز خبرهای جدیدی از تبدیل شدن
ایران به پایگاه امپریالیستها در منطقه میرسد و این اخبار را حتی در نشریات
خود اربابان آمریکائی شاه میتوان دید .

وطن ما امروز از نظر اقتصادی عمدتترین پایگاه امپریالیستها در منطقه است .
سرمایه‌گذاری امپریالیستها در ایران و سودهای بیحد و حمایی که از آنها میبرند
راستی سرسام آور است . از یکسو پول نفت خود ایران تحت عنوان وام و کمک و خرید
سهام و غیره به کشورهای امپریالیستی و کشورهای اقلشان میرود ، و از سوی دیگر سبیل
سرمایه‌های مکنده امپریالیستی هر روز هر روز به سوی وطن ما روان است . نفت ، گاز و
مس و زمینهای حاصلخیز ، کارخانه‌های بزرگ ، بانکها ، بنادر . . . همه و همه تحت
سلطه سرمایه‌های بیگانه است . از نفت جنوب تا جنگلهای شمال ، از معدنکاوای نسا
راهسازی و بهداشت و آموزش و پرورش ، هیچ زمینتی نیست که سرمایه‌های
امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی در آن سلطه نداشتند و طبیعی است که
وقتی این سرمایه‌ها تعیین کننده مسیر باشند ، به سود صاحبانشان تعیین خواهد
شد کرد و نه به سود مردم ما . امروز خیلی آشکارا وطن ما تبدیل به آخور شده
که این خوکان شکمباره بی دغدغه خاطر هر چه میخواهند از آن میخورند و میبرند
و بیپوده نیست که اینچنین سرمایه داران دزد و غارتگر بیگانه ، این "پازدانان
شریف" بر سر سرمایه‌گذاری در این کشور رقابت میکنند . از سوی دیگر وطن
ما تبدیل به بازار فروش کالاهای کونه کونشیان از بیبافکن و ناوجنگی نسا
بودر و ماتیک و اسباب بازی شده و سالیانه دهها میلیارد تومان پول مردم
فقیر و گرسنه ما را از این راه بخارت میبرند .

گذشته از این از طریق ایران است که امپریالیستها قصد دارند بازار منطقه را بگیرند ، و ایران در واقع تبدیل شده به پلی برای عبور کالاهای سرمایه های امپریالیستی و صهیونیستی به تمام کشورهای منطقه .

از نظر نظامی نیز بزرگترین پایگاه تهاجمی امپریالیستها در منطقه وطن ماست . پلی را که باید صرف بهداشت و آموزش مردم بی سامان وطن ماکرود ، صرف خرید سلاح و ساختن پایگاه ، پرداختن به هزاران مستشار ، جاسوس و سرپیاز آمریکائی و غیره و غیره میشود . افتتاح سلاح خریدنهای باند مزدور پهلوی در سطح جهانی رسوا گردیده است . سالی نیست که چندین میلیارد دلار از پول نسان و داری این مردم فقیر را محمد رضا شاه جنایتکار به جیب صاحبان کمپانیهای اسلحه سازی امپریالیستی نرزد ، و حفظ و نگهداری این سلاحهای بی حساب نیز پایگاه و انبار میخواهد و به گفته خود کارشناسان امریکائی هزینه نگهداریش کمتر از قیمت خودش نیست . یک نمونه اش پایگاه نظامی ، زمینی ، هوائی ، دریائی چاه بهار است که صدها میلیون دلار هزینه ساختمان تاسیسات آن شده و نوکران بیگانه با افتخار میگویند " تمام منطقه را زیر چتر دفاعی (بخوانید تجاوزی) خود میگرد " طی دو سال گذشته چندین پایگاه هوائی و دریائی در ساحل خلیج ساخته شده که این سلاحها در آن انبار گردند و هدف تهاجم نیز همانسان که خود میگویند ، حفظ امنیت غارت نفت خلیج است و پاسپاتی منافع امپریالیستها ، و در این طرح امپریالیستی هر چند دیگر مرتجعین منطقه نیز شریکند ، لیکن پایگاه اصلی وطن ماست .

وطن ما را امپریالیسم امریکا تبدیل به عده ترین پایگاه نظامی خود در تمام منطقه خاورمیانه ، خلیج و حوزه اقیانوس هند کرده ، پایگاهی که سیل سلاحهای نابود کننده کارشناسان نظامی ، کلاه سبزها و جاسوسان کارگشتاش بسوی آن هر روز روان است و درستش را خواهیم تمامی جنبشهای آزاد پیخش خلقهای منطقه امروز از طرف این پایگاه تجاوزی امریکا تهدید میشوند . نمونهی ظفاریی تردید همانسان که اولین دست اندازی و اندازم امریکا به خارج از مرزهای ایران نبود ، آخرینش نیز نخواهد بود . وای بر ما که در همین یک موردش چه ساکت نشستم و حق رفاقت را زیر پا گذاشتیم . از نقطه نظر اقتصادی و نظامی که بگذریم ، پایگاه جاسوسی شدن ایران مطرح است . امپریالیسم امریکا میخواهد با بوجود آوردن یک سازمان وسیع خبرگیری

و علم کردن دستگا‌های مدین جاسوسی در ایران، وطن ما را به بزرگترین پایگاه
 یگانه جاسوسی خود در این منطقه تبدیل کند. "ماهواره‌های مخالفاتی مستقل
 و ملی"، "بانک اطلاعات" شبکه خبرگیری برای این بانک و ماهواره که به گفته
 خودشان ۱۵۰ هزار نفر کارمند خواهد داشت، اعتزافاتی از این نوع که "این بانک
 در قاهره، لیبی و دهللی تو نمایندگی خواهد داشت"، "این ماهواره با
 موسسات خبری آمریکا همکاری خواهد کرد"، "تعیین جاسوسی چون هلمز به عنوان
 سفیر در تهران و بلاخره اعتراف رسمی شاه به جاسوسی برای سیله اینها همه
 نشاندهنده همین امر است که ایران دارد تبدیل به بزرگترین پایگاه جاسوسی
 امپریالیستها نیز میشود. برامتی آخرین ذره استقلال ایولن نیز از دست رفت
 و وطن ما تبدیل به نو مستعمره ای که از هر مستعمره‌ئی بیشتر در رنجی‌های
 اسارت پیچیده شده- شد. به قول شاعر معروف وطن عشق: "دیگو از تاریخ
 دنیا نام ایران پست رخت، بلخبان زحمت، مکش کز و شمه کنند این درخت".
 ۳- فاشیسم و دیکتاتوری در وطن ما روز بروز شدت بیشتر می‌یابد. حکومت
 پلیسی جان مردم را به لب رسانده و ولگردان بد صفت سازمان امنیت روز مردم
 ما را از هر شین می‌ها تر کرده اند. سلطنت محمد رضا شاه از اولین روز پس
 از کودتا با موجی از ترور و خفقان آفاز شد و هر چه بیشتر آمدیم این حکومت
 پلیسی بیشتر مردم را زیر فشار قرار داد. و امروز این دیکتاتوری و فاشیسم به
 نقطه اوج خود در قیاس با سالهای گذشته رسیده است و باز هم مدا می‌شدید
 میشود. جنایات سازمان امنیت شاه و وضعیت زندانهای این رژیم سفاک رسوائی
 خاص و عام است. آدم دزدی و ترور کار شبانه روزی پلستاران امنیت این رژیم
 است. دیکتاتوری فردی و فاشیسم یکدنده محمد رضائاهی تا بدانجا تشدید
 یافته که دیگر عناصری از بیکره خود رژیم را نیز نمیتوانند تحمل کند، و روشنترین
 مظاهر این فاشیسم را در انحلال کردن احزاب دولتی و ایجاد حزب واحد رستلم
 خیز میتوان دید. درندگی این فاشیسم تا جایی رسیده که حتی بدست پلوردگان
 دیووزی خود را میدرد. ایجاد حزب رستلمخیز نشاندهنده اوجگیری بی پروانه
 فاشیسم در وطن ما است و دیکتاتوری تک نفره محمد رضا شاه بدین ترتیب کامل گردید.
 در کنار حزب رستلمخیز دیگر برنامه‌ها و طرحهای فاشیستی رژیم مانند
 خانه گردی، بازداشت‌های دسته جمعی، ساختن کمیونتهای نظامی تحت عنوان

شهرکهای روستائی و غیره نیز درخور توجهند و امروز بدستی بتوان گفت دیکتاتوری
 — ثی در وطن ما حاکمست که در دنیا نظیر ندارد .
 همه اینها که بر سر دیم ، تشدید فقر و نابسامانی و تبدیل شدن ایران به پایگاه
 اقتصادی ، نظامی و جاسوسی امریکا و تشدید دیکتاتوری و فاشیسم باعث تشدید
 ناراضی مردم و بوجود آمدن جنبشهای اعتراضی خود بخود بوده است .
 شرایطی که باند فاشیست و وطن فروش پهلوی در وطن ما بوجود آورده ، تمام
 اقشار و طبقات خلق را شدیداً ناراضی و عصباناً خواستار دگرگونی این وضع ساخته
 است . و این است که ما مدام شاهد اوجگیری مبارزات خود بخودی بوده هـ
 هستیم . طبقه کارگر و وطن ما وارد مبارزات قهرمانانهی شده و با اینکه انقلاب
 بدون از انجام وظایف خود در قبال این طبقه قهرمان بوجه غیر قابل جبرانی طفره
 رفته اند ، طبقه کارگر مبارزات اعتراضی خود روز بروز اوج و وسعت بیشتر داده و با
 دلاوری تمام فاشیسم و سلطه پلیسی دشمن را به ریشخند گرفته است . طی دو
 سال گذشته که شرایط زندگی شدیداً سخت تر شده و بحران اقتصادی گریبان
 جامعه را گرفته حدود ۱۰۰ هزار دالدر در ایران وارد اعتبار شدند . کارگران
 بیش از ۶ کارخانه و موسسه در این مدت اعتصاب کردند و کارگران برخی از این
 کارخانهها دو یا سه بار وارد اعتبار شدند و برخی مبارزات خود را از مبارزات
 صرفاً اقتصادی به سطح مبارزات سیاسی ارتقا بخشیدند . در مواردی چند
 مداخله نیروهای دولتی و پافشاری و مقاومت کارگران قهرمان به برخورد های خونین
 انجامیده و در این راه دهها کارگر قهرمان شهید شدند و دهها نفر به
 زندان و شکنجه گاه کشیده شده و بسیاریان بیکار گردیدند . اما تاثیر همه
 این متم ویداد ها تنها و تنها جزم تر شدن عزم طبقه کارگر قهرمان وطن ما
 بوده است . همان طره که دیدیم و می بینیم مبارزات این طبقه روز بروز
 شدید تر شده است . گشتار کارگران یک کارخانه هرگز نتوانسته از حق خواهی
 کارگران دیگر کاخانه ها و حتی همان کارخانه جلوگیری کند . ادامه و تشدید
 این مبارزات و پافشاری و مقاومت کارگران قهرمان در برابر نیروهای سرکوب دو-
 لتی نشان میدهد که پرولتاریای وطن ما امروز از هر زمان دیگر برای پذیرش آگاهی
 سیاسی و آموزشهای مارکسیستی — لنینیستی آماده تر است . حرکت های اعتراضی
 خود بخودی این طبقه ، تشنگی و انطباقی که در جریان همین مبارزات خود

بخودی از خود نشان داده و نارضایتی عمیقی از دستنهاد حاکم و سیاستهای
 ضد کارگریش دارد. نشان میدهد بهترین گمخوار برای پاشیدن بذر انقلاب در
 میان توده های رنجبر این طبقه آماده است. مبارزات توده کارگر وطن ما بخود
 بخودی است، پراکنده است و بیشتر اقتصادی است. اما بهر رو اینهم هست که
 این طبقه مبارزه میکند و آماده پذیرش آگاهی سیاسی و آموزش سوسیالیستی است.
 دهقانان وطن ما نیز زهر فشار فقر و دیکتاتوری به جان رسیده اند. در روستا
 های ایران جای ارباب سابق را دهها نوع مأمور جدید گرفته اند. موسسات و باجوا
 ری سرمایه های امپریالیستی، طرحهای گت و صنعت، شرکتهای سهامی زراعتی
 تعاونیها و ژاندارمهای رژیم، عرصه را از هر جهت بر دهقانان زحمتکش ایران تنگ
 کرده اند. طرحهای جدید رژیم برای ویران کردن حدود نیمی از روستاهای ایران
 و سپردن همه زمینهای حاصلخیز به سرمایه داران امپریالیست و نوکران بومیشان
 نشان میدهد که دهقان ایرانی باید یا آواره شهرها شوند و به انبوه بیگران بسی
 پناه ببینند، یا روی زمینهای ابا و اجدادی خود برای سرمایه داران بیگسان
 و لهدار برگی تند. این وضعیت دهقانان وطن ما را شدیداً ناراضی ساخته
 است. جنبشهای دهقانی در فارس و کردستان و شورشیهای دهقانی در رازلیق و
 دوتبه، شهرآباد و... اعتراضات دسته جمعی دهقانان و حرکتشان بسوی شهر
 ها، اینها همه نشان میدهد که توده های وسیع دهقانان وطن ما آماده مبارزه اند
 و اگر رهش یافته شود، میتوان آنها را با سرعت برای وارد شدن در یک مسیر تعیین
 کننده، با رژیم آماده ساخت. حرکتهای خود بخودی آنان و شورشیهای خشمناک
 و قهرآمیزشان نشان میدهد که از این وضع ناراضی اند، آمیخته به بهبود وضع
 خود ندارند، خواستار دگرگونی اند و بنابراین برای مبارزه آماده اند. منتها باید راه
 به مبارزه کشیدن آنها یافته شود. آنچه مسلم است اینست که این انبار باروت بالقوه
 آماده انفجار است و اگر هم انقلاب بیرون باز از انجام وظایف خود در قبال این انبوه
 رنجبران طفره روند، آنها خود به خود خواهند خواست مبارزه خواهند کرد. دست
 به شورشیهای موضعی خواهند زد، مقداری نیرو هدر خواهد رفت و در پایانش حسرت
 و افسوس نصیب ما خواهد بود.

آن بخشی از روستائیان نیز که آواره شهرها شده اند هر روز در گوشه کسی

از زلفه‌های حواشی شهرها با مومین رویم که برای "حفظ ریاضی شهرها" به
همان کردن زلفه‌های آنان میزدانند. برخورد جامل کرده و در این جریان مقاومت
و مبارزه تا کین چندین شهید یادماند.

اقتدار مختلف خرده بوروازی همه شهیدا تحت ستم شهیدان پاراضی و بسیاری
درگیر مبارزه سخت و رویاروی با دشمنان، روشنفکران انقلابی و شرقی ایران و دا-
نشجویان دانشگاهها همه در کار مبارزه با دشمن فاشیست مردمناسد.
مبارزات خشنالوده دانشجویان در مناسبتهای گوناگون نشاندهنده تنف و انزجار این
فرزندان آگاه خلق نسبت به رژیم وطنفروش محمد رضا شاه است. دانشجویان
قهرمان وطن ما که دارای استنبهای بسیار ارزنده مبارزاتی اند، اکنون به یکبار خود
را علیه رژیم به طور چشمگیری تعالی بخشیده و جنبش آنان امروز یک جنبش صد
در صد سیاسی است. دانشجویان ما هر ساله در درگیریهای رویاروی خود
با دشمن چندین قربانی و عدهها زندانی میدهند و بی درین مبارزات خود را
اوج بیشتری میبخشند. مبارزات بهمن و اسفند ۵۱ به عنوان اعتراض به سبه
خرید اسلحه و برگزاری دهمن سالگرد خیانت انقلاب سفید، مبارزات ۱۲ آذر پار-
سال ۵۱ و ۱۵ خرداد اسال (۵۴) نمونه های گویایی از عده خشم و تنفر این فرزندان
خلق و اماکنیتان برای پیکار علیه دشمنان پلید خلقهای ایران است. در
اینجا باز باید بگوئیم که مبارزات دانشجویان پراکنده است و تداوم لازم را ندارد
لیکن تودهی دانشجو آماده مبارزه است.

روحانیون شرقی ایران برهمنی حضرت آیت اله خمینی روزی روی رژیم
شاهنشاهی و وطن فروشهایش استناد است و به مبارزات خود ادامه میدهند
و در این پیکار عادلانه خویش است که مرتب نیز شهید و زندانی میدهد و دوش به
دوش دیگر اقتدار و طبقات خلق راه رهایی ایران و مردم ایران را میسوزد. مساند
رژات خشاهنگ و سازمان یافته ۱۱ خرداد اسال روحانیون شرقی وطن ما در قم
نمونه‌ای است که طی سالهای اخیر نظیر نداشته است.

از مقاومت و مبارزه تودهها که بگذریم در سطح جنبش انقلابی نیز
رشد و تکاملی چشمگیر دیده میشود. طی چند سال اخیر از زمانی که
گروه شهید قهرمان جزئی دستگیر شد تا کین دهها سازمان و گروه و هسته
انقلابی در ایران تشکیل شده است که بسیاری از آنها نیز مورد تهاجم

پلیس قرار گرفته و به تفاوت ضررهای خود مانند . طی این چند سال چندین هزار نفر از جوانان انقلابی وطن ما که بطور متفرق در رابطه با گروه‌های سیاسی فعالیت می‌کردند به زندان و شکنجه گاه کشیده شده‌اند و هر چه در دسترس بیشتر دستگیر کرده نیروهای بیشتری جای شهدا و امیران را گرفته‌اند . مشخصات این جریان را طی سالهای اخیر بدین شرح میتوان اذکار نمود :

۱- رشد کمی جنبش انقلابی نسبت به سالهای کودتا با اینطرفی اینطور بوده است . اکنون دیگر در هیچ کوفه کشور نیست که گروه‌های مشغول فعالیت انقلابی نباشند . طی این مدت حتی در برخی شهرهای کوچک هر يك سه چهار گروه انقلابی - بی‌الوفته و ایدام پلیس افتاده‌اند و این تازه آن مقداری است که اعلام میشوند و توطئه سلوت رژیم نمیتواند از پخش اخبارش جلوگیری کند . جامعه مسلط از این نیروهاست و این جوانان پاکباز و خداکار همه آماده بستن راه دشوار انقلاب ایرانند .

در مورد علت رشد کمی سه چهار ساله اخیر جنبش انقلابی تعلیلات مختلف شده . برخی آنرا صرفا معلول پیش گرفته شدن خط چپ‌ترکی و عطیات نظامی دانسته و برخی به کمی جدا از این جریان .

به اعتقاد ما علت اصلی شرایط عینی جامعه و ضرورت‌هایی بوده که از شرایط زندگی و روابط اجتماعی این نیروها سرچشمه می‌گیرد . اما عطیات نظامی نیز بی تاثیر نبوده است . همانسان که این عطیات در دادن بسیاری از انقلابی‌ها به دم تیغ جلادان رژیم ضرر بوده و در تهمیج برخی از آنان و کشیدن نشان به صفوف مبارزه نیز سهم داشته است . همین جا باید بگوئیم که این سخن هرگز نباید بدین معنی گرفته شود که اگر جای این عطیات با اشغال دیگر مبارزه عوض میشد ، این افراد به مبارزه کشیده نمیشدند و یا ما اصلاح‌طلبان نبودیم ؟

۲- با شکست رهبران بورژوا و خرده بورژوا حزب توده ، عملا دوره تسلط عناصر غیر پرولتری بر رهبری مبارزات خلق پایان یافت و امروز بطور روشن در وطن ما دوران دوران رهبری پرولتاریاست و نیروهای انقلابی ما اشکاتر از هر زمان دیگر رسالت طبقه کارگر را شناخته و به آن ایمان آورده‌اند . تجربیات مبارزات سالهای ۲۰ تا ۳۲ و همچنین ۳۶ تا ۴۲ و دیگر نیز پرچم رهبری و احزاب و نیروهای غیر پرولتری و همچنین مبارزات خلقهای دیگر و شکستها

و پیروزی‌هایشان برای انقلابیون وطن ما روشن ساخته که راه رسیدن به سه پیروزی، راهی است که اندیشه دوران ساز پرولتاریا ارائه می‌دهد، و این است که بی بنیام اکثریت قابل توجهی از انقلابیون را معتقدین به این راه تشکیل می‌دهند، و حتی نیروهایی چون رفقای مجاهد نیز که قبلا بدون اعتقاد به مارکسیسم - لنینیسم در وطن ما علیه دشمنان مردم می‌جنگیدند، با برخورد صادقانه و مسئول به راه انقلاب و گذشته خود، و با درس‌گیری عمیق انقلابی از تجربیات گذشته، امروز به این راه می‌گروند (درود بی پایان ما بر آنها باد).

امروز بروشنی میتوان دید که جنبش کمونیستی وطن ما دارای امکاناتی بس عظیم و سترگ است.

۳- این جنبش انقلابی با اینکه سالهاست دوره فعالیت محظی خود را گذرانده و بسیاری از گروه‌هایش در سالهای ۴۷ - ۴۸ دوران کار درونی خود را پایان داده‌اند، مع الوصف هنوز نتوانسته به دوران پراکنده کاری و درست تر بگوئیم، خرده کاری خود پایان دهد و این ارتش عظیم کمونیستها و دیگر انقلابیون را متحد ساخته، نیروی را که پشت هر دشمن را تواند خم کرد از مجموعه آن بوجود آورد. نیرو فراوان است، فراوانتر از حد تصور، لیکن همه پراکنده‌اند و درگیر پراکنده کاری. بطور کلی وقتی جامعه ایران را نگاه می‌کنیم و ببینیم جدا جدا جویبار و نهر جبارزه خشناکین در پهنه آن در جریان است. همه اقتدار و طبقات خلق ناراضی‌اند و اکثرا مبارزه میکنند و وسیعتر، آماده مبارزه گردند. اما این جویبارها و نهرها با هم دیگر در پیوند نیستند. سرشان یکی نیست و هر کدام بدون رابطه با دیگری راهی را در پیش دارند. نیرو فراوان است، اما یکی مافوق تصور است و همه بطور پراکنده درگیر مبارزه‌اند.

این شرایط خاص، رژیم را وادار کرده که با تقلابی بیشتر از همیشه بفکر جلوگیری از مبارزات مردم و جلوگیری از رشد آگاهی مردم و تلاش برای جلب مردم به سوی خود بمانند و در همین رابطه است که اهمیت حیاتی به تبلیغات خود و برنامه‌های فریبکارانه خویش میدهد. با توجه به این شرایط است که رژیم از یکسو میکوشد تا حد ممکن به کار خود تمرکز بیشتری

بدهد و از سوی دیگر بطور مداوم طرحهایی برای درگیر کردن مردم در برنامه های ایران پسر باد ده خود تنظیم نماید و حزب فاشیستی رستا-خیز از این دیدگاه تشکیل شده است. حزب رستاخیز و انتخابات رسوای این حزب و اخیراً اصل چهاردهم انقلاب سفیدشان و با " مبارزه با کران-فروشی " و جار و جنجالهای تبلیغاتی که پیرامون هر يك از این برنامه های ارتجاعی و ضد مردمی برآوردند همه در همین رابطه است: فریب مردم و جلوگیری از رشد آگاهی و اوچگیری مبارزانشان و درگیر کردنشان در برنامه های ضد ملی و اگر بشود کسبشان بسود ارتجاع و امپریالیسم و حال بینیم شرایطی که بیان کردیم و شرایطی که رژیم بیگانه پرست و فاشیست پهلوی را چنین به تلافی واداشته است، از ما چه طلب میکند و ما کجائیم.

شرایط جنایه از ما چه طلب می‌شود و ما بجائیم ؟

گفتم که با توجه به شرایطی که از آن سخن رفت، وقتی به پهنه جامعه نظر می‌کنیم، میبینیم که درها و دره‌ها جویبار و نهر پراشده مقاومت و پیکار در این پهنه در جریان است و این رودها و جویبارهای پراشده همه سیر حرکتشان به وسیله باطنی رژیم سلطنتی به ناسیوانجام کشیده میشود. پس بطور روشن این جامعه از ما طلب میکند که مجموعه این رودها و جویبارهای پراکنده را در هم آمیخته متحد گردانیم و از پیوند آنها دریای خروشان بیاوریم. این خاک در هم تودک. وقتی چنین کنیم توانسته ایم به وظیفه خود در قبال جنبشمان، جنبش انقلابی و جنبش توده‌های زحمتکش مردم و ملتمان عمل کنیم. و وقتی خواهیم چنین کنیم باید، خود متحد شویم، با توده‌ها پیوند مایه و آب برقرار کنیم، توده‌ها را آگاهی سیاسی داده، مشکل ساخته و مبارزاتشان را رهبری نمائیم. تجربه‌ی همه انقلابهای پیروزنده جهان اینرا میگوید، جز اینهم راهی نیست. تا زمانی که ما خود پراشده ایم، چگونه خواهیم توانست توده‌ها را متحد سازیم؟ تا زمانی که پیوندی با توده‌ها نداریم چگونه خواهیم توانست مبارزات توده را سازمان داده رهبری کنیم؟ اگر دیالکتیک با ما میگوید برای شناختن یک پدیده باید به درون آن برویم، پس برای شناختن توده و ارمانها و دردهایش نیز که پیش شرط رهبری درست مبارزاتش است، باید به درون توده برویم، و این به درون توده رفتن هم با یک یا چند کارگر در عضویت سازمان خود داشتن فرق میکند، که بجای خود خواهیم دید. در شرایطی که استقلال و آزادی ایران به تمام معنی لگد مال خوگان امریکائی شده، ایران مبدل به فاشیستی ترین کشور روی کره زمین گردیده و تبدیل به بزرگترین پایگاه اقتصادی و نظامی و جاسوسی امریکا در این بخش از جهان شده است. در شرایط ناراضحیتی شدید توده‌های مردم و شدت یافتن مبارزات اعتراضی خود بخودی آنها، این وظیفه جنبش انقلابی و بویژه جنبش کمونیستی است که انجمن‌های را آماده سازد، تا بتواند با آن اعتراضات و مبارزات پراکنده توده‌های مردم، بویژه طبقه کارگر را که امروز مبارزاتش بیشتر اقتصادی است به سطح مبارزه سیاسی ارتقاء داده و در همین حال

ایدئولوژیکی درون جنبش به فعالیت بکشد و بدین ترتیب قدمی جدی در رابطه با بوجود آوردن شرایط لازم جهت پراه انداختن مبارزه سیاسی وسیع - که پیش شرطش آگاهی توده های مردم ماست - متحد ساختن جنبش کمونیستی برداشته شود . در عین حال باید کوشید راههای تشکیلاتی مناسبی نیز برای متشکل ساختن توده یافت ، چرا که بدون یافتن این راهها بدون در دست داشتن ابزار تشکیلاتی برای متحد و متشکل ساختن توده ، با کار افشاکگری و تبلیغی به تنهایی - هر چه هم خوب انجام دهیم - نخواهیم توانست وسعت گیری و تداوم و تعالی مبارزات توده را تا سطح پیکار مسلحانه تضمین نمائیم . پس باید امکاناتی را که توده بدان نیاز دارد تا بتواند بوسیله آن تا بدین حد برسد فراهم آوریم . استالین گفت: "مطلب بر سر این نیست که قسمت پشاهنگ عدم امکان بقای رژیم کهنه و انقراض حتی آنرا فهمیده باشد بلکه مطلب بر سر این است که توده ها ، میلیونها توده مردم به این ضرورت پی ببرند و برای تقویت پشاهنگ حاضر شوند . اما توده ها اینرا فقط از روی تجربه شخصی خود میتوانند بفهمند . موضوع بر سر اینست که به میلیونها توده مردم امکان داده شود تا از روی تجربه شخصی خود ضرورت و لزوم انقراض حکومت قدیم را بفهمند و چنان اشکال مبارزه و چنان اشکال تشکیلاتی انتخاب شود که توده ها بتوانند از روی تجربه به سهولت صحت شعارهای انقلابی را دریابند ، این است وظیفه" . (مسائل لنینیم ج ۱ ص ۱۰۸)

بنابراین ما باید با کوشش متحد خود ، کمر به ایجاد انچنان اشکال مبارزه و انچنان اشکال تشکیلاتی ببندیم که بتوانیم از طریق آن ، توده های میلیونی مردم و طغمان را با رژیم فاشیستی پهلوی درگیر کرده و در جریان این درگیری و مبارزه ، با رهبری درایت مبارزانشان به سوی هر چه وسیعتر ، پیگیر تر و سیاسی تر شدن ، این امکان را به توده ها بدهیم که از روی تجربه خودشان به ضرورت و لزوم انقراض این دستگاه ضد خلقی و پوسیده پی ببرند . گفتنی است که خورد ما نیز تنها از همین طریق و تنها با گذار از همین دوران است که خواهیم توانست به اساسی ترین وظیفه خود در قبال جنبش انقلابی و طغمان در این مرحله ، یعنی ایجاد ستاد رزنده طبقه کارگر ، حزب کمونیست ایران ، جاهی عمل بهوشانیم و این عمده ترین مسأله تشکیلاتی امروز جنبش را حل کنیم ، و باز در پی آن جنبه متحد نیروهای خلق را تحت رهبری حزب کمونیستمان ایجاد کرده ، ادامه پیکار

را تا پیوزی نهائی بر امریالیم و ارتجاع تضمین نمائیم .
 همه آنچه را که گفته شد جامعه ایران و جنبش مردمان از ما طلب میکند
 و اینهم شرایط امروز جامعه نیست که از ما چنین طلب میشود . سالیانست ما
 انجام چنین وظایفی را در پیش داریم و مدام به طرفی گوناگون از عمل کردن به
 آن طرفه رفته این و باز هم اگر دهسال دیگر نیز طرفه برویم ، دهسال بعد باز
 همین وظایف پیش روی آگاهان و وظیفه شناسی است که در آن زمان بی تردید
 به ما باخشم نظر خواهند کرد و انجاش خواهند داد .
 ما تا کنون باین وظایف اساسی خود عمل نکرده ایم ، به نیازهای جنبش
 مردمان پاسخ نگفته ایم و اینست که امروز اینجائیم : خود پراکنده ایم ، تو
 ده ها را در پراکندگی خود رها کرده ایم ، تماسمان با توده ها تا حد غیر قابل
 تصویری ناچیز است و درد اور اینکه همه این نقصانها را نیز توجیه میکنیم و درد
 اورتر از آن اینکه انجاش نیز که وجود نقصان را میدهد بریم ، گناهنش را به
 کردن توده میگذاریم ، و حال آنکه اگر درست بنکریم این عقب ماندگی سیاسی
 ماست نه توده ، علت عدم وجود مبارزات سیاسی توده بی را به هیچ وجه نباید ،
 " ناامادگی توده ها " گفت . این ناامادگی ما بوده که نتوانسته ایم ارتیش
 عظیم انقلابیون را متحد کنیم و به بردن آگاهی به میان توده و تشکل ساختن
 شان بپردازیم . اری این عقب ماندگی سیاسی ما بوده و باز این عقب ماندگی
 سیاسی ماست که ناتوانی های سیاسی ، تشکیلاتی و عطلی خود را بکردن توده
 انداخته ، و بدینوسیله با خرده کاربهای خود نقش یک انقلابی را تا سطح یک
 دنباله روح جنبش توده بی تنزل میدهیم . ما باید اعتراف کنیم که درین بستی گر -
 فشار امده ایم . بن بستی که رهائی یافتن از آن مستلزم دست زدن به دگرگونی
 های عمیق و ریشه ای در تمام اشکال و شیوه های کار ماست . و ما باید بکوشیم
 خود را از این بن بست خود ساخته نجات دهیم . کسانی حتما خواهند
 گفت نه ما بن بستی نساخته ایم ، درین بستی نیز گرفتار نیامده ایم ، ما راه
 را کشوده ایم و در این راه خود ساخته به پیش میزنیم . اختلاف ما با این
 رفقا بر سر مفهوم راه و بیراهه است .
 به اعتقاد ما در این مرحله راه آنست که همانسان که گفتیم به آگاهی توده ،
 تشکلش و رهبری مبارزاتش بیانجامد . و جز این بیراهه و بن بست است . و حال

سؤالمان از این رفا اینجاست: آیا می‌توانیم بگوئیم جنبش انقلابی ما که بیش از ۷ سال است (از سال ۴۷ - ۴۸ به بعد) دوران کارمطلی خود را کار گذاشته و در جامعه مشغول مبارزه است، هنوز در هیچیک از مبارزات توده‌ای مردم نقشی ندارد، هنوز هیچ بخش از هیچیک از اقشار و طبقات خلق را نمیتواند در لحظه‌ای که بخواهد به مبارزه بکشد، هنوز هیچ ابزار تشکیلاتی برای تشکیک کردن و رهبری مبارزات توده‌ساخته و درد آورتر اینکه، هنوز در اندیشه بر طرف کردن هیچیک از این نقصانهای اساسی عم نیست و در آخره با زندقی می‌شویم که ما راه کشوده، و در راه خرد به پیش می‌تازیم؟ به اعتقاد ما چنین ادعایی اگر بشود، از طرف هر کس می‌خواهد باشد، بی اساس است. و این از روشنتر نشان خواهیم داد. به اعتقاد ما، ما در همان سالهای ۴۸ و ۴۹ به جای راه بیراهه را انتخاب کردیم، از همان زمان به بیراهه افتادیم، این بیراهه افتادن ما را اجباراً به خرده کاری واداشت و تکرار خرده کاریها طی چند سال گذشته، جنبش ما را به یک بن بست انداخته است. حال ببینیم چرا به بیراهه، به خرده کاری و به این بن بست افتاده‌ایم و این جریان چه بر سر ما آورده است.

چرا در چنین بن بستی گیر کرده ایم؟

جواب این سوال در یک جمله این است که: چون بجای اینکه مارکسیسم - لنینیسم را به عنوان تئوری راهنما بپذیریم، خود را به دام تئوریهای غیر مارکسیستی و ضد مارکسیستی دیره و مارگلا انداخته‌ایم. و همه تلاشمان در این است که کار نظرد چریکی را به جای مشق توده‌ای به هر طریق ممکن تصور - بزه شیم، به این بن بست افتاده‌ایم. اما جواب کامل این سوال وقتی دقیقاً

روشن خواهد شد که نتایج این لغزش عظیم از مارکسیسم - لنینیسم و انحراف از
خط توده‌ای را بررسی کنیم. و حال نتایج این لغزش و انحراف و علل گرفته‌شده
امدنان در این بن بست:

- ۱- به عملیات نظامی مغز اهمیت اساسی و تعیین کننده (نقش محوری) می‌دهیم.
 - ۲- مبارزات توده‌ای را نفی می‌کنیم و اصلاً ضرورتش را نمی‌بینیم.
 - ۳- کار تبلیغی و ترویجی را نفی می‌کنیم.
 - ۴- مسائل تشکیلاتی جنبش را نفی می‌بینیم.
 - ۵- به خرده کاریهای خود پز بهای می‌دهیم.
 - ۶- به دیکتاتوری و سلطه دشمن بین از خود بهای می‌دهیم.
- حال به بررسی یک یک این شرعات بپردازیم و ببینیم ان لغزش اولین ما
را تا کجاها برده است؟

۱- به عملیات نظامی مغز اهمیت اساسی و تعیین کننده می‌دهیم.

مرحله‌ای که جنبش ما در آن قرار دارد، مرحله کودکی و نوجوانی جنبش است.
و اگر سالهای آخر دهه‌ی چهل را که تئوری جنگ چریکی دارد در وطن ما بین
روشنفکران انقلابی جایافتد باز نظر بگیریم، زمانی است که تازه پیشروترین گروهها
و سازمانهای انقلابی مرحله گام محظی خود - کار درون گروهی - را پایان داده
و میخواهند فعالیت خارجی خود را آغاز کنند. در چنین مرحله‌ای طبیعتاً
جنبش انقلابی تشکیل میشود از یک سزگ هفته‌ها و گروههای متعدد و پراکنده و
جدا از توده. و در جامعه‌ای مانند وطن ما که دیکتاتوری حاکم در آن یکی از سیاه
- قشرین و فاشیستی ترین دیکتاتورهای تاریخ است، این گروهها هفته‌ها
اگر بخواهند باقی بمانند و به انقلاب مردم خود خدمت کنند، باید پیش از هر
چیز به جدائی خود از توده پایان دهند. تجربیات انقلابی تمام دنیا میگوید
که در یک چنین شرایطی، گروهها توپا و پراکنده و جدا از مردم و دیکتاتوری خود
نخواه حاکم، تنها راه درست مبارزه، با صبر و بردباری و با اهمیت حیاتی به
بخفی کاری دادن به بر طرف ساختن این دو نقشه اساسی (پراکندگی جنبش
انقلابی و جدائیش از توده) پرداختن است. شیوه اصلی مبارزه نیز در چنین
شرایطی مبارزه سیاسی است. چرا که فاصله گروهها و توده باید برداشته شود

توده باید آگاه گردد و دشمن باید رسوا شود، و اینها همه در کمر و فعالیت سیاسی کردن در بین توده است. جنبش انقلابی هر چه زودتر بتواند به جدائی خود از توده پایان داده و به مبارزات توده راه یافته و در پیشاپیش آن قرار گیرد، زودتر به وظیفه خود در قبال جنبش توده عمل کرده و بالطبع خود را نیز شکست ناپذیر ساخته است. و در غیر این صورت هم به وظایف خود عمل نکرده و هم خطر نابودی را - اقل تا زمانی که در تنهایی است - از خود دور نساخته است. در یک چنین شرایطی که شخصا و تنها با کار سیاسی و تشکیلاتی منفی میتوان وظایف خود را انجام داد، و جنبش توده های ناراضی پیش از هر چیز از ماکت فکری و فعالیت سیاسی و تشکیلاتی میخواهد، حکم کردن به اینکه عطیات نظامی این گروههای پراکنده و جدا از توده راه درست فعالیت است، از یکسو حکم نابودی بسیاری از این گروهها را دادن، و از سوی دیگر وظایف جنبش انقلابی را در قبال توده نفی کردن است.

این خواست رژیم است که گروههای انقلابی را بدون اینکه در میان توده ریشه دوانیده، یا پایگاهی ساخته باشند، و بدون اینکه حتی از طرف توده شناخته شده باشند، در درگیریهای نظامی - زیر ضرب قرار داده یا نابودشان سازد، و بسا ضربات کمر شکن بر آنها وارد آورد. و در آخر نیز از نا آگاهی توده استفاده کرده و موج تبلیغاتی علیه آنها برافرازاند. و این ماجرائی است که ما طی چند سال اخیر در وطن خود مرتب شاهد رخ دادنش بوده ایم. بسیاری گروههای کوچک به خاطر گرفتن سلاح یک پاسبان، به خاطر سفیر کردن یک اداره دست در هم دولتی و به خاطر تهر یک مزدوری ارزش رژیم، در آغاز کار خود به دام دشمن افتاده و دفتر فعالیت انقلابیشان هنوز صفحه اول را نگشاده، بسته شده است. سازمانهایی که امروز "تثبیت" خود را اعلام میدارند، از یکسو تا اینجا - و درست به خاطر عطیات نظامی فردی خود و نارسائیهای تشکیلاتی این شیوه کار - چندین بار ضربات کمر شکن خورده اند که بر اساسی کمر راست کردن از زیر هر یک از آن ضربات خود کاری سترک و اعجاب انگیز بوده و از سوی دیگر عملا به همه وظایف خود طی این مرحله نه چندان کوتاه، پشت کرده و تلاش اصلی و محور فعالیتشان این بوده که خود را "تثبیت" کنند. حاصل اینکه کیفیت کار ما طی تمام مدتی که از آغاز فعالیت انقلابی گروهها میگذرد، همین گونه

تغییری نکرده است. از نظر کمی تغییراتی حاصل شده و سازمانهای انقلابی در حدی متناسب با این شیوه کار گسترش یافته اند. امکانات سازمانها برای ترویج و انفجار بیشتر شده، اما در کیفیت هیچ تغییری حاصل نشده است. جنبش انقلابی ۵ سال پیش پراکنده بود، امروز نیز پراکنده است. جنبش انقلابی ۵ سال پیش از مردم جدا بود، امروز نیز جداست. ۵ سال پیش مردم براه خود میرفتند و انقلابیون براه خود، بدون هیچ پیوندی بین مبارزات این دو بخش، امروز نیز همان داستان عم انگیز است و افزون بر این بوده، جان چند صد تن از عزیزترین و فعالترین رفقایمان که در این راه رفته است. و این جدائی و پراکندگی به طور کامل و از دست رفتن انبوه رفیق در اکثریتش، همه حاصل نشستنی عطیات نظامی فردی به جای فعالیت سیاسی و تشکیلاتی در میان نموده است. در همین جا اینرا بگوئیم که بهیچوجه صحبتمان از درگیریهای ناکزیر یا دشمن نیست. درگیریهایی که در این مرحله علیرغم میل ما پیش میاید و ما نباید همیشه برای رویرو شدن با آنها آماده باشیم. اما این درگیریها در این مرحله عمدتا دفاعی است. وقتی مورد شناسائی جاسوسان دشمن قرار میگیریم، و جاسوس اطلاعات خطرناک از ما بدست میآورد، باید او را بزنیم. وقتی مورد حمله تروریستهای دشمن قرار میگیریم باید مسلحانه از خود دفاع کنیم و خلاصه وقتی ناکزیریم برای حفظ خود، و حفظ استمرار جنبش دست به اسلحه میسازیم و کوچکترین تردیدی نباید نشان دهیم، و اینرا هم باید بدانیم که این حالات بی تردید پیش خواهد آمد. هرگز در شرایط پلیسی جامعه ما فعالیت میکند، بویژه عناصر مخفی باید برای رویرو شدن با این حالات آمادگی دائمی داشته باشند. راستی نباید "قریبانی بی ازاری" بود اما نباید هم مرحله را عوضی گرفت، نباید هم در این مرحله دنبال درگیری گشت. يك مثال میتوان این تفاوت نظر را خوب روشن کند. اگر وظیفه می را که در این مرحله از جنبش باید انجام دهیم، یعنی دست زدن به فعالیت افشاگرانه، سیاسی و تشکیلاتی مخفی در زمین نموده را تشبیه کنیم به عبور کردن از یک جاده ای جنگلی پر درخت که در کنار آن گاهگاهی يك پاستگاه ژاندارمری هم برای جلوگیری از عبور ما گذاشته باشند، ما میگوئیم باید حال که وظیفه ما در این جایی کردن این جاده است نه از بین بردن پاستگاههای ژاندارمری - که بهیچوجه توانش را هم

نداریم - باید از تاریکیهای این جنگل، از انبوهی درختان، از لفظات متسد خواب و غفلت و اندامها، از هر امکان استفاده کنیم برای سپردن این راه بدون اینکه ژاندارمها خبر شوند و بدون اینکه با آنها درگیر شویم. چرا که کار ما فعلا طی کردن این راه است. وقت و نیرویمان را بیهوده هدر ندهیم. بگذار وقتی ما از محوطه پاسگاهشان گذشتیم جای پائی هم از ما بپینند، یا در حرکت برگها و شاخه ها عبور ما را حدس بزنند. ما دیگر گذشته ایم. اما در عین حال اگر در این مسیر جنگلی ژاندارمی سر راه ما سبز شد، اگر ژاندارمی کین نشستم بود، مسیر ما را شناخت و مایهی خطر شد، اگر گروهی از آنها ما را غافلگیرانه محاصره کردند یا اسیر کنند، اگر کسی از صف ما خواست به ژاندارمها بپیوندد در هیچیک از این حالات ما حق نداریم دست روی دست بگذاریم. ما باید با تهور از راه برفقا و خود دفاع کنیم. باید بی تزلزل سلاح بگیریم و هر کس را خواست به هر شکلی سد راه شود نابود سازیم و بنابراین باید سلاح هم داشته باشیم. بویاید از آغاز کار هم مطمئن باشیم که در مسیر از این حوادث خود اطمینان داشت و خود را برای پذیرش آنها آماده ساخته باشیم. در این درگیریها بی تردید ما نیز کشته خواهیم داد. اما آگاهانه برای جلوگیری از خوردن ضربه های بزرگ، ضربه کوچک را پذیرا شده ایم.

رفقای پیرو خط چپکی با اینکه خود میگویند معتقدند که در این مرحله نه وظیفه ماست که پاسگاههای ژاندارمری را برچینیم و نه میتوانیم این کار را بشیم اما باز میگویند که باید هر چه میتوانیم در سر راه خود از این ژاندارمها بکشیم. اصلا تا تکسیم نمیتوانیم راه برویم. و بنابراین اگر آنها هم سراغ ما نیامدند، ما باید سراغ آنها برویم.

حاصلی که از این سراغ ژاندارمها رفتن طی این مدت بدست آمده این بوده که وظیفه اصلی که سپردن راه بود فراموش شده و همه وقت به درگیری با ژاندارمهای ابتدای جاده گذشته است و بسیاری شهید داده ایم. در ازای چند تنی که از ژاندارمها کشته ایم، یعنی داوطلبانه برای بدست آوردن سود ناچیز بهائی بسیار هتکفت داده ایم. امری هم که ما را در این راه از هم جدا میسازد نگرشهای مختلفمان به جنگل و ژاندارمهاست که فعلا بحث مانعست. ما در این مرحله عملیات نظامی را در این حد تقریبا اجتناب ناپذیرش قبول

داریم و نه بیشتر، بگذار این راه را طی کنیم وظایفی دیگر پیش خواهد آمد، بگذار به قلب جنگل راه بیابیم حسابهای دیگری باز خواهد شد. ترور مزدوران خیانتکار و بد نام دشمن و انفجار موسسات استثنائی طبقات حاکم هر چند هیچ گاه خط اصلی و محور فعالیتهای انقلاب نخواهد گردید، اما در شرایطی، به عنوان شکستی از مبارزه سودمند خواهد شد، و آن شرایطی است که از نظر سیاسی همه چیز آماده باشد، شرایطی که این عطیات خود بخود در متن مبارزات سیاسی رشد یافته نوده قرار گیرد. نه در شرایط کنونی وطن ما که هنوز اولین گامهای مبارزه سیاسی با دشمن برداشته نشده و کوچکتر - بین تدارکی برای به میدان کشیدن نوده ها ندیده نشده است. نه در شرایطی که باید به ضرب اعلامیه های توضیحی "به مردم بفهمنیم که هستیم، چه کرده ایم و چرا کرده ایم؟" و در آخر هم باز نتیجه بشیریم که: "مردم آماده پذیرش آگاهی سیاسی و مبارزه سیاسی نیستند."

لنین گفت: "ترور در بهترین حالت خود میتواند بعنوان یکی از شیوه های لحظاتی تعیین کننده حمله مورد استفاده قرار گیرد." (تائید از ماست.) در لحظه تعیین کننده حمله زمانی که کار سیاسی در بین نوده ها انجام گرفته، از نظر ذهنی شرایط برای حمله آغاز گشته، مردم به پوسیده بودن بمسماط دشمن و به ضرورت برچیده شدن آن پی برده اند و لحظه قیام مسلح نوده ها کاملا نزدیک است، در چنین لحظه ای ترور نیز بعنوان عاملی تسهیل کننده، برای هر چه وسیعتر کشیدن نوده آماده، میتواند یکی از شیوه های مبارزه باشد. و این بهترین حالتی است که میتواند ترور داشته باشد.

این آموزش لنین را میبینیم در تجربه ویتنام چگونه پیاده شده است. در ص ۲۲ تاریخ مختصر حزب زحمتکشان ویتنام چنین میخوانیم: "در اوت ۱۹۴۴ کمیته مرکزی این خطابه را به خلق اعلام نمود: "برای خود اسلحه تهیه کنیم و به خاطر بیرون راندن دشمن مشترک خود را آماده سازیم." در همه جا انقلاب ترویج میشد، در بعضی مناطق بطور مشخص پایگاههای انقلاب توده ها بیصبرانه منتظر عمل بودند ولی حزب بدانها رهنمود میداد که زمان مناسب هنوز هنوز نرسیده است. در اکتبر ۱۹۴۴ رفیق هوشی مین شخصا دستور به تعویق انداختن قیامهای توده ای در نواحی کائویانگ، بک کان و لان سورا به خاطر

مهم نبودن شرایط ضروری اجرای آن صادر نمود. کمیسیون دائمی کمیته مرکزی مبارزه مسلحانه بی را که به تاریخ ۱۱ نوامبر ۱۹۴۴ در فتوی - دینیه کا شروع شده بود شدیداً مورد انتقاد قرار داد و آنرا به عنوان عصیان خورده بورژوازی خواند که قدرت قیام کنندگان را قبل از موعد معین به معرض نمایش میگذاشت. حرب بر ضرورت بکار برد اشکال عالیتر مبارزه به خاطر پیش برد جنبش تاکیده کرد. در ۲۲ دسامبر ۱۹۴۴ یک گردان تبلیغاتی مسلح برای آزادی ویتنام در کاتو بانک تحت فرماندهی رفیق فونگ کین ژاپ ایجاد شد.

آموزش لنین در ویتنام، که بی تردید همه رفقای ما قبول دارند رهبران رژیمت و ایترتونیست نبوده اند چنین به کار بسته شد.

طبق آنچه تاریخ انقلاب ویتنام میگوید: مبارزه در این کشور از سالهای اولیه دهه دوم قرن بیستم آغاز گردیده و سال ۱۹۲۵ را خود مدائی برای مبارزات سیاسی خود میدانند. از سال ۲۵ تا ۳۰ به طور مشخص برای پیوند یافتن انقلابیون با توده های خلق و ایجاد پایه های استوار در بین کارگران و برای ساختن حزب کمونیست کار شده است. در سالهای ۲۶ و ۲۷ جنبش انقلابی باز هم رشد یافت. اتحادیه جوانان ویتنام با قدرت هر چه بیشتر تکامل یافت. اعضا برخاسته از روشنفکران خورده بورژوازی از رهنمودهای سازمان خود تبعیت نموده و در معادن، کارخانه ها، و پلانتاژها خود را "پرولتریزه" میکردند. آنها امر تبلیغ و ترویج را در بین توده های کارگر انجام میدادند آنها را سازماندهی کرده، مبارزه آنها را به پیش میراندند و بدینوسیله به طبقه کارگر کمک کرده تا به رسالت تاریخی خویش آگاهی یابند. (ص ۱۳)

بالاخره در سال ۱۹۳۰ حزب خود را بوجود آوردند. از ۱۹۳۰ تا ۱۹۴۵ نیز مدت ۱۵ سال بطور مداوم و پیگیر تحت رهبری حزب باز به کار سیاسی و تبلیغ و ترویج در بین توده آماده ساختن و سازمان دادن آنان و رهبری مبارزاتشان پرداختند. در عرض ۱۵ سال مبارزه لاینقطع از ۱۹۳۰ تا ۱۹۴۵ حزب ما افشار مختلف خلق را بسیج، تربیت و سازماندهی نمود. همچنین نیروی بر توان کارگران و دهقانان را در جهت برقراری اتحاد کارگران و دهقانان تجهیز نمود. بر اساس این اتحاد پایدار، حزب ما تمام نیروهای میهن پرست را در درون یک جبهه واحد ملی یعنی جمعیت ویت مینه گرد هم آورد، و نیرو

های انقلاب را در سراسر کشور، چه در مناطق کوهستانی و چه در نواحی دلتا، چه در روستا و چه در شهرها، سازمان داد. (ص ۲۴ همان کتاب) پس از اینکه سال کار سیاسی، تبلیغ و ترویج بین کارگران و دهقانان و سازمان دادن و متشکل کردن آنها و پس از ساختن حزب و جبهه است که تازه، در دسامبر سال ۱۹۴۴ یعنی در آغاز حمله همه جانبه علیه دشمن، حزب یک گردان تبلیغ مسلح تحت رهبری زاپ تشکیل میدهد. حال ما هنوز سالهای ۲۵ تا ۳۰ ویتنام را نگذرانده، هنوز هیچ تدارک ابتدائی ندیده کمترین کار سیاسی در بین مردم نکرده، یکباره میخواهیم گردان تبلیغ مسلح تشکیل دهیم و با عطیای نظامی منفرد خود خلق را آماده انقلاب کنیم. و آنوقت دلیلان هم برای ضرورت این عطیای - و صد البته راه گریزان از زبیر پای پذیرش این حقیقت تلخ که بدام تئوریهای غیر مارکسیستی و ضد مارکسیستی دیره و مارگلا افتاده ایم و کپه برداری از توپماروها میکنیم - وجود گروههای تبلیغ مسلح در ویتنام است.

اری گروههای تبلیغ مسلحانه در ویتنام بودند - هم در شمال و هم در جنوب - ولی آن گروهها با درک غلطی که ما از آنها داریم از زمین تا آسمان تفاوت داشتند. در شمال، همانسان که دیدیم در استانته حمله همه جانبه به دشمن در سال ۴۴، پس از حدود ۲۰ سال کار سیاسی و تشکیلاتی تدارکی، این گروهها تشکیل شدند. در جنوب نیز باز در استانته قیام تاریخی بن تاسره تشکیل شدند و تا پیروزی خلق، این گروهها در مناطق سفید به انواع عطیای علیه عناصر و مواضع دشمن دست زدند. بدین ترتیب در جنوب نیز زمانی بود که خلق حزب و جبهه رهبری سیاسی داشت، مردم ارتش توده‌ئی داشتند و گروههای تبلیغ مسلحانه نیز در کنار آنها و درست در خدمت خط اصلی مبارزه - مبارزه مسلحانه توده‌ئی - دست به عطیاتی میزدند، در عین حال کار این گروههای تبلیغ مسلح نیز بیش از ۹۰ درصدش سیاسی و ده درصدش نظامی بود. با گرفتن این ده درصد نظامی هم به خدمت توده‌ئی در کار سیاسی، نه چون ما که این نسبتان معکوس است و کار سیاسیمان، درستتر بگوئیم کار "توضیحیمان" در خدمت عمل نظامی. ایراد یکی دو تا نیست. کار از اساس نابسامان است. ما هنوز در پله اول نوردبان پایمان را محکم

نکرده می‌خواهیم خیز بزنیم روی پله آخر و تازه صحبت اینجاست که هنوز اصلاً نردبانی در اختیار نداریم. آنچه ما می‌کنیم بهیچوجه با صدها من سریشم هم به تبلیغات مسلحانه رفقای ویتنام نمی‌چسبد. تشبیه علیسات نظامی ما به فعالیت های گروههای تبلیغ مسلحانه ویتنام. درک مکانیکی و سطحی ما را از این ساله میرساند. ما با آنچه آنها کرده اند هزارها فرسنگ فاصله داریم و بدون هیچگونه تردید، اگر همین راهی را که در پیش گرفته ایم، ادامه دهیم هرگز به جایی که آنها رسیدند نخواهیم رسید. ما خیلی روشن و مشخص کبیه برداران شی چریکی شکست خورده انقلابیون امریکای لاتین هستیم و نه ذره شی بیشتر. آموزش لنین و جریان انقلاب ویتنام به همین روشنی که دیدید به ما می‌گوید: "ترور در بهترین حالت خود میتواند بنده عنوان یکی از شیوه های لحظات تعیین کننده حمله مورد استفاده قرار گیرد." و ما اگر مارکسیست-لنینیستیم و اگر آینده انقلاب مردمان برایمان مهم است مجبوریم به این آموزشها و تجربیات توجه کنیم. اگر چه تا امروز نکرده ایم. لنین گفت: "نهضتی که در یک کشور جوان آغاز میشود فقط در صورتی میتواند موفقیت حاصل نماید که تجربه مالک دیگر را بکار بندد." (چه باید کرد ص. ۴۷) و حال آنکه ما بدون توجه به تمام تجربیات انقلابی کشورهای دیگر علیسات نظامی را محوری و اساس فعالیت و تنها شیوه با اصالت و انقلابی مبارزه اعلام کرده ایم و این غلط است.

رفیق شهید مان احمد زاده می‌گوید: "تجربیات انقلابی معاصر و تجربیات خود ما راه کلی، استراتژی عام انقلاب را به ما نشان میدهد. این تجربیات نشان داده اند که نه با کارسالت امیز و نه با کار صرفا سیاسی، و نه با کار مخفی، نمیتوان به پیشرو مردم تبدیل شد و شرایط را با اصطلاح برای مبارزه مسلحانه توده شی فراهم کرد. در شرایط کنونی هر مبارزه سیاسی بنا-چار باید بر اساس مبارزه مسلحانه سازمان یابد و تنها موتور کوچک مسلح است که میتواند موتور بزرگ توده ها را به حرکت در آورد (این موتورهای کوچک و بزرگ را باید توی سررویزونیستهای خائن و فرتوت مسکو و احزاب نوکرشان در سراسر جهان، که انحراف بی‌مغلی و واماندگیشان باعث بوجود آمدن اینچنین تئوریهای مغلوط و زبانیازی شده، خورد کرد. ننگ بر این دشمنان خلق

ها و دشمنان جنبش کمونیستی جهانی (شرایط ذهنی انقلاب، در طی عمل
سلحانه، به کمال شکل خواهد گرفت. پیشرو واقعی، پیشرو که پیوند
عمیق با توده ها دارد، و قادر به برانگیختن و هدایت وسیع توده باشد
تنها در طی عمل سلحانه، و در جریان کار سیاسی - نظامی می‌توانند
بوجود آید. (ص ۱۲۳ تحلیلی از شرایط جامعه ایران)

"همینکه نیروی چریکی با گرفت و توانست پایگاههای حمایت انقلابی بوجود
آورد، یا مناطقی را آزاد کند، همه‌گونه امکان برای آموزش سیاسی توده‌ها
تربیت کادرها، تبلیغ سیاسی و غیره قابل تصور است. بقول دبره انوقت می‌تواند
ان صدها سخنرانی ایراد کرد، و شنیده نیز خواهد شد." (ص ۱۲۲ همان کتاب)
"اما مبارزه سیاسی در جامعه ما ناگزیر باید سلحانه باشد. پس طبقه
کارکنان در یک جنبش کارگری، بلکه در یک مبارزه سلحانه توده‌ای تشکیل
پیدا میکند، خود آگاهی می‌یابد و بدین ترتیب حزب طبقه کارگر ایجاد می‌گردد." (ص ۱۵۸)
ضعف تئوریک که جنبش ما گرفتار است، گریبان شهید عزیز احمد زاده
را نیز نهشته و این است که او نیز تحت تاثیر پرت و پلا کوشی های دبره قرار
گرفته، نظریات غلط او را به عنوان اصول درست پذیرفته و حال این "اصول"
من در آوردی دبره را می‌خواهد به انقلاب ما هم تعمیمشان بدهد و در اینجا
-ست که مجبور میشود (و هر کس دیگر نیز بخواهد اینکار را بکند مجبور میشود)
حتی آنچه را در تاریخ ثبت شده نفی کند، یا دگرگون نشان دهد. میگوید:
"تجربیات انقلابی" و "تجربیات خود ما"، نشان داده اند که نه با کار مسالمت
آمیز، نه با کار صرفا سیاسی، و نه با کار مخفی نمیتوان به پیشرو مردم تبدیل
شده و شرایط را به اصطلاح برای مبارزه سلحانه توده‌ای فراهم کرد. در شرایط
سخت کوشی هر مبارزه سیاسی بناچار باید بر اساس مبارزه سلحانه (و مبارزه
سلحانه هم یعنی عطیات چریکی منفرد از توده) سازمان یابد و تنها متصور
کوچک مسلح است که میتواند تاثیر بزرگ توده‌ها را به حرکت در آورد. حال
ما از رفقای عزیزانی که انجنان دوستی به این تکرار گفته‌های دبره چسبیده‌اند
می‌پرسیم، کدامیک از انقلابیهای معاصر و کدامیک از تجربیات خود ما نشان می‌دهد
که در شرایط کوشی "هر مبارزه سیاسی بناچار باید بر اساس مبارزه سلحانه
باشد؟" آیا جز در امریکای لاتین و تجربیات چریکی شکست خورده بمرخسی

از سازمانهای این قاره ، اصولا هیچ جایی میتوان در انقلابهای معاصر و تحریکات خود ما نظیری برای آنچه ما میکنیم و آنچه رفیق احمد زاده نوشته یافت ؟ تجربیات انقلابهای معاصر هرگز چنین کج آموزشی نداشتند . ویتنام ، لائوس ، کره ، چین ، البانی ، تا انقلاب اکبر روسیه . کدامیک چنین تجربه هائی دارند ؟ و کدامیک از تجربیات خود ما چنین نشان میدهد ؟ تجربه خوب انقلاب مشروطه با آنهمه کار سیاسی و تدارکینش با تجربه شکست خورده سالهای ۲۰ تا ۳۲ که دقیقا علت شکستش نداشتن یک رهبری آگاه و قادر سیاسی بود ؟ شما رفقا گمان میشد اگر فرضا در سالهای ۲۰ تا ۳۲ مبارزه سلحمانه ای هم براه میافتاد ، اما باز رهبریت بدست همان اپورتونیستهای کمیته مرکزی حزب توده میبود ، این مبارزه به پیروزی می رسید ؟ اگر چنین تصویری دارید ، در اشتباهید رفقا . ما معتقدیم پیش از هر چیز پیروزی انقلاب را یک رهبری سیاسی قادر ، یک رهبری آگاه ، یک رهبری سیاسی برخاسته از درون جنبش توده میتواند تضمین کند و ضرورت حیا - تی ایجاد حزب کمونیست برای ناخدا تی این کشتی همین گونه جاها دیده میشود . درست است که یکی از علل شکست جنبش رشد یافته سالهای ۲۰ تا ۳۲ وطن ما طرح نشدن شعار مبارزه سلحمانه ، مسلح نکردن خلق و برپا نکردن یک جنگ انقلابی علیه امپریالیسم و ارتجاع بود . اما هرگز از این نکته نباید این را نتیجه گرفت که پس تجربه این سالها میگوید : حال باید جنگ چریکی براه انداخت و " هر مبارزه سیاسی بناچار باید بر اساس مبارزه مسلحانه باشد . " رفقای ویتنامی ما میگویند ، ما مبارزه نظامی را زمانی شروع کردیم که دشمن را در جبهه مبارزه سیاسی کاملا شکست داده بودیم . حال ما میخواهیم این مخروط را روی نوکش بگذاریم . شدنی نیست .

نقص عظیم تدارک دیده نشدن مبارزه سلحمانه ، مسلح نشدن خلق و آغاز نشدن یک پیکار سلحمانه توده ای در سالهای ۲۰ تا ۳۲ و دهها کمبود بزرگ و کوچک دیگر این دوره از جنبش وطن ما همه اش بر میگردد بیک علت اصلی و آنهم نداشتن رهبری سیاسی قادر ، نداشتن حزب کمونیست . رفیق شهید احمد زاده میخواهد پراکنده گوتیهای دوره را به حقانیت برساند و هر که بخواهد ناحق را به حقانیت برساند ، بسیاری حق را ناحق

باید جلوه دهد. و این میشود که: "تجربیات انقلاب معاصر و تجربیات خود ما... نشان میدهد که... در شرایط کنونی هر مبارزه سیاسی بناچار باید بر اساس مبارزه مسلحانه باشد و تنها موتور کوچک صلح است که موتور بزرگ توده را بحرکت در میآورد."*

اگر رفیق احمد زاده امروز زنده میبود و میخواست این کتاب را بنویسد و تجربیات چهار پنج سال گذشته جنبش خود ما را در پیش چشم داشت و میدید که در آمریکای لاتین هم آن موتورهای کوچک انقدر کارکرد تا به روغن سوزی افتاد و آخر نتوانست کوچکترین حرکتی به موتور بزرگ بدهد. حتما این تکه را نقل نمیکرد و چه بسا که کتابی دیگر مینوشت. تجربیسات انقلابی معاصر و تجربیات خود ما درستی هیچیک از دیگر قسمتهای سخنان رفیق شهید احمد زاده را نیز نشان نمیدهد. تمام تجربیات انقلابی بدون استثنا نشان میدهند که درست در جریان کار سیاسی در بین مردم و در جریان سازماندهی و رهبری مبارزات توده است که رهبران انقلاب ساخته میشوند و از این طریق است که میشود پیشرو مردم شد و شرایط را برای مبارزه مسلحانه توده‌ی فراهم ساخت. این تجربیات هیچ راه دیگری را نشان نمی‌دهند. این مارکسیست که معتقد است رهبر توده باید کسی باشد که بهتر از همه تیراندازی کند (و بدین ترتیب حتما رهبر انقلاب هم بهترین تیرانداز همه گروه‌هاست). در هیچ کجای دنیا: "در تجربیات انقلابی معاصر و در تجربیسات خود ما" دلیلی برای درستی این احکام وارداتی نمیتوان یافت. در مورد دومی که از رفیق شهید نقل کردیم پا از اینهم فراتر گذاشته میشود، "همینکه نیروی چریکی پا گرفت و توانست پایگاههای حمایت انقلابی بوجود آورد یا مناطق را آزاد کند، همه گونه امکان برای آموزش سیاسی توده‌ها، تربیت کادرها، تبلیغ سیاسی و غیره قابل تصور است. بقول دیره انوقت میتوان صدها سخنرانی ایراد کرد و شنیده نیز خواهد شد." بدون اینکه آموزش سیاسی به توده‌ها داده شود، بدون اینکه کادری تربیت شود و بدون اینکه تبلیغ سیاسی صورت گیرد نیروی چریکی پا میکورد، پایگاههای حمایت انقلابی بوجود میآورد و مناطق را آزاد میکند. حل این معما از حل ناگشوده‌ترین معماهای جهان دشوارتر است. چریک به تنهایی منطقه

ازاد میکند و پایگاههای حمایت انقلابی میسازد. ما فکر میکنیم امروز که تجربیات این چند ساله در دست است و رفقای قهرمان ما پس از انهمه شهید و اسیر دادن تازه میتوانند بگویند "تثبیت" شده اند، بی اساسی این نظریه روشن شده باشد و بنا بر این از آن میگذریم. امروز دیگر برای جنبش ما حتی برای بخش چریک‌کش روشن شده که بدون کار سیاسی در بین خلق و بدون کسب پشتیبانی خلق، نه تنها نمیشود منطقه آزاد کرد، نه تنها نمیتوان پایگاه حمایت انقلابی ساخت، حتی نمیتوان باقی ماند.

مطلب سومی نیز که در این مورد از رفیق نقل کردیم، باز تأیید همان گفته های دیگر اوست: "مبارزه سیاسی در جامعه ما ناگزیر باید مسطحانه باشد." و جالبتر اینکه "طبقه کارکنان در یک جنبش کارگری، بلکه در یک مبارزه مسلحانه توده‌ای تشکل پیدا میکند، حرد آگاهی مییابد و بدین ترتیب حزب طبقه کارگر ایجاد می‌گردد." باز هم همان از راس نشانیدن مخروط و همان معمای گذشته، معلوم نیست وقتی طبقه کارگر که از تمام دیگر اقشار و طبقات خلقی بیشتر برای مبارزه آماده است، بیشتر تشکل پذیر است و بیشتر مستعد پذیرش آگاهی سیاسی، آگاه نشده و تشکل نگردیده باشد، آنها چه توده‌هایی هستند که مبارزه مسلحانه توده‌ای را بر پا میکنند و انوقت طبقه کارگر در جریان این تازه خود آگاهی مییابد و تشکل پیدا میکند؟ اینگونه نظریات اشکارا نظریات صد در صد غیر مارکسیستی است و باز هم علت پذیرش همان ضعف تئوریک ماست.

به چند اصل و باور توجه کنید:

- ۱- حرکت توده‌ها برای مبارزه و کشیده شدنشان به پیگار سیاسی علیه دشمن در گرو آگاهی سیاسی یافتن آنهاست.
- ۲- آگاهی سیاسی را با هیچ عمل نظامی و نیروی نمیتوان به توده داد. برای آگاهی سیاسی دادن به توده باید بکار سیاسی، تبلیغ و تهییج و آشناگری سیاسی در بین توده پرداخت.
- ۳- تداوم مبارزه توده‌ها را تنها با تشکیلات، با ایجاد سازمانهایی که مبارزات این توده‌ها بوسیله آنها رهبری میشود، یعنی سازمانهای توده‌ای که در هر شرایطی تشکل مناسب با آن شرایط را بخود میگیرند، میتوان تضمین کرد.

۴- در شرایط پیشاتوری وطن ما جز از طریق کار صد در صد مخفسی سیاسی، از هیچ طریق دیگری نمیتوان این سازمانها را بوجود آورده، توده‌ها را متشکل کرد.
۵- طبقه کارگر بخاطر مجموعه شرایط تغلی و حیاتی خود بعنوان يك طبقه از همه دیگر طبقات و اقشار خلق برای روی آوردن به مبارزه، پذیرش آگاهی سیاسی، متشکل شدن و انضباط پذیری آماده تر است. و در جریان انقلاب نیز از همه یابدارتر و استوارتر است. و مارکسیست-لنینیستها به همین دلایل طبقه کارگر را طبقه رهبری کننده انقلاب میدانند.

۶- هر چه جوامع بیشتر بسوی رشد سرمایه داری شدن پیش بروند این طبقه از نظر کیمیت افزونی یافته و نقشش از نظر کیمیت نیز در پروسه انقلاب اهمیت بیشتری میابد، تا جائیکه در جامعه سرمایه داری درست همین نشانه ماهیت انقلاب را در گون ساخته، انقلاب را سوسیالیستی میکند.

۷- رفیق شهید احمد زاده از جمله کسانی است که معتقدند جامعه ایران سرمایه داری است و فتودالیم در ایران کاملاً نابود شده است. حال باز این جمله را بخوانیم "طبقه کارگر (در جامعه ما) نه در يك جنبش کارگری، بلکه در يك مبارزه مسلحانه توده‌ای تشکی پیدا میکند، خود آگاهی میابد، بد و بدین ترتیب حزب طبقه کارگر ایجاد میگردد."

حال این مبارزه مسلحانه توده‌ای اینجا درست همانست که "مناطق آزاد شده" بوسیله نیروی چریک در مطلب قبلی، ایا اینگونه نظرات هیچ ربطی به مارکسیسم-لنینیسم دارد؟ این نظر، درست در مقابل آموزش لنین "اعتصاب مدرسه خنک است" قرار دارد. و تمام وظایفی را که مارکسیسم-لنینیسم در مقابل طبقه کارگر بعهده کومنیستها میگذارد، نفی میکند. طبق نظر رفیق احمد زاده کومنیستهای ایران هیچ وظیفه‌ای در مقابل طبقه کارگر وطن خود ندارند. طبقه کارگر نیز هیچ نیازی به کمک آنها ندارد. وظیفه کومنیستها و دیگر انقلابیون اینست که همه با هر چه در دست دارند مبارزه مسلحانه (یعنی عملیات نظامی منفرد) را علیه رژیم آغاز کنند. این عملیات نظامی خود بخود منطقه آزاد میکند و تبدیل به مبارزه مسلحانه توده‌ای میشود و اسوقت بعد در جریان این مبارزه مسلحانه توده‌ای است که "طبقه کارگر تشکی پیدا میکند و خود آگاهی میابد." لنین گفت:

"وظیفه پیشوایان بویژه عبارت از آن خواهد بود که در تمام مسائل تئوریک بین از پیس ذهن خود را روشن سازند . بیش از پیش از زربار نفوذ عبا- رات سنتی متعلق به جهان بینی کهنه آزاد گردند و همیشه در نظر داشته باشند که سوسیالیسم از آن موقعی که به علم تبدیل شده است ایجاب میکند که با آن چون علم رفتار کنند ، یعنی آنرا مورد مطالعه قرار دهند . این خود آگاهی را که بدین طریق حاصل شد و به طور روزافزونی در حال ضمه و روشنی است ، باید در بین توده های کارگر با جدیت هر چه تمامتر پراشده نمود و سازمان حزب و سازمان اتحادیه ها را هر چه بیشتر فشرده و محکم ساخت . " (چه باید کرد ؟)

مارکس و انگلس و لنین بطور مشخص تربیت و رشد مبارزاتی کارگر و در جریان مبارزات روزمره خودش ، در جریان " جنبش کارگری " میدانند . لنین اعتصاب را برای کارگران مدرسه جنگ میدانند و معتقد است که کارگر باید این مدرسه را طی کند ، تا آماده جنگ بشود .

حال رفیق احمد زاده بیا بگویید : " طبقه کارگر (در جامعه ما) نه در یک جنبش کارگری بلکه در یک مبارزه مسلحانه توده ای تشکل پیدا میکند ، و خود آگاهی میابد . " این نظریه رفیق احمد زاده حتی با این گفته جدید رفقای چریک نیز نه " ما با اعلام حمایت از هر نوع مبارزه صنفی - اقتصادی - سیاسی طبقه کارگر زمینه را برای به میدان کشیدن تدریجی و سببترین نیروهای طبقه در چهارچوب مبارزات از سطح پائین به سطح بالا یعنی از مبارزات اقتصادی به مبارزات سیاسی فراهم میکنیم . " (نبرد خلق ، ص ۴) در تضاد است .

آخرین نکته ای که در رابطه با این سخن رفیق احمد زاده باید بگوئیم اینست که " مبارزه مسلحانه توده ای " که رفیق گفته در جریان آن طبقه کارگر خود آگاهی و تشکل میابد ، توده ای بودنش یک تعاری است . خود رفیق احمد زاده نیز اینهمه به طبقه کارگر ما بی اعتقاد نیست و منظورش همان مبارزات چریکی و عملیات نظامی منفرد است . و این همان نظریه ای است که رفقای چریک بعداً طی این شعار بیانش کردند : " هرگونه تشکل طبقه کارگر تنها حول محور مبارزه مسلحانه عملی خواهد شد . " (نبرد خلق ، ص ۴۱)

این سخن را نیز از لنین بشنوید تا بسراغ دیگر نوشته های رفقا برویم. "هرگاه کارگران در وقایع و حوادث مشخص سیاسی و آنها هم حتماً روزمره (یعنی دارای جنبه فعلی) یار بگیرند هر یک از طبقات دیگر جامعه را در تمام مظاهر حیات فکری - اخلاقی و سیاسی شان مورد ضربه و قرار دهند، هر گاه آنها یار بگیرند تجزیه و تحلیل ماتریالیستی و ارزیابی ماتریالیستی را عملاً در تمام جوانب فعالیت و حیات تمام طبقات و قشرها و دسته جات اهالی بکار برند، در این صورت معرفت نوده های کارگر نمیتواند معرفت حقیقتاً طبقاتی باشد." (چه باید کرد؟ ص ۳۳۳)

در سرمقاله نبرد خلق ص ۳ در باره اعتصابات کارگری چنین میخوانیم: "اگر چه درخواستهایی که در این اعتصابات مطرح میشد هنوز جزو عقب مانده ترین و ابتدائی ترین درخواستهای کارگر است ولی میتوان امید داشت که در رابطه با تاثیرات مبارزات با برنامه نیروهای پیشتاز که در حوز محورش عمل مسلحانه صورت میگیرد، انسان متکاملتری بخود بگیرد. تکامل خواستهای طبقه کارگر (یعنی تکامل سیاسی طبقه کارگر) نسبت تاثیر مبارزاتی که محورش عمل مسلحانه است صورت خواهد گرفت. باز نقش محوری و اساسی به عطیات چریکی، در مبارزات انقلابیون و حتی در رابطه با رشد سیاسی به طبقه کارگر دادن."

لنین در جواب این نظریه انحرافی که در زمان او نیز از طرف سوسیالیست رولوسونرها طرح میشد، و درست در همین مورد راه تکامل سیاسی طبقه کارگر گفت: "خواستار تکامل سیاسی و تشکیلات سیاسی طبقه کارگر بودن - این است مهمترین و اصولی ترین وظیفه ما. هر کس که به این وظیفه بی توجهی کند، همه و غایب کوچک و متدهای جداگانه مبارزه را بی خدمت آن در نیابد، در راه عملی تمام بر میدارد و به جنبش ضررهای جدی میرساند. به این وظیفه اول از طرف کسانی بی توجهی میشود که از انقلابیون خواستارند تا با نیروی جداگانه فردی، جدا از جنبش کارگری در حوزه های نوظئه چینی علیه حکومت مبارزه کنند... (مهمترین وظایف ما) لنین بروشنی اینگونه نظریات را اصلاً بی توجهی به ضرورت تکامل سیاسی و تشکیلات سیاسی طبقه کارگر میدانند. و تنها مبارزاتی را تربیت کننده طبقه کارگر میدانند

که خود کارگران در آن شرکت داشته باشند : " ما بر آنیم که عمل واقعا و جدا تبلیغ کننده " (تهییج کننده) و نه تنها تهییج کننده، بلکه آنچه به مراتب مهتر است تربیت کننده، تنها آن وقایعی است که توده خود در آن فعالانه شرکت داشته و محصول روحیات اوست و نه آنچه که یا قصد خاص از طرف این یا آن سازمان به روی صحنه میاید . ما بر آنیم که صدها شاه کشی گاه آن تاثیر تهییج و تربیت کننده بی را ندارد که شرکت دهها هزار کارگر در جلساتی که طافع اساسی آنها و ارتباط سیاست با این خافع در آن مطرح میشوند دارد، و این شرکت در مبارزه است که قشرهای تازه و هنوز دست نخورده * پولاتاریا را برای زدگی، آگاهانه تر و مبارزه انقلابی وسیعتر بیدار میکند * (نویسندگانهای نو و مسائل کهن) و تصدیق میکنید مبارزه بی را که لنین مبارزه واقعا و جدا تهییج کننده و مهتر تربیت کننده میدانند به هیچوجه به گرد مبارزه مسلحانه (عملیات چریکی) نمیشود انجام داد . حال باید دید قصد خدمت به خلق بیشتر میچرید یا قصد قبولاندن پرواگنده گوی ثیهای دیره . نیازی به ذکر نمونه هائی بیشتر از رقای چریک نیست . در هر گوشه نوشته ها میتوان دید که از دیدگاه این رقفا عملیات نظامی فردی (که البته اسمش را هم هر چه تخییر بدیم، مبارزه مسلحانه، مبارزه مسلحانه خلق ۰۰۰ هیچ تخییری در محتوایش داده نمیشود) در هر مورد از کساد سازی و آموزش عناصر، تا به راه انداختن مبارزات توده بی نقش محوری و اساسی دارد عین همین اعتقاد را رقفا مجاهد ما نیز دارند . این رقفا عزیز نیز مبارزه مسلحانه (یعنی عملیات نظامی منفرد) را پایه و اساس هرگونه فعالیت و تنها " شیوه اصیل " مبارزه میدانند . ما گمان میکنیم در این مورد بساز گشو - دن همان بحث گذشته ضرورتی ندارد . نظریات یکی است و ایرادات هم یکی . شاید در کیفیت عملیات رقفا مجاهد و چریک اختلافاتی جزئی با هم داشته باشند، اما در کیفیت امر نظرها یکی است . هر دو تصور را اساس همه چیز میدانند . ما این بحث را با نقل تکه هائی از لنین کبدر به پایان میرسیم و میگوئیم که رقفا اگر مارکسیست - لنینیست هستیم مجبوریم با این آموزنها توجه کنیم ما بر آنیم که تنها جنبشهای توده بی که با رشدگاملا روشن آگاهی سیاسی و فعالیت انقلابی طبقه کارگر در پیوند هستند، لایق دریافت

لقب اعمال واقعا انقلابی بوده و قادرند کسانی را که برای انقلاب روس واقعا مبارزه میکنند، تشجیع نمایند. ما کاری به "قاومت انفرادی" که بی اندازه ستایش میشود و با توده فقط در بیانیه های عرض و طویل و اطلاعیه های چاپی در مورد احکام اجرا شده در ارتباط است نداریم. ما مقاومت واقعی جمعیت را مشاهده میکنیم و عدم سازماندهی، تدارک بد، خود بخودی بودن این مقاومت (که همه در وطن ما ایران به وضوح دیده میشود) به خاطر ما میاورد کسه چقدر احقانه است اگر شخصیه نیروی انقلابی خویش پربها دهد و چه جناب-یتکارانه است اگر در انجام وظیفه بهتر سازمان دادن و مهیا ساختن توده های ملی که در مقابل چشمان مبارزه میکنند اهمال شود. نباید به وسیله تیرانداز بهانه برای شورش و موضوع تبلیغ و تفکر سیاسی ایجاد کرد بلکه باید انصالی را فرا گرفت تنظیم کرد، بکاربرد و بدست گرفت که زندگی روسیه اندازه کافی بدست میدهد. این است تنها وظیفه شایسته يك انقلابی. اسارها به تاثیر "تبلیغی" قتلهای سیاسی که درباره ان در اطاق پذیرائی لیبرالها و قهوه خانه های عمومی زیاد پیچ پیچ میشود سخت مینارند. برای آنها کاری ندارد که برانگیختن هیجانانگ و جنجالهای سیاسی را جانشین تربیت سیاسی بولتاریا سازند (یا انرا بدین نحو تکمیل نمایند). (زیرا هیچ دم تگ یک شوری نیم بند سوسیالیستی بر دوش آنها سنگینی نمیکند!) ولی ما برانیم که عمل واقعا و جدا تبلیغ کننده (تهییج کننده) و نه تنها تهییج کننده، بلکه ما برانیم که با قربانی کردن يك انقلابی حتی در ازای ده نفر رزق تنها در صفوف خویشی نظم بوجود میاوریم. صفوی که حتی با نیروی موجود انقدر فقیر است که قادر به انجام تمام کارهایی که کارگران خواستار ان هستند نمیشد. (رویدادهای نو و مسائل کهن) "تور" بجای افشاش سازمانی نیروهای حکومت، باعث افشاش سازمانی نیروهای انقلاب میگرد. (از چه با ید شروع کرد). "تنها با پیشاهنگ نمیتوان فتح کرد، تا زمانی که تمام طبقه و توده های وسیع موافقت خود را با این پیشاهنگ لبراز نکرده اند و به پشتیبانی مستقیم وی برخاسته اند و یا انقلابیک بیطرفی متمایل به حسن نظر اتخاذ نکرده اند. سوق دادن پیشاهنگ به بیکار قطعی نه تنها حماقت بلکه جنایت محسوب میشود. و اما برای انکه حقیقتا تمام طبقه و توده

های وسیع زحمتکش که زیر ستم و فشار سرمایه داری بسر می‌برند، چنین هو-
 تمیتی را اتخاذ نمایند تنها تبلیغ و تهییج کافی نیست بلکه تجربه سیاسی
 خود این توده ها لازم است. این قانون اساسی تمام انقلابهای بزرگ است.
 (مسائل لنینیسم ج ۱ ص ۱۰۹ - تکیه از ماست ۰)

بمیک‌نفتند بیکر نیز را اینجا باید اشاره کنیم آن فرمول "شرایط خاسر جامعه" است که
 اینهمه رفتار برای زیر پا گذاشتن اصول مارکسیسم لنینیسم بیان متشبه می‌شوند. این فرمول
 براساسی از آن فرمولهای مودی شد که باعث دگرگونی اصول مارکسیسم لنینیسم و تغییر آن
 بجای تلفیق با شرایط خاص میگردد. مارکسیسم - لنینیسم اصولی دارد که در هیچ
 شرایط خاصی ممکن نیست نفی شوند یا جانشین پیدا کنند. هیچ فاکت "موجود
 در جامعه" نمیتواند مهربلان بر آنها برسد و ما مجبوریم این اصول را بشناسیم
 و پاسشان داریم. اینکه گفته میشود برای رهبری انقلاب باید حزب کم-
 نیست داشت یا انقلاب کار توده هاست، یا توده ها را باید برای شرکت در
 انقلاب آگاه و متشکل کرد. اینها اصولی اند که به هیچوجه در هیچ
 شرایطی نمیتوان نفیشان کرد. اصلاً حرف بردار نیستند. شرایط دیکتاتوری
 میتواند مثلاً امر سازماندهی و آگاهسازی توده را دشوار کند، اما نمیتواند
 تصور را به جای بینشاند. شرایط مختلف میتواند مثلاً شکل تشکیلاتهای توده
 ئی را متناسب با آن شرایط دگرگون سازد، اما اصل لزوم متشکل کردن توده ها
 را هیچ شرایط خاصی نمیتواند نفی کند. شرایط مختلف میتواند شیوه ها و ابزار-
 ارهای آگاهی سیاسی دادن به توده را تغییر دهد. درجایی سخنرانسی
 و خطابه، درجائی رادیو و درجائی اعلامیه، درجائی نشریه و جزوه و در
 جائی همه اینها مورد استفاده قرار گیرد. در شرایطی مخفی و در شرایطی
 علنی. اما هیچ شرایط خاصی نمیتواند لزوم کار سیاسی در بین مردم را بسه
 عنوان تدارک انقلاب نفی کند. لنین گفت: "تنها کسانی میتوانند نظریات خود
 را در مورد اینکه آیا اصولاً همیشه و حتماً يك تشکیلات مبارز و تبلیغ سیاسی
 در بین توده ها ضروری است تغییر دهند که دارای هیئت گونه پرسیپ اصولی
 نباشند. خنده آور است اگر در این رابطه به متفاوت بودن موقعیت و بوجود
 آمدن يك دوره نوین استناد شود. برای ایجاد يك تشکیلات مبارز فعالیت
 کردن و تبلیغ سیاسی راه انداختن در هر موقعیتی حتی اگر این موقعیت

"روزانه مسأله امتیاز" باشد، در هر دوره بی حتی اگر در این دوره "روح انقلابی" خیلی هم "پائین" آمده باشد، کاملاً ضروری است." (از چه باید شریک بود) تکیه ها از ماست. لنین در جای دیگر باز در مورد تبلیغات سیاسی و افشاگری سیاسی گفت "هیچ چیز را نه حالا و نه هیچ موقع دیگری نمیتوان جایگزین این کار کرد."

رفقای عزیز اگر اصول را واقعا دوستی و بسا حوسر و ولع تمام نجسبیم بهیچ کجا نخواهیم رسید. حتی یک گام درست نخواهیم توانست برداریم. پایبندی به اصول دکماتیم نیست. نه دیگران را بدان متهم کنید و نه خود از چنین اتهامی بترسید. اگر مارکسیست لنینیست هستیم باید ایمان استوار به اصول جهانشمول این اندیشه انقلابی داشته باشیم وگرنه مدعیانی بیشتر نخواهیم بود.

شما را میباید خاص خاص را بسازید شناخت بدون شناخت این شرایط خاص هم هیچ کاری نمیشود کرد. اما اصول و آموزه های مارکسیستی - لنینیستی را هم نباید با خلاقیت تمام با آن شرایط خاص تلفیق داد.

ما معتقدیم همانسان که نمیشود از روی "خرده فرمایشات" مارکس و دیره و از روی حرکت های در هم و بر هم "موتورهای کوچک" در امریکا یکای لاتین برای انقلاب ایران نسخه تهیه کرد، و این کار که تا کنون شده غلط بوده و زیانبار. از روی تجربیات انقلابی ویتنام، کابوچ و چین کره و بر-سیه نیز نمیشود برای انقلاب ایران کپی برداشت و چنین کاری هم اگر بشود غلط است. این انقلابها هر یک گنجینه ای از تجربیات گرانمای انقلابی اند. اما به شرطی ما امکان استفاده از آنها را خواهیم داشت که به آنها و هم چنین به جوان پیاده کردن تجربیاتشان در جامعه خود برخوردی انتقادی و خلاق، برخوردی مارکسیستی - لنینیستی داشته باشیم، نه کپی برداری و نه زیر اصول زدن. هیچیک نمیتواند سرنوشتی جز به بیراهه افتادن و شکست برای مبارزات ما داشته باشد، و این هر دو بیماری متأسفانه امروز گریبانگیر جنبش ماست. هم کپی برداری و نسخه سازی طبق فرمولهای من در-اوردی "موتورهای کوچک و بزرگ" و هم زیر پا گذاشتن اصول با نشیت به فرمول

"شرایط خاص جامعه" • تا زمانی که خود را از این بیماریها کعبود ها، و بی
 مبالئها نجات ندھیم، همه قربانیها نیز کاری از پیش نخواهند برد • اینسرا
۵ سال است در ایران میسینیم و بین از ده سال است در امریکای لاتین دیده
 شده • بدون تعصب بدون ترس از انتقاد و تنها و تنها با خواست خدمت
 به خلق بکوشیم تا خود را از جنگال اینهمه نلبسامانی نجات دهیم • انچنان
 پس استوار و بی خدشه و اصولی برای جنبش خلقمان بنیان گذاریم که از
 هم اکنون بتوانیم در افق فردای نزدیک و دور پیروزیهای درخشان ن
 آئنده اشرا تا نیل به سوسیالیسم و کمونیسم به روشنی تمام ببینیم •

۲ مبارزات توده را نفی کرده و اصلاً ضرورتش را نمیبینیم، توده را به نا
 امدادگی و تسلیم طلبی متهم میکنیم •

و خراب آید در آوار غریو لعنت بیدار محرومان
 هر خیال کج که خلق خسته ربا آن نخواها نیست
 موف امین "نیسما"

این سخن را که "انقلاب کار توده هاست" امروز دیگر حتی "قهرمانان تکتاز"
 جانشین توده نهز مجبورند بپذیرند و در برابر قاطعیت درستی و حقانیتش
 سکوت کنند • اما گویا صحبت اصلی اینجاست که این توده ها، چگونه آماده
 میشوند، برای انقلاب کردن چه پروسه بی را باید طی کنند، تا برسند به جایی
 که تفنگ بدست بگیرند و مسلحانه علیه دشمن خود مبارزه کنند؟ راه درست
 طی این پروسه را مارکسیسم - لنینیسم و تجربیات انقلابی جهان، راه انجام
 مبارزات توده بی، از سطح پائین به سطح بالا، از مبارزات پراکنده بسه
 مبارزات متحد و از مبارزات اقتصادی به مبارزات سیاسی گفته اند • راهی که
 در مسیر آن توده، در جریان تجربیات مبارزاتی خود، به ضرورت برداشتن
 تفنگ و به ضرورت سرنگون کردن رژیم حاکم بی میبرد • لنین گفت "لغتصاب مد-
 رسه جنگ است" • این آموزش لنین به ما میگوید که چسان میتوان توده را
 برای جنگیدن با دشمن آماده کرد • لغتصاب خود جنگ نیست اما مدرسه

جنگ است و تا این مدرسه طی نود و نه توفیق برای جنگیدن آماده شد پس
راه درست آماده کردن توده برای انقلاب کردن هر چند دادن آگاهی سیاسی
و روحیه مبارزاتی توده است در جریان مبارزات خودش. توده اگر بیکار خود
را با دشمن از مبارزه برای خواستههای اقتصادی روزانه آغاز نکند و در جزئیات
همین مبارزه روزمره، صالمت امیز و اقتصادی ماهیت دشمن را نشناسد هرگز
نخواهد توانست خود را برای انقلاب کردن آماده بگرداند تجربه هیچکس نمیتواند
جای تجربه توده را بگیرد. توده خودش باید مبارزه را تجربه کند.

استالن گفت: «مطلب بر سر این نیست که قسمت بیساخته ما امکان بقاء بر زمین
کهنه و انقراض حتی آنرا فهمیده باشند بلکه مطلب بزرگ این است که
توده ها، میلیونها توده مردم به این ضرورت پی ببرند و برای حقوق پیشاهنگ
حاضر شوند. اما توده ها اینرا فقط از روی تجربه شخصی خود نمیتوانند
بفهمند. موضع بر سر اینست که به میلیونها توده مردم امکان داده شود
تا از روی تجربه شخصی خود ضرورت و لزوم انقراض حکومت قدیم را بفهمند و
چنان اشکال مبارزه و چنان اشکال شکلیاتی انتخاب شود که توده ها
بتوانند از روی تجربه به سهولت صحت شمارهای انقلابی را دریابند. این
است وظیفه.» (در باره اصول التعمیم ص ۱۰۷)

بدین ترتیب مبارزات توده هر یک را هر چه زودتر باید آغاز کرد، هر آنکه موصفاً اقتصادی
باشد، بازگای اندک در پیوستن این راهب شکست خوردن یا پیروزی نشان نیز، تغییر در
تجربهایشان نمیدهد. آنها هستند توده متحد و وارد مبارزه شود. درست
است که پیروزی این مبارزه و عقب نشینی دشمن، توده را به مبارزه امیدوار
تر میکند، اما تجربه ای که توده باید بیگذرد در جزئیات مبارزه است. تجربه پایانش
شکست باشد و چه پیروزی، چه به خواستههای مطرح شده برسد و چه نرسد،
در هر دو صورت او مبارزه را انجام داده، و در جزئیات مبارزه همه درسهایی
را که در این مدرسه جنگ باید آموخت آموخته است و راست این است که هیچ
مدرسه دیگری نیز برای آماده ساختن توده، جهت جنگ با دشمن نیست.
بنابر این مبارزات توده، مبارزات اقتصادی، اقتصادی - سیاسی و سیاسی
توده گامهایی هستند که باید برداشته شوند، تا توده آماده گرداند برای
گرفتن تلفک و وارد شدن در یک جنگ انقلابی.

حدود ۷-۸ سال از آغاز فعالیت خارجی گروههای انقلابی و ۵-۶ سال پس از آغاز عطیات چریکی در ایران میگردد. طی این مدت جنبش ما صدها شهید و هزارها اسیر داده است. طی همین مدت توده های مردم وطن ما نیز گارگر، دهقان، روشنفکر، روحانی و بازاری مبارزه کرده اند و اما یکی خود را به - ای پیگار با دشمن مشترک خلقهای ایران و امپریالیسم و ارتجاع شاهمی و عساکر اعلام داشته اند. توده های قهرمان مردم وطن ما حتی پیش از آنکه با مبارزات چریکی را شروع کنیم و پیش از آنکه "انقلاب در انقلاب" دوره برای ما "راه حیل" بیابیم و با این رژیم فاشیستی و ضد خلقی در هر مناسبت مبارزه کرده و ایستادگی خود را در برابر خیانتها و جنایاتش نشان داده اند. تظاهرات پیر شکوه هفتم و چهارم جهان پهلوان تختی دلاوری که حدود نیم میلیون از مردم وطن ما در آن شرکت داشتند و با مشتهای گره کرده فریاد "تاسوگ این دیشاتو نهفت اداه دارد" سر میدادند و پیش از دست پایی یا به "راه حلهای" دوره بود. مبارزات مردم تهران علیه گران شدن بنیاد اتوبوس و رژیم فاشیستی و دزد پهلوی را مجبور به عقب نشینی کرد و تمام مردم تهران را از دانش اهدا تنها بازاری و روحانی و درگیرش ساخت و براساسی نسلی نوزیبت کرد و پیش از آغاز عطیات نظامی ما بود. انسان وقتی بیدار آن دوران میافتد و بی اختیار این سخن لنین به ذهنش میاید که گفت: "ما قادر به انجام این کار هستیم (که مانع آن شویم که پلیس هرگونه اعتماد و هرگونه تظاهراتی را مخفی سازد) زیرا توده ای که خود بخود بیدار میگردد و از صفوف خود نیز به تعداد روز افزونی، "انقلابیون حرفه ای" بیرون خواهد داد (بشرط اینکه ما به این فکر نیفتیم که با اهنک های مختلف گارگران را دعوت به درجا زدن نظامی)

(چم باید کرد ص ۳۸۹)

مردم ما و پیروزه طبقه گارگر قهرمان و طایفه جدایی ما از مبارزاتشان و مد - ام بطور خود بخودی مبارزه کرده اند و این مبارزاتشان نیز روز بروز وسعت بیشتر گرفته است. و ما نیز استوار و مصمم ایستادیم که به هیچ عنوان نپسوریم در قبال این جنبش خود بخودی توده و وظیفه ای داریم. سرخستانه ایستاده ایم که اصلا ضرورت مبارزات توده را نفی کنیم - و بخود گذاشتن این مبارزات

در شرایطی که مبارزات خود بخودی توده بی دربی وسعت مییابد و از مبارزات سیاسی و کار تشکیلاتی بیشتر و باز هم بیشتری را طلب میکند، به ترویج فرقه نوکران رژیم و تکه دشمنان سبهاگرا کارگران پرداختن و این را "توده‌ی کردن" مبارزه مسلحانه خواندن، معنایی جز این نمیدهد. راست این است که در کشورهای غلط ما و در کپه‌هایی که از انقلابیون خرده بورژوازی امریکایی لاتین و آن روشنفکر فرانسوی برداشته ایم هیچ جایی برای مبارزات توده‌ها نیست و به هیچ عنوان نیازی بلزوم مبارزات آنها احساس نمیشود. ولی چه بپسند و چه مارکلا بخواهند و چه نخواهند، چه ما کپه برداران آن نداشتکاران بخواهیم و چه نخواهیم، توده‌ها مبارزه خواهند کرد، همانسان که تاکنون کرده‌اند و از طریق همین مبارزات اقتصادی، اقتصادی - سیاسی و بالاخره سیاسی خود است که - اگر در میان ما انقلابیونی یافت شوند که ککشان کنند - به ضرورت مبارزه مسلحانه بی خواهند برد و برای انجام آن اقدام خواهند کرد.

برای مارکسیست - لنینیستها روشن است که بگفته لنین: "مقاومت کارگران از واقمیت زندگی خود آنان سرچشمه میگیرد." و در جریان مقاومت و مبارزه توده‌ها است که طبقه کارگر با دستگیری روشنفکران انقلابی و فعالیت سیاسی و سازمانی آنها به خود آگاهی سیاسی رسیده، برای بدست گرفتن قدرت سیاسی آماده میشود بنابراین:

- ۱- توده‌ها خود با دشمنان خویش مبارزه میکنند و در صورت تنها ماندن نیز این مبارزه را بطور خود بخودی انجام خواهند داد.
- ۲- توده‌ها برای اینکه آماده انقلاب گردن شوند، باید در تجربه مبارزاتی خود به ضرورت انقلاب بی‌بهرند. و هیچ راه دیگری هم وجود ندارد و حال اگر ما میخواهیم توده‌های طبقه کارگر و دیگر اقشار و طبقات مردمان که همه بدون استثنا از ما بپسارند، برای دست زدن به مبارزه مسلحانه توده‌ها آماده شوند، باید به این جسدایی خود از توده پایان دهیم و آنچه مبارزات قهرمانانه آنان را به چشم عنایت ننگریم به میان آنها رفته و وظایف خود را در مقابل آنان انجام دهیم. و این وظایف ما به هیچوجه چنگ تن به تن بسا دشمنان طبقه کارگر نیست بلکه فراهم کردن انچه شرایطی است که در آن شرایط طبقه کارگر و دیگر توده‌های خلق بتوانند به آگاهی

سیاسی و ابزار تشکیلاتی لازم برای انقلاب کردن دست یابند. وقتی میگوئیم باید به مبارزات قهرمانانه توده به چشم حقارت ننگریم، بر ما چشم میگرد که چه کسی چنین کرده است؟ در تیلستان سال ۵۲ کارگران قهرمان گروه صنعتی ملی با درخواستهای انحصاری چند، دست به انصاف زدند. رژیم ضد کارگری پهلوی کوشید همین ساعات اول به این انصاف پایان دهد. لیکن کارگران با وحدت خود و با فاکتیکهای خلقی که زدند، از جمله بردن خانواده ها پیشان به کارخانه همه توطئه های دشمن را خنثی کرده، پسه مبارزه ادامه دادند. کارگران گروه صنعتی ملی در تهران و در شهرهای استانهای شمال همزمان و هماهنگ به انصاف خود ادامه دادند و در تهران با بودن زن و فرزند خود به کارخانه، در واقع کارخانه را تصرف کردند. این کارگران علاوه بر قهرمان ملیونم تمام سختی ها و دشواریها و خطرات مدت ۴۵ روزه انصاف خود ادامه دادند تا بالاخره کارفرما و رژیم ضد کارگری را مجبور ساختند تا بخشی از خواسته هایشان را بپذیرد. این انصاف یک انصاف بیوزنه بود که اگر انقلابیون در جریان آن طی این ۴۵ روز و روزهایی بیش از آن که فداوارک این انصاف بطور خود بخودی بوسیله خود کارگران دیده میشد شرکت کرده و به رهبری آن پرداخته بودند و کوشیده بودند دیگر کارگران قهرمان ایران را که آنها نیز آماده مبارزه اند - به پشتیبانی از برادران انصافشان وادارند؛ تبدیل به یکناری عظیم و سازمان یافته میشد که هر قدرتی را در برابر خود و خواستههایش مجبور به تسلیم میساخت. اما همین که زمانی که جای سازمان جامع الاطراف را برای شرکت فعالانه در چنین روزی در این انصاف و دیگر انصافات میدادیم، سرگرم خود بودیم و ضعیف شویم و انحرافات ایدئولوژیکمان چه ما امان نمیدادند که فراتر از زور تفنگ تنهایی خود، قدرت دیگری را در جامعه بینیم و تاسف اوز اینک، حال هم به جای اینکه به انتقاد از گذشته خود و به انتقاد از بی عملی خود در مقابل این طبقه قهرمان و آماده یکنار، به انتقاد از وظیفه شناسی خود در مقابل این توده رزمجو و چه تحلیل درست این مبارزه عظیم بپردازیم، برای سرپوش گذاشتن روی همه ضعفهای خود و همه را بگردن "بااگاهی و یا آماده کی" کارگران گذاشتن، یکی از عقب مانده ترین کارگران این کارخانه (زهره)

به گفتگو می‌نشینیم و می‌گوئیم تا در وجود او سبیل و نمونه کارگران وطنمان را
 ارائه دهیم. در حالی که او از کارگران پیشرفته وطن ما سالها عقب است.
 مائوتسه دون گفت: "غالباً اتفاق می‌افتد که توده‌ها از ما جلو می‌افتند و علاقه
 شدیدی به پیشروی دارند حال آنکه رفقای ما چون نمیتوانند آنها را رهبری
 کنند به دنبال برخی از عناصر عقب مانده می‌روند و نظرات آنها را منعکس
 می‌نمایند و بالاتر از همه نظرات آنها را تشبیها به جای نظرات توده‌ها می
 وسیع می‌کنند." (نقل قولها من ۱۲-۱۳) و غالبتر اینجاست که در پایان
 این گفتگوها نیز نتیجه می‌گیریم که "در پایان یک اعصاب پیروزند وضع
 کارگران از این قرار بوده در حدود ۳۰۰-۴۰۰ نفر از فعالین اعصاب
 از کارخانه اخراج شده بودند. عده زیادی به زندان شهرستانی رفته و
 شکنجه شده بودند و روپه گرفته. همه کارگران هم از اخراج شدگان و کارگر-
 انی که ۶۰۰ تومان را گرفته بودند. بار دیگر موزه سرکوب از ما مبری را چشید
 و ضربه سختی خورده بودند. بدون اینکه بتوانند مطالبه به دشمن خونخوار
 ضربه بزنند." (تکیه از ماست) (نبرد خلق ۳ ص ۳۵-۳۶) رفقا! این با
 تحقیر به مبارزات توده نگریستن چیست؟ این پوزخند زدن به مبارزات توده
 نیست. اما مدعی مارکسیست - لنینیست بودنیم و مارکسیست - لنینیستها
 طبقه کارگر را رهبر مبارزات خلق میدانند. آیا رفقا این به مسخره گرفتن
 (از اینکه چنین لفظی بکار می‌بریم از طبقه کارگر قهرمان ایران عذر میخواهیم)
 یکی از بهترین نمونه‌های مبارزه طبقه کارگر وطن ما نیست؟ اری رفقا، ما
 مارکسیست - لنینیستها به یک اعصاب ۴۵ روزه هزار کارگر که خود و زن
 و فرزندشان در آن درگیر بودند، با چشم حطارت نمی‌نگریم که! "نخواستند ضربه
 ئی به دشمن بزنند" و با یک تعب طعنه‌آمیز خودمان صفحه‌ها سیاه می‌کنیم
 که این "فریاد خشم خلق بود." اری رفقا ما آنها سازمان پیشاهنگ طبقه
 کارگر "چنین بجای مبارزات طبقه کارگر می‌نگریم."
 یک آرید بهینیم پیشوایان ما به اینگونه مبارزات چگونه برخورد می‌کند و اند:
 انگلس در کتاب شرایط زندگی طبقه کارگر در انگلستان "به نقل جریان یک
 مبارزه اعصابی شکست خورده می‌پردازد که داستانش به اختصار چنین است:
 در سال ۱۸۴۲ بین از ۳۰ هزار کارگر معادن ذغال سنگ مرکز و شمنال

انگلستان که در وضع بسیار بدی بسر میبردند دست به اعتصاب میزنند. این اعتصاب ۱۹ هفته طول میکشد و طی این ۱۹ هفته کارفرمایان هر چه میخوانند علیه کارگران توطئه چینی میکنند. در ابتدای کار صاحبان معادن با استفاده از نفوذ خود در دستگاههای دولتی کارگران را از نظر قانونی "محلوم" کرده و میکوشند به این ترتیب آنها را بر سر کار باز گردانند، اما تمسود سپس به تلاش برای تفرقه انداختن در صفوف متحدشان میپردازند، اما کارگران وحدت خود را حفظ کرده به اعتصاب ادامه میدهند. و بالاخره اندک پس - اندازههای کارگران تمام میشود، آنها از دکاندارانی که در محل بوده و آنها را میشناختند نسبه گرفته، به سختی تمام با گرسنگی و فقر میگذرانند و تسلیم نمیشوند. کارفرمایان دکانداران را از نسبه دادن به آنها منع میکنند. آنها باز هم تسلیم نمیشوند. آخرین فکری که به ذهن کارفرمایان میرسد، این است که کارگران و خانواده هایشان را از کلبه های گلینی که در محل معادن بوده بیرون بکنند و بعنوان اینکه خانه ها مال ماست آنها را از این کلبه های خرابه بیرون میکنند. انگلس میگوید: "بیش از ۲۰ هزار کارگر با زن و فرزندان خود به بیابانها ریخته شدند. در کنار جساده ها، در شمار زمینهای شخم شده، در زیر درختان با شکم گرسنه و در نهایت تیره روزی خوابیدند و باز هم تسلیم نشدند. تا بالاخره کارفرمایان مجبور شدند از ایسکاتلند و مناطقی دیگر کارگر جدید آورده و دوباره کار را در معادن برآه انداختند و این اعتصاب پایان یافت." انگلس در پایان به این اعتصاب چنین برخورد میکند: "بار دیگر کارگران علیه صبر بینظیرشان مجبور شدند در مقابل قدرت سرمایه تسلیم شوند، اما این مبارزه بیفایده نبود. اول از همه این اعتصاب ۱۹ هفته ای، معدنچیان شمال انگلستان را برای همیشه از برگ فکری که تا آنزمان در آن قرار داشتند نجات داد. آنها از خواب بیدار شده اند، برای دفاع از منافع خویش هوشیارند و وارد جریان تمدن و بویژه جریان کارگران شده اند. اعتصابی که در ابتدا وحشیگری کارفرمایان را روشن نمود، برای همیشه مخالفت کارگران را استوار ساخت و حداقل در رسوم آنها را تبدیل به طرفداران جنبش چارتیستها نمود. در هر گرفتن چنین ۲۰ هزار نفری از افراد مصمم و با تجربه برای چارتیستها، دارای

اهمیتی عظیم بود. (شرایط زندگی طبقه کارگر در انگلستان ص ۲۹) ...
این برخورد انگلس است به يك اعتصاب که پایانش نیز آن بوده که
خواندیم و وانهم برخورد ما است به اعتصابی که بالاخره به برخی از خواستهای
خود نیز رسیده است. باید اعتراف کنیم رفق که ما از مرحله پرتیم، بسا
انگلس از مرحله پرت بوده است شاید هم همان داستان "شرایط مشخص" است
به اعتقاد ما و این برخورد به مبارزه بی چنین شکوهی از مبارزات طبقه
کارگر و همچنین گزارشمان از زجرها نه يك برخورد و گزارش غیر مارکسیستی،
بلکه برخورد و گزارش کاملاً ضد مارکسیستی است.

انتهایی که میخواهند مسئله رهبری طبقه کارگر را دست بپاوندازند
از عناصر عقب مانده بی مانند زهرا، سمبول میسازند و انتهایی که به مبارزه
توده هیچ گونه ایمانی ندارند و چنین نتیجه گیری از چنان مبارزه بی میسازند.
در گزارش دادن از چنین اعتصابی ما اگر بخواهیم با کسی از خود کارگران
صحبت داشته باشیم باید سراغ یکی از انتهایی برویم که "به روز موقع ناهار بیج بیج
کار نکردن را توی کارکرها" راه انداخته اند و یا سراغ یکی از انتهایی که "خیلی
عصبانی بودند و با جافو دنبال رئیسها میدویدند" و یا سراغ کسانی که در پایان
اعتصاب به سراغ غرضها رفته و میگویند "برو به ایروانی بگو اگر حق ما را ندهد
و کارگران اخراجی را برنگرداند و کارخانه را به آتش میکشیم و خودم را هم میکشیم."
میدانی که ما از جان گذشته ایم و از هیچ چیز نمیترسیم. برو به ارباب بگو
اگر به درخواستهای ما رسیدگی نکند در همین جا اول ترا میکشیم بعد خودم
را". (افتخار به قهرمانی و شبایت این کارگران دلاور) اری رفق، بسا
سراغ یکی از اینها، اینهمه کارگر قهرمان و ترتیب رهنده اعتصاب - میرفتیم
نه سراغ "کارگر نا آگاهی که ایروانی را اسان نیکو کاری میداند." (همه
نقل ها از همان گزارش است.)

ما در انتخاب خودمان بود چنین مواردی یعنی عملاً میخواهیم به
رفقای هم سازمانی خودمان به سازمانهای کمونیستی و غیر کمونیستی دیگر، بسا
خود طبقه کارگر و به تمام دیگر اقشار و طبقات خلق و حتی به دشمن بگویم
تیم که: ببینید این است طبقه کارگر و چنین طبقه ای است که
قدرت رهبری انقلاب و امکان بدست گرفتن قدرت سیاسی و قدرت ساختن

سوسیالیسم را دارد؟ و خود صدیق میگوید که زهرا جز این را به دوست
 و دشمن نشان میدهد. تازه از اینهم گذشته اگر بر نفس دسترسی به کارگر
 دیگری نمیداشتیم - که این خود عذری بدتر از گناه است چون در چنین موا-
 ردی، هر کارگری حاضر است با ما به گفتگو بنشیند، با حواریت تمام برای مسا-
 حوف ببرد و با دقت تمام به حرفهای ما گوش دهد - ولی به نفس هم که
 ما راهی جز چاپ همین گزارش نمیداشتیم، فعلاً نتیجه گیری از آن میباید جز
 این میبود. نتیجه گیری ما نباید چنین میبود که: این انصاف گذشته از
 اینکه به برخی از خواستهای فوریش رسید، ایروانی و رژیم ایروانیها را در
 برابر کارگران رسوا ساخت، کارگران را به قدرت انحصار خود آگاه ساخت و
 نحوه خوبی، حتی برای کارگران عقب افتاده و نا آگاه بدست داد. تا جایی
 که کارگری چون زهرا میگوید: "کارخونه مال ما شده بود همه با هم فصل
 خواهر و برادر یکی شده بودیم" - هر چند انصاف خود بخودی بود و
 ما به خاطر نقصهای بسیار کار خود از آن جدا بودیم، اما باز در اثر همان
 پیچ های خود کارگران، آگاهی کارگران را این انصاف تا حدی بالا برد،
 بطوری که، حتی ادبی مثل زهرا، که تا دیروز میگفت: "ایروانی اسلن بیکوکاری
 است که لطف کرده و کارخانه اش برای انداخته تا عده اش بتوانند از برکت
 وجود او نان بخورند" حال پس از این انصاف میگوید: "اون حق ما بوخو-
 رده، از کار ما استفاده میکنه و توتوتف میشه، انوقت اگر ما بخوایم حرف بزنیم
 به ژاندارمها پول میده که غار بزنند، همون پولهای تو که از خودمون
 گرفته میده." یعنی حتی کارگری نا آگاه مانند زهرا، پس از این انصاف هم
 به رابطه استثمار شدن خودش با پولدار شدن ایروانی، و هم به رابطه ایر-
 وانی و ژاندارم شاه پی برده و اگر ما کمش کنیم حتی او که کارگری عقب ما-
 نده است به همه آنچه انقلاب ما خواستارستی خواهد بود. تا بهر
 این انصاف انقدر بود که نه تنها بر کارگران خود کارخانه، بر خانواده ها-
 شان نیز اثر گذاشت. از جمله زن گوشه نشینی مانند مادر زهرا راه ای-
 انصاف به فکر واداشت که "اخر ۲۴۰ تومن هم شد حقوق؟ ما فقط ۱۱۰
 تومن اجاره این تک اطاق رو میدیم. میبینی که نه اب داره نه برق."
 ۱۲۰ تومن میونه. با هاش چکار میتونیم بکنیم؟ نقد گون، شکر گون، بوضن

گرونی هبستگی کارگران اعتصابی در جریان این اعتصاب تا بدانجا میرسد که کارگری مثل زهرا میگوید ، در پایان کار ، وقتی سر کار میروم من همش یاد کارگری اخراجی بودم . و هبستگی دیگر کارگران با کارگران این کارخانه به چنان سطحی میرسد که اگر نه در قیافه و مشخصا با اعلام پشتیبانی ، ولی بهر صورت در همان روزها ، کارگران کفش بلا ، شیو پاستوریزه و آنج نیز دست از کار میکشند . و همه اینها نشان میدهد که برای " اعتصاب مدرسه جنگه است . و در هر اعتصاب ، چه به خواستهای فوری خود بپردازد و چه نرسد ، کارگران اعتصابی مقداری برای جنگ آماده میشوند . حال ایا این نتیجه گیری ما که میکنیم ، رو به رفته رفته همه کارگران ، هم از اخراج شدگان و کارگرانی که ۶۰۰ تومان را گرفته بودند ، بار دیگر مزه سرکوب آریامهری را چشیده ، در ضربه سختی خود خورده بودند ، بدون اینکه بتوانند متقابلا به دشمن خونخوارشان ضربه بزنند . از آنچنان اعتصابی عظیم که چیزی از نتایجش را ما ندیده ایم ، ایمان ما را به طبقه کارگر و کلا به توده ها و ایمان ما را به مبارزات آنها نشان میدهد ؟ یا نه برعکس شاهد بی ایمانی ما به این قدرت تاریخ ساز است ؟ این تفاوتش با خود رفقا است .

مارکس و انگلس در باره این اعتصابها و نتایجش برای کارگران میگویند : گاه گاه کارگران پیروز میشوند ، ولی این پیروزها ، تنها پیروزی گذرنده است . نتیجه واقعی مبارزه آنان ، گامهایی بلا واسطه آنان نیست ، بلکه اتحاد کارگران است که همواره در حال تضحیح است . (مانیفست حزب کمونیست ص ۷۲ - تاکید از ماست) . به مبارزات طبقه کارگر باید چنین برخورد کنیم ، تا برخورد مان برخوردی کمونیستی باشد و نشان دهد که ما به توده و به نیروی تاریخ ساز نسوده ، ایمان داریم . وگرنه هر کس حق دارد ما را به بی ایمانی به توده عظیم سازد . راست این است رفقا ، که این اعتصاب نتایج بسیار ارزنده ای برای کارگران اعتصابی داشت . ده ها تنشان را به انقلابیون تمام عیار تبدیل کرد و بس در انقلاب را در ذهن آماده اکثرشان پاشید . اما باز در قیاس با آنچه میتوانست و میبایست باشد ، اعتصابی بود ناقص . میبایست طی این اعتصاب بطور مداوم در رابطه با سیاقی روزمره بطروحه بین کارگران ده ها اعلامیه افشا

کننده و آموزش دهند در بین خود آنان و دیگر کارگران ایران پخش میشد. میبایست طی این ۴۵ روز که برای يك اعصاب کارگری در وطن مامدتی پس طولانی است کارگران سراسر ایران بوسایل مختلف به پشتیبانی از کارگران اعصابی دعوت میشدند. میبایست شعارهای سیاسی بخصوص علیه دیکتاتور حاکم و فروش استقلال ایران در بین کارگران اعصابی طرح میگردد، میبایست این اعصاب به اعصابی سراسری در تمام ایران، یا حداقل در تهران، تبدیل میشد و این امر با آمادگی که برای مبارزه در طبقه کارگر وطن ما وجود دارد عملی بوده و انوقت در صورتی که چنان میشد، محمد رضا شاه دیکتاتور و خائن و تمام دستگاه ضد کارگری را به عقب نشینی و امید داشت. قدرت طبقه کارگر را به کل این طبقه و به تمام طبقات و اقشار جامعه، به دست و دشمن این طبقه نشان میداد و شورشها هزار بار بیش از این میبود. و اگر آنچه میتوانست و میبایست بشود، نشده، این دیگر تعصیر ماست و رهسپار نه تعصیر طبقه کارگر و وطنمان. اگر آن ضربه بی را که میتوانست و میبایست به رژیم بزند، نزد تعصیر وظیفه شناسی و بی عملی ماست. نه تعصیر توده های کارگر. آنها آمادگی خود را برای بیکار همیشه نشان داده اند. آنها هیچ کوتاهی نکرده اند. این مائیم که کوتاهی کرده ایم و کوتاهی میکنیم. این مائیم که گرفتار خودیم و باید ضرفانه بپذیریم که هر نقصانی در این اعصاب و هر يك دیگر از مبارزات توده های مردم و وطنمان دیده میشود، انتقادش منظور مستقیم به ما وارد است نه به آنها. این مائیم که اهمیت و ضرورت این مبارزات را درک نمیکیم و به این توده ها ایمان نداریم.

رفیقه شهید احمد زاهد در کتاب خود "تحلیلی از شرایط جامعه ایران" میگوید: "در حقیقت عدم وجود جنبشهای خود بخودی وسیع و شرایط سخت پلیسی که بیشک با یکدیگر ارتباط ناگسستی دارند، کارگران را عملاً از هر گونه مبارزه و فکر مبارزه سیاسی دور کرده، کارگران را فاقد تجربه مبارزاتی، شکل طبقاتی و حتی آگاهی تولید یونینونی کرده است. در نتیجه محافل کارگری که به مبارزه سیاسی بیندیشند، بندرت یافت میشوند. عملاً هیچگونه ارتباط جدی میان محافل روشنفکری و این محافل کارگری و توده های کارگر برقرار نیست و بدین ترتیب توده کارگر آماده پذیرش مبارزه و آگاهی سیاسی

نیست. کارگر تنها پس از سالها مبارزه خود بخودی، اقتصادی - صنفی و بتدریج آماده پذیرش مبارزه سیاسی، آگاهی سوسیالیستی، تشکل سیاسی و حزبی میگردد. در اینجا که هرگونه جنبش صنفی بلافاصله سرکوب میشود طبیعی است که توده کارگر پیش از پیش از مبارزه سیاسی دور میگردد و زیرا مبارزه سیاسی احتیاج به پیگیری تشکل و انضباط پذیری دائمی، احتیاج به آگاهی و فداکاری دارد. در شرایطی که کارگر ناگزیر در بند اب و نان خویش است، کارگر نه امکان پذیرش مبارزه سیاسی را دارد و نه انرا میدهد. (من ۲۲ - ۶۳ - تئیه ها از ماست)

رفیق احمد زاده از یکسو میگوید: "هیچگونه ارتباط جدی میان محافل روشنفکری و این محافل کارگری و توده کارگر برقرار نیست" و از سوی دیگر حکم میدهد که "توده کارگر آماده پذیرش مبارزه و آگاهی سیاسی نیست." دادن چنین حکمی مستلزم آنست که انسان صدها بار از طرق مختلف تجربه کرده باشد، از تمام راههای ممکن برای تحویل آگاهی سیاسی به طبقه کارگر استفاده کرده، پیوند و ارتباط وسیع برقرار کرده باشد و بالاخره وقتی علیرغم ارتباطات متعدد، علیرغم استفاده از تمام راههای درست و تجربه شده و راههای نو و ابتکاری درید کارگر آماده نیست حرفش را بپذیرد (که ضد البته چنین چیزی هرگز ممکن نیست) و آنوقت حکم کند که: "توده کارگر آماده پذیرش مبارزه و آگاهی سیاسی نیست." نه وقتی که خودش معترف است عملاً هیچ گونه ارتباط جدی میان محافل روشنفکری و این محافل کارگری و توده ی کارگر برقرار نیست. با چنین وضعی چنین حکمی دادن، هیچ منطقی نمیتواند داشته باشد، چیزی ایمانی به توده ها و بی توجهی به اهمیت و ضرورت مبارزات توده و اینهم باز تقصیر همان تئوری موتوهای کوچک و بزرگ دیره است.

رفیق احمد زاده میگوید: "در اینجا (ایران) که هرگونه جنبش صنفی بلافاصله سرکوب میشود، طبیعی است که توده کارگر پیش از پیش از مبارزه سیاسی دور گردد." این حکم از حکم اول نیز بیشتر با اصول و واقعیات در تضاد است. طبق این حکم رفیق احمد زاده، در جاهائی توده بیشتر به مبارزات سیاسی روی میاورد که با مبارزات اقتصادی برخوردی دور - کراتیک میشود، در جاهائی که جنبش صنفی سرکوب نمیشود، اما در جاهائی

که جنبشهای صنفی و مبارزات اقتصادی سرکوب میشوند، توده‌ها هرچه بیشتر
 از مبارزه سیاسی دور میگردند. رفیق خودش نیز دریافتند که این سخنش غیر
 واقعی است و این است که در حاشیه کتاب، جمله معروف "هر کجا منم
 هست مقاومت هست" را آورده، ولی بالاخره به حقانیت رساندن تئوری مونتور-
 های کوچک و بزرگ تا بر حق دیره، اینجا نیز ایجاب میکند که حتی این
 سخن را رفیق احمدزاده وارونه تفسیر کند که "هر کجا ظلم هست مقاومت
 هم هست، اما چگونه مقاومت؟ مقاومتی پراکنده و محدود. پس بهتر است
 (به حال نزار مونتورها بهتر است) از رکود مقاومت، رکود جنبش خود بخودی
 و عدم رشد آن صحبت کنیم" (ص ۱۵۷). بدین ترتیب جمله معروف "هر
 کجا منم هست مقاومت هم هست" در تفسیر رفیق احمدزاده میشود "هر کجا
 منم هست رکود مقاومت هست". ما بر سر اینکه این تفسیر درستی است از
 آن سخن بزرگ یا نه بحث نمیکنیم. طبق حکم اخیر رفیق الان باید مبارزات
 طبقه کارگر در سراسر آمریکا و اروپا مبارزاتی ضد در صد سیاسی باشد و چرا
 که در اینجا جنبشهای صنفی سرکوب میشوند. اما میبینیم که واقعیت ما-
 رزات کارگران آمریکا و اروپا جز این را نشان میدهد. و باز طبق همین حکم
 رفیق احمدزاده، باید امروز دیگر در وطن ما، هیچ خبری از مبارزات کارگری
 نباشد، چرا که سرکوب جنبشهای صنفی روز بروز شدیدتر میشود. اما
 میبینیم که باز هم واقعیت مبارزات رشد یافته‌ی توده‌ها در وطن ما،
 عکس اینرا نشان میدهد. بدین ترتیب این سخن رفیق احمدزاده که: "اینجا
 که هر گونه جنبش صنفی بلافاصله سرکوب میشود، طبیعی است که توده کارگر
 بیش از پیش از مبارزه سیاسی دور گردد"، به‌تاریخ نادرست و غیر واقعی
 است. اما درستی این سخن را که "هر کجا منم هست، مقاومت هم هست" نه
 رکود مقاومت - حتی انتهائی هم که افسانه بهرام، شوشیان و مهدی را ما-
 خته اند، میدانسته‌اند، که زمان ظهور را اوج بیدادگری گفته‌اند.

و بالاخره میرویم به آخرین حکم رفیق شهید. میگوید: "در شرایطی
 که کارگر ناگزیر در بند اب و نان خویش است، کارگر نه امکان پذیرش مبارزه
 سیاسی را دارد و نه آنرا میپذیرد". و این از آن هر دو حکم بالا هم
 نادرست‌تر است. اصولاً انگیزش مبارزات اولیه کارگر همان فکر اب و نان است.

همین فکر اب و ناست که کارگر را به مبارزه اقتصادی میکشد و او در جریان آن به پیوند کارفرما و دولت پی برده به مبارزه اش رنگ سیاسی میدهد. حال ما چگونه میخواهیم بگوئیم، وقتی کارگر در فکرتان و اب بود، مبارزه سیاسی را نمیپذیرد؟ اگر این سخن درست باشد، کافی است که کارفرمایان برای اینکه کارگران هرگز به فکر مبارزه سیاسی نیفتند؛ و اگر هم از طرف دیگران به آن دعوت شدند، آنها نپذیرند؛ همیشه آنها را در بند اب و نان نگه دارد. اما میبینید که اثبات نادرستی این سخن نیاز به هیچ استدلالی ندارد. چرا که کارفرمایان و حکومتهاشان، همیشه توده کارگر را در نظر وضع نگاه میدارند و توده کارگر نیز همیشه علیه آنها مبارزه میکند. باز بر اساس این گفته رفیق احمدزاده بیشترین مبارزه سیاسی را باید کارگران بکنند که مرفه ترند و حتما رهبران مبارزات سیاسی کارگران نیز آنهاست. هستند که لندن در موردشان میگوید: «این قشر کارگران بورژوا شده و یا کارگران اشراف منش که بنا بر طرز زندگی و مقدار مزد و عقیده خود به کلی خرده بورژوا میباشند، تکیه گاه عمده بین الملل دوم و امروز تکیه گاه عمده اجتماعی (نه نظامی) بورژوازی میباشند.» (نقل از مسائل لنینیسم ج ۱ ص ۱۳)، همانهایی در وطن ما هستند که در هتل هیلتون برایشان عروسی دسته جمعی راه میاندازند، بورس به آنها میدهند، اتومبیل بیکان زیر پایشان میاندازند، در کارخانه ها از آنها گارد ضحیت میسازند و به تکیه گاه رژیم و ساواک در بین کارگران تبدیلشان میکنند، چرا که اینها دیگر به هیچوجه «در بند اب و نان» نیستند و انوقت اگر بخواهیم روی همین خط و بنا قبول همین تناسب معکوس بین در بند اب و نان بودن و مبارزه سیاسی کردن پیش برویم، میرسیم به جاهائی بسیار خطرناک (باز هم باید صدها بار هزارها موتور کوچک و بزرگ را توی کله پوک و توطئه گر خائنین دبنگ کرملین و احزاب نوکوشان خرد کزد که بی عملی و فسادشان ما را به چنین پریشان فکری انداخته است. بگ و تفرین خلقها نثارشان!) درست سه سال پس از زمانی که رفیق احمدزاده این مطالب را نوشته؛ و بدنیال یک دنیا مبارزه قهرمانانه می که طبقه کارگر وطن ما کرده و طی آن بسیاری قربانی و اسیر داده، رفقای چریک ما در تحلیلی از یک مبارزه

کارگری (انصاف ۴۵) روزه • کارگران کفش‌های (چنین به این طبقه برخورد میکنند) • این راهی است که ناگزیر در این شرایط توده • کارگر به سوی آن کشیده میشود • مبارزه بسیاری نجات خود • آنها که بعد از هر انصاف سرکوب شده، خود را بسیار ضعیفتر از آن مییابند که دست به مبارزه جمعی بزنند، یا در مبارزات جمعی خود پیروز شوند، به صورتهای مختلف در صدد نجات خویش میروند و زیرا شرایط کار بسیار طاقت فرسا است و باید زندگی را به نوعی قلیل تحمل ساخت • بسیاری از کارگران که بعد از سالها کارگری به تجربه دریافته اند، "از کارگری آدم به جانی نمیرسد"، "توی این مملکت کارگری عاقبتی ندارد"، به شدت در تلاش پیدا کردن کار و کاسبی ناچیزی برای خود هستند • عده • زیادی از اینها با ۴ تا ۸ ساعت اضافه کاری در روز و صرفه جویی از دستمزد ناچیز خود، سخنی میکنند پولی جمع کنند، تا سرمایه • اولیه • کسب مورد نظر خود را تهیه نمایند، تا بدین ترتیب از محیط خفقان آور کارخانه رهایی یابند • عده • ثنی با چاپنوسی کردن پیش کارفرما و از او امتیاز بگیرند • اینان مسئله گرفتن اضافه دستمزد را برای خودشان به تنهایی حل میکنند • عده • ثنی نیز به ظروحات خرد و بیرونی پناه میبرند تا خود را سرگرم سازند • • • دسته • ثنی نیز مثل زهرای قبل از انصاف آرام و مطیع تسلیم وضع موجود میشوند • (ببرد خلق ۳ ص ۲۸-۲۹)

این قسمتی از تحلیلی است که پدربنال گزارش رها از انصاف و رها - و مت ۴۵ روزه • هزارها کارگر کفش‌های، که زن و فرزندانشان نیز در آن درگیر شدند و در پایان فقط ۴۰۰ نفر زندانی داده، آمده است • درباره • گزارش این انصاف از زبان رها • قبلاً سخن رفت و حال اینهم تحلیلی که خود رها و اینهم در یک چنین زمانی که هر روز در ایران انصاف است و راستی مبارزات خود بخودی طبقه • کارگر به اوجی بینظیر رسیده است • در چنین زمانی که همه • واقعیات فریاد میکشند: "طبقه کارگر آماده مبارزه است" انقلابیون ایران یا خواهند و یا به خود مشغول، رقای چریک ما طبقه • کارگر را چنین دسته بندی کرده اند (شماره هایش را ما میگذاریم) • ۱ - بسیاری از کارگران که بعد از سالها کارگری و به تجربه دریافته اند که

"از کارگری آدم به جانی نمیرسد" توی این مملکت کارگری عاقبتی ندارد" به شدت در تلاش پیدا کردن کار و کاسبی ناچیزی برای خود هستند. عده " زیادی از اینها با چهار تا هشت ساعت اضافه کاری در روز و صرفه جویی از دستمزدها ناچیز خود سعی میکنند پولی جمع کنند تا سرمایه اولیه کسب مورد نظر خود را تهیه نمایند، تا بدین ترتیب از محیط خفقان آور کارخانه رهائی یابند. عده "۱" با چاپلوسی کردن پیش کارفرما از او امتیاز میگیرند. اینان مسئله گرفتن اضافه دستمزد را برای خودشان به تنهایی حل میکنند. عده "۲" به تفریحات خرده بورژوازی پناه میبرند تا خود را سرگرم سازند. عده "۳" نیز مثل زهرای قبل از اعصاب آرام و مطیع تسلیم وضع موجود میشوند. از گروه پنجم هم خبری نیست. حتماً این چنین دسته بندی کردن طبقه " کارگر دلیل بر عمق اعتقاد و احترام ما به این طبقه و مبارزات این طبقه است !!! خوب بود رفا مهنوشید: " در میان طبقه کارگر تک و توکی هم ادعائاتی مثل رفاای شهید اسکندر صادقی نژاد، حسن توپوزی، جلیل انفرادی و یوسف زرکار یافت میشوند که تحت تاثیر انفجار بجهای خیلی خیلی مهم ما روشنفکران انقلابی، که از دماغ فیل افتاده ایم، از خواب غفلت بیدار میشوند و به ما میپیوندند. خوب بود لااقل به احترام این زرفای شهید کارگر، به احترام کارگران شهید و دلوری چون تره گل قهرمان، طاهری دلیر، و صالح جهانی گود، یک تبصره کوچک هم میزدید که توی کل طبقه کارگر ایران، هفت هشت تائی هم کارگر انقلابی یافت شده.

رفای عزیز! این برخورد شما به طبقه " کارگر و "تحلیلتان" از این طبقه و دسته بندیتان از کارگران قهرمان وطن ما، یک تحلیل مارکسیستی - لنینیستی، نه یک تحلیل غیر مارکسیستی - لنینیستی، بلکه یک دسته بندی و برخورد و تحلیل ضد مارکسیستی - لنینیستی است. این نشانده عمق بی اعتدالی (لنینیسم سازمان چریکهای فدائی خلق)، انقلابیونستد. این مقاله به طبقه " کارگر است و چنین اندیشیدن به طبقه کارگر است که ما را به این بن بست انداخته است. چنین طبقه " کارگر را دسته بندی کردن است که ما را اینچنین از طبقه " کارگر جدا نگه داشته است.

رقبا اینگونه تحلیلها نشاندهنده ایدئولوژی و سیاست ماست. و تا زمانی که ما دارای اینچنین الودگیهای ایدئولوژیکی و سیاسی غیر بولتزی هستیم، حق نداریم از ناامادگی طبقه کارگر و عدم پذیرش مبارزه سیاسی از جانب او حرفی بزنیم. ما اصلاً وقتی معتقد باشیم که طبقه کارگر ایران تقسیم میشود به بخشی تکاپوکننده برای تبدیل شدن به خرده بورژوا، بخشی چاپلوس و امتیاز خواه کارفرما، بخشی تسلیم فرهنگ و تفریحات خرده بورژوازی و غرق در آن و بخشی هم آرام و مطیع و تسلیم وضع موجود؛ دیگر چه انگیزه‌ئی میتواند ما را به سمت طبقه کارگر بکشد که بعد ببینیم این طبقه آماده مبارزه هست یا نه؟ چه ضرورتی احساس میکنیم برای رفتن به میان این کارگرانی که (با پوزش خواهی از این طبقه قهرمان) چنین "محرف" بی شخصیت، تن پرور، شهوت پرست و مطیعند؟ [چه اصدی دیگر به راه افتادن و مبارزه کردن این توده‌های چنان توصیف شده میتوانیم داشته باشیم که همانگزیمان امیسنکمر خدمت به این طبقه ببندیم؟ و چه اعتقادی به قدرت این چنین انسانهایی خرده بورژوا، یا چاپلوس و تعلق گوی خرده بورژوا، یا تسلیم بی فرهنگیها و هرزگیهای خرده بورژوازی و یا مطیع و تسلیم وضع موجود، (البته به تعبیر ما سازمان پیشاهنگ طبقه کارگر) میتوانیم داشته باشیم که با تکیه به آن اعتقادمان مارکسیسم - لنینیسم را اندیشه راهبر خود قرار دهیم؟ همینید همه این پایه‌ها فرو میریزد. مثل اینکه همه حرفهای خوب تعارف از آب در میآید، و راستی جای همه چیز را بی ایمانی صرف به طبقه کارگر و بی اعتقادی مطلق به رهبری پوو- لتاریا میگیرد.

لنین در جواب سوسیالیست انقلابیهای روسیه که نوشته بودند: "ان روزی که کارگران از درون سایه‌ها بیرون آیند و موج عظیم همگانی، دروازه‌های آهنین را دافقان کند، افسوس هنوز خیلی دور است و فکر کردن درباره شماره قربانیان آینده وحشتناک است"، گفت: "ایا کلمات افسوس هنوز خیلی دور است، نشاندهنده ناتوانی کامل در شناخت جنبش توده‌ئی و فقدان ایمان به آن نیست؟ ایا این بحث بی معنی، استهزاه عمدی این واقعیت نیست که کارگران هم اکنون شروع به برخاستن کرده اند؟" (اوانتو-

رسم انقلابی ص ۵ - تکیه از ماست)

جای لنین خالی، تا ببیند، ما دنباله روان دیبره، "سوسیالیست اروپائی"، ما که در بزر خوردمان به طبقه کارگر بواسنی و بدون هیچگونه بودریاستی و تعارف تسلیم محض فرهنگ بورژوازی شده ایم، چگونه طبقه کارگر را دسته بندی میکنیم و چه توهینهایی به این طبقه قهرمان میکنیم که بورژوازی جرات ارتکابش را ندارد. شاید هم جای ما خالی تا نیش قلم لنین، چسان ادبمان کند که برای آیندگان هم عبرت شویم.

در همین تحلیل از مبارزات طبقه کارگر در ایران میخوانیم که:

"انها (کارگران) که بعد از هر اعصاب سرکوب شده، خود را بسیار ضعیف

تر از آن میدانند که دست به مبارزه جمعی بزنند، یا در مبارزات جمعی

خود پیروز شوند، به صورتهای مختلف در صدد نجات خویش میروند."

(ص ۳۸) و باز "وقتی به علت خفقان شدید پلیسی در ایران، طبقه کارگر

نیتواند به امکان مبارزه امیدوار باشد، برای حل مسائل عده اش به

راههای فردی کشیده میشود (مظهور از راههای فردی نه مبارزه بطصور

فردی است بلکه همان راههایی است که قبلاً دشمن دسته بندی طبقه

کارگر گفته شد، چاپلوسی کارفرما، تلاش برای خرده بورژوا شدن ...)

و نیازی هم به فرهنگ پیشرو و انقلابی احساس نمیکند" (ص ۴۰) و باز،

"در مین مامحتی کارگران اعصابی یک کارخانه پس از پایان یک اعصاب،

به جای بیشتر امیدوار شدن به قدرت جمع مشکل خود، آینده مبارزه و

ادامه آن، دچار یاس و بدبینی میگردند، فضای بعد از یک اعصاب

سرکوب شده، عمدتاً فزائی یاس بود است، تقریباً همه کارگران هیچمگر فضا

انستند (یعنی ما بجای آنها نتیجه گرفته ایم) که، نمیتوان با قدرت خاکمه

در اتحاد، دولت شاه هر اعصابی را سرکوب میکند و با سر نیزه جلوی آنها

میگیرد" (ص ۴۰) و باز، "وقتی طبقه کارگر عزیزم مشکل شدن در طس

یک اعصاب از دشمن به شدت ضربه میخورد و جمع مشککش پراکنده میگردد،

چگونه نتیجه بگیرد که قدرت جمع مشکل طبقه کارگر قادر است، دولت

را مجبور به صدور قوانین نماید که برای کارگران لازم است (ص ۴۱) همه

جا تکیه از ماست) ."

اینها همه باز نقل از همان تحذیر رفا از اعصاب ۴۵ بوزه ۰ هزارها کارگر کفش ملی، در تهران، وشت و بندر پهنای است و جالب است بیاید بیاید و ریم که در همین زمان کارگران قهرمان پلاسکو، کفش یلا، شیر پاستوریزه و اوج نیز با چند روز پرو پیش در اعصاب بوده اند ۰ یعنی یکی از نقطه های اوج مبارزات اعصابی کارگران قهرمان وطن ما، و انوقت در تحذیر شکوهمند ترین و عظیم ترین این اعصاب چنین حکمهایی در باره ۰ طبقه کارگر و مبارزانش داده شده است ۰

جوهر همه ۰ این حکمها این دو جمله است ۱- فضای بعد از یک اعصاب سرکوب شده، عمدتاً فضائی یاس الود است ۲- تقریباً همه کارگران نتیجه گرفته اند که نمیتوان با قدرت حاکمه در افتاد ۰ جمله اول در بیشتر مبارزات عوده در شرایط دیکتاتوری و بالطبع در وطن ماست و جمله دوم باز هم پس از سالیان، همان تر "ضعف مطلق توده"، که رفیق شهید پویان از دبره به عاریت گرفته بود، و ما در جای خود به آن برخورد خوا- هیم کرد ۰

یک سری احکام غلط و دلیل بردستی همه اش نیز "خفقان شدید پلیسی" و "سرکوب شدن اعصاب" ۰ از مارکس و انگلس نقل کردیم کسه گفتند: "گاهگاه کارگران پیروز میشوند" ولی این پیروزیها تنها پیروزیهای گذرنده است، نتیجه واقعی مبارزه آنان کامیابی بلاواسطه آنان نیست، بلکه اتحاد کارگران است که همواره در حال نضج است (مانیفست حزب کمونیست ص ۷۲) ۰ وقتی میگویند کارگران در مبارزه خود گاهگاه پیروز میشوند، یعنی اینکه اکثراً شکست میخورند، اکثراً مبارزانشان سرکوب میشود، ولی باز حاصل همین مبارزات ۰ که اکثراً سرکوب و گاهگاه پیروز میشوند ۰ اتحاد کارگران است که همواره در حال نضج است ۰ و میبینید که این چند جمله مانیفست حزب کمونیست با این احکام نبرد خلق "کارگران بعید از هر اعصاب سرکوب شده، خود را بسیار ضعیف تر از آن میبندند که دست به مبارزه جمعی بزنند ۰ کارگران اعصابی یک کارخانه پس از پایان یک اعصاب به جای بیشتر امیدوار شدن به قدرت جمع مشکل خود و آینده مبارزه و ادامه ۰ آن، دچار یاس و بد بینی میگردند، در تضاد کامل است ۰

از انگلستان نقل کردیم که در جمع بندی از اعصاب ۱۹ هفته ای معدنیان شمال انگلستان که کاملاً هم شکست خورده بود و کارگران نه تنها به خواسته های خود نرسیده بلکه کار خود را نیز همه از دست داده بودند، گفت: " بار دیگر کارگران مجبور شدند علیرغم صبر و پایداریشان در مقابل قدرت سرمایه تسلیم شوند. اما این مبارزه بیفایده نبود. اول از همایین اعصاب ۱۹ هفته ای معدنیان شمال انگلستان را برای همیشه از مرگ فکری که تا آن زمان در آن قرار داشتند نجات داد. ۰۰۰ و حداقل ۲/۳ آنها را به طرفداران جنبش چارتریستها بدل نمود، باز میبینید که این جمع بندی انگلستان نیز با احکام صادره از طرف ما در تضاد است و حال روشنتر را بشنوید از لنین: " اری قیامها هر چند که آغاز این جنبش انحصاری در یک شهرستان دور افتاده، از یک جنبش واقعی " دور بنظر رسد، ولی ادامه و پایان آن به طور غیر ارادی، فکر یک قیام را بوجود میآورد. ۰۰۰ کمیته دن ۰۰۰ هزار بار حق داشت هنگامیکه به " تمام اهالی " اعلام داشت که اعصاب رستف قدم اول جهت قیام عمومی کارگران روس برای احقاق آزادیهای سیاسی میباشد. بهنگام چنین رویدادهائی است که حقیقتاً با چشمهایمان مشاهده میکنیم که چگونه قیام سلحشانه، توده ای علیه حکومت مطلقه، نه تنها به مثابه ایده در منزها و برزانه های انقلاب بیون، بلکه همچنین به مثابه قدم ناگزیر بعدی و عملاً طبیعی خود جنبش، به مثابه نتیجه رشد شورش، رشد تجربه و جسارت توده ها، توده های که از اهمیت روس چنین درسهایی پر ارزش و یک چنین تربیت عالی دریافت میدارند، تکامل مییابد.

من گفتم قدم ناگزیر و طبیعی و بلافاصله آنها مشروط میسازم، تنها زمانی که بخود اجازه ندهیم حتی یک وجب هم از وظیفه ای که در برابر ما قرار داشته و خود را هر چه بیشتر به ما تحمیل میکند، یعنی از وظیفه کمک به توده های بیباخته، برای اینکه آنها جسورتر و هم تربیخیزند، از وظیفه تحویل دادن نه دو، بلکه دهها سخنور و رهبر به آنان، از وظیفه بوجود آوردن یک سازمان و لئماً مبارزه که قادر به هدایت توده ها باشد و نه به اصطلاح سازمان مبارزی که فقط تک روان ناپاب را هدایت

میکند، (اگر بکند) انحراف حاصل کنیم *

درست است که این وظیفه مشکل می‌باشد ولی، ما میتوانیم کاملاً بخود حق بدهیم که کلمات مارکس را که در این اواخر بسیار زیاد و به ناحق نقل میشود تغییر داده بگوئیم * هر قدم جنبش واقعی مهتر است از يك دوجین سوه قصد های انفرادی و آکسیونهای مقاومتی، مهتر است از صداها سازمان و احزابی که تنها از روشنفکران تشکیل شده باشند *

محکومیت تظاهرکنندگان به رندان، در کنار مبارزات مستقیم، در سر لوحه و اهمیتهای سیاسی اخیر قرار دارد * دولت تصمیم گرفته است، از تمام وسایل ارباب، از کتک تا محکومیت به رندان، استفاده نماید و چه پاسخ عالی کارگران به او دادند * * * چه امروزه است این پاسخ برای تمام کسانی که درباره اثر مایوس کننده * تظاهرات فریاد میگردند * کسانی که ادامه فعالیت در این راه را تشویق نمیگردند، تا مقاومت فردی رسوا شده را موظف کنند * * (رویداد های نو و مسائل کهنه ص ۲۰ - ۲۲)

لنین معتقد است که نه تنها سرکوب شدن مبارزات اعتصابی طبقه * کارگر را مایوس نمیکند، بلکه در جریان همین مبارزات است که * قیام مسلحانه توده‌ئی علیه حکومت مطلقه، * * * به مثابه * قدم ناگزیر بعدی و عملاً طبیعی خود جنبش * * * تکامل مییابد * * * تنها لنین این امر را مشروط میکند به اینکه * ما به خود اجازه ندهیم حتی يك وجب از وظیفه‌ئی که در برابر ما قرار داشته و خود را هر چه بیشتر به ما تحمیل میکند، انحرافاً حاصل کنیم * * * و حال ما وقتی به این * وظیفه * و آنچه خود کرده ایم نگاه میکنیم میبینیم نه يك وجب، که هزارها فرسنگ از * وظیفه * انحراف حاصل کرده ایم * اصلاً پشت به وظیفه کرده ایم و تازه دو قورت و نیممان هم باقی است * حکم میکنیم که * کارگر نیازی به فرهنگ پیشرو و انقلابی احساس نمیکند * *

در زمان لنین هم کسانی بوده اند که * درباره اثر مایوس کننده * تظاهرات فریاد میگردند * * کسانی که فعالیت در این راه را تشویق نمیکرده اند، تا مقاومت فردی رسوا شده، (تور و انفجارهای ما) را موظف کند * و لنین میگوید، طبقه کارگر، با ادامه مبارزه * خود بهترین پاسخ را

به اینان داد. و حال باز جای لین خالی که ببینند، ما نه تنها فعالیت در این راه را تشویق نمیکیم، بلکه آنرا تخطئه میکنیم، جایزات خود را بی ثمر میخوانیم و در زمانی که آنها خود، با امید به پیروزی به جایزات خود ادامه میدهند، ما جایزات آنها را ناامیدکننده و فضاپیش را فضای پسا س الود میخوانیم. راستی را جای لین خالی تا ببینند ضعف شوریک مسا و شوری موتورهای کوچک و بزرگ دبره چه پرسو ما آورده اند. ما را مجبور کرده اند حتی واقعیاتی را که هرچشمی ببیند نفی کنیم و تمام حقایق جهانشول را به دیوار حاشیای بگوئیم. آیا طبق این احکام ما نمیتابست جایزات کارگران قهرمان جهان جیت کوچ و کشتار وحشیانه رژیم از انسان، نقطه پایان جایزات طبقه کارگر وطن ما باشد؟ چون سرکوب شد و حتماً یاس و ناامیدی با خود آورد. و باید کارگران را به "واهبای فردی" میکشند، اما ببینید که واقعیت چیز دیگری را نشان میدهد: طبقه کارگر قهرمان وطن ما روز بروز به جایزات خود وسعت و اوج بیشتر میدهد، روز بسوز در جریان همین جایزات خود که اکثراً هم سرکوب میشود و به گفته مارکس و انگلس گاهگاه پیروز میگردد، به قدرت متحد خویش بیشتر پی میرسد. می بیند که وقتی در جریان انصاف کارگران اتوموبیل تیریز سخنگوی کارگران، کارگر دلاور و آگاه صالح جهانی دستگیر و در زیر شکنجه های وحشیانه ساواکیان به شهادت میرسد، هیچ فضای یاس الودی کارگران تیریز را فرا نمیگیرد، هیچ هم ناامید نمیشوند، هیچ هم نمیترسند، با شکوه تمام برای ش فاتحه برگزار میکنند. دانشجویان در آن شرکت میکنند و ختم مجلس سواد این شهید دلاور عمیقاً کارگر تبدیل به یک تظاهرات کارگری دانشجویی میشوند

ببینید که ما هم به امورشهای کسانی که مدعی پیروی از آنهاستیم پشت پا میزنیم و هم واقعیات را نفی میکنیم و این هم باز ریشه اش در همان شوری موتورهای کوچک و بزرگ دبره است.

چنان دسته بندی پس از طبقه کارگر کردیم که دیدید، آنچه توهین به طبقه کارگر کردیم که دیدید، جایزات انصافی کارگران را تخطئه کردیم که دیدید، آنچه احکام غلط صادر کردیم که دیدید، همه به چسبند خاطر برای اینکه در دنیا بگوئیم "در اینجا است که نقش عنصر

آگاه مطرح میگردد • قدرت انقلابی (یعنی عملیات نظامی فردی) سازمان
 پشاهنگ که در ارتباط نزدیک با خواستهای طبقه • کارگر (یعنی عالیترین
 نمونه اش ترور فاتح) همراه با کار توضیحی وسیع اعمال میشود، قادر است
 طبقه • کارگر را از وجود بیرونی (موتور کوچک) آگاه گرداند، که به دشمن
 طبقاتی اوضاع میرسد • • آنچه ناحق و نادرست گفتیم تا اخرون نتیجه
 بگیریم که پس تنها راه، عملیات نظامی فردی ماست • آنچه تا روا گفتیم و
 به هر طریق ممکن مبارزات توده را تخطئه کردیم، تا "قاومت فردی رسوا
 شده را موهظه" کنیم • ولی "ما برائیم که صدها شاه کشی، گاه آن
 تاثیر مهیج و تربیت کننده بی را ندارد که شرکت دهها هزار کارگر در
 جلساتی که مافع اساسی آنها و ارتباط سیاست با این مافع در آن مطرح
 میشوند، دارد و این شرکت در مبارزه است که قشرهای تازه و هنوز
 "دست نخورده" پرولتاریا را برای زندگی آگاهانه ترو مبارزه • انقلابیسی
 وسیعتر بیدار میسازد • • هر قدم جنبش واقعی مهمتر است از یک دو چین
 سوء تصد های انفرادی • • حتما کسانی بلافاصله خواهند گفت: اری ایمن
 سخنان لنین درست است ولی در شرایط پلیسی ایران چگونه میتوان آن
 جلساتی را که مافع اساسی آنها (کارگران) و ارتباط سیاست با این مافع
 در آن مطرح میشوند، تشکیل داده تا دهها هزار کارگر در آن شرکت کنند؟
 باید بگوئیم این جلسات در ایران همین امروز هم تشکیل میشود • اما ایمن
 مائیم که آنچه را لنین گفته، باید در این جلسات مطرح شود، طرح نسبی
 کنیم • اگر وقتی سرمایه دار پلید و استثمارگر فاتح یزدی را میکشیم، چندین
 "اعلامیه توضیحی" میدهیم، ولی وقتی هزارها کارگر کشتن خلق با خانواده
 های خود در محل کاوخانه جمع شده و درست همان جلسه بی را که لنین
 میخواهد، خود تشکیل داده اند، اصلاً به فکرشان نیستیم، این تصمیم ماست،
 نه تصمیم طبقه • کارگر و نه تصمیم خلقان شدید پلیسی • این مائیم که
 به مبارزات توده و به لزوم این مبارزات اعتقادی نداریم و همین بی اعتقادی
 مان، ما را از انجام وظایفمان در قبال این توده، نه "یک وجب" هزاران
 فرسنگ، منحرف ساخته است •

برادران مجاهد ما نیز، هر چند هرگز به اندازه وفقای چریک بسه

طبقه کارگر و مبارزاتش توهین نکرده اند، اما در پی تاثیر دانستن مبارزات توده‌نی و محور دانستن عملیات نظامی مفرد، با آن رقبا هم عقیده بوده اند. در جنگل شماره ۲ ص ۳ به چنین نظری بر میخوریم: «عمل نظامی لازم‌ترین شکل نبرد است و بدون آن هیچ شکل دیگری اعتبار و اصالت ندارد» بدین ترتیب مبارزات اعصابی کارگران نیز بدون عملیات نظامی برادران مجاهد ما نمیتوانسته اعتبار و اصالتی داشته باشد. باز در ص ۳۴ همین جنگل، در شرح حال مجاهد شهید، حبیب رهبری، میخوانیم که: «بن بست مبارزه تنها بدست مرد اتو مومن و مضمود یک کلام انقلابی، (یعنی اهل عملیات نظامی) قابل گشودن است و هیچ شیوه مسالمت‌جویانه و هیچگونه تنظیم خواهی و مظلوم نمائی و حرف و سخنرانی و میتینگ را با یک مبارزه انقلابی (عملی نظامی مفرد) انهم مبارزه‌نی پیروز سازگار نیست» که باز هم منظور تخطئه مبارزات توده است. (۱)

در جنگل ۱ ص ۳۶، پس از شرح اعصاب دانشجویان تبریز، رقبا ی مجاهد، در بررسی نکاتی درباره این اعصاب مینویسند: «مسئله جالب توجه دیگر اینکه، اکثر دانشجویان با کمال میل تن به محرومیت میدادند و حاضر به هر نوع فداکاری تا پای جان بودند، و شگفت‌انگیز (راستی هم شگفت) اگر تبلیغات صحیحی به عمل آید، میتوان بسیاری از دانشجویان را که اکثراً به کم اثری این نوع تظاهرات (یعنی کلاً تظاهرات چون این تظاهرات نوع خاصی نبوده) پی برده اند ولی هنوز به ضرورت مبارزه مسلحانه (عملیات نظامی مفرد) کاملاً واقف نشده اند. براه صحیح و عملی مبارزه کشاند.» باز یعنی اینکه مبارزات توده (در اینجا توده دانشجویان) کم اثر است و راه صحیح و عملی مبارزه دست زدن به عملیات نظامی فردی یا به گفته لنین جنگ تن به تن با دشمن است.

(۱) آنچه ما از رقبا ی مجاهد در این جزوه نقل میکنیم همه از ادبیات گذشته این سازمان است، یعنی پس از تغییراتی که اخیراً داده شده و از اینو احتمال انتقاد از آنها، بوسیله خود این رقبا، در آینده نیز هست و از همین رو ما بسویت از آنها میگردیم. اگر هم اصلاً مطرح میکنیم و ولو بطور خلاصه به آنها برخورد میکنیم، بدین علت است که بهر صورت این نظریات

در جنگل ۲ گزارشی است از اعصاب کارگران کارخانه سیتروئن، کسه سه باری در پی دست به اعصاب میزنند، کارخانه در حین اعصاب توسط ژاندارمها محاصره میگرد و پس از پایان اعصاب نیز ساواک هر روز بین ۱۰ تا ۲ انفراز کارگران مبارز را، از صبح تا عصر برای بازجویی و تهدید احضار میکند، تا شاید سونخی بدست آورد. در پایان گزارش کوتاهی از این اعصاب برادران مجاهد ما نوشته اند: "از گزارش فوق میتوان پس از جمع بندی مختصر مسائل قابل توجه زیر را نتیجه گرفت: انوقت مسئله سومی که نتیجه گیری شده چنین است: "کم کم کارگری میبرد که از طریق مسالمت آمیز (خط مشی رفرمیستی) نمیتواند حقوقش را بگیرد و بدین ترتیب عمل رفرمیستی را به تجربه بی نتیجه و باطل میباید. این نکته که مبارزات توده ای، اعصاب و تظاهرات و غیره عمل رفرمیستی است یا نه انقلابی، بماند برای جای خودش، مسئله ما در اینجا این است که، ایسین بار دیگر تقریباً از قول خود کارگر گفته میشود که، مبارزات توده ای "بینتجه و باطل است". این خود کارگر است که به این نکته "پی میبرد"، مثل انجائی که وقای چریکمان گفته بودند: "تقریباً همه کارگران نتیجه گرفته اند که نمیتوان با قدرت حاکمه در افتاد. منتها هم این پی بودن" و هم ان نتیجه گرفتن" در ذهن ما ست نه در واقعیت. در واقعیت کارگر میگوید: "همین کم و بیش اضافه حقوقی که در طی این چند سال داده شده، از برکت همین اعصابها و جار و جنجال کردنها بوده است و گرنه همین هم به حقوق ما اضافه نمیشد. باز هم اگر حقوق بیشتری خواسته بشیم باید اعصاب کنیم." (جنگل ۲ ص ۱۹)

ایا این در خور تامل نیست که زمانی که خود کارگران چنین میگویند و در عمل نیز هر روز هر روزنه میگردد، دونه هزارهزار نفر و چند هزار نفرشان میدهند که به این سخن: "باز هم اگر حقوق بیشتری خواسته بشیم باید اعصاب کنیم"، اعتقاد دارند، ما از قول آنها بگوئیم که: آنها بعد از هر اعصاب سرکوب شده خود را بسیار ضعیفتر از ان میابند که دست به مبارزه جمعی بزنند یا در مبارزات جمعی خود پیروز شوند. " به علت خفتان در سطح جنس پخش شده است

شدید پلیسی در ایران، طبقه کارگر نمیتواند به امکان مبارزه امیدوار باشد *
 "کم کم کارگر بی بی برد که از طریق مسالمت آمیز (خط مشی رفرمیستی کمی) -
 تواند حقوقش را بگیرد و بدین ترتیب عمل رفرمیستی (یعنی اعتصاب و تظاهرات)
 را به تجربه بی نتیجه و باطل میباید * ایا این دقیقاً بدین معنی نیست که توده
 میخواهد مبارزه بی را که باید بکند، به پیشبرد؛ و ما به جای اینکه به کمک
 مشتابیم، با ایات یاسو با احکام نادرست خویش، از انجام این مبارزه باز
 میداریم؟ رها! دقیقاً به همین معنی است. ما بجای اینکه دستیار و رهبر مبارزات
 توده شویم، با اینگونه نظرات منلوط خود، سنگ راهش شده ایم و باید
 افتخار گفت به توده بی که با انهمه سنگ های گوناگون که در مسیر خود
 دارد، به مبارزه خویش همچنان ادامه میدهد و بی توجه به ایات و احکام
 ذهنی ما راه خویش را - همان راهی را که ما رفرمیستی، مایوس کننده، بی
 نتیجه، باطل و بی اصالت میخوانیم - میسپرد. راستی را که افتخار
 بر این توده * ما حق داریم سخن لنین را در اینجا چنین تعبیر دهیم که:
 "باید از جان سختی توده بی تعجب بود که با اینکه رهبران تبدیل به سنگهای
 راهش شده اند، معبوسان مبارزانش وسعت میباید و رشد میکند و پیروزیهایی بدست
 میآورد *"
 اگر اندکی مصفاانه برخورد کنیم خواهیم دید که کارگران قهرمان وطن ما طی
 همین دو سه ساله، صدها بار به ما گفته اند: "ما به ایات و احکام شما که
 هزاران فرسنگ از واقعیت شرایط زیستی و مبارزاتی ما دور است اعتقادی نداریم.
 نظریات شما در مورد ما غلط است، شما ما را نمیشناسید، چون رابطه بی با ما
 ندارید، اگر راست میگوئید به وظایف خود عمل کنید *". اما باز هم بی ایمانی ما
 به توده های میلیونی زحمتکشان و طعمان و ایمان کورکورانه * مان به موتور کوچک دیره، اجازه نمیدهد فریاد
 رسای این هزاران زحمتکشی را که عملاً چنین میگویند بشنویم و این است که باز به
 بیراهه خود ادامه میدهم. وظایف خود را نادیده میگیریم، توده در حال
 مبارزه را تنها میگذاریم، این توده را از بهترین رهبران محروم میکنیم و دیوارهای
 ضخیم افراد خود را نیز بدست خود روز بروز ضخیم تر میکنیم *

دیکتاتوری فاشیستی حاکم در وطن ما بیداد میکند، بحران اقتصادی و گرانی ارزاق عمومی از یکطرف و بیکاری و کف دستمزدها از طرف دیگر، زندگی را برای توده های زحمتکش مردم ما به معنی واقعی غیر قابل تحمل کرده است. فروش آخرین ذره استقلال ایران و تبدیل شدن وطن ما به پایگاه اقتصادی، نظامی و جاسوسی امریکا در این منطقه، توهینی است به مردم ما که هر ایرانی شرافتمند و وطنپرستی را به خشم میآورد. و این شرایط و عوامل است که ایران را به صورت دیگری در حال جوشش در آورده است. توده های مردم ما هم درگیر بیکاری با دشمن مشترک خویشند و مبارزات اعتراضی خود بخودی توده، روز بروز وسعت بیشتر و شکل خشمناک تر بخود میگیرد. و این شرایط از ما طلب میکند که هر چه سریعتر با افشاگری سیاسی و بردن آگاهی در میان آنان، به سازماندهی مبارزات این توده خشمگین و آماده بیکار پر-داخته و همه آن قطرات و نهر های هیجان مردم را که به میزانی بسی اندازه زیادتر از مصورات و خیالات همه ما از زندگی روس (بخوانید ایران) جاری است ۰۰۰ جمع و متمرکز سازیم ۰۰۰ و از آنها یک سیل عظیم بوجود آوریم. * (چه باید کرد ص ۳۴۴)

این وظیفه هاست در قبال جنبش توده ها و باید مطمئن باشیم که راهی هم جز این نیست و باید ایمان داشته باشیم هم که "انقلاب کودتا نیست، انقلاب حاصل تو طئه نیست، انقلاب کار توده هاست و از اینجا است که بسیج و گرد آوری نیروی توده ها، ایجاد و توسعه ارتش سیاسی انقلابی، یک مسئله اساسی تعیین کننده است." (له دوان - انقلاب و ستاپ مسائل اساسی و تکالیف اصلی ص ۵۳ - ۵۴) و اینهم از همان اصولی است که خدشه بردار نیست و در هیچ کجای دنیا، هیچ شرایط خاصی، تغییرش نخواهد داد. انقلاب کار توده هاست و توده ها در تجربیات مبارزاتی خود "از سطح پائین به سطح بالا" برای انقلاب کردن آماده میشوند. اما ما خیلی لشکارا به این اصل نیز اعتقاد داریم و دلیلش هم اینکه،

الف - عناصر فعال جنبش توده را از این جنبش جدا میکنیم؛

بیم - مبارزات توده را به خود میگذاریم. و در حد اعلا "حمایتش" میکنیم؛

ج - مبارزات توده را باید اگونو مستقی میکنیم و نواقضش را توجیه کرده در

بین توده نیز مقاومت فردی را تشویق میکنیم :

د- مبارزات توده‌ای را مبارزات رفرمیستی و محکوم به شکست میدانیم .

الف- عناصر فعال جنبش توده را از این جنبش جدا میکنیم .

از انجائی که به مبارزات توده، به ضرورت درگیر شدن توده در مبارزات اقتصادی - سیاسی، به ناکزیری انجام این مبارزات برای رشد توده تا رسیدن به سطح پذیرش مبارزه مسلحانه و کلاً به نیروی توده ها اعتقادى نداریم، به جای آنکه بکوشیم به طرق و وسایل گوناگون، روشنفکران انقلابی را نیز به میان توده ها بفرستیم و آنها را با کار در میان کارگران و دهقانان پرولتریزه شان کنیم، میکوشیم عناصر فعال جنبشهای توده‌ای را نیز از توده جدا کرده، آنها را به روشنفکران جدا از توده تبدیلشان کنیم. این کاری بوده که طی چند سال گذشته و به ویژه در آغاز کار شده است و اگر منصفانه برخورد کنیم به جنبش توده زیان زده است. جدا کردن عناصر فعال و انقلابی چون رفقای شهید اسکندر صادقی نژاد و جلیل انفرادی از توده، کارگر، دقیقاً به معنی تنها گذاشتن توده، کارگر و سپردن آنها بدست دشمن است.

در شرح زندگی رفیق شهید جلیل انفرادی که " مدت‌ها دبیر سندیکای فلزکار و مکانیک بود " چنین میخوانیم : " فعالیتهای صنفی و کارگری جلیل همواره با مخالفت‌های رژیم مواجه میشد . بطوری که ماموران رژیم فاشیستی شاه او را احضار کرده و قیحانه از او میخواستند که به همکاری با آنان تن در دهد و کارگران آگاه را به ایشان معرفی نماید و برای رسیدن به مقصود، او را به زندان و شکنجه و مرگ تهدید مینمودند . ادامه این وضع در رابطه با اعمال نفوذ اشکار پلیس سیاسی در امور داخلی سندیکا، جلیل را وادار به کناره گیری از فعالیتهای سندیکائی کرد و او را مصمم ساخت که مبارزاتش را در اشکال موثری بر علیه رژیم فاشیستی شاه ادامه دهد . " (بورد خلق ۲ ص ۴۸)

سیاست‌هایی که این نوشته در سطح جنبش پخش میشد چیست ؟

۱- فعالیتهای صنفی و کارگری و سندیکائی بی اثرند . همان مطلب که پیرامونش سخن رفته

۲- شکل موثر مبارزه دست زدن به عملیات نظامی است که باز از آن صحبت شد .

۳- عناصر فعال جنبش توده (و در اینجا بطور مشخص جنبش کارگری) باید توده ها را گذاشته و به این عملیات بپردازند .

۱- نفوذ پلیس سیاسی رژیم در هر میدانی از میدان های مبارزه زیاد شد انقلابیون باید آن میدان را ترك كرده به پلیس واگذارند . یعنی چنین لنین که میگوید : " هر کجا توده ها هستند ما باید باشیم " همین صورت باید تکمیل شود ، که هر کجا پلیس نفوذ کرد ، ما باید از آنجا بگریزیم . پس انبوه حرف درباره مخفی کاری زده میشود چیست ؟ روشن نیست .

رفقای چریک ما که نه تنها به کار مخفی بی اعتقاد نیستند ، بلکه خود نیز در این زمینه تجربیات ارزنده فی برای جنبش ما کسب کرده اند ، بی تردید به این حرف نیز اعتقاد ندارند که باید هر کجا پلیس نفوذ کرد ، انقلابیون آنجا را ترك کنند ، چرا که خود با فدائاری و قهرمانی تمام ، انگشت در چشم پلیس میگذارند . پس چیست که باعث شده چنین بنویسند ؟ باز هم همان اعتقاد به تئوری مونورهای کوچک و بزرگ بهره است و بی اعتقادی به مبارزات توده . رفقای مجاهد ما نیز در گزارشی از تظاهرات دانشجویان تبریز ، طی همان چند خطی که قبلاً نیز نقل کردیم ، گفته اند : " اگر تبلیغات صحیحی به عمل آید ، میتوان بسیاری از دانشجویان را (یعنی همان فعالینی که ایمن اعتصاب و تظاهرات را سازمان میدهند) که اکثر به کم اثری این نوع تظاهرات می برده اند ولی هنوز به ضرورت مبارزه مسلحانه کاملاً واقف نشده اند ، همراه صحیح و علمی مبارزه کشاند . " یعنی از توده دانشجویان جدا کردن و به عملیات نظامی متفرد و ادارشان ساخت . رفقای مجاهد ما ، خود پروتئستی گفته اند که ، دلیل اتخاذ این سیاست از طرف آنها چیست : کم اثری مبارزات توده و صحیح و علمی بودن راه عملیات نظامی متفرد . و با این اعتقاد است که ما توده را از بهترین رهبران محروم میسازیم و کسانی را کشته و طیفه شان به حرکت در آوردن طبقه کارگران است و این توان را نیز دارند ، از طبقه کارگر جدایشان ساخته به خشک کن به تن با قره نوکران رژیم و ادارشان میکنیم . و در هاترین از این ارزنده ترین سرمایه های خلق را ، در ازای ترویج بد زل خود ، فروتن به دم تیغ رژیم میدهیم . ما فکر

میکنیم امروز دیگر که رفقا "صحبت" از ضرورت راه یافتن به کارخانه ها و رفتن به میان توده* کارگر میکنند - اگر این راهیایی باز برای گزینش چریک نبوده، بلکه برای به حرکت درآوردن توده و رهبری مبارزاتش باشد - خود، حتماً اعتراض دارند که سیاست جدا کردن عناصر فعال از جنبش توده، سیاستی نادرست بوده و دست آنها را از جنبش توده کوتاه کرده است. ضعف تئوریک و ناپسامانی آیدئولوژیکی ما، در اینجا باز ما را مجبور ساخته راهرا عوضی برویم و مخروط را روی رأسش بگذاریم.

در وقتنام* اعضای برخاسته از روشنفکران خرده بورژوازی، از رهنمودهای سازمان خود* (اتحادیه جوانان وقتنام) تبعیت نموده، در معادن، کارخانه ها، ویلانها، خود را "پرولتریزه" میکردند. آنها امر تبلیغ و ترویج را در بین توده های کارگر انجام میدادند، آنها را سازماندهی کرده، مبارزه* آنها را به پیش میراندند، و بدینوسیله به طبقه* کارگر کمک کرده تا به رسالت تاریخی خودش آگاهی یابند. همزمان با آن مینوشیدند خود را تمسیر داده، تا به مبارزین انقلابی واقعی تبدیل شوند. (تاریخ مختصر حزب زحمتکشان وقتنام ص ۱۳). سخن در این مورد بسیار گفته شده و تجربه نیز بسیار است و حال ما همه* این تجربیات و آموزشها را به دیوار ناباوری زده ایم و نه تنها خود تلاش برای رفتن به میان توده، جهت تبلیغ و ترویج در بین آنها و سازماندهی آنها و به پیش راندن مبارزه* شان* نکرده ایم، بلکه عناصر فعالی را نیز که این توده ها در جریان مبارزات خود بخودی خود ساخته و از درون خود بیرون داده اند، از آنها گرفته ایم و این سیاستی بوده که برای کسل جنبش نیز به عنوان سیاستی صحیح طرحش کرده ایم. حاصلی که این سیاست و اجرائیش در عمل برای ما و جنبش داشته چیست؟* از یکطرف شوق توده بی که به اندازه کافی آگاه و متشکل نشده، به هدر میرود و از طرف دیگر "شلیک گلوله" افراد غافلگیر کننده بی که ایمان خود را در امکان مارش منظم و بازو به بازوی توده ها از دست داده اند، نیز بر باد میرود. (اوانتوریم انقلابی ص ۱۰)

ب- مبارزات توده را بخود میگذاریم و در حد اعصاب

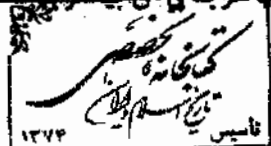
حمایتش میکند

مبارزات خود بخودی کارگران قهرمان وطن ماه طی سالهای اخیر، اوجی چشمگیر گرفته است. مبارزاتی که از سالهای ۴۹ - ۵۰ آغاز شد، با یک رکود چند ماهه بین ۵۰ و ۵۱، دوباره خیز گرفت و اکنون این مبارزات، از نظر کمیت و هم از نظر کیفیت، به سطحی رسیده که در تمام سالهای دیکتا-توری پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ (جز دو سه سال ۳۹ تا ۴۲) نظیر نداشته است. طی دو سال گذشته، حدود ۱۵۰ هزار کارگر از بیش از ۶۰ کارخانه و موسسه و شرکت در وطن ما، وارد اعتصاب شده اند. کارگران برخی از این کارخانه ها، طی این مدت دو یا سه بار اعتصاب کرده اند و در برخی از کارخانه ها، با فشاری کارگران بر روی خواسته‌هاشان و وحشیگری ادمکشان در-بار پهلوی، به شهادت چندین کارگر قهرمان انجامیده است.

بطور کلی، مبارزات خود بخودی کارگران وطن ما، وارد شرایط جدیدی شده و این شرایط جدید، که مشخصه عمده اش تداوم مبارزات است و گسترش آن، فعالیتی ویژه را از ما طلب میکند. لنین گفت: "هر قدر که اعتلا خود بخودی توده بیشتر باشد، هر قدر که نهضت دانه دار تر باشد، همانقدر هم لازم آگهی فراوان، خواه در کار تئوریک و خواه در کار سیاسی، و خواه در کار تشکیلاتی، برای وسیع کردن مبارزات، با سرعت خارج از تصویری افزایش مییابد." (چه باید کرد ص ۳۰۹ - ۳۱۰)

مبارزات توده های مردم ما، بنیژه طبقه کارگری وقفه در حال رشد یابی است. اما این مبارزات اکثراً خود بخودی و به همین دلیل اکثراً اقتصادی و پراکنده است. نگاهی به این مبارزات و سیر رشدشان، به هر بیننده ای اینرا میگوید، که توده های مردم این کشور سالهاست آمادگی خود را برای وارد شدن در مبارزه اعلام کرده اند و حال این انقلابیون و پیش از همه کمونیستها هستند، که باید دید آمادگی خود را برای انجام وظایف خود-یش در قبال این توده های در حال مبارزه و آماده مبارزه، اعلام کرده اند یا نه؟ و وظایف خود را به انجام رسانیده اند یا نه؟ چرا که بدون انجام این وظایف مبارزات خود بخودی کارگران، هرگز از حد یک مبارزه تریبیونی

فراتر نخواهد رفت. لنین گفت: "تاریخ تمام کشورها گواهی میدهد، که طبقه کارگر با قوای خود، منحصرأً میتواند آگاهی ترید پیوسته حاصل نماید." (چه باید کرد ص ۲۷۷) بنابراین، از یکسو طبقه کارگر قهرمان وطن ما، با جما-رت و شهامت تمام، به مبارزات خود بخودی خویش ادامه میدهد و از سوی دیگر مارکسیسم - لنینیسم به ما میگوید که این مبارزات در مسیر خود، بدون کمک عامل خارجی (خارج از مبارزات خود بخودی طبقه)، به مبارزه طبقاتی حقیقی سرولتاریا مبدل نمیکردد. "پس چه باید کرد؟ باید انقلابیون، کمر به انجام وظایف خود در قبال این توده آماده به بیکار ببندند، "خواستار تکامل سیاسی و تشکیلات سیاسی طبقه کارگر بودن، این است مهمترین و اصولی ترین وظیفه ما. هر کس که به این وظیفه بیتوجهی کند، همه وظایف کوچک و متدهای جداگانه مبارزه را به خدمت آن در نیاورد، در راه غلطی گام بر میدارد و به جنبش‌های جدی میرساند." (لنین - بهترین وظایف جنبش ما) بدین ترتیب ما باید خواهان آن باشیم - یعنی کاری کنیم - که طبقه کارگر، تکامل سیاسی و تشکیلات سیاسی بیابد. تکامل سیاسی طبقه کارگر را با لنین چنین تشریح میکند: "اگر کارگران، طوری تربیت نشده باشند که به هرگونه موارد خودسری و ظلم، اعمال زور و سوء استفاده، اعم از اینکه این موارد مربوط به هر طبقه شود باشد، جواب بدهند - و انهم جایی فقط از نظرگاه سوسیال دموکراسی نه غیر آن - در اینصورت معرفت طبقه کارگر، نمیتواند معرفت حقیقتاً سیاسی باشد. هرگاه کارگران، در وقایع و حوادث شخصی سیاسی و انهم حتماً روزمره (یعنی دارای جنبه فعلی) یسار نگیرند، هر یک از طبقات دیگر جامعه را، در تمام مظاهر حیات فکری، اخلاقی و سیاسی شان، مورد مشاهده قرار دهند، هرگاه آنها یاد نگیرند، تجزیه و تحلیل ماتریالیستی و ارزیابی ماتریالیستی را، علاوه بر تمام جوانب فعالیت و حیات تمام طبقات و قشرها و دستجات اهالی به کار برند، در اینصورت، معرفت توده‌های کارگر نمیتواند معرفت حقیقتاً طبقاتی باشد. . . . طبقه کارگر برای اینکه خود را بشناسد، باید بر مناسبات متقابل کلیه طبقات جامعه معاصر، وقوف کامل و ازان تصور روشنی داشته باشد، وقوف و تصویری که تنها دارای جنبه تئوریک نباشد. . . . یا به عبارت صحیح‌تر بنام این بیشتر بر



تجربیات حیات سیاسی باشد تا بر تئوری * (چه باید کرد ص ۳۲۲ - ۳۲۳) مبینید که اینچنین معرفت سیاسی و طبقاتی به طبقه * کارگر دادن، نیاز به کار سیاسی مداوم و مربوط به زندگی و کار و مبارزه * روزانه * همه * طبقات جامعه دارد و انجام این امر، وظیفه * کمونیستهای ایران است. این کمونیستهای ایرانند که باید، با شرکت فعال در مبارزات کارگران، با کار سیاسی در بین آنان، با متشکل کردن آنان و رهبری مبارزاتشان، به طبقه * کارگر ایران شعور سیاسی طبقاتی داده و بدین طریق، وظیفه * خود را در قبال ایمن طبقه، به انجام برسانند. و این همانند روز روشن است که يك مقال از این وظیفه را با انفجار صد ها بمب و ترور دهها رزق نمیتوان انجام داد. انجام این امر، نیاز به کار سیاسی پر حوصله و مداوم دارد، نیاز به این دارد، که ما از یکسو خود را از الودگی تئوریهای غیر پرولتاری پاک سازیم و از سوی دیگر با جدیت تمام به تبلیغ و ترویج در بین کارگران بپردازیم. انگلس گفت "وظیفه پیشوایان بوزه عبارت از آن خواهد بود که در تمام مسائل تئوریک پیش از پیش ذهن خود را روشن سازند، پیش از پیش از زیر بار نفوذ عبارات سنتی متعلق به جهان بینی کهنه آزاد گردند و همیشه در نظر داشته باشند که سوسیالیسم، از آن موقعی که به علم تبدیل شده است، ایجاب میکند که با آن چون علم رفتار کنند، یعنی آنرا مورد مطالعه قرار دهند. این خود آگاهی را که بدین طریق حاصل شده و بطور روز افزونی در حال ضیا و روشنی است، باید در بین توده های کارگر با جدیتی هر چه تمامتر پراکنده نمود و سازمان حزب و سازمان اتحادیه ها را، هر چه بیشتر فشرده و محکم ساخت." (نقل از چه باید کرد ص ۲۷۲)

پس ما باید، ابتدا خود این علم را بیاموزیم، تا بعد بتوانیم به کارگزاران بیاموزیم و مبینید که اگر در بخش دوم این جریان، کلا همان پس محرکه استیسی دلیل نیست. فقر و اشفتگی تئوریک، ما را به چنین روزی انداخته است. ما که علم سوسیالیسم را در کلاس دیره و مارینکا میخواستیم بیاموزیم، روشن است که چه ها توانیم کرد، بجای دیگر هم نقلش کردیم:

ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش؟
وظایف انقلابیون را، صدر هوشی مین، چنین فرموله کرد "شرکت در

مبارزات توده، آگاه کردن توده، متشکل کردن توده و سازمان دادن و رهبری مبارزات توده. حال ما مدعیان پیروی مکتب ان بزرگ چه میکنیم؟ ما پیش از این، در باره "آماده نبودن توده"، "در فکر آب و نشان بودن توده"، "بدور از فکر مبارزه بودن توده"، بی تأثیری مبارزات توده و بالطبع بی تأثیری ارتباط با توده - که در عمل هم شاهد اعتقاد به انیم - مطالبی از جا بجای نوشته های رفقا نقل کردیم که نیازی به نقل دوباره شان نیست. از ادبیات سازمانها که بگذریم، جریان عمل نیز نشان میدهد که ما توده ها را در مبارزاتشان تنها گذاشته ایم. حدود ۵ سال است که علیات چریکی در ایران آغاز شده و جریان دارد و طی این مدت صدها تن از دلاورترین فرزندان خلق نیز به شهادت رسیده اند، اما آیا حال ما پس از این مدت - اگر نه چندان طولانی، کوتاه هم نه - میتوانیم بگوئیم که ما برای نحوه در یکی از این همه اعتصابی که طی همین مدت کارگران و پیمان براه انداخته اند، شرکت داشته ایم و مبارزاتشان را رهبری کرده ایم؟ آیا میتوانیم این ادعا را بکنیم که طی تمام این مدت ما یک جریان مبارزه توده ای را سازمان داده ایم و رهبری کرده ایم؟ مبارزات توده، از کارگر و دانشجو تا روحانیست مرفی وجود داشته، ما هم وجود داشته ایم. اما آیا هیچ جای پای از خود، میتوانیم در این مبارزات مدام توده نشان دهیم؟ اگر انصاف و صداقت داشته باشیم، خواهیم گفت نه.

پانزدهم خرداد امسال (۵۴) روحانیت مرفی و ستاد رزمنده اش قسم، تحت تعالیم و رهنمودهای ارتده و انقلابی حضرت آیت الله خمینی، به پاس خون شهدای این روز و برای مبارزه با حزب رسوا و فاشیستی رستاخیز، قیامی پر شکوه کردند که راستی طی چند سال گذشته، پس از مبارزات اتوبوسرانی تهران، در نوع خود بینظیر بود. سه روز متوالی، مدرسه فیضیه قم، در دست روحانیون و در محاصره نیروهای سرکود دولتی بود. و ما انقدر رایج در میان توده های مردم نداشتیم که بتوانیم طی این سه روز، کارگران فلان شهرستان، دهقانان فلان روستا، بازاریان یا دانشجویان فلان نقطه را به پشتیبانی از روحانیت در حال مبارزه، برخیزانیم و شاید هم اصلاحگرش را نکرديم. اینرا میگوئیم به خود گذاشتن مبارزات توده. اگر با در میان

مردم پایه می‌داشتند و طی ۵ سال گذشته، به جای اینکه به جنگ تن بستن با دشمنان توده بپردازیم، به انجام وظیفه خود در قبال توده پرداخته بودیم، امروز می‌توانستیم ایران را به پشتیبانی از مبارزات ۵۰ خرداد روحا- نیت و دانشگاه، به حرکت درآوریم و کیست که بتواند بگوید، مردم ما، آماده درگرفتن در چنین مبارزه‌ای نیستند؟ راست این است که ما، طی تمام این مدت هیچ به وظایف مهم خود در قبال توده عمل نکرده ایم. نه تنها یک وجب فرسنگها، از انجام این وظایف انحراف جسته ایم، طی تمام این مدت توده را در مبارزه تنها گذاشته ایم و خود را نیز بدست خود، در انفرادی خفقان آور انداخته ایم، و حال تازه پس از این همه به بیراهه رفتن، از یک سو برای برخورد انتقادی به گذشته خود نکردن، فرمول "مرحله تثبیت سازمانی" را ساخته ایم، (گویی که میتوان بیرون از مبارزات توده هم سازمان انقلابی ساخت (۱))، و از سوی دیگر، طرح "نوئی" که حال پس از "تثبیت" می‌دهیم، طرح "حمایت" از مبارزات توده است. و این "حمایت" چیست؟ در حد اغلاش ترور افرادی از دشمنان توده. حال خود بپهنید، ان همه وظایف سنگین که کمیونستها در قبال طبقه کارگر و دیگر طبقات و اقشار خلق بر عهده دارند و لنین یک وجب انحراف از انرا جایز نمی‌شمرد کجا و "حمایت" این چنین ما از طبقه کارگر کجا؟

"ما با اعلام حمایت از هر نوع مبارزه صنفی - اقتصادی، سیاسی، طبقه کارگر، زهنه را برای به میدان کشیدن تدریجی و سیعترین نیروهای طبقه در چهار چوب مبارزات از سطح پائین به سطح بالا، یعنی مبارزات اقتصادی به مبارزات سیاسی، فراهم می‌کنیم." (نبرد خلق ۵ ص ۴)

بیینیم این حمایت چیست؟ "ما با خدشه دار کردن اتوریته دشمن توسط عملیاتی که در رابطه با مسائل روزمره کارگران انجام میشود، ممکن بودن مبارزه را به طبقه کارگر نشان می‌دهیم، از طرفی وجود سازمان انقلابی

(۱) لنین گفت: "بهم خرد، کاری غیر از عدم آمادگی چیز دیگری هم در بر دارن، و ان جارتست از بطور کلی محدود بودن تمام دامنه فعالیت انقلابی، بی نبردن به این نکته، که با وجود یک چنین محدودیتی از انقلابیون هم سالیان زمان خوبی نمیتواند بوجود آید" (چه باید کرد ص ۳۸ - تکیه از ما است)

پیشاهنگ که صمانه و جانبازانه، نه فقط در حرف بلکه در عمل، از مبارزات طبقه کارگر حمایت میکند... (نبرد خلق، ص ۴۰). "حمایت از طبقه کارگر به طور مشخص یعنی، ترور برخی از دشمنان طبقه کارگر، یا منجمد کردن بخشهایی از کارخانه ها. حال آیا با چنین حمایتی، راحتی میتوان زمینه را برای همه میدان کشیدن تدریجی وسیعترین نیروهای طبقه کارگر... فراهم کرد؟ نه! صدها هزار بار نه! تنها و تنها با افشای مداوم و کار سیاسی بر حوصله، با تبلیغ و ترویج در بین کارگران است که میتوان چنین زمینه‌ی را فراهم کرد و نه با هیچ وسیله دیگر. لنین بروشنی گفت: "ما بر آنیم که صدها شاه کشی، گاه آن تا نهر مهیج و تربیت کننده‌ی بی را ندارد، که شرکت دهها هزار کارگر در جلساتی که منافع اساسی آنها و ارتباط سیاست با این منافع در آن مطرح میشوند دارد. و این شرکت در مبارزه است که قشرهایی تازه و هنوز دست نخورده، پرولتاریا را، برای تندی آگاهانه تر و مبارزه انقلابی وسیعتر، بیدار میکند." (رویدادهای نو و مسائل کهن، ص ۲۰) با جنگ تن به تن ما با دشمنان طبقه کارگر و با "اعلام حمایت از مبارزات طبقه کارگر، هرگز و هرگز چنین زمینه‌ی فراهم نخواهد شد. اینرا هم بگوئیم که طبقه کارگر وطن ما و نه فقط این طبقه، قهرمان تمامی اقشار و طبقات خلقی، خود به "ممکن بودن مبارزه" آگاهی دارند. دلیلش نیز مبارزات هر روزیشان. اگر طبقه کارگر چنین آگاهی‌ی نداشته هرگز دست به چنین مبارزاتی پر شکوه نمیزد. طبقه کارگر وطن ما، با مبارزاتی در پی خود به ما میگوید: "نمیخواهد" "ممکن بودن" مبارزه را به ما نشان دهد، این چیزی است که ما خود میبینیم و میدانیم. اگر راست میگوئید، به وظیفه خودتان عمل کنید، اگر راست میگوئید وظیفه خودتان را در قبال مبارزات ما، که تا آن حد سنگین است، تا حد "حمایت از مبارزات ما"، یعنی کاری که کشیش‌های لیبرال امریکائی هم ممکن است بکنند، بائین نیاورید.

اری رفقا، وظیفه ما در قبال طبقه کارگر، حمایت از مبارزاتش نیست. حمایت از مبارزات طبقه کارگر، در بهترین صورتش عبارتست از سر فرود آوردن در برابر جنبش خود بخودی طبقه کارگر و به دنباله روی از مبارزات خود بخودی این طبقه افتادن. ما باید بنشینیم تا کارگران جیت جهان، خود بها

خیزند، دست به مبارزه بزنند و شهید بدهند، بعد ما سه سال یا دو سال یا یکماه بعد، فاتح بیزی را اعدام کنیم. این میشود عالیترین نوع "حمایت از مبارزات طبقه کارگر. خوب رفا، اگر طبقه کارگر مدتی مبارزه نکرد که ما از آن حمایت کنیم، انوقت تکلیف ما چه میشود؟

"عناصر پیشگام خلق که در سازمانهای مبارز تشکیل شده اند، از این مبارزات خود بخودی توده (مثل تظاهرات دانشجویی) بهطور مسلحانه حمایت کرده و به دشمن ضربات تلافی جویانه وارد میسازند." (اعلامیه توضیحی چریکهای فدایی خلق در رابطه با انفجار شهرستانی بابل)

عالیترین نمونه‌ای که در این مورد تا کنون رفا بدست داده اند - به گفته خودشان - اعدام فاتح بیزی و سرمایه دار ضغفر و عاطف کشتار دهبسا کارگر و استثمار کننده هزاران زحمتکش وطن ماست. و همین نمونه "عالی" باز خود نمونه‌ای است از نهاله روی ما از مبارزات خود بخودی کارگران، و حال خود قضاوت کنید، این کجا و وظایفی را که مارکسیسم - لنینیسم در قبال طبقه کارگر به عهده می‌گذرانند کجا؟ لنین گفت: "تلیع در بین کارگران عبارتست از اینکه سوسیال دموکراتها در تمام تظاهرات خود بخودی مبارزه طبقه کارگر و در تمام تصادماتی که کارگران به خاطر روز کار، شرایط کار، و غیره با سرمایه داران پیدا میکنند، شرکت ورزند. وظیفه ما از این لحاظ عبارتست از، آمیختن فعالیت خود با مسائل عینی و روزمره زندگی کارگر، کمک به کارگران برای اینکه ذهنشان در این مسائل روشن شود، متوجه کردن کارگران به عمده ترین سو، استفاده ها، کمک به آنان برای اینکه خواستهای خود را از کارفرمایان دقیقتر و عطفی تر تنظیم نمایند، بالا بردن فهم کارگران در زمینه همبستگی و مصالح عمومی و ارمان عمومی کلبه کارگران روس، مشابه طبقه واحد کارگر که قسمتی از ارتش جهانی پرولناریا را تشکیل میدهد، ایجاد محفلهایی بین کارگران، برقراری ارتباط صحیح و مخفی بین آنها و گروه مرکزی سوسیال دموکراتها، چاپ و انتشار مطبوعات کارگری، برقراری مکاتبه با تمام مراکز جنبش کارگری، چاپ آرا و بیانیه های تبلیغی و انتشار آن، تهیه عمده ثابتی از مبلغین مجرب، این است به طور خلاصه سنگهای فعالیت سوسیالیستی سوسیال دموکراسی روس." (وظایف سوسیال دموکراتهای روس، ص ۲۱۱: تکیه از ماست)

ج - مبارزات توده را با دید اگنومستی میگیریم و نواقض را توجه کرده
در بین توده نیز مقاومت فردی را تشویق میکنیم .

لنین گفت: " انقلاب از ما قبل از هر چیز و پیش از هر چیز
خواستار آنست که بتوانیم از هر گونه اعتراض پشتیبانی کنیم پشتیبانی به
شیوه سوسیال دموکراسی (و جنبش خود بخودی را هدایت نمائیم و آنرا از
اشتباهات دوستان و از دام دشمنان، محفوظ بداریم " (چه باید کرد ص -
(۴۸۰

تا اینجا دیدیم که در مورد هدایت مبارزات توده و محفوظ داشتنش
از دام دشمنان، جد اعلا ی کار ما، " حمایت " از مبارزات انجام شده، توده
بوده، با توضیحی که رفت. در زمینه افشای سیاستهای رژیم و افشای همه
جانبه دشمنان توده های مردمان و دامهایشان، از رژیم فاشیستی شیپاه
تا باند خائن کمیته مرکزی، تقریباً هیچ کار نکرده ایم و اینرا در فصول
بعدی روشنتر خواهیم دید. اما در مورد حفظ مبارزات توده از " اشتباهات
دوستان "، از اینهم فراتر رفته ایم، یعنی اینکه نه تنها به توضیح و تصحیح
اشتباهات نپرداخته ایم، بلکه آنها را توجه نیز کرده ایم .

مبارزات توده را، همیشه خطاها و بیراهه های متعدد، مانند اگنوم-
میسم، رفرمیسم، ماجراجوییهای فردی و . . . تهدید میکند. این چاله چوله
ها ممکن است از طرف دوستان و با حسن نیت نیز بر سر راه مبارزات توده
کنده شود، اما " دوزخ هم با نیت حسنه برپا شده است. " وظیفه
مارکسیست لنینیستهاست که با شرکت خود در مبارزات توده و رهبری درست
این مبارزات بیراهه ها را بر سر راه این مبارزات سد کنند، توده را به
راه درست هدایت کنند و دوستان را به خطاهای خود آگاه . در این
مورد یکی دو نمونه از آنچه تا کنون باید میشد و نشده و بدتر اینکه توجه
نیز گردیده، اشاره میکنیم و میگردیم . یکی از این موارد، دادن شعار
" جاوید شاه "، در اعتصابات کارگری است، که اعتصاب را به یک مبارزه
صرفاً اقتصادی، به یک چانه زنی بر سر چند ریال گرانتر فروختن نیروی
کار و در این بیراهه، به هر وسیله ناروا نیز متشبث شدن، تبدیل میکند .
مبارزات طبقه * کارگر وطن ما امروز خود بخودی است و پنجاهار اکترا

اقتصادی. و این یکی از عیوب عده این مبارزات است. اما در عین حال، گاه این عیب به هیچ عنوان به گردن خود طبقه * کارگر نیست، مبارزه * خود بخودی طبقه * کارگر، سیر طبیعی اش این است و هیچ انتظاری بیشتر هم نباید از آن داشت. این انقلابیونند که باید از هر اعتراض اقتصادی طبقه * کارگر سود جسته مبارزه سیاسی این طبقه را دامن زنند. این انقلابیون ایران و پیشاپیش همه کمونیستها هستند که باید طبقه * کارگر را به حقوق تاریخی اش آگاه ساخته و با اقتصادی صرف بودن اعتصابات مبارزه کرده به هر چه سیاسی تر شدن آن کمک نمایند. و اگر این کار از طرف انقلابیون صورت نگیرد بی تردید مبارزات طبقه * کارگر به بیراهه * اکتونیم خواهد افتاد. حال در وطن ما در اثر کم کاری - و همانسان که گفتم حتی توجیه این نقصان از طرف انقلابیون خطر به بیراهه افتادن مبارزات کارگران دارد شدیداً این مبارزات را تهدید میکند. استفاده صد در صد غلط از شعار پلید " جاوید شاه " - که به احتمال زیاد حتی نه از طرف کارگران عقب مانده بلکه از طرف خود ساواکیها در این اعتصابات طرح میشود تا به هر که لطمه میخورد به بت بزرگ لطمه نخورد، و بیه اصطلاح چنین وانمود شود که کارگران شاه را رهبر خود میدانند و در مبارزاتشان علیه کارفرما از او استمداد میجویند - دارد کم کم در اکثر اعتصابات مد میشود. دادن این شعار و برداشتن عکسهای شاه اینکه طبقه کارگر جهت چند ریال گرانتتر فروختن نیروی کار خود برای غدارترین و ننگین ترین دشمن خود و خلعش فریاد جاوید بکشد امری است صد در صد غلط و باید با قاطعیت تمام با آن مبارزه شود. همانسان که بسیاری از خود کارگران آگسها و مبارز وطنمان با آن مبارزه میکنند. لنین در مورد افشاگریهای تریونیوی سوسیال دموکراتهای روس که تنها شامل مناسبات کارگران یا صاحبکارانشان میشد گفت از این افشاگریها " یگانه چیزی که حاصل میشد این بود که فروشنندگان نیروی کارگری یاد میگرفتند این " کالا " را با صرفه تر بفروشند و در زمینه * معامله * تجاری خالصاً خریدار مبارزه نمایند " (چه باید کرد ص ۳۱۵). و این به تنهایی صد در صد غلط است. مبارزه اقتصادی در کنار مبارزه سیاسی انهم بدور از هر گونه چالوسی و تن به

خواهی دادن میتواند جزئی از مبارزات طبقه * کارگر باشد . مسئله طبقه
 کارگر چند ریال گرانتر فروختن نیروی کارش نیست . مارکسیست - لنینیستها
 معتقدند که امر طبقه * کارگر امر رهبری انقلاب خلقی و تصاحب قدرت سیاسی
 است و در این مسیر شعار " جاوید شاه " در هیچ کجایش نمی گنجد و به
 هیچ نحو نمیتواند کمکی باشد به مبارزات کارگران ، بلکه برعکس کارگران را به
 گمراهی میاندازد ، و بهانه بدست تبلیغاتچیان رنگارنگ رژیم میدهد که در
 بین کارگران شایع کنند ، اگر چند ریالی در فلان اعتصاب به دستمزدشان اضافه
 شده نه حاصل مبارزه خودشان بلکه حاصل وحشت زاندارمها از
 عکس شاه و برکت شعار " جاوید شاه " بوده است .

این شعار به روشنی تمام مبارزات کارگران را از گرفتن هرگونه محتوای
 سیاسی بدور میدارد و این در شرایط دیکتاتوری وطن ما خطری بزرگ است
 برای مبارزات کارگری و مارکسیست - لنینیستها و دیگر انقلابیون باید از هم
 اکنون در صددن چاره کردنش باشند . در کشورهای سرمایه داری سالیان
 دراز بوزوازی جان کنده تا مبارزات کارگری را به چنین بیراهه ای انداخته
 و در وطن ما نیز این خواست بوزوازی است که مبارزات طبقه * کارگر بسسه
 همین حد بماند کند . اینگونه مبارزات برای رژیم حاکمه هیچگونه خطری
 ندارد . برای رژیمی که روزانه میلیونها تومان از درآمد ملی خلقهای ما
 در جاه و جیل فسادش گم میشود . برای سرمایه دارانی که سالیانه صدها
 میلیون تومان حاصل استثمار کارگران و دیگر زحمتکشان وطن ما را روی هم
 انبار میکنند ، چه اهمیتی دارد که چند ریال از انهمه دزدی را به دستمزد
 کارگران اضافه کنند ؟ و این چند ریال اضافه دستمزد که از صد طریق
 دیگر میتواند پس ستانده شود ، چه دردی را از دردهای طبقه * کارگر
 دوا میکند ؟

اگر رژیم فاشیستی شاه مبارزات اقتصادی کارگران را به گلوله مینند
 در واقع مستوارانند ؟ این مبارزات میترسد و از سیاسی شدنش . میبینید که وزارت
 کار اعلام میکند : این وزارتخانه اضافه دستمزدهائی را که کارفرمایان به
 میل و تصمیم خود به کارگران میدهند ، مورد تایید قرار نمیدهد . در اینجا
 مسئله اساسی وحشت رژیم از رشد مبارزات کارگران ، سیاسی شدن آن و

تأثیر گذار بر روی طبقات دیگر است وگرنه افتادن مبارزات طبقه * کارگر به بیراهه اکتویسم خواست قلبی بورژوازی و رژیم حاکم است. چرا که این بیراهه مبارزه * طبقه کارگر را، از مبارزه برای سرنگون کردن رژیم طبقات استعمارگر و گرفتن قدرت سیاسی، تبدیل میکند به مبارزه بی برای چند رسال اضافه دستمزد، بدون نزدیک شدن به حریم حاکمیت بورژوازی و این جز خواست بورژوازی است؟

در وطن ما دادن شعار "جاوید شاه"، برداشتن عکسهای شاه و فرج ولیعهد طرح نشدن شعارهای سیاسی در آنهمه مبارزات اقتصادی و رهنمودهای غلطی هم که از طرف انقلابیون در این موارد داده میشود، دارد مبارزات طبقه * کارگر را به همان سمت میبرد. اینها میتواند نشانه هائمی باشد از یک آینده بد برای جنبش کارگری وطن ما که اگر مارکسیست-لنینیستها کمر به انجام وظایف خود در قبال این جنبش نبندند و با اینگونه خطاها و خطرها شدیداً مبارزه نکنند، میتوان گفت آینده بی محتم خواهد بود.

جالب است که توجه شود، این خطاها از طرف ما زمانی توجیه میشود که در مورد عملیات نظامی خود استدلال میکنیم زمان مبارزه مسلحانه یعنی عالیتزین شکل بیکار سیاسی فرا رسیده است. یعنی ما در یک زمان از یک طرف یک مرحله از کل جنبش "جلو"یم و از طرفی دیگر مراحل از آن عقب، و آنچه ما را بدین روز انداخته ملقمه بی است از اکتویسم و دبره نیمس. ما بین مبارزات خودمان با مبارزات طبقه * کارگر و دیگر توده های خلق خط فاصلی کشیده ایم. و خودمان را با عینک دبره نیمس میبینیم و توده ها را با عینک اکتویسم.

در صفحه ۳۵ نیرد خلق شماره ۳ میخوانیم: "انها (کارگران) عکسهای شاه و زن و پسرش را با خود حمل میکردند و شعار "جاوید شاه، جاوید شاه" میدادند. هما نظور که در زیرنویس صفحات قبل نیز گفته شده است توده * کارگر قصد دارد با شعار "جاوید شاه" غیر سیاسی بودن اعتصاب را اعلام کند، تا بتواند به مقاصد اقتصادی خویش برسد (خوب نقش کمونیستها چه میشود؟ آنها چگونه میخواهند به مقاصد سیاسی خود برسند؟ جای آنها

در این مبارزات کجاست؟) به گفته زهرا "وقتی ما بگوئیم جاوید شاه چه کسی جرات دارد ما را ساکت کند" و یا "ما فریاد میزدیم جاوید شاه که بما نسبت اخلاک ندهند". و در صفحه ۳۶ همین شماره میخوانیم: "عده شی از روشنفکرانی که مفاهیم انتزاعی از طبقاتی کارگر در ذهن خود دارند، ممکن است با برخورد به این واقعیت که طبقاتی کارگر برای پیشبرد مبارزات اقتصادی خویش از این تاکتیک استفاده میکند، در ذهن خود طبقه کارگر را تحقیر کنند، اما در چنین شرایطی از اختناق جهانی دیگتاتوری شاه طبقاتی کارگر چگونه میتواند بدون استفاده از این شعارها چند روزی به اعتصاب ادامه دهد؟ طبقاتی کارگر همین ما برای پیشبرد مبارزات اقتصادی خویش در ابتدا ناچار به استفاده از این تاکتیکهاست."

میبینید که ما نه تنها با این خطر مبارزه نمیکنیم، بلکه ترجیحش نیز میگیریم و خیلی روشن طبقاتی کارگر را به رفتن در این بیراهه تشویق میکنیم. اصلاً ناچارش میدانیم که به بیراهه میفتد، و این در زمانی است که خود کارگران آگاه و مبارز دارند با این خطر مبارزه میکنند.

در گزارشی از اعتصاب کارگران سیتروئن در بهمن ۵۲ چنین میخوانیم: "در یکی از روزهای اعتصاب پس از اینکه وزارت کار با پرداخت ۴ ماه سود ویژه موافقت میکند، یکی از نمایندگان رفیرمیست (که احتمال ساواکی بودنش ضعیف است) روبرو کارگران اعتصابی کرده و میگوید، بیایید با همین چهار ماه (چهار ماه حقوق به عنوان سهم سود) موافقت نائید و به سلاتسکی شاهنشاه هورا بکشید و بروید سر کار. ناگهان همی کارگران میگویند ما نه هورا میگیریم و نه با چهار ماه موافقت میکنیم." (جنگل ۳ ص ۴۴)

باز در گزارشی از اعتصاب کارگران جیب لند وورد میخوانیم: "اواشل دومین هفته خرداد ۵۳ خبر سلب صلاحیت نمایندگان به کارگران میرسد. کارگران دست از کار کشیده، و یکی از کارگران فنی، سهم تلفن کارخانه را قطع میکند که خبر اعتصاب به ژاندارمری و ساواک نرسد. سپس کارگر دیگری در کارخانه را با سهم محکم مینهد، و کارگر شجاع دیگری خشم و نفرت عمیق کارگران را نسبت به رژیم ضد کارگری شاه به نمایش گذاشته و عکس شاه را با چاقو میشکافد. کارگر دلیر دیگری در اجتماع کارگران به سخنرانی میپردازد و میگوید:

حالا نه احتساب کرده ایم حقمان را نمیدهند ، تا چه رسد به اینکه حرفی نزنیم . . . حق را باید گرفت . . . چطور کارفرما میتواند به وزیر کار پول بدهد ، به وزارت دارائی پول بدهد ، به ژاندارمری و ساواک پول بدهد ، اما مرده است که حق ما را بدهد ؟ همچنانکه در گذشته ، جلو فروش تولید را گرفتیم و رئیس کارخانه را به شرکت راه ندادیم ، این بار دیگر جلو تولید را میگیریم تا به حقمان برسیم . " (مجاهد ص ۳۰ - ۳۱) گفتنی است که در همین اعتصاب نیز کسانی شعار " جاوید شاه " را میدادند . اما کسانی نیز عکس شاه را با پیانو میدزدیدند و به افشای فساد حاکم در دستکاههای دولتی میپرداخته اند . و در نمونه قبلی مشخصا کارگران میگویند ، برای شاه هورا نمیکنیم ، انوقت در چنین شرایطی ما میگوئیم که طبقه کارگر مبین ما ناچار است برای شاه هورا بکشد و جاوید شاه بگوید و برایمان این سؤال مطرح است که " در چنین شرایطی از اختناق جهانی دیکتاتوری شاه طبقه کارگر چگونه میتواند بدون استفاده از این شعارها چند روزه اعتصاب اراده دهد ؟ " خوب است جواب این سوالگان را از کارگران سنتروشن ، یا از کارگری که عکس شاه را پاره میکند ، دریا هزاران کارگر آگاه و مبارز دیگر وطنمان که زیر بار دادن چنین شعاری نمیروند بپرسیم . ما " پیشگامان و پیشتازان " خوب است در این مورد از آن " عقب مانده ها ، سوداگران و تسلیم شدگان - توصیفات از طبقه کارگر - از آنها که آماده پذیرش فکر مبارزه سیاسی نیستند " بیاموزیم . اری رفقا ، میشود شعار " جاوید شاه " نداد و مبارزه کرد . باید شعار " جاوید شاه " نداد و مبارزه کرد . و وقتی مبارزات کارگری وطن ما میتواند به مبارزاتی راستی طبقاتی - یعنی آنچه خواست مارکسیست - لنینیستهاست - تبدیل شود که شعارهای " مرگ پادشاه " ، " ناپود باد دیکتاتوری حاکم ، مرگ بروابستی رژیم " یعنی بطور مشخص خواست دموکراسی به جای دیکتاتوری و استقلال به جای وابستگی و عدم استقلال ، جای شعار " جاوید شاه " در تمام مبارزات کارگری در کنار شعارهای اقتصادی قرار بگیرد . و این وظیفه ی ماست که این مبارزات را تا بدان سطح برسانیم . اگر تا امروز نرسیده ، باز نشانه ی کم کاری و بی توجهی ماست و اگر تا هر زمان دیگر هم نرسد ، باز نشانه ی وظیفه شکنی ماست و ملافتن بر ما رواست نه بر کارگران . بنابراین نه " روشنفکر

— انی که مفاهیم انتزاعی از طبقه کارگر در ذهن خود دارند "حق دارند" در ذهن خود طبقه کارگر را تحقیر کنند. و نه هیچکس دیگر به هیچ عنوان دیگر حق دارد گناه اقتصادی صرف بودن مبارزات کارگری را به گردن خود کارگران بیندازد. مبارزات کارگران بدون شک انقلابیون راهی اجزای این نمی تواند ببیند. ولی همه کس حق دارد با دیدن چنین نشانه هایی در جنبش کارگری و چنین توجیهاتی از جانب ما را ملامت کند که نه تنها به وظیفه خود عمل نکرده اید، نه تنها مبارزات طبقه کارگر را هدایت نکرده اید، به بیراهه افتادش را نیز توجیه کرده اید. در زمانی که کارگران خود فریاد میکنند "ما برای شاه هورا می کشیم" شما ادعا میکنید که کارگران ناچارند "جاوید شاه" بگویند. شما در مبارزات کارگری قفای عقب افتاده ترین کارگران را نگاه میکنید.

اری رفقا این ملامت — که ملامت هم دارد — صد درصد منوجه ماست و وظیفه شناسیمان، نه منوجه کارگران و وطنان. و آنچه ما را وادار میکند که چنین خطاهای این مبارزات را توجیه کنیم، دید اکتویستی ما نسبت به مبارزات توده است. ما با پذیرش تئوریهای مغلطی به جای مارکسیسم — لنینیسم اعتقاد یافته ایم که مبارزه سیاسی که البته انرا هم تنها در شکل عطیات نظامی منفرد میبینیم، مخصوص برتران است — که خودمان باشیم (تور کوچک) — و توده، که طبقه کارگرش چنان تقسیم بندی میشود که دیدید حد اعلا میتواند مبارزات اقتصادی بشود و برای به ثمر رساندن این مبارزات اقتصادی نیز از هر وسیله ای مجاز است استفاده کند. و این همان طقه دیره نیستی — اکتویستی — و تنها همین طرز نگرش است که ما را وادار میکند چنان نظریاتی بدیم، وگرنه هیچ مارکسیست — لنینیستی حق ندارد مبارزه طبقه کارگر را مبارزه برای چند ریال گرانتر فروختن نیروی کارش بداند. هیچ مارکسیست — لنینیستی حق ندارد، در هر شرایط دیکتاتوری که میخواهد باشد، شعار "جاوید شاه" دادن را توجیه کند. میتوان گفت امروز بیشتر کارگران این شعار را میدهند و این بد است و ناشی از وظیفه شناسی ماست. اما هرگز نمیتوان گفت کارگران ناچارند و باید این شعار را بدهند. این غلط است. رفقای مجاهد ما نیز قبلا نسبت به مبارزات طبقه کارگر چنین برخورد —

هائی داشته اند، و گمانشان این بوده که هدف از مبارزات طبقه* کارگر تنها چند ریال گرانتر فروختن نیروی کار است و بدین ترتیب هر راهی را که آنان را به این هدف برساند باید بروند.

در اعتصاب قهرمانانه* کارگران دلاور ایرانا با دشمنان طبقه* کارگر، وقتی همه توطئه هاشان برای تفرقه انداختن در صفوف متحد کارگران و شکستن اعتصاب با شکست روبرو میشود، تعدادی از کارگران عقب افتاده و منززل را جمع کرده، و از آنها تعهد میگیرند که دیگر "شلوغ نکنند" یعنی دیگر اعتصاب نکنند، و آنها را بر سر کار میفرستند. اکثریت کارگران با این طرح بلیس-طرح تعهد دادن - مخالفت میکنند و به هیچوجه حاضر به دادن تعهد نمیشوند. آنها حق اعتصاب کردن را یکی از ابتدائی ترین حقوق خود میدانند و به هیچ وجه حاضر نیستند، به دشمن خود تعهد بدهند که دیگر "شلوغ" نکنند، و بالاخره هم این تعهد را نمیدهند. رفقای مجاهد ما در بررسی تطل متوقف شدن این اعتصاب مینویسند: "۱- ضعف سازماندهی، عدم وجود عناصر متفکر و سازمانده، علت عمده* این غافلگیری و شکست بود. در غیر این صورت کارگران میتوانند در برابر طرح مسئله گرفتن تعهد از کارگران، همگامی تعهد بدهند و به درون کارخانه بروند و در آنجا اعتصاب را ادامه دهند و یا شکل اعتصاب را از اعتصاب عادی به اعتصاب کند کاری و غیره تغییر دهند."

(مجاهد ۴ ص ۲۴)

رزم میخواهد از کارگران امضا بگیرد که مبارزاتشان شلوغکاری و نابرجحی است و تعهد بگیرد که دیگر از این پس دست به مبارزه نزنند. کارگران تعدادی زب-بر بار پذیرش این خواست دشمن رفته اند و اکثریت آنها نپذیرفته اند. ما میگوئیم که اگر "عناصر متفکر و سازمانده" در بین آنها بودند، همه زیر این بار میرفتند (چه خوب شد که این "متفکرین و سازماندهان" نبودند). آیا این مطلب را در مورد خودمان هم میپذیریم؟ آیا میپذیریم که وقتی اسیر دست دشمن شدیم و خواست مبارزاتمان متوقف شود، تعهد بدهیم و بیائیم بیرون مبارزاتمان را ادامه دهیم یا نه، معتقدیم که در اینجا دیگر ادامه مبارزه همان مقاومت است و تعهد ندادن. حتی به قیمت کشته شدن؟ شهدا و اسیرای دلاور مجاهد نشان داده اند که تعهد دادن را ننگ دانسته اند و مبارزه

را مقاومت در برابر هر خواست نا بر حق دشمن . برادران مجاهدی که در زیر شکنجه آن همهها سفاقرید هاند، بدید پیچ زار گانها، رضائی ها، صادقها، حنیف نژادها، همه نشان داده اند و سنت گذاشته اند که در مبارزه جانی برای تسلیم و تعهد دادن نیست. حال چرا ما در مورد طبقه * کارگر چنین دیدی انقلابی نداریم ؟ مگر نه این است که طبقه * کارگر نیز حقوقی دارد که بر سر آن حقوق مبارزه میکند ؟ چطور ما فتوا میدهیم که طبقه * کارگر باید تعهد بدهد که دیگر "شلوغ نخواهد کرد" ؟ برای اینکه بتواند مثلاً به چند ربالی اضافه دستمزد برسد . کل مبارزه * طبقه * کارگر در این نمونه همان است که میایستد و میگوید تعهد نمیدهم . کل مبارزات طبقه * کارگر در این جریانها انجاست که میایستد و میگوید ، برای شاه هورا نمیکشم . اینها نشانه های سیاسی شدن مبارزات طبقه * کارگر و نطفه های اصلی رشد یابنده و نقطه های امید بخش در این مبارزات است. انوقت ما همین نقطه های امید را تخطئه میکنیم، و این ناشی از همان دید اکتویمیستی ما نسبت به مبارزات توده * و دید تحقیر آمیزمان نسبت به ~~خمسود~~ توده است (که آنها مردم مبارزه سیاسی نیستند .)

نکته بعدی که گهتیم تشویق مبارزات فردی در بین توده است که این خود بهر اکندگی و در نتیجه غالب شدن مبارزه اقتصادی میانجامد . مارکس وانگلس مسیر تکاملی مبارزات طبقه * کارگر را چنین ترسیم کردند: "پرولتاریا مراحل گوناگون رشد و تکامل را میبیماید . مبارزه اش برضد بورژوازی موازی با زندگیش آغاز میگردد . در ابتدا کارگران فرد فرد مبارزه میکنند. بعد ها کارگران یک کارخانه و آنگاه کارگران یک رشته از صنایع در یک ناحیه، برضد فلان بورژوازی که آنانرا مستقیماً استثمار مینماید، آغاز مبارزه را میگذارند" (مانیفست حزب کمونیست ص ۶۸-۶۹ - تکیه ها از ماست)

لنین در مورد مسیر تکاملی مبارزات طبقه * کارگر روسیه میگوید: "حرکت خود بخودی با هم فرق دارند . در سالهای هفتاد و در سالهای شصت (و حتی در نیمه * اول سده * ۱۹) هم در روسیه اعتصابات روی داده که تخریب خود بخودی" ماشینها و غیره را همراه داشت . اعتصابات سالهای نود را نسبت به این "عصیانها" حتی میتوان "آگاهانه" نامید . گاهی که

جنبش کارگری طی این مدت به جلو برداشت تا این درجه عظیم است. ایمن امر به ما نشان میدهد که "عصر خود بخودی" در واقع همان شکل جنینی آگاهی است. عصیانهای ابتدائی هم در این موقع دیگر تا اندازه بی مظهر بیدار شدن روح آگاهی بود، کارگران ایمان دیرین را به خلل ناپذیر بودن انتظاماتی که آنها را تحت فشار قرار میداد از دست میدادند و متعزیه لزوم مقاومت دست جمعی را... نمیخواهم بگویم درک میکردند، ولی حس میکردند و جدا از فرمانبرداری غلامانه، در مقابل روسا سرپیچی مینمودند. (چسب باید کرد ص ۲۷۶-۲۷۷)

حال ببینیم وضع امروزین مبارزات طبقه کارگر ما چگونه است و مسیر تکاملی امروزی این مبارزات کدام است؟ طبقه کارگر وطن ما حدود ۷۰ سال سابقه مبارزه دارد، و طی این مدت دوره هایی پس درخشان از مبارزات خود را پشت سر گذاشته است. مرحله اول مبارزات خود بخودی، یعنی مرحله مبارزه انفرادی و انهمنه با رژیم، با دستگاہها و ابزارهای کار را پشت سر گذاشته است. امروز دیگر طبقه کارگر ما در وضعی نیست که خیال کند دشمنش ماشینها هستند که با او رقابت میکنند و برای نجات خود بایستد ماشینها را درهم بشکند. این طبقه قهرمان امروز بروشنی از اهمیت وحدت صفوف خود مطلع است، و همین است که توده کارگر برای گرفتن حقوق خود به اعتصاب میاندیشد. اعتصابی که هر چه بیشتر از کارگران در آن شرکت داشته باشند، حتی کارگر عقب مانده بی مانند "زهر" میگوید: "برای اینکه کارخونه های کفش ملی، توی رشت و بندر بیلوی از اعتصابمون با خبر بشوند به آنها تلگراف زدیم. عصرها هم که با سرویس از جاده کوچ میگذشتیم داد میزدیم "جاوید شاه، جاوید شاه" تا کارگرهای کارخونه ها بفهمند که ما اعتصاب کرده ایم و قوت قلب بگیرند. این کارمون خیلی خوب بود، چون چند روز بعدش کارگرهای کفش بلا و شیر یا ستور یزه، و ارج هم دست از کار کشیدند" (نبرد خلق ص ۳۱)

چگونگی مبارزات دوسه ساله گذشته کارگران وطن ما به روشنی نشان میدهد که از این سه مرحله بی که مارکس و انگلس برای تکامل مبارزات کارگر - ان بر شمرده اند: "در ابتدا کارگران فرد فرد مبارزه میکنند بعد ها

کارگران يك کارخانه و آنگاه کارگران يك رشته از صنایع... کارگران ما يك مرحله اش - مرحله مبارزه فردی و شکستن و آتش زدن ماشینها و کارخانه - را پشت سر گذاشته اند و در پایان مرحله * دومند و در بعضی جاها در حال تحول از مرحله دوم به سوم .

حال وظیفه انقلابیون و در رأس آن مارکسیست - لنینیستها در اینجا این است که به کارگران یاری رسانند ، تا مبارزات خود را تکامل داده به مرحله سوم برسند . وظیفه انقلابیون این است که در این شرایط که کارگران کارخانه ها به طور پراکنده مبارزه میکنند ، بکوشند تا این پراکندگی را از میان برداشته ، کارگران يك رشته از صنایع یا يك منطقه را بر سر رهرواستهائی متحد آیه مبارزه بکشند . در این شرایط باید رهنمود اصلی ما برای کار در میان کارگران ، هر چه وسیعتر و متحد تر کردن ، هر چه سیاسی تر کردن مبارزات آنها باشد . اما ما درست در همین شرایط مسیر راوارونه میخواهیم طی کنیم . یعنی به جای اینکه مبارزات کارگران را يك مرحله به جلو بکشیم ، میکشیم دو مرحله به عقبش بکشیم ، به تبلیغ عملیات فردی در بین کارگران و خرابکاری در کارخانه ها ، یعنی درست همان نشانه های عدم آگاهی صرف کارگران و اولین نوع مبارزاتشان میپردازیم . آتش زده شدن انبار يك کارخانه یا شکسته شدن يك ماشین بوسیله يك کارگر ناراضی را ده برابر اعتصاب جمعی توده * کارگران مهم جلوه میدهم و آنرا مبارزه * درست و ارزنده میدانیم . در همان حالی که مبارزات جمعی توده * کارگر - مبارزاتی را که در پایان دومین مرحله تکاملی خود است - "بایوس کننده " ، "محکم به شکست " و "زفرمیستی " میدانیم اینگونه "عصیانهای " فردی را که نشانه " ناراضی مبارزات کارگران و به گفته مارکس و انگلس مبارزات ابتدائی کارگران نا آگاه و پراکنده است ، مبارزاتی غیر بخش و ارزنده و عملی خوانده ، آنرا تشویق و تبلیغ مینمائیم و این نشانه * بسی توجهی محضیه تئوری انقلابی مارکسیسم - لنینیسم است . رفیق شهید پیمان میگوید : " کارگران جوان زیرکانه ، بی آنکه رد پائی از اثر خرابکاری خود بر جای بگذارند ، در امر تولید اخلال میکنند ، ماشینها را از کار میاندازند ، در کار خود عداائی دقتی میکنند ، و یا حتی ابزار کار را میدزدند (ایوالسه) اینها در مجموع خود گرایش توده را به شرکت در مبارزه و کمک به " قدرت

انقلابی" نشان می‌دهد. (ص ۵۰-۵۱)

در نبرد خلق می‌خوانیم: "بدنبال بالا رفتن موج اعتصابات و اعتراضات کارگران بر ضد رژیم و سرمایه داران دو خبر منتشر شده که در آنها کارگران به اعتراضات خود شکلی عملی داده و با خرابکاری در دستگاه‌های تولیدی کارخانه مخالفت خود را با رژیم ابراز داشته‌اند. (تکیه از ماست) ۱- در کارخانه دولتی پنبه پاک‌کنی، کارگریا کارگرانی شلواری را در دستگاه مکده دستگاهی است که پوسته تخم پنبه را جدا می‌کند) می‌اندازند که باعث میشود دستگاه از کار بیفتد. عمل فردی یک کارگر ناراضی نشانده عدم آگاهی از قدرت نیروی همبسته طبقه خود است، در نظر ما "شکل عملی مبارزه" کارگری یعنی که، اعتصاب و تظاهرات اشکال غیر عملی اند) و مخالفت بسا رژیم است، یعنی مبارزه سیاسی و طبقه رژیم - نه اقتصادی و طبقه کارفرما - و گرایش بوده است به شرکت در مبارزات. باز در اینجا نیز دید نادرست ما نسبت به مبارزات بوده به چشم می‌خورد.

امری که باعث میشود، ما در مورد مبارزات کارگران چنین قضاوتی داشته باشیم؛ اعتصابات را که هزاران کارگر در آن شرکت دارند، "بینر، مایوس کننده، محکوم به شکست و بی‌اصالت" بدانیم و هیئتهای فردی را مبارزه عملی، ضد رژیم و نشانه گرایش بوده به شرکت در مبارزه همان امر اولسی فریفته. ماجراجوییهای فردی شدن و به توده و مبارزاتش بی ایمان بودن است. همین امر است که باعث میشود ما که در مورد مبارزات روشنفکران یک مرحله خود را از جنبش جلوتر می‌گذاریم و به جای مرحله کار سیاسی در میان توده، مرحله کار نظامی را قرار می‌دهیم، در اینجا دو مرحله از جنبش عقب بیفتیم. کوتاه سخن اینکه ما به توده‌ها و مبارزاتشان ایمان نداریم و اینرا در پرسک یک نوشته‌ها و عملیات ما میتوان دید.

"انقلاب از ما قبل از هر چیز و پیش از هر چیز... خواستار آنست که بتوانیم از هر گونه اعتراضی پشتیبانی کنیم پشتیبانی به شیوه سوسیال دموکرات - اسی) و جنبش خود بخودی را هدایت نمائیم و آنرا از اشتباهات دوستان و دام دشمنان محفوظ داریم."

د - مبارزات توده را مبارزات رفرمیستی و محکوم به شکست میدانیم.

در اینجا روی سخن ما مشخصاً با رفقای مجاهد است. که خیلی روشن مبارزات توده را مبارزاتی رفرمیستی میدانسته اند و چنین باور داشته اند که تنها عطیات نظامی، مبارزه انقلابی است. برادران مجاهد ما در دنباله گزارشی از اعتصاب کارگران کارخانه سیتروئن، همان اعتصابی که کارگران در آن حاضر نشدند برای شاه، هورا بکشند مینویسند: "از گزارش فوق پیشوا پس از جمع بندی مختصر، مسائل قابل توجه زیر را نتیجه گرفت و آنراست سومین مساله ای که نتیجه گیری میشود چنین است: "۳- کم کم کارگری میرود که از طریق مسالمت آمیز (خط مشی رفرمیستی) نمیتواند حقوقش را بگیرد، و بدین ترتیب عمل رفرمیستی را به تجربه بی نتیجه و باطل مینماید." و باز: "پرسیدیم وضع سندیکا و نمایندگان در چه حال است؟ او یکی از کارگران اعتصابی) زد زهر خنده و گفت: ای بابا... کاری که از دستشان ساخته نیست! و سپس ادامه داد که دیگر هیچ کارگری نه دلش میخواهد نماینده شود و نه به آن اعتقاد دارد (وی وقتی در این مورد صحبت میکرد با تمسخر و خنده مطالبش را بیان میکرد و این از بی اعتمادی او نسبت به این قبیل فعالان - لیتها ناشی میشود، در حالی که قبلاً وقتی در این زمینه صحبت میکرد کاملاً جدی تر و معتقد به فعالیتهای سندیکائی و رفرمیستی بود." (جنگل ص ۳۶). و باز در دنباله گزارشی از اعتصاب کارگران کارخانه شهاب جا - تی که خود مینویسند: "بدین ترتیب کارگران قابلسازی توانستند در جریان يك اعتصاب اندکی حق خود را بگیرند." در ضمن نتیجه گیری از این اعتصاب کارگران چنین مینویسیم: "کارگران علاوه بر اقدامات رفرمیستی با شکست مواجه میشوند، چنانچه در اینجا نیز شکست خوردند." (مجاهد ص ۱) در مورد اولی که نقل کردیم مبارزات مسالمت آمیز رفرمیستی خوانده شده در مورد دوم مبارزات سندیکائی، و در مورد سوم خیلی روشن، اعتصاب مبارزه رفرمیستی و محکوم به شکست خوانده شده است. ما بر این باوریم که رفقای مجاهد ما امروز دیگر خود نیز قبول دارند که در این هر سه مورد به اشتباه رفته اند. اینها همه اشکال مبارزه است و رفرمیسم چیزی است

که در هدف و محتوای مبارزه باید جستجویش کرد. هر يك از این اشکال مبارزه میتوانند فرمیستی شوند و میتوانند انقلابی گردند. مهم اینست که رهبریشان بدست که باشد و در خدمت چه استراتژی درازمدتی قرار گرفته شوند.

رفیق له دوان بگوید: "نباید این تصور ساده جویانه را داشت که شعارهای اقتصادی فرمیستی هستند در حالیکه فقط شعارهای سیاسی انقلابی میباشند. بسیاری از شعارهای سیاسی خصلت فرمیستی دارند. در حالیکه بسیاری از شعارهای اقتصادی يك محتوای انقلابی دارند. مسئله این است که در چه زمان و در چه رابطه ای و به چه منظوری يك شعار مهمی داده میشود؟ يك حزب اصول انقلابی حزبی که بی تزلزل خود را وقف هدف نهائی انقلاب کرده است قادر است که به این یا آن طریق بر روی تمام اشکال سازمان و مبارزه، منجمله انبثائی که ضعیفترین رنگ سیمای سی را دارند، به منظور گرد آوری توده ها هنگامیکه موقعیت برای اقدامات وسیع انقلابی آماده نیست مهربان انقلاب بپردازد." (انقلاب و مسائل اساسی و تکالیف اصلی ص ۵۷ - ۵۸)

لنین اعتصاب را که در اینجا مبارزه فرمیستی خوانده شده "مدرسه جنگ" میدانند. رفقای ویتنامی و کامبوجی در همان حالی که بیش از ۸۰ درصد از وطن خود را آزاد ساخته بودند، و در خطوط مرزی مناطق آزاد شده درگیر شدیدترین جنگها با دشمن بودند در سایگون و بنوم پن و دیگر مناطق سفید و احضاب و نظاهرات براه میانداختند. می بینید که اگر نظر ما درباره مبارزات اعتصابی درست باشد، باید بپذیریم که رهبری انقلاب در ویتنام و کامبوج رهبری انقلابی - فرمیستی بوده، چون هم مبارزه انقلابی میکرد، هم مبارزه فرمیستی. بهر رو باز در اینجا نیز آنچه می پرده آشکار است و حتی ما را واداشته شکل و محتوای مبارزه را قاطبی کنیم و چنین بگوئیم همان شیفتگی ما به عملیات نظامی منفرد و بی ایمانی ما به توده و مبارزات توده است. امری که در همه جا به چشم میخورد.

"مبارزه انقلابی بلا انقطاع در تمام عرصه های زندگی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بست مییابد، بنابراین "بردن قدم به قدم" به معنای این است که در هر صحنه بیکار توده ها را به منظور هم گذاشتن سیاستهای

پایای دشمن و نقش بر آب کردن هر يك از طرحها و مانورهایش ریمیج کرده و سازمان داده این بدان معنی است که بهر قیمتی که شده تمام چیزهایی را که در يك دوره معینی یا يك مبارزه معینی قابل دسترس هستند بدست آورده و بدین طریق جنبش را به پیش برود، و به سطح بالاتری رساند.

(۵۱-۵۲ همان کتاب)

آخرین مطلبی که در پایان این مبحث باید به آن بپردازیم طرح جدیدی است که تحت عنوان " توده نی کردن مبارزه مسلحانه " ارائه شده است. طرحی برای تکامل خط چریکی به عنوان خطی تا پایان جدا از مشی مارکسیستی - لنینیستی .

مارکسیم - لنینیسم میگوید برای اینکه توده مردم دست به مبارزه مسلحانه بزنند، باید در جریان مبارزات اقتصادی - سیاسی رشد یافته، از یکسو آگاهی لازم و از سوی دیگر تشکل لازم را یافته باشند . تا زمانی که این دو شرط هکدامانی وجود نداشته باشد نمیتواند حرفی از مبارزه مسلحانه توده نی در میان باشد . و برای ایجاد این هر دو شرط باید در بین کارگران به فعالیت سیاسی و تشکیلاتی پرداخت و مبارزات آنان را رهبری کرد و شرایطی را بوجود آورد که آنها در آن شرایط خود به تجربه دریابند که راهی جز پیکار مسلحانه علیه دشمن برایشان نمانده است.

رفقای ویتنامی در کنفرانس اولاس سال ۱۹۶۷ تجربیات خود را در زمینه " توده نی کردن مبارزات در بین دهقانان چنین جمع بندی کردند: مسئله جنگ انقلابی قبل از هر چیز مسئله سیاسی است . مبارزات سیاسی در گرفت دهقانان شکایت خود را در نزد مقامات محلی مطرح میساختند که سرکوب دهقانان را در پی داشت، کم کم دهقانان با پوست و گوشت خود درک میکردند که باید اسلحه بدست گرفت. در واقع هم آنها بودند که بایستی اسلحه بدست میکردند . بنا بر این شما کمتر شرایط خود را تحصیل کنید، دهقانان که آگاهی مییابند بیشتر به حرکت در مییابند . در مسئله دهقانی جان کلام اینست: شتاب نکردن . اگر دهقانان درک نمیکند، یکم و تنها به پیش راندن خطرناک و غالباً بی فایده است. این دهقانان بودند که در سال ۱۹۵۹ مسئله مبارزه " مسلحانه را در دستور کار خود قرار دادند . بررسی نمیتوان انقلابی

بود مسئله دهفانی دشوارترین و بیفرج‌ترین مسائل است، اگر آنرا حل کردید برد با شماست و شما دیگر مغلوب نخواهید شد. جبهه F. L. C. از ۲۰ سپتامبر ۱۹۶۰ مبارزه را رهبری میکند ولی قبلاً دهقانان بودند که آنرا آغاز کردند. اگر به کار سیاسی نپردازید دهقانان از شما پشتیبانی نخواهند کرد و این خطر موجود است که شما منفرد بنمانید، نباید شرایط خود را به دهقانان تحمیل کرد، باید به آنها کمک کرد که خودشان علت و لزوم مبارزه مسلحانه را دریابند، زیرا آنها به منافع خویش آگاهی دارند، مخصوصاً باید به آنها کمک کرد که آگاهی سیاسی و سطح تشکیلاتی خود را بالا ببرند مسئله جنگ انقلابی در درجه اول نظامی نیست بلکه قبل از هر چیز سیاسی است. (از نطق هیات نمایندگی ویتنام در کنفرانس اول اس سال ۱۹۶۲)

می بینید که هم دانش مارکسیسم - لنینیسم و هم تجربیات انقلابی میگوید: برای روی آوردن توده به مبارزه مسلحانه باید این توده آگاهی سیاسی و تشکیلات لازم را داشته باشد، باید به عنوان پیش شرط بر پا شدن مبارزه مسلحانه توده‌ئی به فعالیت سیاسی وسیع در بین توده پرداخت و اینرا هم باید دانست که فعالیت سیاسی دارای قانون مخصوص به خودش است، مستقل از شعور کمائی که حتی با منتهای حسن نیت مردم را به ترور و یا به جنبه سیاسی دادن به مبارزه اقتصادی دعوت میکنند. (چه باید کرد ص ۲۴۱ - ۳۴۲)

هیچ چیز دیگری را نیز در هیچ شرایطی نمیتوان جایگزین این پیش شرط کرد، اگر راستی معتقدیم که انقلاب کار توده هاست نه کار هسته های پر - آکنده و جدا از توده، و اگر راستی معتقدیم که توده ها باید درگیر در مبارزه مسلحانه شوند، پس باید به آموزشها و تجربیات بسیاری که در این مورد هست بایبند باشیم و احترام بگذاریم و از بیراهه رفتن و هدر دادن نیرو بپرهیزیم. لنین در مورد لزوم افشاگریهای همه جانبه سیاسی و تبلیغیات سیاسی برای مسیح توده میگوید: "هیچ چیز را نه حالا و نه در هیچ موقع دیگری نمیتوان جایگزین این کار کرد." (چه باید کرد ص ۳۴۵)

حال مائی که امروز در ایران مدعی پیروی از لنین و مکتبش هستیم میگوئیم که با ترور حاضر منظور میشود مبارزه مسلحانه توده‌ئی برپا کرد، یعنی

افشاگری سیاسی، آموزش سیاسی، سازماندهی کردن و همه * آن وظایفی را که جنبش توده از ما انجامش را طلب میکند، خلاصه میکنیم در ترور جنایتکارانسی بدون فاتح بزرگ و مستقیم که: این است راه برپا کردن مبارزه * مسلحانه: " ما میدانستیم که کشتار جهت جهان سمبول جنایات رژیم نسبت به طبقه * کارگر میهن ما محسوب میشود و موفقیت در بهره برداری سیاسی کردن از این واقعه که به طرز بارزی شیوه های فاشیستی رژیم را در مقابل مبارزات حق طلبانه * طبقه * کارگر افشا مینماید، گام مهمی است برای معطوف کردن توجه طبقه * کارگر به سمت پیشاهنگ و از این رو عمل مسلحانه فی دوارتباط با واقعه چیست؟ همان تاکنیکی در جهت توده می کردن مبارزه * مسلحانه به حساب میاید. " (نبرد خلق، ص ۱) و: سازمان ما نیز با طرحریزی برنامه های عملیاتی (عملیات نظامی) متعدد در صدد توده می کردن مبارزه * مسلحانه است. اقدام فاتح جنایتکار، صاحب کارخانجات جهان جیت، و اقدام شکنجه گر معروف سرگرد نیک طبع، نشانه * توجه ما به عملیاتی در جهت خواسته های خلق مبارز میهن مان است. " (اعلامیه توضیحی رفقای چریک در رابطه با انفجار مرکز پاسگاه ژاندارمری سیاهکل) و باز: " وظیفه * عده می که هم اکنون در برنامه * سازمان ما مطرح است، طرح مبارزه * مسلحانه در میان اقشار وسیع توده های زحمتکش خلق ما است. " (همانجا) یعنی باز هم انجام همان عملیات نظامی منفرد.

این ساده دیدن مسئله است. اگر راستی میشد با ترور تعدادی از دشمنان سفیر طبقه * کارگر این طبقه را به مبارزه * مسلحانه کشید، یک لحظه تاخیر در ترور نهها نفرشان، که کار دشواری هم نیست جایز نبود. اگر اقدام تک تک دشمنان طبقه * کارگر، یا هر یک دیگر از طبقات خلق آن طبقه را به مبارزه * مسلحانه میکشید، کار ما میلیونها بار از آنچه هست ساده تر بود. اما چنین نیست رفقا! کار به این سادگی نیست. طبقه * کارگر و هر یک دیگر از طبقات خلق برای گرویدن به بیکار مسلحانه نیاز به معرفت سیاسی و تشکیلات انقلابی و حرفه می دارند. و این را به هزاران انفجار و ترور هم نمی شود به آنها داد. این تئوری جدید: " توده می کردن مبارزه * مسلحانه " از طریق ترور دشمنان منفرد توده، تئوری نادرستی است که با الفبای مارکسیسم

— لنینیم مغایرت دارد. این راهی نیست که به مبارزه مسلحانه توده‌نی بینجامد. راهی که مارکسیسم — لنینیم و تجربیات انقلاب‌های پیروزمند جهان درستیش را تایید میکند این راه است: ما به هیچوجه با مبارزات صنفی — اقتصادی — سیاسی طبقه کارگر که منجر به اعتلای کاراکتر انقلابی کارگران میشود مخالفتی نداریم، بلکه بر عکس عقیده داریم توده* کارگر ابتدا از این طریق در مبارزه شراکت کرده، خود آگاهی طبقاتی خودش را باز مییابد، مناهدات عینی رفقای ما نیز این نظر را که توده* کارگر میبایستی از حرکات جمعی و اعتصاب‌های اقتصادی رشد حرکات انقلابی خود را آغاز کرده و سپس در سطح بالاتری به میدان مبارزه کشیده خواهد شد تایید میکند. (نبرد خلق، ص ۷۱ — تاکید از ما است) این نظر درست و راه درست است. این شی مارکسیستی — لنینیمتی برای به مبارزه* مسلحانه کشیدن توده است پذیرش این راه است که میتواند هم به پراکندگی جنبش انقلابی و هم به جدالی انقلابیون از توده پایان دهد. اما می بینید که هم این راه درست و هم آن راه غلط این هر دو از یک منبع است. مسئله اینکه واقعا اعتقاد ما به کدامیک از این دو راه متضاد است؟ میماند به عمل ما و عمل ما نشان میدهد که ما راه نادرست را برگزیده ایم. طی ۵ سالی که از آغاز این پیکار میگذرد، تعدادی از دشمنان منفور طبقه* کارگر و خلق‌های ایران را اعدام کرده ایم. اما با اینکه هر روز هر روز در وطن ما اعتصابات و تظاهرات کارگری بوده، نمیتوانیم بگوئیم فلان اعتصاب را ما براه انداختیم، یا امروز این امکان را داریم که کارگران فلان کارخانه را هر وقت لازم بود به اعتصاب بکشیم. ما امروز نمیتوانیم درده نقطه ایران همزمان دست به ده عمل نظامی — ترور و انفجار — بزنیم. اما نمیتوانیم حتی در دانشگاه‌ها که آنهمه آمده است هر لحظه لازم بود، مبارزه بی براه اندازیم؛ و این محک است که نشان میدهد ما به کدامیک از آن دو اعتقاد داریم، یا حداقل اعتقادمان بیشتر است. ما به راهی که نه تنها درستیش در هیچ تجربه بی به اثبات نرسیده، بلکه نادرستیش نیز بارها به اثبات رسیده اعتقاد داریم و این به بیراهه رفتن است.

دشواری راه نباید ما را به بیراهه رفتن وادارد. اگر راه درست

طبق همه * تجربیات انفلای دنیا و طبق * مشاهدات عینی خود رفقا* نیز این است که توده باید در جریان مبارزات خودش رشد کند و به سطح درگیر شدن در یک جنگ انقلابی برسد، باید این راه را رفت هر قدر هم دشوار باشد، هر قدر هم نیاز به بردباری داشته باشد، و هر قدر هم نتیجه فی الجمله از آن نشود. اگر توده برای دست زدن به پیکار مسلحانه علیه دشمن نیاز به تجربه، مبارزاتی آگاهی سیاسی و تشکیلات دارد، و تسرور دشمنان پلید توده یا انفجار موسسات استثماری به توده نمی دهد در این جنگ تن به تن هیچ نقشی ندارد، نه تجربه * مبارزاتی بدهد، نه آگاهی سیاسی و نه تشکیلات، پس باید راهبانی را یافت و رفت که این ملزومات را فراهم میکند. هر قدر بیمودنشان دشوار باشد.

وقتی بیوند گرفتن با توده * زحمتکش - در این شرایط سخت دیکتاتوری - افشاکری سیاسی در میان این توده کار سیاسی کردن در بین توده، متشکل ساختن توده و سامان دادن و رهبری مبارزاتش را یکطرف بگذاریم و تسرور عناصری چون فاتح را هم طرف دیگر، ببینیم که راستی چقدر آن یکی دشوارتر است و راستی ایگاش میشد از راه آسانتر به هدف رسید، ایگاش میشد با تسرور پنجاه تا چون فاتح طبقه * کارگر را آگاه و متشکل کرد، ولی نمیشود رفقا این عملی نیست. راهی جز همان راه دشوار در پیش ما وجود ندارد و مسا اجبارا باید - اگر میخواهیم به هدف برسیم - همان راه را بسپریم این حکم آموزشهای مارکسیسم - لینینسم و حاصل تجربیات آنهاست که پیش از ما این راه را رفته اند و ما امروز دیگر با دردست داشتن این همه آموزش و تجربه، با در برابر داشتن تجربیات پیروزمانند هند و چین از یکسو و تجربیات بی سرانجام آمریکای لاتین از سوی دیگر حق نداریم به پخش شعوریهای غلط و انحرافی در سطح جنبش و رفتن راه بی سرانجام و محکوم به شکست بسه پردازیم. اینرا خلقها بر ما نخواهند بخشایند.

۳- کار تبلیغی و سرودگی و نقش شعری را نمی بینیم.

او چاره میفروشید
شور از برای رستین مخلوق
میخرد وز بانگ دیدم
او هشیار میشوند بهمدار
میشوند رها خواب رفتگان
"نیمه"

لنین گفت: "شعور سیاسی طبقاتی را فقط از بیرون یعنی از بیرون
مبارزه اجتماعی، از بیرون مدار مناسبات کارگران با کارفرمایان میشوند برای
کارگر آورد، برای اینکه به کارگران دانش سیاسی داده شود، وسوسیل دور
- کراتها باید میان کتبه طبقات اهالی بزنند و باید دستجات ارتش خود
را به تمام اطراف روان سازند." (چه باید کرد ص ۳۴۶-۳۴۷) ما در
اینجا این بخش مهم از کار انقلابی را براه حق نمی میگویم و در نتیجه:
الف- کار سیاسی را بیشتر دانسته و در نهایت کار توضیحی (توضیح عمل
نظامی) را به جای آن میگذاریم.

ب- به افشاکری توجه لازم را نداریم و اقدامات رژیم را بی جواب میگذاریم.
ج- نقش افشا کننده و آگاهی دهنده را به سبب میدهیم.
د- اهمیت شعری و رهبری سیاسی جنبش را نمی میبینیم.

الف- کار سیاسی را بیشتر دانسته و در نهایت کار توضیحی (توضیح عمل
نظامی) را به جای آن میگذاریم.

برای انجام هر کاری باید پیش از وارد شدن در آن تدارک دید. دست
زدن به انجام کاری بدون تدارک مقدماتی به معنی پذیرفتن شکست خود است
و انقلاب نیز که عظیمترین کارهاست بی تردید بدون تدارک انجامش امکان پذیر
نیست.

تدارک انقلاب یعنی بوجود آوردن سازمان رهبری کننده انقلاب، یعنی

آگاه و متشکل نمودن و متحد ساختن توده های خلق، یعنی کوره راهها و بیراهه ها را تضمین کردن، و انجام يك يك اين كارها، گرفتن يك يك اين تضمینها برای انجام پیروزمند انقلاب در گزوه کار سیاسی است. با کار سیاسی در بین توده ها است که ما میتوانیم از يك سو عناصر فعال و مستعد را در سازمان رهبری کننده انقلاب تشکیلاتی که باید گشتی انقلاب را تا رسیدن به ساحل پیروزی ناخدا اثنسی کند و از آن پس نیز به پاسداری دستاوردهایش و به پیش بردن آن کسور بندد - متشکل کنیم و از سوی دیگر توده های وحتشش را قادر سازیم که دشمنانش را بشناسد - حيله هاشان را دریابد و خود را در برابر آنها و توطئه هاشان مصون دارد. با کار سیاسی است که ما میتوانیم خود را و توده را همچنان مجبوز سازیم که قادر گردیم همی راههای نفوذ بیگانه را ببندیم.

همی شکستها در جنبه جنگ نیست. بسیاری شکستها نیز در جنبه پیکار سیاسی بر انقلاب وارد آمده است. انقلاب فلسطین بر کار ما میتواند بهترین نمونه باشد. برای آموختن از آن، هم از تکات مثبت و هم از نکات منفی اش. ایسا امری که همچنان شکافی در صفوف انقلاب فلسطین انداخت طرح خائنانه دولت فلسطین بود یا حمله نیروهای امریکائی و صهیونیست؟ آیا حتی سرکوب انقلاب فلسطین در اردن و کشتار ۲۰ هزار انسان در درجهی اول حاصل نا آگاهی رهبری انقلاب و ناتوانیش در شناخت دوست و دشمن و پائینی سطح آگاهی سیاسی تودهی جنگجو نبود؟ دشمنان انقلاب فلسطین، امپریالیستها، صهیونیستها و مرتجعین عرب بیش از آنچه طرح حمله نظامی علیه انقلاب فلسطین بپرزند، توطئه سیاسی علیه آن میچیدند. از طرح خائنانهی راجرز تا کنون خطر انبوه طرحهای مشترک امریکا و روس از خطر کداهیک از حملات صهیونیستها و رژیم خائین طک حسین کمتر بوده است؟ اینهمه جبرانات باید ما را بیدار سازد و بدانیم که دست کم گرفتن کار ثوریک و فعالیت سیاسی در صفوف انقلاب و در بین توده به معنی پهنایش اضا، کردن سنده شکست انقلاب است. بدون فعالیت سیاسی بیکر و چپروانه هیچیک از شرایط قدماتی و تدارکاتی انقلاب را نمیتوان فراهم کرد. اگر انقلاب نیاز به تشکیلات رهبری کننده، نیاز به حزب کمونیست راستین دارد، باید با کار سیاسی در بین توده و انتخاب و پرورش تک تک عناصر آن در جریان مبارزات

توده‌ی آنرا بوجود آورد - اگر انقلابی تهن فداکارترین و با استعدادترین عناصر پرولتاریای وطن ما باشد در حزب کمونیست متشکل گردند، تا این حزب امکان رهبری انقلاب را تا پیروزی بیابد، اگر ما میخواهیم " دارای دست‌ها هائی از کارگران انقلابی گردیم... که هیچ پلیس سیاسی در دنیا نتواند از عهده آنها بر آید " این تنها با کار سیاسی در بین توده‌ی کارگر امکان پذیر است. این فعالیت سیاسی ما است که میتواند به عناصر مستعد پرولتاریا این امکان را بدهد که خود را به چنان سطحی برسانند، در غیر این صورت یا تمام فعالیتشان صرف مبارزات اقتصادی خواهد شد، یا در جنگهای تن‌به‌تن جدا از طبقه خود کشته خواهند گردید و انقلاب از رهبران واقعی خود و از سازمان رهبری کننده اش محروم خواهد ماند. ما بدون فعالیت سیاسی در بین توده‌ی زحمتکش هرگز با هیچ وسیله دیگری نمیتوانیم این توده را در برابر طرح و توطئه‌های دشمنان رنگارنگش مجهز نمائیم و راه نفوذ دشمنان انقلاب را ببندیم. ما بجز از طریق فعالیت سیاسی و تشکیلاتی وسیع و مداوم از هیچ طریق دیگر نخواهیم توانست انقلاب را تدارک ببینیم و توده‌ی همتا را برای درگیر شدن در پیکار مسلحانه‌ی که بدون آن حرفی از پیروزی انقلاب نمیتواند در میان باشد آماده و متشکل سازیم. ما با نفی فعالیت سیاسی هرگز نخواهیم توانست پیکار نظامی پیروزماندی را نیز سازمان دهیم. ژنرال و منگین جیاب بزرگترین استراتژ جنگهای انقلابی و مردی که بنا رهبری نظامی خود در ویستام پوزه سه قدرت بزرگ امپریالیستی را به خاک مالیده میگوید: " به خاطر تدارک خوب قیام مسلحانه، وظیفه عمده و مهمترین کار انجام کار تبلیغاتی در مهبسان توده‌ی ما، متشکل کردن آنان و وسعت بخشیدن به سازمانهای میهن پرستانه آنها و تقویت این سازمانها بود. تنها با وجود سازمانهای سیاسی مستحکم بود که امر ساختمان سازمانهای نظامی مستحکم و حرکت به سمت ایجاد گروههای کوچک پارتیزانی که با توده‌ی های انقلابی از نزدیک در پیوند بوده و در نتیجه قادر به فعالیت و تکامل باشند امکان پذیر گردید " (نقل از تحقیقات ویستامی ج ۲۳ ص ۴۰)

خوشبختی و ساده اندیشی است انجام این همه امور دشوار و کار بر را با چند ترور و انفجار علی دانستن، و به خطا رفتن و به دام انحراف

افتادن است. نقش کار سیاسی را - نقش این همه با اهمیت را - نفی کردن، کاری که ما متأسفانه تا کنون کرده ایم و عواقب بدش را نیز دیده ایم. و این باز از ارثیه های دیره است که به ما رسیده. رفیق شهید احمدزاده معتقد است که: "ما بیش از هر وقت به براتیمین احتیاج داریم تا به تئوریسیم" (ص ۹۶) و در جایی دیگر با برداشتن نادرست از تجربیات انقلابی معاصر و تجربیات خودمان میگوید: "این تجربیات نشان داده اند که نه با کار مسا- لمت آمیز، نه با کار صرفاً سیاسی و نه با کار مخفی نمیتوان به پیشرو مردم تبدیل شد و شرایط را به اصطلاح برای مبارزه مسلحانه توده‌ئی فراهم کرد." (ص ۱۳۲)

اینچنین جدا افتادن ما از توده و عاجز ماندن در برابر دشمن و اقداماتش هیچ دلیلی ندارد، جز همین نفی کردن لزوم کار سیاسی و تعدیدن اهمیت آن. ما بیش از هر چیز به تئوریسینهای قادر و واقعا انقلابی احتیاج داریم، تئوریسینهای مسلط به مارکسیسم - لنینیسم و دارای روحیه انقلابی که بتوانند در بین توده های وسیع کارگران، آن آگاهی‌ئی را نشر دهند که با صدها بمب یک ذره اثر را نمیتوان نشر داد. ما احتیاج به تئوریسینهایی داریم که با فداکاری، بدون هراس از مرگ و با ایمان به انقلاب مسلحانه توده‌ئی، در بین توده آماده به پیکار با نبوغ و خلاقیت خود و به طریقه مارکسیستی - لنینیستی، به افشای یک یک جنایات رژیم، به عریان کردن دشمنان خلقهای ما و به آموزش سیاسی سوسیالیستی دادن به طبقه کارگر بپردازند. کاری که به عهده بمب و ترور گذاشتنش انقلاب را برای همیشه به عقب انداختن است. تجربیات انقلابی معاصر و تجربیات خودمان هم به ما میگویند که تنها با کار سیاسی است که میتوان شرایط را برای مبارزه مسلحانه توده‌ئی فراهم کرد، و تنها با کار سیاسی در میان توده، با شرکت در مبارزات توده، با سازماندهی و رهبری مبارزات توده، و با آموزش سیاسی دادن به توده است که میتوان به رهبر واقعی توده تبدیل شد. انقلاب چین همین را میگوید، انقلاب ویتنام همین را میگوید، انقلاب کامبوج همین را میگوید، شکستهای گذشته خودمان هم همین را میگویند. تنها پراکنده کوشیهای دیره است که با این اصل مخایرت دارند، و این گناه نابخشوندنی ماست که

در این میان برآکنده کوشیهای آن جناب را این چنین چشیده ایم .
 اما گذشت زمان ، ناچیزی حاصلی که از آنهمه فداکاری و جانپازی دلا-
 وران شهید و اسیر عاید شد ، و مقاومت مخالفین منی ما و بخش نظریاتشان
 - هر چند محدود و با احتیاط - به ما نشان داد که راستی مثل اینکس
 بدون کار سیاسی کاری از پیش نمیشود برد . به ما نشان داد که در ان-
 کار سیاسی نکردن ممکن است آنهمه خونهای گرانبهایی که داده میشود تاثیر
 چندسندان بر مردم نگذارد ، و بالاخره نشان داد که یا نفی کار سیاسی
 ممکن است پس از چهار سال فعالیت انقلابی ، توده مردم ما را با يك ساز-
 صان دولتی فرقی نگذارند . این مسائل بود که ما را به فکر کردن واداشت .
 اما باز از انجائی که پایه ها نادرست بنا شده و اصولمان با اصول جهان ممول
 مارکسیسم - لنینیسم در مغایرت است نتوانستیم راه را بیابیم . از جالسه در
 آمدیم و به جاه افتادیم . از نفی کار سیاسی افتادیم به دام کار توضیحی ،
 تئوری جدیدی که در واقع حرفی است برای ساکت نبودن . خواهیم دید که
 کار توضیحی کردن یعنی همان کار سیاسی نکردن .

تکامل یافته ترین بیان این تئوری جدید در نبرد خلق شماره ۵ است :
 " ما معتقدیم که سازمان انقلابی پیشاهنگ با عملیات که در رابطه با مسائل
 ملوس و روزمره " کارگران است اعتماد توده های کارگری را جلب کرده و آنها
 را آماده پذیرش آگاهی سیاسی مینماید و سپس با بخش اعلامیه های توضیحی
 و با حمایت از هر نوع مبارزه " صنفی ، اقتصادی ، سیاسی طبقه " کارگر ، زمینه
 را برای به میدان کشیدن تدریجی وسیعترین نیروهای طبقه فراهم میآورد " .
 (نبرد خلق ۵ ص ۷۱ - ۷۲)

در این جمله مجموعه تزه های " توده ی کردن مبارزه مسلحانه " حما-
 یست از مبارزات طبقه " کارگر " و " کار توضیحی " گرد آمده اند و حاصل
 جمعش آنچنانکه در عمل نیز دیده ایم و می بینیم این است که : منتظر باشیم
 تا کارگران مبارزه کنند ، وقتی مبارزات خود بخودی کارگران صورت گرفت
 و مورد یورش پلیس قرار گرفته تند و دهها شهید و اسیر دادند ، آنوقت ما
 " پیشاهنگ " که تا اینجا هیچ نقشی در تدارک ، سازماندهی و رهبری این-
 مبارزه نداشته ایم ، به عنوان دنباله رو این مبارزه " خود بخودی ، برای " حما-

یست از مبارزات توده " و " طرح مبارزه مسلحانه در میان توده " هر يك از عوامل این جنایت را که بیشتر دردسترسند، و منفور طبقه " کارگر نیسز هستند، اعدام کنیم و بعد هم در اعلامیه های توضیحی خود شرح بدهیم که چگونه این جنایتکار را کشتیم. رفقای A, B, C در آن شرکت داشتند، چگونه راه پندان کردیم؟ ساعت صفر چه وقت بوده (البته تصور جریان راه رسم کنیم توضیحی تر میشود) و... بدین ترتیب با حمایت و این کار توضیحی ما با طبقه کارگر به مبارزه " مسلحانه کشیده میشود.

کار توضیحی بی که ما به جای کار سیاسی نشانده ایم از این حد - از حد شرح عملیات نظامی - بالاتر نمیرود و این نشان میدهد که بر خلاف آنچه ادعا میشود که " عمل نظامی در این مرحله در خدمت کار سیاسی است؛ " کار توضیحی " - جانشین کار سیاسی - در خدمت عمل نظامی است و از فعالیت سیاسی نیز هیچ اثری به چشم نمیخورد. برای اینکه خوب روشن شود و ما نیز به غرض روزی و از خود حرف زدن مهم نشویم، به زمینه " عملی کار بر میگرددیم، ببینیم در عمل چه کرده ایم.

بهترین نمونه " عملی که تا کنون در این زمینه بدست داده شده طبق اعتقاد خود رفقا، اعدام فاتح یزدی است که هم " حمایت از مبارزات کارگران " بوده هم به اصطلاح " از مجرای مبارزات طبقه " کارگر وارد عمل " شده. و هم " مبارزه " مسلحانه را در میان توده مطرح ساخته " . بدنبال اعدام فاتح رفقای جرگه هر چه نیز لازم دیدند " کار توضیحی " کردند. حال ببینیم این کسار توضیحی که جای فعالیت سیاسی سوسیال دموکراتیک را - حتماً به خاطر " شرایط ویژه " ایران " - باید در وطن ما بگیرد چه بود؟

طی يك مقاله و يك تصویر جریان ترور فاتح شرح داده شده که راستش برای ما روشن نیست هدف از صرف نیرو و دزاین شرایط خفقانی دشوار برای چاپ و پخش اینگونه مطالب چیست؟ و آیا سودی میتواند داشته باشد، یا حتی میتواند در کشف عملیات بعدی ما و دیگر رفقا به دشمن کمک کند؟ ما متوجه دون گمت " قدرت فروشی در هر نوع کاری خطاست "، بهر رو این يك بخش از کار توضیحی در رابطه با این " عمل نظامی " است. (در این مرحله ما میباید - است کار توضیحی را در رابطه با عملیات مسلحانه هر چه بیشتر گسترش

دهیم. "سرمقاله نبرد خلق ۲) بعد اعلامیه بی است که در صحنه * عملیات بخش شده، و گزارشی است بسیار ناقص از مبارزه بی که کارگران سه سال پیش کرده بوده اند، و بعد هم اینکه رژیم میخواهد افکار مردم را نسبت به چریکها منحرف کند. اما ما برای دفاع از خلق سلاح بدست گرفته ایم و در آخر هم اینکه کارگران و دانشجویان و محصلین مبارزه نموده و طی شعارهایی روی دیوارها از مبارزه * مسلحانه حمایت میکنند.

سپس "خطابه توضیحی سازمان چریکهای فدائی خلق به کارگران ایران" است باز در همین رابطه، اندکی افشاگری از وضع اقتصادی کارگران و وضع بیمه و ارتباط دولت با سرمایه داران. دقیقاً در همان حدی است که اکثریت کارگران میدانند و در مواردی بسیار کمتر از آن. باز شرحی بسیار ناقص از مبارزه بی که سه سال پیش صورت گرفته، و بعد بحثی درباره * چریکهای فدائی خلق و رهنمودی در آخر کار، که بسیار کلی است و بدون ارائه هیچ برنامه و راه عملی برای انجام آن؟ هم میهنان تنها راه ما اتحاد همه نیروهای تحت ستم خلق است. "وظیفه ما این نیست که آنچه را کارگران خود میدانند، برایشان تکرار کنیم، "وظیفه" ما این است که آن مصالحی را در اختیار طبقه * کارگر بگذاریم که به کمک آنها بتواند به شعور سیاسی طبقاتی دست یابد. "آیا در هیچ یک از این نمونه های کار توضیحی زرمعی از این مصالح در اختیار طبقه کارگر وطن ما قرار گرفته است؟ آیا همین است آن فعالیت سیاسی بی که لنین انجامش را وظیفه همیشگی سوسیال دموکراتها دانسته و میگوید بوسیله * آن باید کارگر سوسیال - دموکرات ساخت؟ آخرین کار توضیحی در رابطه با این عمل نظامی، اعلامیه دیگری است که در بین کارگران بخش شده و در نبرد خلق به چاپ رسیده است. این اعلامیه نیز دو صفحه تکرار مطالب اعلامیه های قبلی است و ه صفحه (از صفحات ضمیمه * نبرد خلق) در معرفی سازمان چریکهای فدائی خلق و برخی از شهدای قهرمانان این سازمان. و اینهم آخرین کار توضیحی.

حال آیا این کار توضیحی در رابطه با عملیات نظامی کردن، دقیقاً به همان معنی فعالیت سیاسی نکردن نیست؟ این کار توضیحی نه در خدمت آگاه و متشکل کردن خلق، بلکه دست بالا در خدمت شناساندن نیرو و هسای

انقلابی به توده است که وقتی جدا از فعالیت‌های اهل‌بیت در رابطه با خواست‌های روزمره توده باشد حتی به این هدف خود هم نخواهد رسید. این کار توضیحی اکثر گمراه‌کننده و توضیحی است در خدمت عملیات نظامی و بدو راز هر گونه آثار و علائم فعالیت سیاسی.

رفقای مجاهد ما نیز کار توضیحی را جایگزین کار سیاسی کرده بودند: "عمل نظامی گرچه لازمترین شکل نبرد است و بدون آن هیچ شکل دیگری احتجاج و اصرار ندارد، اما به تنهایی "کافی" و "کجا نیست. جریک باید موضع خود و هدف هر عملی (عمل نظامی) را با توده‌ها در میان نهاده و ضرورت آن را توضیح دهد. چنانچه میزان دوری این عملیات از زندگی و خواست‌های توده‌های خلق (بدون این کار توضیحی توده‌ها هرگز چنانکه باید ما و هدف‌های ما را درک نمیکنند". (چنگل ۲ ص ۳۴)

به جای اینکه خواست‌های توده را پیشنهاد کنیم و بر اساس آنها وارد عمل شویم، به جای اینکه مبارزه بی‌راست‌مانده‌ی و رهبری کنیم که خود نرسد، برای انجام آن حاضر است و بدان دست می‌زنند، جدا از توده و بدور از خواست‌های توده، دست به عملیات نظامی فردی می‌زنیم و بعد می‌خواهیم به ضرب کار توضیحی به مردم بمانیم که ما چه کرده‌ایم و چرا کردیم. و آنوقت یک چنین حلالزاده‌ی بی‌بته (کار توضیحی) برای ما و در فرهنگ انقلابی مغشوش‌مانده و بی‌روان دبره و مار بگلا جای فعالیت سیاسی، فعالیتی را که باید به طبقه "کارگر" معرفت حقیقتاً "طبقاتی" بدهد می‌گیرد.

لنین گفت: هرگاه کارگران در قیام و حوادث مشخص سیاسی و آنهمس حتماً روزمره، (یعنی دارای جنبه فعلی) یاد نگیرند هر یک از طبقات دیگر جامعه را در تمام مظاهر حیات فکری و اخلاقی و سیاسی شان مورد مشاهده قرار دهند؛ هرگاه آنها یاد نگیرند تجزیه و تحلیل ماتریالیستی و ارزیابی ماتریالیستی را علاقه‌مند تمام جوانب فعالیت و حیات تمام طبقات و قشرها و دستجات اهالی بکار ببرند، در این صورت معرفت توده‌های کارگر نمیتواند معرفت حقیقتاً "طبقاتی" باشد. (چه باید کرد ص ۳۳۳)

و حال آیا چنین معرفتی را با سرور فاتح و "کار توضیحی" بعد از آن، از شرح سرور و تصویرش تا معرفی شهدای قهرمان میتوان به طبقه "کارگر

داد؟ یا کار سیاسی بیکیز و آموزش سیاسی مداوم لازم است؟
 در بیان این بحث ابتدا هم بگوئیم که رفقای چریک ما خارج از محیط
 "کار توحیحی" در زمینه نشر آید تلووی کارهایی نظیر پخش آثاری از مارکس
 انگلس، لنین، مائوتسه دون و... کرده اند که در جای خود بسیار ضروری و
 بسیار ارزنده، و بسیار قابل تقدیر است. پخش این آثار برای جنبش کمونیستی
 وطن ما که از این نظر بسیار فقیر است، دارای ارزش بسیار است. همچنین در
 زمینه کار تحقیقاتی برای شناخت جامعه، هم رفقای چریک دارای تحقیقات روستا-
 ئی شان - از حکمتناپس که بگذریم - و هم رفقای مجاهد در گزارشهایشان - اهل
 اگر چه بیشتر عمکرداری است - گزارش تحلیلی و شناخت و راهیابی - اهل
 باز خدماتی ارزنده کرده اند که میتواند در کارهای آینده، جنبش مددکار
 باشد. اینها را با کار توحیحی قاطی نکنیم که خود رفقا نیز راضی نیستند؛ در کار
 توحیحی باید عملیات نظامی و اهداف آن عملیات توضیح داده شود.

ب. به افشاکری توجه لازم را نداریم و اقتضائات

رژیم را بسی حساب میگذاریم

ثنا آدمی ز دل نزداید

رتگ خیال پیوج

شایسته نیاز نگرود

"نیسا"

لنین گفت: "در حقیقت امر ما لا ببردن فعالیت توده، کارگر فقط در
 صورتی میسر خواهد بود که ما به تبلیغات در زمینه اقتصاد اگنا نکنیم.
 و اما یکی از شرایط اساسی توسعه، ضروری تبلیغات سیاسی، تهیه زمینه
 افشاکریهای همه جانبه، سیاسی است. معرفت سیاسی و فعالیت انقلابی
 توده ها را با هیچ چیز نمیتوان تربیت نمود مگر توسط همین افشاکریها. بنا
 بر این چنین فعالیتی یکی از مهمترین وظایف تمام سوسیال دموکراسی بین-
 المللی است." (چه باید کرد ص ۲۳۲)

برای اینکه توده های زحمتکش را به حقوق از دست رفته خود آگاه

سازیم و دشمنان واقعی آنها را به آنان بشناسانیم، برای اینکه ماهیت سیاسی دشمنان رژیم را برای توده روشن سازیم و توده را آماده پذیرش آگاهی سیاسی نمائیم. هیچ راهی نداریم جز دست زدن به افشاکاری سیاسی و همسره انداختن يك جریان افشاکاری همه جانبه.

توده ها از یکسو خود به تنهایی قادر به شناخت دشمنان واقعی و شناخت سیاستها و ماهیت خیانتهای آنها نیستند و از سوی دیگر در زیر آژور میدا هنوز تبلیغات نسوخته و دستگاههای تبلیغاتی دشمنند. از یکسو خود این توده ها شرایطی را میسر نمیکنند که در کشور عقب نگه داشته شده چون وطن ما دارد، قادر به شناخت ماهیت دسائیس دشمن نیست و از سوی دیگر میبینیم که همه * خیانتها و جنایتها در دستگاه های تبلیغاتی، لباس خدمت و دولسوزی پوشانده شده، هفت قلم آرایش میگردند و تحول مردم داده میشوند. وقتی نگاه میکنی میبینی کارزاری است بین تا برابری در یکسو مردم، بر آکنده، بدون آگاهی، بدون پیشرو واقعی، بدون ابزار مبارزه با دشمن و بدون پشتیبان انقلابی (با بمب اشتباه نشود، غرضان در اینجا بطور مشخصیستیانی انقلابی است که گام به گام هاتو میباشد و يك به يك دسیسه های دشمن را برایش افشا کند و راه و بیراهه را در جریان افشاکاری سیاسی و تبلیغ سیاسی نشان دهد.) و سوی دیگر رژیم فاشیستی شاه با تمام تجربیات ضد انقلابی اربابانش و مجهز به تمام ساز و برگ لازم برای این جنگ با در اختیار داشتن هزارها خوره تبلیغاتی، از کادرهای خیلی بالای حزب توده مانند عنایت اله رضا و تیره اش که روز بروز نیز در حال توسعه است، تا پادوهای عریه کش.

در این کارزارنا برابر مردم را تنها گذاشتن و ذهن و فکر مردم را با کار کنیدن خود از میدان به عرصه * يکه تازی یاوه بافان و ظن فروش و بینگانه پرست دا گذاشتن، بدور از احساس مسئولیت انقلابی است. از این گذشته بدون شرکت در این کارزار و بدون انشای جامع الاطراف يك يك اقدامات خائتانه رژیم نمیتوان زمینه صحرای برای کار سیاسی در میان توده و دادن آموزش سیاسی بسه کارگران فراهم ساخت. پس این وظیفه از دوسو خود را به عنوان ضرورتی فوری در برابر ما مطرح میسازد. و خوشبختانه رژیم فاشیستی شاه هم در وطن ما آنچنان رسواست و آنچنان احمقانه و بی پروا عمل میکند که برای ما میدانی

بسیار وسیع جهت فعالیت در این زمینه گشوده است. هر کجایش را بگیری جان میدهد برای افشاکاری؛ دیکتاتوری فاشیستی اش یکی از بی برده ترین دیکتاتورهای دنیاست. وطن فروشیهایش هر روز هر روز با کلمات و جملاتی ظاهر فریب از دستگاههای تبلیغاتی خودش اعلام میشود. از فقر و گرسنگی، بیکاری و محرومیت فشار و ستم ناپسامانی و تحمل ناپذیر بودن زندگی، هر کجا سخن بگویی انبوه، انبوه شنونده داری و توده، زحمتکشها گوشت و پوست خود لمس کرده است. در چنین شرایطی است که از انقلابیون ایران طلب میشود یک جریان افشاکاری سیاسی وسیع جهت به میدان مبارزه کشیدن و سیمتترین توده های خلق برای اندازند و با افشای وسیع و همه جانبه، یک یک جنایات و خیانتهای این باند بیگانه پرست و سرسپرده، با عریان کردن دشمنان غدار خلق در برابر خلق، زمینه تی گسترده را برای به مبارزه کشیده شدن حتی عقب مانده ترین اقشار آماده سازند. در یک چنین جریان افشاکاری سیاسی و در کنار آن تبلیغ و ترویج سیاسی است که میتوان روحیه انقلابی و بیکارگر در توده بوجود آورد و در همین جریان است که میتوان کارگر و دهقان و دانشجو و کمونیست ساخت.

لنین گفت: "برای اینکه کارگر بتواند سوسیال دموکرات بشود باید طبیعت اقتصادی و سیمای اجتماعی و سیاسی، مالک و کنشش و اعیان و دهقان و دانشجو و لنگرد را روشن در نظر خود مجسم کند، جنبه های ضعف و قوت آنها را بشناسد، بتواند به که آن جملات رایج و سقمطه های رنگارنگی که هر طبقه و هر قشر با آنها نیت خود پرستانه و "باطن" حقیقی خویش را میپوشاند پس برده بتواند تمیز دهد که کدامیک از موسسات و قوانین فلان یا بهمان منافع را منعکس میسازند و همانا چگونه منعکس میسازند. ولی این "تصور روشن" را از هیچ کتابی نمیشود بدست آورد؛ اینرا فقط مناظر زنده و افشای بدون فوت وقت آن چیزهایی میتواند بدست دهد که در لحظه، کنونی در پیرامون ما روی میدهد و درباره آن همه و هر کس بنا به سلیقه خود صحبت و بسا اینکه اقلانجا میکند و در فلان و فلان واقعه، فلان و فلان بیکره، فلان و فلان حکم دادگاه و غیره و غیره متظاهر گشته است. این افشاکاریهای همه جا - نیه سیاسی شرط ضروری و اصلی پرورش روح فعالیت انقلابی توده میباشد."

(چه باید کرد ص ۳۳۲-۳۳۴)

اگر ما راستی معتقدیم که انقلاب کار توده هاست که بدون توده ها کاری از پیش نمی رود، که توده ها باید مسلح گردند و جنگ انقلابی را علیه دشمن بر پا سازند، و اگر میخواهیم که به چنین روزی برسیم، باید تدارکش را ببینیم. تدارکش گفتیم آگاهی سیاسی به توده دادن، و متشکل کردن توده است. زمینه را برای انجام این کار افشاگری سیاسی فراهم میکند. پس باید بدون فوت وقت، بدون ذره بی تعلل، هر چه وسیعتر - در سطحی وسیع کسبه بتوانند در برابر دستگاههای تبلیغاتی کوفه کوب رزیم اقلادگرنه بی به حساب آید - به افشای خیانتها و جنایات رزیم و به رسوا کردن یک برنامه هایش به طور روزمره بپردازیم، بگوئیم تا بطوری در پی محش را سر بزنگاه در برابر دیدگان مشتاق و حقیقت جوی مردم باز کنیم در صورتی که ما این کار را خوب انجام دهیم، حتی تبلیغات خود رزیم به عاملی افشا کننده علیه خودش تبدیل خواهد شد. در صورتی که ما بتوانیم ماهیت لشکرکشی جنایتکارانه شاه به ظفار را خوب برای مردمان افشا کنیم، از آن پس هر گاه خود دستگاههای تبلیغاتی شاه خبری را از عمان و ظفار و سلطان قابوس بدهند، یاد آور افشاگریهای ما در ذهن مردم خواهد بود. این افشاگریهای سیاسی و همه جانبه و فعالیت سیاسی ماست که میتواند توده را علیه رزیم بشواند و یک جریان مبارزه سیاسی و توده بی وسیع در سراسر جامعه برآورد، که رزیم را از یکسوادار به عقب نشینی در برابر این موج مبارزه و از سوی دیگر به گفته لنین وادار به دست زدن به عملیات جنون آمیزی کند که خود قادر به پیش بینی عواقبش نباشد. و در جریان این عقب نشینی و تهاجم وحشیانه رزیم و مقاومت و مبارزه مردم خواهد بود که توده ها برای بدست گرفتن تفنگ، وارد شدن در نبرد سر نوشت ساز آماده خواهند شد.

پس ما به عنوان اولین گام در این راه باید کار افشای جامع لاطراف و وسیع رزیم را سامان دهیم. اینرا هم بگوئیم که این افشاگری ما نباید تکرار همان چیزهائی باشد که خود توده ها میدانند. نباید هم تنها یک جنبه از شرایط زندگی مردم، یا یکی از طبقات خلق را در بر گیرد. لنین گفت: سوال میشود پس تربیت سیاسی باید چهار عاز چه باشد؟ آیا میتوان به ترویج ایده خصومت

طبقه کارگر نسبت به حکومت مطلقه اکتفا نمود ؟ البته نه . توضیح این قضیه
 که کارگران در معرض ستم سیاسی قرار گرفته اند کافی نیست (همانطور که تنها
 توضیح این قضیه که منافع آنها با منافع اربابان مابینت دارد کافی نیست) باید
 درباره هر يك از مظاهر مشخص این ستمگری تبلیغ نمود، (همانطور که ما در
 مورد مظاهر مشخص تعدیات اقتصادی به تبلیغ مبادرت نمودیم) و چون این
 ستمگری به طبقات بسیار مختلف جامعه مواره می‌آید، چون این ستمگری در شئون بسیار
 مختلف زندگی و فعالیت‌خواه در حیات حرفه‌ای، خواه کشوری، خواه شخصی،
 خواه خانوادگی، خواه مذهبی و خواه علمی و غیره و غیره مظاهر می‌گردد، در
 اینصورت مگر روشن نیست که هرگاه ما سازمان کار افشای جامع‌الاطراف حکومت مطلقه
 را از لحاظ سیاسی بعهده خویش نگیریم وظیفه خود را که بسط و تکمیل
 آگاهی طبقاتی کارگران است انجام نداده ایم ؟ مگر نه اینست که برای تبلیغ
 نمودارهای مشخص تعدیات بایستی این مظاهر را افشا نموده (چنانکه برای
 تبلیغ اقتصادی لازم بود سو استفاده در کارخانه را افشا کرد) چه بایستد
 کرد ص ۳۱۵-۳۱۶

بهین ترتیب این وظیفه ما است، و چنانچه از زیر بار انجام آن شانه خالی
 کنیم - کاری که تاکنون کرده ایم - از انجام وظیفه انقلابی خود و پذیرش
 مسئولیتی که در قبال مردمان داریم گریخته ایم . وظیفه و مسئولیتی که هیچ
 چیز دیگر را نه حالا، و نه هیچ موقعیت دیگر نمیتوان جایگزین آن کرد . پس
 بکشیم به خاطر کمک به مردمان در برابر رژیم و آواز تبلیغات دمدم افزونش،
 به خاطر فراهم کردن زمینه برای درک واقعیات از طرف مردمان به خاطر دادن
 کلید شناخت دوست و دشمن به مردمان، به خاطر زمینه سازی جهت انجام
 تبلیغات سیاسی و سوسیالیستی، و به خاطر تدارک دیدن انقلاب مسلحانه
 خلقها مان، يك جریان افشاگری - تبلیغات سیاسی وسیع و سرتاسری براه اندازیم،
 در این راه ذره‌ئی تاخیر و تامل را روا ندانیم، در این راه از همه امکانات
 موجود استفاده کنیم، به پخش چند صد اعلامیه، هر هفته یا هر یکماه قانع
 نباشیم. به تبلیغات وسیع و بی حد و مرز رژیم بنگریم و بکشیم که با آن مقابله
 کنیم .
 ما ايمان داریم که برای انجام این کار تمام شرایط لازم وجود دارد، توده

های وسیعی از انقلابیون و علائقندان جنبش به این امر یکمک خواهند کرد .
نشریه و اعلامیه و جزوه‌های که در این رابطه پخش شود دست بدست تسامد دور
ترین روستاها خواهد رفت و تداوم کار ما در این زمینه و خود زنجیرواری
خواهد شد برای پیوند تمامی هسته‌ها و گروههای انقلابی بی که با ما
دارای جهانیتهی همانند و عشق سیاسی مشترکند .

با ایمان داریم که برداشتن این گام بلند - که البته برداشتنش از جانب
هیچ یک سازمان انقلابی امکان پذیر نیست - و انجامش شمر بخشش در کشور
همکاری حداقل چند گروه انقلابی است - بسیاری از نقصانهای گذشته ما
را جبران خواهد کرد و به برتری ما از توده پایان خواهد داد و شرایط
و حدت ما را فراهم خواهد ساخت .

ما اطمینان داریم که براه انداختن یک جریان افشاکری وسیع و سرتاسری
و درگیر کردن گروههای هر چه وسیعتر در خود این فعالیت زمینه کنی برای
تولیفات سیاسی و کار تشکیلاتی ما در بین توده بوجود خواهد آورد . فراتر
از هر آنچه اکنون بتوانیم تصور کنیم . اینکه "توده‌ها آماده نمیشوند" و "توده
ها مبارزه سیاسی را نمیپذیرند" و "توده‌ها شیفته فرهنگ بورژوازی شده‌اند" و
غیره و اینها همه پیشداوریهای نادرست و بدوی از حقیقت است . ما خود هنوز
وارد کار نشده و خود هنوز قدم اول را در راه انجام وظایفمان برنداشته
توده‌ها را متهم میکنیم و این خطاست . آیا برای فعالیت در میان تمام
طبقات اهالی زمینه موجود است؟ کسیکه اینرا نمیپندد در اینجا هم به باز
سطح آگاهی از جنبش خود بخودی توده‌ها عقب است . جنبش کارگری موجب شده
و میشود که دسته کنی ناراضی دسته کنی دیگر به پشتیبانی این وسیله امیدوار و
دسته سوم به قایل دوام نبودن حکومت مطلقه و روشگستکی ناگزیر ان معتقد گردند .
اگر ما به این وظیفه خود آگاه نبودیم که باید از همه و هرگونه مظاهر ناراضی
استفاده کنیم و تمام ذرات اعتراض را ولو در حالت جنبش هم باشیم جمع
آوری نمائیم و مورد مطالعه قرار دهیم در اینصورت فقط در گفتار سیاستمدار
و سوسیال دموکرات میبودیم (که نظایر ان در زندگی بسیار و بسیار است) و
لازم به تذکر نیست که تمام توده‌های چند ملیونی دهقانان زمینکش و پیشه‌وران
صنعتگران خرده پا و غیره نیز همیشه با دوق و شوق به تبلیغات یکفر سوسیال
دموکرات کم و بیش ماهر گوش خواهند داد . ولی آیا اصولاً ممکن است ولو یک طبقه از

اهالی را نشان داد که در میان آن اشخاص دسته ها و معاذی وجود نداشته باشند که از بیدارگری و خود سری ناراضی بوده و بالنتیجه در دسترس تبلیغات یکفر سوسیال دموکرات که بیان کننده دردناکترین نیازندهای عمومی مردم کراتیک است قرار نگیرند ؟ و اما اگر کسی بخواهد چگونگی این تبلیغات سیاسی یکفر سوسیال دموکرات را در بین تمام طبقات و قشرهای اهالی در نظر خود مجسم نماید ، ما او را متوجه افشاگریهای سیاسی به معنای وسیع این گفتم میکنیم که بمشابهی وسیلهی عمده (ولی البته نه یگانه وسیله) این تبلیغات است. (چه باید کرد ص ۳۵۸)

اری اگر ما " بیان کننده دردناکترین نیازندهای عمومی دموکراتیک " باشیم سخن ما انبوه انبوه شنونده و انبوه انبوه پخش کننده خواهد یافت و نا از این بن بست امروزی نجات خواهیم یافت . اگر تا کنون به حرفهایی که زده ایم اتیان توجهی که باید از طرف توده نشده است تقصیر از حرفهای ما بوده نه از توده . تقصیر از ما بوده که مسائل توده را نیافته ایم و از این مسائل صحبت نکرده ایم . اما همه اینها میتواند تلافی گردد . همه کوتاهیهایی گذشته میتواند برطرف گردد و اگر چه بسیار دیر شده و بسیار نیرو هدر رفته ، اما میشود و باید هر چه زودتر به ترمیم گذشته پرداخت . ما معتقدیم همراه انداختن یک جریان افشاگری سیاسی سر تا سری با کار سیاسی و ایدئولوژیکی که میتواند در کنار آن صورت گیرد ، خواهد توانست جریان گذشتهی قضائیهای گذشته و فراهم کنندهی زمینه مناسب برای برآه انداختن مبارزات توده سیاسی وسیع گردد . " افشاگریهای سیاسی بخودی خود یکی از وسایل توانای تلاش ساختن رژیم متخاصم و یکی از وسایل جدانوردن متفقین تصادفی یا موقتی از دشمن و یکی از وسایل کاشتن تخم نفاق و عدم اعتماد بین شرکت کنندگان دائمی حکومت مطلقه است . " (چه باید کرد ص ۳۶۰)

نا به امری با اینهمه اهمیت ، به امری اینهمه پایه ای هیچگونه توجهی نکرده ایم ، یعنی کاری که در این زمینه شده و البته بسیار هم خوب بوده - افشای وضع زندانها ، برخی گزارشهای مختصر از وضع کارگران و دهقانان بصورت پراکنده و ناقص و اعلامیه هایی در شهادت و سالگرد رفقای شهید که احیانا گاهی چند سطر هم در آنها به افشای رژیم پرداخته شده - اینها

در قیاس با کاری که باید در این زمینه صورت میگرفت بسیار بسیار ناچیز و در حد هیچ است.

رژیم فاشیستی و ضد خلقی حاکم در وطن ما روزانه دهها خیانت و جنایت در حق خلقهای ما مرتکب میشوند که باید يك به يك افشا گردند. ما در مورد آنها هیچ کاری نکرده ایم. بی عطفی ما در این مورد بوده کسه اقدامات رژیم را بی جواب گذاشته و در حقیقت امکان داده که رژیم در دادگاه اذهان مردم یکطرفه به قاضی برود، خود هر چه میخواهد بگوید، خود هر چه میخواهد از جنایات و خیانتهای خویش به عنوان خدمت تعریف و تمجید کند و خود را که پلید ترین دشمن خلقهای ماست به عنوان حامی و رهبر خلقها معرفی کند. اگر بسیاری از نقشه ها و حرفهایش نکرفته و خلقهای ما آنچنانکه رژیم میخواهد، خیانتهایش را به عنوان خدمت نپذیرفته اند، این از یکسو حاصل هوشیاری مردم قهرمان ما و روحیه مقاومتشان بوده و از سوی دیگر حاصل بی پروائی رژیم و بدی وضع زندگی توده ها. و در هر صورت نه حاصل افشاگریهای ما - کاری که هرگز نشده - ما از زیر بار انجام این وظیفه تاکنون شانه خالی کرده ایم.

دهها جنایت فجیع طی همین سه چهار ساله صورت گرفته همه اثر را ما با سکوت یا حد اکثر با انفجاریکی دو بمب برقرار کرده ایم. نزدیک به دو سال میشود که رژیم دیکتاتوری شاه این سنگ زنجیری امپریالیسم آمریکا بدستور اربابانش بخشی از ارتش ایران را به ظفار فرستاده است و وحشیانه تر از خود قابوس خائن و دیگر همدستانش با خلق برادر ما در ظفار میجنگد. ما در قبال این تجاوز مسئولیت داریم، این سرمایه داران وطن ما هستند که در عمان به جان و مال و ناموس مردمی که به خاطر آزاد ساختن وطنشان بیاخته اند تجاوز میکنند و دست اندر کار سرکوب يك انقلاب توده شی آزادی بخشند. همه خلقهای جهان موظفند با این تجاوز مبارزه کنند و در پیشاپیش همه خلقهای وطن ما، چرا که ارتجاع وطن ما دست به این تجاوز زده است. از سوی دیگر خلقهای ما برای مبارزه علیه این تجاوز و برای بازگرداندن نظامیان ایران آماده اند. جمع شدن خانواده های افسران همان روزهای اول تجاوز در برابر وزارت دفاع شعار نوشتن روی دیوارها برای بازگرداندن نظامیان

ایران از ظفار که در بسیاری از شهرستانها صورت گرفته و جرقه های دیگری که به صورت های مختلف در جای های زده شده . همین جرقه ها ظهیرم ناچیز — یشان نشان میدهند که مردم ما برای مبارزه علیه این جنایت رژیم شاه و برای بازگرداندن سرمازان ایرانی از عمان آماده اند .

اما ما در این مورد مشخص چه کرده ایم ؟ ما برای به مبارزه کشیدن مردم علیه این جنایت شاه و بازگرداندن سرمازان ایرانی از عمان چه کاری کردیم ؟ خیلی روشن و آشکار و صریح هیچ . هیچ کاری نکردیم و دلیلش هم اینکه رژیم هنوز است که هنوز است به این جنایت خود افتخار میکند و خبسر "پیروزهای" سرمازان را در روزنامه ها مرتب میدهد . در صورتی که ما در رابطه با این مسئله افشاگری سیاسی کرده بودیم، توده ها را — که هنوز آماده اند — به مبارزه کشیده بودیم و رژیم در برابرشان قرار گرفته بود، امروز چنین وضعی نبود . حداقل جلال دیگر شاه جرات نمیکرد اسی از ظفار و نیروهایش در عمان بیاورد و حد بالایش این بود که مجبور شود ارتش را باز گرداند . و مجبور هم میشد . رژیم هر چقدر درنده و خونخوار باشد در برابر مبارزات وسیع مردم ، در برابر خواست توده های میلیونی عقب نشینی خواهد کرد .

ما نمونه های این عقب نشینی را هم در وطن خودمان و هم در جاهای دیگر دنیا دیده ایم . در این مورد مشخص که از آن سخن میگوئیم ، خیلی آشکارا میتوان گفت که اصلاً هیچ نوع مبارزه * دیگری جز این نمر بخش نیست . انفجار سفارت قابوس و انفجار بمبی در سفارت انگلستان و چند انفجار دیگر که به عنوان اعتراض علیه لشکرکشی شاه به عمان صورت گرفت ، ذره ای از وظایفی را که در اینجا به عهده ماست نتوانست انجام دهد . نه این بمبها و نه حتی در کنار برادران ظفاری جنگیدن ، انجام این وظیفه نیست . ما اگر نیر و داشته باشیم که نه یک یا دو یا ده ، صدها نفر را هم به ظفار بفرستیم که در کنار برادران و خواهران ظفاری مان بجنگد و شهید شوند باز ذره ای از این وظیفه * خود را انجام نداده ایم . جنگیدن در کنار برادران ظفاری به عنوان اعلام همبستگی خلقهای ما با خلق عمان و وسیعتر به عنوان همبستگی خلقهای ایران و عرب* به عنوان سمبلی از این همبستگی ساختن ، به عنوان تجسم روحیه و پساور انترناسیونالیستی ما و به عنوان تلاشی برای خنثی کردن تبلیغات شورونیمستی

مرتجعین ایران و عرب بسیار خوب بسیار ارزنده و بسیار قابل تقدیر است. تقدیم هر گونه کمک مادی و معنوی که از دست ما ساخته باشد، به این انقلاب باز هم به عنوان وظیفه بی ضروری است. اما به عنوان فعالیتی در جهت انجام وظیفه مشخص ما که ارتجاع و وطنمان به عیان تجاوز کرده - یعنی مبارزه برای بازگرداندن ارتش از عمان و پایان دادن به این تجاوز، اینها هیچیک موثر نیست. در اینجا از ما کار مشخصی طلب میشود - به عنوان سرآمد همه وظایف - و آنهم افشای این جنایت رژیم، فعالیت سیاسی و سازمان دادن و رهبری مبارزات وطنمان با خواست بازگرداندن سربازان ایرانی از ظفار است. بدین ترتیب است که ما از یکسوی دین خود را در قبال رفقای انقلابی ظفاریمان و خلق عمان ادا میکنیم و از سوی دیگر در جریان یک مبارزه سیاسی توده های مردمان را آماده ساخته سطح معرفت، آزمودگی و تشکر انقلابیشان را بالا میبریم. و این کاری است که تا امروز که دو سال از آغاز این جنایت میگذرد هیچ انجامش نداده ایم و درد آورتر اینکه اصلاً فکر انجامش هم نبوده ایم. چرا؟ باز هم چون به توده و به ضرورت مبارزات توده اعتقاد نداریم، چون قدرت یک بلب خود را بیشتر از قدرت تظاهرات هزارها انسان میدانیم. چون به تئوری مخلوط و نخ نما شده "موتورهای کوچک و بزرگ دبره معتقدیم، آری رفقا ریشه "عدم فعالیت ما در این زمینه ها در سیاستهای ماست و سیاستها مان از ایدئولوژی مان آب میخورد.

اگر ما اعتقاد داشتیم که انقلاب کار توده هاست و به ضرورت مبارزات توده باور داشتیم چه شعاری بهتر از شعار "بازگرداندن نیروهای رژیم از عمان" برای به مبارزه کشیدن توده؟ اینها فرزندان زحمتکشان وطن ما هستند که در ظفار و عمان دسته دسته قربانی خوشخدمتی محمد رضاشاه مزدور درد درگاه اربابان امپریالیست میشوند. این انقلاب خلقی زحمتکش و آزادیخواه است که بوسیله نظامیان وطن ما سرکوب میشود. آیا مردم کوما بدران و مادران و خانواده های همین جوانان حاضر نیمتند اقبالاً برای بازگرداندن فرزندانشان مبارزه کنند؟ ما از آنها خواستیم و نکردند؟ یا ما خود اصلاً در چنین فکری نبودیم؟ و به چنین مبارزه بی نیندیشیدیم؟ راستش این است که توده های مردم ما برای وارد شدن در این مبارزه

آماده بودند، این شعار هم بهترین شعار ممکن برای افشای وابستگی و سرسپردگی رژیم و به مبارزه کشاندن توده های مردم بود. اما ما را تئوری موتورهای کوچک و بزرگ تئوری بی ثمری مبارزات توده و معجز آسا بودن انفجار بمب ها نگذاشت اصلاً به این مسئله بیندیشیم و ما با این سکوت و بی عملی خود زیر دین خلقها مان و زیر دین خلق قهرمان ظفار مانسیم. و کتکی را که از دستمان ساخته بود به این خلق رزمجوارانه کنیم نکرديم. ما به طرز شرم آوری در این مورد کوتاهی کردیم. خلق قهرمان ظفار ما را به عنوان مردمی که ارتجاع کشورشان به وطنش تجاوز کرده و آنها ساکت نشسته اند نخواهد بخشید.

آری رفقا ما در این مورد ساکت نشستیم. اگر وظیفه اساسی ما در اینجا مبارزه است برای بازگردانیدن نیروهای شاه خود قضاوت خواهید کرد که هیچ کاری نکرده ایم. آن چند انفجار هم اگر در این رابطه بوده، حرفی بوده برای خالی نبودن عریضه و بس. باشد تا در آینده با کوشش بیگیر و متحدان اقلاً بخشی از اینهمه کوتاهی را جبران کنیم.

نمونه چشمگیر دیگر از این بیتوجهی ما به افشاکاری و جواب گفتن به اقدامات رژیم، مسئله بحران اقتصادی و گرانی سرسام آوری است که بیش از سه سال است در کشور ما گریبان مردم فقیر و گرسنه مان را چسبیده است.

وابستگی رژیم شاه به بیگانگان و تبدیل ایران به زائده اقتصاد کشور های امپریالیستی، غارت بی حد و حصر دارائی های مردم ما بوسیله امپریالیسم جهانی و کمپرادورها های بومی و زمینداران بزرگ، فساد و دزدی و ولخرجی های بینظیر در باره تمام دستگا ههای بالای دولتی باعث شد که خلقهای ما با اینکسپدر یکی از ثروتمندترین کشورهای دنیا زندگی میکنند، همزمان با بحران اقتصادی دی کشور های امپریالیستی گرفتار این بحران شوند. بحرانی که بگفته خود شاه جنایتکار برخی از اجناس را تا ۱۰۰ درصد گران کرده.

بیش از سه سال است که این بحران وطن ما را به جهنمی راستی غیر قابل تحمل برای زحمتکشان تبدیل کرده است. گرانی و نایابی مواد غذایی و دشواری زندگی تا به حدی رسیده که قریباً اعتراض مردم گاه و بیگاه در خود نشریات دولتی نیز بناچار منعکس گردید. مردم ما خود به تنهایی بیا خواست ستند و با این وضع مبارزه کردند، کارگران دهها کارخانه علیه این وضع

و با درخواست شریطی قابل تحمل دست به اعتصاب زدند. مردم بسیاری از شهرستانها، با اطاقهای اصناف که به اصطلاح رژیم برای سامان ادا دادن به این وضع بوجودشان آورد بود مبارزه کردند، اطاقهای اصناف را آتش زدند. هیاتهای بازرسی اصناف را کتک زدند، گروه گروه جلوی ادارات دولتی جمع شدند و مبارزه کردند. در اینجا دیگر هیچکس نمیتواند بگوید مردم برای مبارزه آماده نبودند. مردم خود بدون ما مبارزه کردند. همان زمان که ما توی خانه های تپیی خود نشسته بودیم و فکر میکردیم کجا را منفجر کنیم - یا چه کتفی را ترور کنیم - که مردم "بسیج شوند" و "آماده مبارزه گردند" مردم خود بسیج بودند و مبارزه میکردند.

سه سال به همین ترتیب گذشت زندگی روز بروز دشوار تر شد مردم روز بروز مبارزات خود را تشدید کردند و ما هم روز بروز سکوت و بی عملیمان را عمق بخشیدیم تا اینکه بالاخره شعاری را که ما باید سه سال پیش بر میداشتیم و توده های مردمان را تحت آن به مبارزه بی تعیین کننده و طایفه رژیم میکشیدیم، رژیم برداشت و از آن وسیله بی ساخت جهت کسب وجهه برای خودش و کوییدن دهها هزار کاسینگار زحمتکش.

ما اینهمه صفت کجا بودیم؟ یا توی خانه های تپیی ما هیچ نشسته بودیم یا برکتا -

بها ما ن بد نیال فرمول انقلاب ایران می کشتیم. یا اهل عن بودیم و براستی جانبا زوفد - اگر امارا هر عوضی گرفته بودیم. یا اساسا ما را با عمل کاری نبود و خلقها عمما و نسلها بی آینده بر ما نخواهند بخشید که چنین فرصتی گرانبها را اینهمه وقت از دست دادیم. نشستیم و نشستیم تا رژیم برخاست و شعار "مبارزه با گرانفروشی" را برداشت و به جان همان مردمی افتاد که خود از جمله قربانان نیان گرانی و بحران اقتصادی بودند. جنایتکار دزدی که خود یکسال پیش ۱۵۰ فروند هواپیمای F-15 را فروندی ۱۴ میلیون دلار خریده و فروندی ۳۰ میلیون دلار به مردم ما فروخت، حال امروز پرچم مبارزه با گرانفروشی برداشته و آنرا یکی از اصول "انقلاب" خود کرده است. و این سکوت و بی عملی شرم آور ما بود که چنین میدانی را به آن جنایتکار داد. و نه هیچ امر دیگر.

سه سال پیش ما باید شعار مبارزه با گرانی را بر میداشتیم و بسا...

افشای سیاسی و جامع لاطراف تمام ریشه های این گرانی مردم را درگیر بسا...

رزه نمی میکردیم که رژیم را چون موشی به لانه خود بخراند و این بحران اقتصادی را برای رژیم جنایتکار به یک بحران سیاسی تبدیل کند. نکرديم تا امروز دشمن این شعار را برداشت. مبارزات پراکنده مردم ما علیه گرانی و نایابی نشان داد که اگر ما به وظایف خود در قبال توده عمل کرده بودیم میتوانستیم مبارزه نمی سراسری علیه این رژیم و جنایاتش براه اندازیم، و اگر این کار را کرده بودیم امروز بتوانستیم انقلابی مردم ما در مجموع هزاران درجه از آنچه اکنون هست بالاتر بود و ما نیز در جریان این مبارزه، در میان توده ریشه دوآند. بودیم و امروز دیگر به این جدائی خفقان آور خاتمه داده شده بود. کاری که با صدها و هزارها بمب هم نمیتوان انجامش داد. اما ما به وظیفه خود عمل نکردیم و میدان را خالی گذاشتیم تا امروز رژیم شعار ظالمانه و کمره کننده "مبارزه یا گرانفروشی" را علم کند و چنین بساطی که میبینید بر پا نماید.

نباید فکر کنیم این الم شنگه های رژیم بی تاثیر است. نه اقتضای از مردم را قریب خواهد داد. اگر در جریان مبارزه سیاسی و جنگ بین ما و رژیم است برای کسب مردم باید اعتراف کنیم که در این جیبه ما چون بسیاری از جیبه های دیگر شکست خوردیم. ما مردم را به رژیم گذاشتیم و خود مشغول گشتیم. نمونه های ظفار و گرانی اولین و آخرین نیستند. حزب فاشیستی رستاخیز که با تولد نامیمونش جان من از عزیزترین رفقای ما را، جان رهبران آزموده و بردلی چون جزئی و ظرفی را خورده. انتخابات رسوای این حزب. خائنه تر از همه اش ایجاد کمیسیون مشترک وزیران ایران و آمریکا که رسماً قانونا وطن ما را به مستعمره امپریالیستهای امریکائی تبدیل کرد و دهها نمونه دیگر از اقدامات رژیم همه از جانب ما بیجواب مانده، و در تمام این موارد ما مردمان را - مردمی را که همیشه آمده مبارزه بوده اند و بارها و بارها خود بدون شرکت ما مبارزه کرده اند - در برابر رژیم جنایتکار و ضد خلقی پهلوی تنها گذاشته ایم.

مبارزه دانشجویان و دانشگاهیان و جوانان مترقی قهره ۱ خرداد ۱۳۵۱ سال با عنوان برگزاری سالگرد ۱۵ خرداد و در واقع علیه حزب فاشیستی رستاخیز که در سنگرهای فیضیه و دارالشفا، سه روز ادامه داشت و آنرا تا حدودی

بسیار. حاصل اعلامیه * ارزشمند حضرت آیت‌الله خمینی باید بدانی، یکی از نمونه‌هایی است که نشان داد مردم ما تا چه حد برای مبارزه علیه این رژیم ضد خلقی آماده‌اند.

طی مدت سه روزی که برادران روحانی مترقی و آزاده * ما در قم مبارزه میکردند و شهید میدادند، ما کمونیستهای ایران چه میکردیم؟ در گزارشی از این مبارزات عظیم آخرین صحنه پیکار چنین ترسیم شد: "ساعت ۵/۴ بعد از ظهر پس از اینکه هلیکوپتر نظامی دوسه مرتبه بالای فیضیه و دارالشفای دور میزدند بالای فیضیه اینستادها و صحنه را زیر نظر میگردید. در همین وقت هزار نفر کماندو که از تهران آمده بودند هجوم میکنند و از چهار طرف مسجد با دستگاههای مخصوصی وارد پشت بام میشوند. در این موقع ماشینهای آب‌پاش مشغول آب‌پاشیدن به در و دیوار مدرسه میشوند. پرچم سرخ در مدرسه به عنوان انقلاب بالا میرود. از موه‌زنه‌های مسجد بر و جردی و حرم فیلبرداری شروع میشود. مقاومت در حدود ۱۰ دقیقه طول میکشد و لشکریان شاه پیروز میشوند. چهار طلبه برای حفظ پرچم یکی پس از دیگری از پشت بام پرت میشوند و پرچم کهن آخری میشود. در حدود ۱۵۰ طلبه از ایسوان طبقه * دوم به حیاط پرت میشوند، در حدود ۶۰۰ نفر دستگیر میشوند. سه روز این مبارزه ادامه داشته و حدود ۵۰ نفر در جریان آن شهید شده‌اند و ما حتی یک جریان پشتیبانی در هیچ گوشه‌ئی از کشور برای این برادران به محاصره افتاده براه نیانداختیم، به مبارزه‌ئی چنین سیاسی و قهرآمیز که توده در آن شرکت داشت کوچکترین توجهی نکردیم. اگر هم روزی پس از چند ماه یا سال دیگر به فکر "حمایت" از این مبارزه بیفتیم حتماً رئیس‌شهریانی قم را ترور خواهیم کرد، یا فرمانده کماندوهای را که از تهران آمده بودند یا یک رزل دیگر را.

لنین گفت: "کسی که در عمل فراموش کند که کمونیستها از هر گونه نهضت انقلابی پشتیبانی میکنند، و از اینرو ما موظفیم بدون اینکه دقیقه‌ئی عنقاید سوسیالیستی خود را پنهان داریم وظایف عمومی دموکراسی را در برابر تمام مردم بیان و خاطر نشان کنیم، آنکس سوسیالیست نیست، کسی که در عمل فراموش کند که وظیفه اش این است که در طرح و تشدید و حل هرگونه

مسائل عمومی دموکراتیک در پیشاپیش همه باشد، انکس موسیال دموکرات نیست. (چه باید کرد ص ۳۵۲)

ما در صورتی که کار سیاسی و تشکیلاتی در میان توده ها کرده بودیم و گرفتار این چنین جدائی غمباری از مردم نبودیم، میتوانستیم طی این سه روزی که برادران روحانی ما در محاصره نیروهای رژیم بودند، در گوشه و کنار ایران مبارزات توده ای به پشتیبانی از آنان برآوردیم، و از یکسوی نگذاریم آدمکشان دربار پهلوی آنچنان روحانیان متروقی و آزاده را مورد حمله قسوار دهند و از سوی دیگر در جریان همین پشتیبانی و مبارزه سطح آگاهی سیاسی و کاربری تشکیلاتی توده را باز هم ارتقاء دهیم.

اما هیئات که هرگز نخواستیم و نکردیم، چرا که به ضرورت اعتقاد نداشتیم. و نا زمانی که برخوردی آنچنانکه دیدیم، نادرست به مبارزات توده داریم، در همین بن بست خواهیم ماند.

ج- نقش آگاهی دهنده و افشا کننده را به بمب میدهم *

این مکمل بیتوجهی ما به افشاگری و پاسخگویی به اقدامات رژیم است. این در واقع شیوه چریکی افشاگری و کار سیاسی است، تا هیچ نقطه مشترک در هیچ کجای طول این دو خط نماند. حتی در زمینه افشاگری.

در اعلامیه‌اش که رفقای چریک به مناسبت انفجار در استانداری خراسان پخش کرده اند چنین میخوانیم: "اکنون که ما در استان پنجمین سالروز جنبش مسلحانه سیاهکل هستیم در ارتباط با بزرگداشت این روز تاریخی دست به این عمل سیاسی - نظامی هتدار دهنده و افشاگرانه (یعنی انفجار در استانداری) زده ایم. منظور ما از انجام این عمل وارد ساختن ضربه های روحی به دشمن، آگاه ساختن خلق نسبت به فجایع حکومت شاه و ... بود. ما با این عمل مسلحانه خود میخواستیم بر یکی از مشکلات اساسی اکثریت مردم مشهد و اهلپان خراسان انگشت بگذاریم و آن اعتراضه دزدی و چپاولهایی بود که شاه و نوکرانش از اموال استان قدس وضوی انجام میدهند." در اینجا بمب هم نقش افشا گرانه و هم نقش آگاه کننده دارد. انفجار بجای در استانداری خراسان، خلق را نسبت به فجایع حکومت شاه آگاه میسازد. رفقا، آیا راستی خود از صمیم قلب به این حرف اعتقاد دارید؟ اعتقاد دارید که انفجار بجای در استانداری خراسان که اگر همان "کار توضیحی" نارسای بخل دستن نیلاند، هیچکس جز معدودی که در محل انفجارند از آن مطلع نخواهند شد، خلق را نسبت به فجایع حکومت شاه آگاه میکند؟ ما مطمئنیم که شما اینهمه ساده اندیش نیستید. اگر به این راحتی میشد خلق را آگاه ساخت، همان زمان بلانکیستها، دنیا آزاد شده بود و ما و شما امروز در جامعه کمونیستی رشد می کردیم. آگاه ساختن خلق کاری بس دشوار است. آگاه شدن خلق در گو کار سیاسی پیگیر و مداوم و متحد همه انقلابیون است. با انفجار یک یا چند بمب خلق که هیچ، خود ما هم از فجایع حکومت شاه آگاه نخواهیم شد. ما از شما رفقای عزیز میپرسیم، آیا اگر این "اعلامیه توضیحی" نبود انفجار این بمب در خود سازمان شما انعکاس میافتد؟ آیا شما اگر از نزدیکترین رفقای خود

میپرسیدید، ما چرا استانداری خراسان را انفجر کردیم؟ میتوانست بگوید انفجر کردیم تا بردزدی و چپاولهایی که شاه و نوکرانش از اموال استان قدس رضوی میکنند انگشت بگذارند؟ بی تردید نه. پس این "اعلامیه توضیحی" شماست که انقلاب به گروهی خبر این دزدی و چپاول را میدهد و اگر چنین است پس دیگر آن بمب چکاره است؟ بمب برای اینکه مردم اعلامیه را بگیرند و بخوانند؟ اگر مسئله این دزدی و چپاول آنچنانکه در اعلامیه آمده، راستی یکی از مشکلات اساسی اکثریت مردم مشهد و خراسان باشد، بدون انفجار هیچ بجی هم مردم به حرف شما گوش خواهند داد. اعلامیه هاتان را خواهند خواند و اگر راه مبارزه بی هم نشان داده باشید خواهند رفت. و اگر هم مسئله شان نباشد، با انفجار دهها بمب هم مردمی را که خونه هزارها مسئله اصلی دارند، نمیتوان به يك مسئله حاشیه ای که در زندگیشان مطرح نباشد جلب کرد. بنابراین بمب شما رقبا راستی هیچکاره است و اعلامیه توضیحی شما در صورتی که از خفمت انفجار بمب به خدمت افشاگری سیاسی رژیم، آموزش سیاسی دادن و راه نمودن به توده، برای مبارزه در آید میتواند همه کاره گردد. کاری کند که هزارها بمب نتوانند کرد. و در همین حد توضیحی "اش هم باز اعلام کننده خبر يك خیانت و انفجاری علیه ان، به جملعتی است که میخوانند."

در اعلامیه هائی که در همین زمان در رابطه با انفجار شهرستانی بابل پخش شده چنین میخوانیم: "در این انفجار تمام شیشه های شهرستانی در هم فرو ریخت و به ساختمان اسب زیادی رسید و شهرستانی جنایتکار رسوا شد و خلق خوشحال شد." باز هم بمب نقش افشاگرانه دارد و شهرستانی جنایتکار را رسوا میکند. شهرستانی جنایتکار را آنچه تجا و زو و تعدیش به مردم رسوا نمیکند، اما انفجار يك بمب رسوایش میکند. دست مرزاد رقبا. رقباي مجاهد ما نیز روی همین فاز کار میگردند. در اطلاعیه نظمی خود درباره انفجار پاسگاه ژند از رمی کاروانسرا سنگ به پشتیبانی از انصاف خشمالود کارگران، در فیر ماه ۱۳۵۳ نوشته اند: "این پاسگاه نقش فعالی در سرکوب کارگران داشت. این انفجار هر چه بیشتر ماهیت ضد کارگری رژیم شاه جنایتکار را لشکار ساخت." (جنگل ۳ ص ۲۸) باز هم میبینید همسان

افسانه است. انفجار يك بمب در پاسگاه کاروانسرا سنگ * هر چه بیشتر ماهیت ضد کارگر رژیم شاه جنایتکار را آشکار میسازد. * بهین راحتی؟ مارش عظیم بین از چهار هزار کارگر از کرج تا کاروانسرا سنگ، درگیریشان با ژاندارمهای شاه جنایتکار و انچه کشته و زخمی و اسیر و آذینشان و مبارزه با اینچه عظمت در فرهنگ ما میشود * بی اصالت و پاس اور، بی شکر و فریبستی و محکوم به شکست * و انوقت انفجار يك بمب انچه معجزه میکند؟ انفجار يك بمب ماهیت ضد کارگری شاه جنایتکار را هر چه بیشتر آشکار میسازد؟ باز در مورد رفقای مجاهد نیز ما معتقدیم که هرگز اینچه ساده اندیش نیستند. به هر رو اینها حرفهایی است که زده شده و در سطح جنبش پخش گردیده است.

د - اهمیت تئوری و رهبری سیاسی جنبش رانفسی میکیم.

چون به دل اندر چراغ خواهی افروخت
علم و عمل بایدت قتیله روشن
"ناصر خسرو"

پرت افتادن ما از ایدئولوژی مارکسیسم - لنینسم و اسارتمان در قید تئوریهای غیر مارکسیست - لنینیستی و ضد مارکسیست - لنینیستی و یکی از محصولات نیز این است که تئوری و اهمیت آنرا در رهبری عمل انقلابی نفی کنیم. و این درست در زمانی است که بیش از هر زمان دیگر آگاهی به مارکسیسم - لنینیسم انقلابی و شناخت ماهیت سوداگران رنگارنگ و ضرورت فوری و فوری یافته. مارکسیسم - لنینیسم دانش آزادی بخش بشری و طی همین مدت کوتاه مدت که به عنوان پرچم پیکار تاریخی زحمتکشان علیه استثمارگران سر بر افراشته است، حقایق خود را به عنوان تنها ایدهی آزادیبخش توده های به زنجیر کشیده شده و تنها اندیشه راهبر پیکار تاریخساز خلقها به اثبات رسانیده است، و این امر خوشایند بهروزی نیست. این امر نگرانی دشمنان طبقه کارگر و خلقهای تحت ستم را روز بروز بیشتر و بیشتر

میگند و این است که آنها نیز مدام علیه مارکسیسم - لنینیسم و خلقها مشغول توطئه گویند. یکی از اشکال گونه گون این توطئه گری نیز پرچم مارکسیسم - لنینیسم بر سینه زدن و در خفا دشمنی با آن ورزیدن است. در ظاهر زیر این پرچم سینه زدن و در باطن برای لجن هال کردن و به زیر کشیدن آن مدام تلاش ورزیدن است و این شیوه در دوران ما وسیعاً از طرف نوکران بورژوازی مورد استفاده قرار میگیرد. رویزونیستها، ترسکیستها، ما - رکیستها، ناب و مارکسیستها، مستقل - همکار همین زمره‌اند. از زمره نوکران بورژوازی و دشمنان مارکسیسم - لنینیسم انقلابی. اینان همه به اشکال گوناگون میکوشند، مارکسیسم - لنینیسم را اگر بتوانند آخته کنند و اگر نتوانند بی پایگاه سازند و در پایان تنها پوست شیرینی از آن نگهدارند که خسر کج اندیشیهای خودشان را داخل آن جای دهند.

رویزونیستها، این خطرناکترین دشمنان مارکسیسم - لنینیسم، تحت رهبری باند ضد انقلابی کرملین در سطح جهانی در تلاش خالی کردن محتوای انقلابی مارکسیسم - لنینیسم و ریختن ایده سازش با بورژوازی علیه حاکمان به جای آنند. این خائنین به مارکسیسم - لنینیسم و پرولتاریای جهان لحظه‌ای از این تلاش ناهمساز خود فروگذار نیستند و تجربیات سالیان گذشته در کشورهای مختلف نشان داده که برای کوبیدن مارکسیسم - لنینیسم و برای نابود ساختن مارکسیست - لنینیستها، این خائنین تا حدی فراتر از تصور حاضرند به نوکری و جاسوسی بورژوازی و خرده بورژوازی در آیند. ما خود در کشورهای آسیی شاهد بوده ایم که این خائنین داغ ننگ خورده لیست نام صدها نفر از مارکسیست - لنینیستها را که به خاطر انحراف اینان و به خاطر پشت کردنشان به انقلاب و مردمان آنها جدا شده اند، درست در اختیار حکومت‌های ارتجاعی گذاشته و در دستگیری و محابودی آنان با پلیس ارتجاع حاکم در این کشورها همکاری کرده‌اند.

این دشمنان شماره مارکسیسم - لنینیسم امروز در سطح جهانی در تلاشی تهنی کردن مارکسیسم - لنینیسم از محتوای انقلابی، توطئه‌گری علیه خلقها و خرابکاری در امر انقلاب خلقها و رهبری طبقه کارگرند و همانین خیانتها را از پرچم مارکسیسم - لنینیسم مرتکب میشوند و باند خائنین کهنه مرکزی نیز یکی از باند های کشتار

اند از این اردوگاه خیانت است. این خائنین به پولتاریا نه تنها خود دستگیر نمی‌شوند، بلکه در کار خرابکاری اند، سیاست‌ها را بطور غیر مستقیم نیز بوسیله کسانی که براحتی مورد سوء استفاده قرار می‌گیرند در سطح جنبش پخش میکنند و این قسمت ماجرا خطرناکتر است. اینان هم "امکانات" فریبده دارند و هم دم از وحدت و مبارزه می‌زنند و اینجاست که پای بعضی بسی اصولها خواهد لغزید و به الت دست‌انان تبدیل خواهند شد.

تروتسکیسم در سطح جهانی در حال رشد است. سازمانهای تروتسکیستی در گوشه و کنار جهان در حال فعالیت خرابکارانه اند. اینان خود به دو بخش تقسیم میشوند که هر دو بخش پیروم مارکسیسم - لنینیسم بر سینه چسبانده اند؛ بخشی تروتسکیستهای علنی و بخشی تروتسکیستهای غیر علنی "تروتسکیستهای خجالتی". تروتسکیستهای علنی لشکرا را اعزام میکنند که ما پیروان تروتسکی هستیم و به بخش و نشر آثار نیز می‌پردازند. با افشاگرهایی که لنین در زمان حیات خود از تروتسکی کرد و مبارزاتی که هم او و هم رهبران سترک دیگری چون استالین، مائوتسه دون، انور خوجه هوشی مین و جیاب علیه تروتسکیسم کرده اند، اینان تا حدود بسیار افشا شده اند. بخش تروتسکیستهای غیر علنی، تروتسکیستهای هستند که از اولیها به اصطلاح "زیرک" ترند. اینان در ظاهر گاهی فحشی هم به تروتسکی میدهند، اما در واقع از زهره داغترین پیروان اویند. اینان در سیاست تروتسکیستهای یکدستند. اما در تطبیقات به زمینه نگاه میکنند و همانند خود تروتسکی میتوانند در هر لحظه ۱۸۰ درجه با لحظه قبلی تغییر جهت دهند. از تبلیغ آتشین ایده های انحرافی تروتسکی و دفع جانانه از او تا فحش دادن به تروتسکی با پشتبند این جمله که "ولی بالاخره او هم در انقلاب اکتبر خدماتی کرد" انتشار گردان اینان زمینه کار است. اینان دیگر از خود تروتسکی هم ایورتونیست ترند، اینها "مثل اعلا" اورتونیسم اند. و در اینجا هم باز خطر اصلی اینها هستند. از انقلاب و مارکسیسم - لنینیسم و رهبری پولتاریا صحبت میکنند و همانسان که گفتیم "زمینه" ایجاد کند، فحشی هم به تروتسکی میدهند چنانچه های گوناگون نیز ببرد دارند. اما همه یکی اند همه تروتسکیستند، تروتسکیستهای غیر علنی

در وطن ما جز این دو دسته يك دسته تروئیسیت دولتی هم هستند کسه
 ازادانه در کف حمایت محمد رضا شاه انار ان جناب را چاپ و پخش میکنند .
 مارکسیستهای ناب طرفداران انقلاب صرفاً پرولتری هم بخشی از این
 موجودات موزی اند . اینها سعی دارند تیشه را به ریشه برینند . لنین را
 هم غیر مارکسیست و " کودتاجی " و " سارنکار " میدانند . اما زمانی که
 مارکس و انگلس موسیالیسم علمی را پایه گذاشتند و ماتریالیسم دیالکتیک را
 رهنمای عمل قرار دادند تا کنون هیچکس جز این " عالی جنابان ناهشیار "
 نتوانسته بفهمد مارکس چه گفته و چه خواسته و حالا اینها هستند که
 با رسالت پیاده کردن تئوریهای مارکس با بحرصه هتی گذاشته اند و بسا
 هت بر سر خلق الله کافه تریاهای غرب را مامن خود ساخته و به پرگوشی
 پرداخته اند . انقلاب کبیر اکبر از نظر اینان کودتای شبه انقلابی یسوده ،
 لنین ، استالین ، مائوسه دون ، انورخوجه و هوشی مین از نظر این دن
 کیشوتهای صحنه نبود ایدئولوژی افرادی منحرف از اصول " مارکسیسم "
 بوده اند . انقلابهای عظیم چین و ویتنام و کامبوج از نظر این حضرات انقلاب
 بهای خرده بورژوازی اند . و حال پس از سالیان دراز گمراهی بشریت فلان
 اسمان باز شده و این آقایان پرگو و پر مدعا و بی عمل از ان افتاده اند تا
 در سایه لفاظی های بی سرو ته وجداتی خلق خود را از عمل انقلابی و
 از مردم ، کشتی شکسته انقلاب پرولتری را نجف دهند و راه رایبه ایندگان
 بنمایانند . این موجودات زبون و تهی معز نیز در سطح جهانی با تکیه
 به یاریهای بورژوازی مشغول خرابکاری در صف انقلابند . اینان دشمنان کینه
 توز خلقهای تحت ستم اند .

از این گروهها که بگذریم میرسیم به مارکسیست - لنینیستهای " مستقل "
 (یعنی نا مستقل) . اینها همانهایی هستند که زمانی خیلی زور زدند با علم
 کردن " وجه تولید آسیائی " و تعلیم من در آوردی از ان ثابت کنند کسه
 اوضاع اقتصادی - اجتماعی ایران سیر تکاملی خاصی داشته و مارکسیسم -
 لنینیسم که برای جوامع اروپاست در ایران قابل پیاده شدن نیست و بنابراین
 این انقلاب ایران انقلابیست ایرانی که هیچ ارتباطی به مارکسیسم - لنینیسم ندارد
 " وجه تولید آسیائی " میتواند معجزی را که آقایان میخواستند بکند . و

قبولیت جهانی بودن مارکسیسم - لنینیسم نزد توده ها این سلاح را از دست آنها گرفت. آنها مجبور شدند این سلاح را زمین بگذارند. اما بلافاصله به جای این سلاح مارکسیسم - لنینیسم مستقل را برداشتند.

مارکسیسم - لنینیسم مستقل در کشورها در مرحله‌ی بهانه‌ی بی‌استعدادی هم "انقلابی" بودن و به مبارزه مسلحانه و انقلاب به اصطلاح اعتقاد داشتن و هم در برابر رویزونیستهای مسکو و کمیته مرکزی و توطئه گریهای ضد انقلاب - یی این خائنین موضع نگرفتن. با این عنوان که "ما مستقلیم" ما در "دعواهای چین و شوروی وارد نمی‌شویم" و اینگونه اباطیل و گویی که سوسیال امپریالیسم روس تاکنون از طریق طرحهای خائنه و ضد انقلابی، از طریق کمک به دولتهای ارتجاعی و ضد ملی و از طریق احزاب دست نشانده اش کم در انقلابات خلقهای جهان و این منطقه و وطن ما، خرابکاری کرده و بهجنش انقلابی در همین منطقه و وطن ما زبان رسانده است. و گویی که "دعوی" بین چین و شوروی بر سر کله پاچه است! البته شاید اگر بر سر کله پاچه بود وارد میشدند) نه بر سر همان چیزی که آنها مدعیند اعتقادشان است. آیا میان بین الملل لنین و بین الملل دوم میشد "مستقل" ایستاد؟ ایمن "استقلال" در تکامل خودش کم می‌رسد به جایی که مارکسیستهای "مستقل" در ظاهر تمام کشورهای سوسیالیستی را محکوم کنند. و در واقع امر به نشر مواضع سوسیال امپریالیستهای روس بپردازند و در اینجاست که دیگر استقلال را این مارکسیست - لنینیستهای "مستقل" صد درصد میشود. مارکسیسم - لنینیسم "مستقل" بدان معنی که این حضرات در پی علم کردن اند. چیزی است که اصلاً نمیتواند وجود داشته باشد. ما بپرسیم یا مارکسیست - لنینیستیم و در جبهه پرولتاریای جهان و یا غیر مارکسیست - لنینیستیم و در جبهه دیگر. هر چه بکنیم در یکی از این دو اردوگاهیم. چیز مستقلی به ان معنایی که نمایان مستقلین!! مدعی اند در این میان نمیتواند وجود داشته باشد. نمیتوان هم مارکسیست - لنینیست بود و هم میان مارکسیست - لنینیستها و دشمنان "مستقل" ایستاد. نمیتوان هم مارکسیست - لنینیست بود و زمانی که اینهمه خیانت به مارکسیسم - لنینیسم میشود، همه را دهد و "مستقل" خاموش ایستاد. چنین چیز "مستقلی" که آنها میگویند و آنها

هم میگویند) اصلاً وجود ندارد، و اینها آنها خودشان هم خوب میدانند که این "استقلال" شان از زمانی، در سخن پیش آمده که در عمل تمایل پیدا کرده اند به رفتن زیر پرچم خائنین به مارکسیسم - لنینیسم؛ از این گذشته از مارکسیسم - لنینیسم مستقل سخن گفتن بطور غیر مستقیم ایده وجود مارکسیسم - لنینیسم وابسته را شایع ساختن است و این خود خیانت است به مارکسیسم - لنینیسم؛ مارکسیسم - لنینیسم وابسته و مستقل ندارد؛ مارکسیسم - لنینیسم است با روابطی رفیقانه بر اساس انترناسیونالیسم پرو-لتری مانند چین البانی، کوه، ویتنام و کامبوج؛ یا غیر مارکسیسم - لنینیسم است و ضد آن با روابط برادری، مانند رابطه کشورهای اروپای شرقی و احزاب روزیونیستی دنیا با مسکو. انقلاب وطن ما علیرغم میل این آقایان "مستقل"؛ و اربابان غیر رسی شان روزیونیستهای مسکو انقلابی خواهد بود با پیوند های استوار و گسترده؛ پیوند های انترناسیونالیستی با جبهه مارکسیسم - لنینیسم و خلفها و مبارزاتی اشقی نباید بر باد شمنان رنگ رنگ مارکسیسم - لنینیسم. در اینجا اینها هم باید بگوئیم که پیروان همه این فرق یاد شده چون هیچکدام اصولی ندارند و بواسطه میتوانند با همدیگر جا عوض کنند؛ و این است که میتوان کسی را امروز جزو مارکسیستهای ناب دید و فردا جزو مارکسیست لنینیستهای "مستقل" و پس فردا جزو تروتسکیستها و یا کسانی را یافت که مخرج مشترک همه اینها باشند و به اصطلاح "همه چیزهای خوب را از همه فرق بگیرند" اینهم از محاسن بی اصولی است. از این فرق ضد مارکسیستی لنینیستی بگذریم باید از ایدهای انحرافی دیره و کانون شورشی و موتورهای کوچک و بزرگ هم به عنوان خطن غیر مارکسیستی - لنینیستی نام ببریم که این جزوه به تمامی در خدمت نشان دادن است.

حالا ما در یک چنین اشفته بازاری قرار داریم - آیا در چنین شرایطی حکم دادن که "ما بیشتر از هر وقت به پواتیسین احتیاج داریم تا به شور-پسین" نادرست نیست؟ آیا در چنین وضعیتی چنین حکمی دادن سپردن کودک انقلاب بدست گرگهای بیرحم نیست؟ انقلاب فلسطین باید برای ما

بزرگترین آموزشگاه باشد چرا که انقلاب فلسطین به این روز افتاده ؟ چرا رهبری انقلاب شده بزرگترین سند راه انقلاب ؟ چرا کسی که ذره بی لیاقت رهبری نداشته در امر قراوه گرفته ؟ آیا نه از این روست که پراتیسیتها جنگ شورسینها را گرفته اند ؟ آیا نه از این روست که در انجا هم پنادرست گفته شده به پواتیسین بیشتر احتیاج داریم تا به شورسین ؟ نه رقا ما حق نداریم اشتباهات دیگران را تکرار کنیم . ما اکنون بیش از هر وقت به شورسین های انقلابی و پرورش یافته در کوران مبارزه نیازمندیم . شورسین هایی که ماهیت یک يك انحرافات را افشا کرده ، انقلاب را از افتادن بدام آنها هبون دارند . شورسین هایی چون لنین مائوتسه دون ، انورخوجه و هوشی مین . شورسین هایی چون حیدر عمو اوغلی کبیرمان که بتوانند برای این توده به خشم آمده و آماده ، مبارزه برنامه عملی تهیه کنند ، بتوانند مشکلات گونه گون جنبش را حل کنند ، بتوانند به اینهمه مسائل حل نشده جنبش ما پاسخ گویند و بتوانند این کتی را تا رسیدن به ساحل پیروزی از دشوارترین گردابها ، سهخاکترین امواج و تنگترین گذرگاهها به سلامت بگذرانند و انسان که شناخته است ناخدا نشین کنند . ما به شورسین هایی احتیاج داریم که به گفته مائوتسه دون " بر مارکسیسم - لنینیسم بطور سیستماتیک و نه بریده بریده ، در ارتباط با عمل و نه جدا از آن مسلط باشند " . تا قدرت زنده به انقلاب ما را وسیعاً بالا ببرند و انخواه از دام دشمنان و اشتباهات دوستان محفوظ دارند . " بدون داشتسین شورسین هایی مسلط بر مارکسیسم - لنینیسم ، کار آزموده و پرورش یافته در عمل که بتوانند انقلابی دشوار چون انقلاب وطن ما را رهبری کنند ، همسه قهرمانیها و جانبازتهای تمامی پراتیسیتها به هدر خواهد رفت . همانسان که تاکنون چندین بار در وطن خود شاهدش بوده ایم . هشتاد و سه سال ۲۰ هزار پراتیسین در اردن یکجا قتل عام شدند . چرا ؟ فقط چون ملک حسین خائن است ؟

امروزه یک درستی و حقانیت این آموزش لنین کبیر که " بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی نیز نمیتواند وجود داشته باشد " همچنان برای همگان به اجابت رسیده که انهایی نیز که با تمام امکانات خود میکوشند تئوری را

خاك بر سر كنند، در بالای در دكانشان اين جمله نئين را مينويسند . انوقت ايا در چنين شرايطی ميتوان نقان شوری را در انقلاب دست کم گرفت؟ ايا يك انقلاب را سراغ داريم که بدون داشتن رهبری سياسی قادر و آگاه پيروز شده باشد؟ و ايا هريك از ما چندين جنبان ونهضت و انقلاب را سراغ داريم که دقيقاً به خاطر نداشتن رهبری سياسی و آگاه و کاربريسا شکست روبروشده اند؟

رفيق شهيد احمد زاد مينويسد "ما در تاريخ تجربيات انقلابی ونهضت کمونيستی بين المللی قرن اخير اساساً با سه نوع مبارزه روبرو هستيم؛ ايدئولوژيک، اقتصادي و سياسی . اگر توالی تاريخی اين تجربيات را در نظرسير گيريم نيك مي بينيم که چگونه به نحو روز افزونی از نقش مبارزه شوریک و اقتصادي دی کاسته شده، و مبارزه سياسی بيش از بيش مرکز مبارزه انقلابی سيطره يافته . کافيست نگاهی به اسناد جنبش کمونيستی بيفکنيم تا کم شدن اهميت شوری را در قايمه با مبارزه سياسی عملی در يابيم؛ کاپيتال، انٹی دورينگ چه بايد کرده دموکراسی نوين و غيره . . ." (ص ۹۶-۱۰۵)

پيش از اينکه ببينيم رايستی از اهميت مبارزه ايدئولوژيک و اهميت شوری کم شده يا نه؟ بايد ببينيم اصلاً درک رفيق احمد زاده از مبارزه ايدئولوژيک چیست؟ آيا درک رفيق احمد زاده از مبارزه ايدئولوژيک بوجود آمدن مکاتبی جديد است جز سوسيالیسم علمی که بالطبع بايد منسوخ کننده سوسيالیسم علمی و بنامبنده اساسی ديگر باشند، يا نه، مبارزه ئی است که بر اساس اصولی که بنيان گذاران اين دانش پی رخته اند بايد صورت گيرد، جهت تطبيق درست آن بر جوامع مختلف و تکامل آن به عنوان يك علم؟

در يک کتب کاپيتال، انٹی دورينک، چه بايد کرد و دموکراسی نوين نشان ميدهد که درک رفيق احمد زاده از مبارزه ايدئولوژيک - اقلاد را اينجا، در کتاب دست اولی است. برخی از اين کتابها، يا يمواسا - مارکسيسم اند و مصالحی هستند برای تبیین اصول اين مکتب و پايه گذاری آن و برخی مبارزه ئی در راه تطبيق اين دانشش و تلاشی در راه تکامل آن . برای پايه گذاری يك مکتب فکری به پيروزی رسا - نديش در نبرد با مکاتیب کهنه و تبیین اصول ان مصالحی ديگر لازم است و برای پايه کردن اين مکتبند وين شده در جامعه ئی صالحی ديگر .

گابیتال واتنی دورینگ و دیگر آثار مارکس و انگلس نوشته شدند تا یکسری مسائل را که حلشان برای پایه گذاری این مکتب (مارکسیسم - سوسیالیسم علمی) و تدوین آن به صورت یک سیستم علمی کامل لازم بود حل کنند و این کار را کردند و این سیستم ساخته شد. از آن پس دیگر صحبت از تطبیق این سیستم ساخته شده در جوامع دیگر و تکامل آن به عنوان یک دانش زنده و تکامل یابنده است.

مبارزه ایدئولوژیک یعنی مبارزه برای طرح ایدئولوژی بورژوازی در تمام زمینه ها و حفظ اصول مارکسیسم - لنینیسم از دستبرد دشمنان. مبارزه ایدئولوژیک یعنی مبارزه فی که وجود دارد بین انبثائی که مارکسیسم - لنینیسم انقلابی را درست کرده اند و شرایط جامعه خود را خوب شناخته اند و این قدرت و خلاقیت فکری را دارند که بتوانند عام مارکسیسم - لنینیسم را بر خاص جامعه خود تطبیق دهند و با انبثائی که به شیوه ریزینویستی یا دکماتمیستی به این دانش برخورد میکنند و با انبثائی که از مارکسیسم درک درستی ندارند و جامعه خود را و ویژگیهایش را نمی شناسند و قدرت پیاده کردن این اصول عام را در این شرایط خاص ندارند.

مبارزه ایدئولوژیک یعنی طرح و برخورد عقاید مختلف برای حل مسائل تئوریک جنبشهای انقلابی به آنکه به اصول مارکسیسم - لنینیسم. در اینجاست که مینیم اصلا درک رفیق احمدزاده از مبارزه ایدئولوژیک درک نادرستی است و بناچار استدلالش نیز برای کاهش اهمیت مبارزه ایدئولوژیک استدلالی نادرست. او انتظار دارد مرتب کتب پایه فی جدیدی نوشته شود و به عبارت دیگر مکتب علمی جدیدی در این زمینه بوجود آید تا از اهمیت مبارزه ایدئولوژیک کاسته نشده باشد. نه اینکه این دانش درست شناخته شود و درست در جوامع مختلف پیاده شود و با پیشرفت دانش بشری و تحولات اجتماعی تکامل یابد.

و حال برگردیم بر سر اصل مطلب که آیا اهمیت مبارزه ایدئولوژیک و اهمیت تئوری از زمان مارکس به اینسو مرتب کاسته شده (و بدین ترتیب در آینده

شیخی نزدیک نیز به سفر خواهد رفتند. یا نه؟ اهمیت این مبارزه روز بروز
 و در وقت گناهتک با وحدت کوی مبارزه سیاسی بیشتر و بیشتر گردیده و میگردد؟
 اگر تعریف مبارزه اید ولوونیک را پذیرفتیم پس باید بپذیریم که هر چه دامنه انقلاب
 گسترده تر میشود، هر چه مبارزه سیاسی در کشورهای بیشتر برآید، مایه
 مسائل تئوریک تازه و وسیعتری طرح میگردد و یافتن جواب درست برای این
 مسائل نیز امکان پذیر نیست مگر پس از یک مبارزه اید ولوونیک بین نظرات مختلفی
 که بر سر حل این مسائل ارائه میشوند.
 هر چه نظریهای انحرافی و نظرات غیر مارکسیست-لنینیستی و ضد
 مارکسیست-لنینیستی بیشتری در سطح جنبش جهانی کومینش طرح شود، مبارزه
 اید ولوونیک برای پاک نگهداشتن مارکسیسم-لنینیسم انقلابی از ولوونیک این اثر
 ریه اهمیت افزونتر خواهد بود. اولین ترتیب به هیچ عنوان نمیتواند مبارزه سیاسی
 گسترده باشد و انقلاب مسئله روز مردم تحت ستم در جهان شوند، و بعد مبارزه
 اید ولوونیک اهمیت خود را از دست بدهد، یعنی که این مبارزات وسیع سیاسی
 در جوامع مختلف مسئله تئوریک حل نشده ای نداشته باشند، اگر درست است
 است که "مبارزه سیاسی عظیم سراسر جهان را فراموش کرده" این مبارزه در هر
 گوشه جهان که برپاست دارای مشکلات تئوریک خاصی است که تا
 حل نشود مبارزه سیاسی عظیم نیز به پیش نخواهد رفت. اگر درست است
 که بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی نیز نمیتواند وجود داشته باشد و اگر
 درست است که با وجود جهانشول بودن مارکسیسم-لنینیسم انقلاب هر کشور
 مسائل خاصی دارد که باید بوجه انقلابیون همان کشور باز تاکید میکنیم بنا
 تکیه به اصول مارکسیسم-لنینیسم حاصل گردد. از روی هیچ انقلابی نمیشود آتیه
 برداشت پس در عبادت با رشد جنبش انقلابی اهمیت تئوری انقلابی نیز افزون میگردد
 اگر کتابهایی که رفیق احمدزاده بر پیشبرد امروز در مبارزه بین کومینتسها
 و مخالفینشان دیگر نقش نداشته اند و از میدان خارج شده بودند آثار دیگری
 نیز بوجود نیامده بود، "مبارزه سیاسی عظیم" نیز بدون کمک تئوری به پیش
 میرفت (به پیروزی نمیرسد) و آنوقت میشد گفت اهمیت تئوری کم شده است. احسا
 اگر امروز نیز همین آثار همان قوت اولین روزهای نگارششان ابزارهای مهم
 مبارزه کومینتسها بودند و گذشته از آنها در آنها اثر با اهمیت دیگر نیز به آنها اضافه

شده اند و باز هم ضرورت تحقیقها و تحلیل‌های بیشتری در همین زمینه بر سر مسائل نوین جنبش و دگرگونی‌های جدید شرایط در هر يك از کشورهای جهان احساس میشود. این نمیتواند دلیل کم شدن اهمیت مبارزه تئوریک باشد. هر يك از جنبش‌های انقلابی که به پیروزی رسیده اند، یگانه مبارزه ایدئولوژیک در خود دارند و ایا اصولاً ممکن است هیچ جنبش انقلابی بدون حل مسائل تئوریک خاصش بتواند در زمینه عطفی پیشرفت کند، از این گذشته مبارزه عظیمی که امروز در جریان است يك مبارزه عظیم ایدئولوژیک است که در تاریخ جنبش کمونیستی از نظر وسعت و اهمیت خود بی نظیر است. و این درست در زمان ماست. ایا میتوان اینها را دید و باز هم گفت اهمیت مبارزه ایدئولوژیک و اهمیت تئوری کم شده است؟

دیره و منی چریکی نه ما چنین گفتیم و ما نیز چنین اعتقاد یافته ایم که اهمیت تئوری و اهمیت مبارزه ایدئولوژیک کاهش یافته و بنابراین ما امروزه بیش از هر زمان به پراتیسین احتیاج داریم تا به تئوریسین. مسائل تئوریک جنبش‌های انقلابی در سراسر جهان بوسیله کاسترو و دیره و مارکلا حل شده است. هیچ مسئله حل نشده‌ای وجود ندارد، گروه‌های مسلح باید بوجود آورده و با این گروه‌های برخی از عناصر منفور را ترور کرد و برخی از موسسات دشمن را منفجر کرد، بعد علت و چگونگی این عطیات را توضیح داد. پیرامون این عطیات نظامی جنبش متحد میشود، توده‌ها خود بسیج میشوند و بیباک میخیزند. انقلاب - که ما آنرا با چند ترور آغاز کرده ایم - به اوج خود میرسد و پیروز میشود. مگر دیره به ما نگفته که "تنها موتور کوچک مسلح است که میتواند موتور بزرگ توده‌ها را به حرکت در آورد"؟ و "چرا قیام کار توده‌هاست؟ مگر تجربه کوبا نشان نداد که يك موتور کوچک و مسلح میتواند قیام را آغاز کند و به تدریج توده‌ها را نیز به قیام بکشانند؟" کیه تی به این تعزیری، با چشم بسته میتوان خواند، فقط نیاز به مجری دارد، و این است که ما بیش از هر وقت نیاز به پراتیسین داریم تا به تئوریسین.

این پرت افتادن ما از مرحله و این تصور نادرستمان در مورد اهمیت تئوری، مبارزه ایدئولوژیک و رهبری سیاسی جنبش باعث میگرد که شعارهای نادرست برای جنبش طرح کنیم و احياناً برخی را نیز بدنبال خود کشیده، خساراتی را برای جنبش

باعث گردیم .

یکی از این شعارها همین شعار پرورش‌گادر "سیاسی نظامی" (یعنی گادر نظامی) به جای گادر سیاسی است در این مرحله و جنبش انقلابی را گرفته نظامیگری و خردی گاری کردن که از آن زیاد سخن رفته است . یکی دیگر این شعار است : " وظیفه هر محفل و هر گروه انقلابی است که با هر امکانی که دارد و به هر شکلی که میتواند ، مبارزه مسلحانه را آغاز کند و ضربات خود را بر دشمن فرود آورد . " (رفیق احمدزاده ، تحلیلی از شرایط جامعه ایران ص ۱۴) این شعاری است صد در صد غلط . تعیین تکلیف کردن خطا و زیانبار برای جنبش است . شعاری است که نیروهای انقلابی را به راحتی به دم تیغ دشمن میدهد و خساراتی جبران ناپذیر برای جنبش میتواند به بار آورد .

اگر راستی همه " محفلهای و گروهها " این شعار را پذیرفته بودند و با هر امکانی که داشتند بفرار آغاز مبارزه مسلحانه (یعنی عطیات نظامی منفرد) افتاده بودند ، خیال ممکن است چند تائی پلیس و ساواکی بیشتر کشته شده بودند ، اما ما نیز صد ها تن از بهترین رزندگان جنبشمان را از دست داده بودیم . حاصل پذیرفتن این شعار میدانید چیست ؟ . . . " سه نفر از اعضای یک گروه انقلابی برای گرفتن اسلحه پاسبان پست خیابان ایران با گارد به او حمله میکنند . پاسبان مجروح میشود و مهاجمان رزین بدون بدست آوردن سلاح او اقدام به فرار مینمایند ، در این موقع پاسبان از موقعیت استفاده کرده به طرف آنها تیراندازی میکند . یکی از انقلابیون از پشت مورد اصابت گلوله واقع شده و شهید میگردد . نفر دوم در موقع فرار با اتومبیلی تصادف کرده و او نیز به شهادت میرسد . اما نفر سوم موفق میشود از دست مأمورینی که وسیعاً به تعقیب آنها پرداخته بودند گریخته خود را نجات دهد . " (نبرد خلق ص ۴۱) این سه جوان یک محفل انقلابی تشکیل دادند و کتاب رفیق شهید احمدزاده را نیز کثیر آورده و خوانده‌اند . دیدماند او میگوید : " پیشاهنگ در شرایط گمنامی نمی تواند پیشاهنگ باشد مگر آنکه یک چریک فدائی خلق باشد . . . و وظیفه هر محفل و هر گروه انقلابی است که با هر امکانی که دارد و به هر شکلی که میتواند مبارزه مسلحانه را آغاز کند . " آنها هم به عنوان یک محفل انقلابی ، با بخش از یک محفل انقلابی - امکانی که داشته‌اند ، یک کارن اشیزخانه یا احتمالاً یک یا چند چاقوی ضامن دار بوده و شکلی که میتوانستند این مبارزه را شروع کنند - با خیال میگرداند می

توانند - کشتن و خلع سلاح کردن پاسبان پست محله بوده است . آیا راستی ما با چنین شیوه هایی میخواهیم انقلاب کنیم ؟ نه رفقا . هیچکس حق ندارد چنین جوانانی پر شور و نا آگاه را دست خالی به جنگ دشمنی آنها خطرناک و وحشی و خونخوار بفرستد . این غلط است . غلط است و غلط است و غلط تر از آنستکه ما امروز نیز هنوز پس از سه سال که داریم نتایجش را به این روشنی میبینیم باز هم همان غلط را تبلیغ کنیم . رفقای چریک ما در نهالهای این خبر مینویسند : " این خبر نشانه دیگری از تشکیل گروههایی است که قصد مسلح شدن را دارند . ما به انقلابیونی که این چنین شجاعانه و بی مهابا برای رهایی خلق جان در کف نهادماند ، درود فرستاده و خاطره این داور زنده شهید را گرامی میداریم ."

(همانجا)

اگر راستی معتقدید این رفقای شهید شجاع و مهابا جان بر کف در راه رهایی خلق بودند ، آیا معتقد نیستید که حیف بود اینچنین رفقای ، برای گرفتن یک هفت تیر از دست برونند ؟ این هفت تیر پاسبان در صورت تصاحب شدنش چه دردی از دردهای جنبش ما را میتوانست دوا کند ؟ آیا راستی کمبود جنبش ما اسلحه است ؟ رفقا !! اینگونه بیراهه ها را تبلیغ نکنید ، جوانان مردم را اینچنین به قتل قربانی شدن تشویق نکنید . جنبش رهایی بخش خلقهای ما به این رزمندگان دلیر نیاز دارد - درست است که انقلاب قربانی میخواهد - اما نه به این مقلی . لنین گفت : " ما بر آنیم که با قربانی کردن یک انقلابی ، حتی در آزادی ده نفر رزق ، تنها در صفوف خویش بینظمی بوجود میآوریم ، صفوفی که حتی با نیروی موجود انقدر فقیر است که قادر به انجام تمام کارهایی که کارگران "خواستار" آن هستند نمی باشد ."

(رویداد های نو مسائل کهن) حال ما " پیروان " لنین میگوئیم ، قربانی کردن حتی ده انقلابی در آزادی گرفتن یک هفت تیر ضربه به دشمن زدن است و خدمت به صف انقلاب . باز هم میبینید رفقا یا لنین از مرحله پرت بوده یا ما پرتیم .

انقلاب مردم ما با همه نیرویی که دارد هنوز خیلی فقیر است . ما باید از جان انقلابیون در برابر دشمن تا آنجائی که ممکن است حفاظت کنیم . بسه هیچ عنوان نباید یک رفیق انقلابی را حتی در آزادی ده نفر رزق بدسیم . باید از هدر رفتن نیروها جلوگیری کنیم . باید در هر مرحله ضروری ترین کار را بیاوریم ،

و نیروها را روی انجام دادن آن متمرکز کنیم. باید رهبری را از دست تفنگ بگیریم، باید به رهبری سیاسی ارزش در خور را بدهیم. باید راستی با تمام وجود ایمان داشته باشیم که "بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی هم نمی تواند وجود داشته باشد". باید مبارزه را تدارک ببینیم و آغاز کنیم. باید انقلاب امروز دیگر بپذیریم که شعار: "هر محفل و هر گروه انقلابی باید با هر امکانی که دارد و به هر شکلی که میتواند مبارزه مسلحانه را آغاز کند" غلط است و نیروها را به هدر میدهد.

ببینید رفقای انقلابی ویتنام در آغاز کردن مبارزه مسلحانه تا کجا مدت و حسابگری کردند تا توانستند چنان حماسه‌ای را بیافرینند: "راوت ۱۹۴۴" (یعنی پس از حدود ۲۰ سال کار سیاسی و تشکیلاتی که در برخی مراحلش یک تئوری حاکم رویتنام بارها خونین ترور رند مخترع آن یک تئوری بی بود که امروزه رویتنام حاکم است) کمیته مرکزی این خطابه را به خلق اعلام نمود: "برای خود اسلحه تهیه کنیم و به خاطر بیرون راندن دشمن مشترک خود را آماده سازیم". در همه جا انقلاب ترویج میشد. در بعضی مناطق - بطور مشخص پایگاههای انقلاب - توده‌ها بی‌صبرانه منتظر عمل بودند ولی حزب بداند آنها رهنمود میداد که زمان مناسب برای انقلاب هنوز نرسیده است (چه حزب اپورتونیست و تسلیم طلب و غیر انقلابی!!) در اکتبر ۱۹۴۴ رفیق هوشی مین شخصاً دستور به تعمیق انداختن قیامهای توده‌ای در نواحی کائو بانگ، بک کان و لان سو را به خاطر مهیا نبودن شرایط ضروری اجرای آن صادر نمود. کمیسیون دائمی کمیته مرکزی مبارزه مسلحانه‌ای را که بتاريخ ۱۱ نوامبر ۱۹۴۴ در فونای - دینه کا شروع شده بود، شدیداً مورد انتقاد قرار داده انرا به عنوان عمیق خود بورژوازی خواند، که قدرت قیام کنندگان را قبل از موعد معین به ممرض نمایش میگذاشت. "تاریخ مختصر حزب زحمتکشان ویتنام ص ۲۲" - ببین - تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟

باز هم از شعارهای غلطی که به همین دلیل بی توجهی به جمعیت تئوریک و نقش رهبری سیاسی میدهم شعار عدم لزوم حزب کمونیست برای رهبری ما - روزه و نشان دادن نیروی چریکی به جای آنست. رفیق احمد زاده میگوید: "از یکطرف ما با تاکید مائو و خیاب در نقد رهبری کننده حزب کمونیست در جنگ

مسلحانه توده‌ئی هو اجه بودیم و از طرف دیگر روی دبره بجا بیگفتگفته
 پیشاهنگ لزوماً حزب مارکسیست - لنینیست نیست - نیروی چریکی نطفه حزب
 است، چریک‌خود حزب است. (ص ۹۸ - ۹۷) فیلاخره رفیق احمد زاهد منظور بر مرا
 بر نظرماتئور جیب و مارکس و انگلس و لنین و استالین و هوشی عین و انور خوجه
 و همه رهبران مارکسیست - لنینیست خرچیح میدهد و هیذیرد که چریک
 خود حزب است و آنوقت عملاً این شعار تجفیش می‌شود که: "از تلاش برای
 ختنن حزب کمونیست دست بردارید، هر کس مجزاً به کار چریکی بپردازد" و
 تکمیل این نظر نادرست چنین میشود که: "اتحاد تمام گروه‌ها و سازت
 مانهای انقلابی و ضد امپریالیستی که مشی مبارزه اشکافانه را چه در شهر
 و چه در روستا بپذیرند افری است بسیار جزمتر و نیروی تراز اتحاد نیروهای
 پرولتری در چهارچوب حزب طبقه کارگر" ایجاد جبهه واحدی قیل از ایجتاد
 حزب طبقه کارگر در دستور روز انقلابیون قرار نگیرد. (احمد زاهد ص ۹۶)
 در مورد اهمیت حزب و اهمیت رهبر حزب در جریان انقلاب از مارکس
 امروز سخن بسیار گفته شده و اینهم یک اصل عام است - چیزی نیست که
 "شرایط شخص" تغییر کند، تجربیات انقلابی نیز نشان میدهد که مسئله
 رهبری - بز مسئله‌ئی است حیاتی و تعیین کننده - هر نظریه‌ئی که نخواهد
 از اهمیت رهبری حزب کمونیست در جریان انقلاب از اولین روز تا پیروزی انقلاب،
 ساختمان جامعه سوسیالیستی و رسیدن جامعه به هر جامعه کمونیستی ذره -
 ئی بکاهد نظریه‌ئی است غیر پرولتری و غیر کمونیستی - حزب کمونیست
 ستاد رهبری کننده انقلاب و "پیشوای سیاسی طبقه کارگر" است و ذره‌ئی
 کاستن از ضرورت تشکیل هر چه زود تر آن و در شرایط اختیاری به طور
 مشخص پیش از تشکیل جبهه و بدور افتادن از مارکسیسم - لنینیسم و پشت
 کردن به صالح طبقه کارگر است.

جبهه‌ئی که رهبریش بدست حزب کمونیست نخواهد بود جبهه‌ئی که کار کمونیست
 لنینیست‌ها میخواهند نیست. جبهه‌ئی که خرد به روز رازی میخواهد و با حسیق
 ند آرم اثر تبلیغ کنیم. ما موظفیم و عین حال که بدست هریراد را انقلابی را برای همکاری
 می‌فشاریم و استیمان را برای زمین هم همان انقلابی، با هر ساز زمان و گروه کمونیست نیز
 در راه ایجاد جبهه متحد خلق برآز است نیروی اصلی خود را روی تشکیل جبهه

طبقه کارگر متمرکز کنیم و بطور مشخص برنامه داشته باشیم و وارد عمل مشخص شویم برای ایجاد آن.

ما عموماً اعتقاد داریم که مبارزه‌ای که رهبرش دست يك حزب کمونیست راستین نباشد، در هر لحظه امکان شکستش هست در هر لحظه امکان افتادنش به دام دشمنان هست و در هر لحظه امکان انحرافش از راه درست هست. و این سخن که "چریک خود حزب است" و حزب برای افاز انقلاب ضرورت ندارد و این شعار که جبهه باید پیش از حزب تشکیل شود، سخن و شعاری است غیر پرولتری غیر مارکسیست - لنینیستی و در تحلیل نهایی در خدمت حربه پرولتری نه در خدمت پرولتاریا.

ما باید بفرغیم این سخن و این شعارهای آموزشی تئوریک و تجربی ما تعطیل طول عمر تاریخ جنبش کمونیستی جهان را بدیوار نو به دیوار نو به دیوارهای دیوارهای برافراشته ایم و این نکته روشن است که تا یکجا بخطا رفته ایم. شعاری نیز برای حل مسئله وحدت داده شده که "وحدت بیامون مبارزه مسلحانه". اینهم باز شعاری است نادرست که باز به خاطر همان بی توجهی ما به اهمیت تئوری و نقش رهبری سیاسی جنبش داده شده که ما در بخش‌های تشکیلات و وحدت مصلحتاً بدان خواهیم پرداخت.

۴- مسائل تشکیلاتی جنبش را نمی بینیم

بخشی از مسائل عمده انقلاب که نه تنها پرورزی، حتی حرکت اولیه چون انقلاب نیز در گرو حل آنهاست مسائل تشکیلاتی جنبش است. جنبشی که مسائل تشکیلاتی‌اش تنها معنی حل ندارد، نمیتواند به پرورزی برسد و انقلاب مردم فا اگر می بینیم در مراحل مختلفی که سر برداشته هر یک با

شکست روبرو شده، تا حدود بسیاری به خاطر همین حل نشدن مسائل
تشکیلاتی بوده است. برای اینکه روش‌تر نارسائیهای گذشته و نقصان
نهای حال بررسی شود، با توجه به شرایط کنونی جنبش‌مان این بحث
را به دو بخش تقسیم میکنیم

الف - تشکیلات تشکیلاتی

ب - سیاستهای تشکیلاتی چریکی

ج - سازمانهای مورد نیاز انقلاب

الف - شکلها و سیاستهای تشکیلاتی. بحث در اینجا بر سر ساختمان یک
سازمان انقلابی است.

سازمانی که برای پیادار ماعلیه رژیم پنتاتوری - فاشیستی پهنوی در شرایط
پلیسی ایران لازم است، سازمانی است که صد درصد زیر زمینی بوده و
اصول پنهانکاری در آن به تمام معنی رعایت گردد. به گفته لنین؟ پنها
- نگاری به درجه‌ئی شوط لازم یک چنین سازمانی است که تمام شرایط دیگر
(عده اعضا، گزین کردن آنها، وظایف و غیره) باید با شرط مذکور وفق
داده شود. (چه باید کرد ص ۴۶) بنابراین بهترین تشکیلات برای ما
ان تشکیلاتی است که گذشته از اینکه بتواند در شرایط دیکتاتوری وظایف
انقلابی خود را به بهترین نحو انجام دهد، پنهانکاری و اجرای سیستم
اطمینی نیز در آن راحتتر و سریعتر از اشکال دیگر امکان پذیر باشد. شکل
های مختلف تشکیلاتی را میتوان در نهایت به سه خانواده یا سه شکل کلی
تقسیم شان کرد.

۱ - تشکیلات مخروطی.

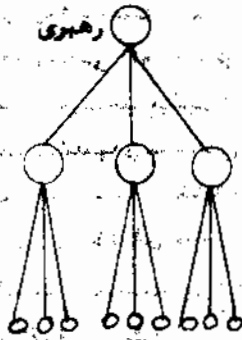
۲ - تشکیلات سناریتی.

۳ - تشکیلات زنجیری.

۱ - تشکیلات مخروطی. در این شکل سازمانی هسته های سه تا پنج

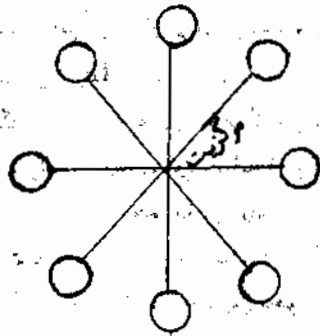
نفری ساخته شده، هر یک از این هسته ها بوسیله یک رابط با ارگانهای
بالا تر در ارتباط است، که آن رابط باز خود عضو هسته ای است که هسته
اثر بوسیله یک رابط باز به ارگانی بالاتر یا به رهبری متصل میشود. هر یک
از اعضای هر هسته، یک هسته سازمانی دیگر همانند هسته خود تشکیل

میدهد و بدین ترتیب سازمان به شکل مخروطی در حال گسترش است.



شکل این سیستم تشکیلاتی چنین است؛ برای افزایش تعداد افراد و هسته ها در این شکل تعداد طبقات (که در اینجا سه طبقه است) افزایش مییابد. در این شکل سازمانی هر فرد عضو یک هسته بیشتر نیست و بنابراین جزو یک یا هر فرد ۲ نفر را در هسته های سه نفری بیشتر نمیشناسد.

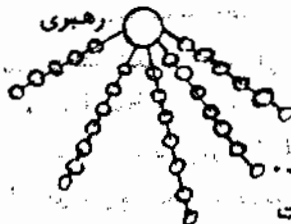
۲- تشکیلات ستاره ای: در این شکل تشکیلاتی، یک مرکزیت وجود دارد و



تعدادی هسته های ۲ تا ۵ نفری که در اطراف این مرکزیت اند و هر یک از اعضای رهبری بطور مستقیم با یکی از این هسته ها در تماس است. هسته ها خود با همدیگر ارتباطی مستقیم ندارند و رابطه هر هسته مستقیماً با رهبری است. برای افزایش تعداد افراد و هسته ها در این شکل سازمانی باید تعداد هسته ها (ستاره ها) را افزایش داد

و با افزایش هر ستاره، یک رابطه مستقیم با رهبری اضافه میشود. یعنی اصلاً افزودن یک ستاره جدید به پیکر سازمان وظیفه یکی از اعضای رهبری است.

۳- تشکیلات زنجیری: در این شکل افراد رهبری هر یک با یک عضو ارتباط دارند و هر عضو با یک عضو دیگر و به همین ترتیب یک نفر یک نفره زنجیره های



سازمان اضافه میشود. در اینجا دیگر صحبت از هسته های چند نفری نیست بلکه رشته های چند نفری است که هر یک از این رشته ها در بالا توسط یک نفر به مرکزیت سازمان متصل میشود. این شکل در مرحله ابتدائیش که هنوز به صورت

سازمان کامل و با مرکزیت در نیامده، شکل تبیینی خواننده میشود. در این
بقیه اشغال سازمانی نیز هر یک از خانواد رهایی از این سه شکل کلی اند. در
بهترین شکل تشکیلاتی برای مبارزه در وطن ما شکل اول است. سازمان
هسته های سه نفری و نه بیشتر. در شکل های سازمانی دوم و سوم اشکال
لاتی هستند که در این شکل نیست. مثلاً در شکل دوم هسته رهبری کسب
حساسترین بخش سازمان و هدف اصلی عملیات پلیس است همیشه با همسر
دستگیری در معرض خطر است. چرا که هر هسته مستقیماً به رهبری متصل
میشود و ضربه خوردن هر هسته بلافاصله احتمال ضربه خوردن رهبری را
در پی دارد و نفوذ پلیس در هر هسته بلافاصله احتمال شناخته شدن
رهبری را ارتباطاً با رهبری بسیار زیاد است. حداقل $1/3$ افراد سازمان
اگر هسته ها سه نفری باشند. فردی از اعضای رهبری را میشناسند و
و نفوذ در کنار این همه احتمال ضربه خوردن هسته رهبری، این مسئله
نیز هست که در صورت ضربه خوردن رهبری و پاره شدن ارتباطش بقیسه
سازمان تبدیل به هسته هایی خواهد شد که هیچ ارتباطی با هم ندارند.
از یکسو رهبری شدیداً در معرض خطر است و از سوی دیگر از بین رفتن رهبری
یعنی تلاشی کامل سازمان. در این شکل سازمانی بوجود آمدن هر هسته
جدید یعنی ایجاد یک رابطه جدید با رهبری و اصلاح این یکی از اعضای
رهبری است که هسته جدید را تشکیل میدهد و در اینجا است که باز به
اشکالی عمده بر میخوریم و آن محدود شدن کار سازماندهی در داخل
تشکیلات است. سازماندهی اصولاً وظیفه همیشگی هر فرد تشکیلاتی است.
و این وظیفه ای است که در عین حال که هیچوقت نمیتواند در بزومه فعالیت
لایت سازمان هدف، یا وظیفه اصلی قرار گیرد، در عین حال همیشه نیز
در کنار هر فعالیت دیگر باید انجام بشود. در این شکل سازماندهی در
واقع این وظیفه کاملاً میماند به عهده هسته رهبری و هسته های دیگر از
انجام آن معاف میشوند و این به معنی فلج شدن بخش‌ها در سازمان است.
این شکل در شرایطی استثنائی که مرکزیت را هیچ خطر لورفتن و
دستگیری تهدید نکند میتواند در بخشی از سیستم تشکیلاتی یک سازمان
مورد استفاده قرار گیرد. مثلاً برخی از سازمانهای انقلابی فلسطین، تشکیلات

خود را در داخل فلسطین اشغال شده بدین ترتیب سازمان میدهند. همه هسته ها با رهبری که در خارج از فلسطین است در رابطه اند و هیچ هسته شی هسته دیگر را نمیشناسد. در آن شرایط خاص رقای فلسطینی ما این شکل را بهترین شکل سازمانی برای خود تشخیص داده اند.

در شکل سوم سرنجیری اشکالات از اینهم بیشتر است. در اینجا باز به خاطر اینکه رشته ها به هیچوجه نمیتوانند تعداد زیادی را در برگیرند، مرتب باید رشته های جدیدی بوجود آید و رابطه جدید با رهبری برقرار شود. در داخل هر رشته اگر فرد نخواهد بین از دو نفر کسی که او را سازمان داده و کسی که خودن سازمانش داده - افراد دیگری را هم بشناسند، یکباره میزان ارتباطات حداقل ۵۰ درصد بالا میرود و در صورتی که هر فرد جز این دو نفر عضو دیگری را بشناسد، آنوقت دستگیر شدن هر فرد به منزله پاره شدن قسمتی از یکی از این رشته هاست از بدیه سازمان. در مورد شکل رنجیری در کتاب سازماندهی و تاکتیکها نوشته رقای مجاهد زیر عنوان "شکل تسمیحی" مطالبی گفته شده و ایراداتی به آن گرفته شده، که بجز در مورد عدم وجود مرکزیت در این شکل سقیمه ایرادات کاملاً درست است. کار کردن با این شکل سازمانی در صیحن ما تقریباً غیر ممکن است، چون همه ارتباطات - از بالا به پائین و از پائین به بالا - در این سیستم از طریق کانالهای تک نفره است. حساسیت نزد جنسی و سرعت واکنش در برابر اقدامات پلیس که از شروط رنده ماندن يك سازمان در وطن مساست، تقریباً به حداقل در آن وجود دارد. و این است که بهترین شکل است از نظر پلیس به از نظر ما. در شکل اول - مخروطنی - هیچیک از اشکالاتی که در این دو شکل وجود داشت، وجود ندارد. و به همین دلیل میگوئیم بهترین شکل سازمانی برای کار زیرزمینی است در وطن ما بویژه تا زمانی که تعداد افراد سازمان چندان زیاد نشده است. با انتخاب این شکل سازماندهی ما راحتتر میتوانیم اصول مخفی کاری را رعایت کرده و قوانین امنیتی را به اجرا بگذاریم. ولی باز آنچه با قدرت و اهمیت خود یکنی است مسئله رعایت این اصول و قوانین و داشتن سیاست درست تشکیلاتی است. هیچ شکل سازمانی خود بخود ضمیمه نمیکند. هویت ما در برابر پلیس و انجام وظایف

انقلابی‌مان نیست. بلکه این دانش سیاست درست و رعایت دقیق و همیشگی اصول منطقی کاری و قوانین امریتی از جانب ماست که می‌تواند ما را در برابر پلوس رژیم محفوظ داشته. میدان عمل‌مان را گسترش دهد و قادرمان سازد که وظایفی را که از ما خواسته است به انجام رسانیم (خواننده عزیزمان را رجوع می‌دهیم به جزوه "نگاتی چند درباره پنهانکاری" و در اینجا از تکرار گفته شده‌ها خودداری می‌کنیم).

سیستم خانه‌های تیمی که از طرف رفقای چریک و مجاهد برای کار در وطن ما بهترین شکل معرفی شده، صورتی از همان شکل مخروطی است، با حداکثر افراد در هر هسته، یا در هر خانه تیمی. یعنی در شکل‌های کلی سازماندهی بهترین شکل انتخاب شده، لیکن چگونگی تشکیل خانه‌های تیمی، چگونگی کار با این شکل و کار^۱ سیاست‌شکلیاتی رفا که خواه نا خواه بخشی از کل سیاست‌های سیستم کار چریکی است آنها - با توجه به نیازهای امروز جنبش ما و وظایف سازمان‌های انقلابی در این مرحله - تبدیل به یک سیستم شکلیاتی دست و پا گیر و بی تحرک نموده است. پیش از آنکه به بحث درباره خانه‌های تیمی بپردازیم باید بگوئیم که ایراداتی که رفقای مجاهد ما در کتاب سازماندهی و تاکتیکها به سازماندهی به شکل هسته‌های سه نفری گرفته‌اند، یعنی همان شکلی که خود نیز با آن کار میکنند، (شکل مخروطی) ایراداتی نادرست است. در این کتاب می‌خوانیم که: "عیب عمده این شکل سازماندهی عدم تقسیم کار و عدم مرزبندی دقیق بین کارهای سیاسی و نظامی است و بطور کلی "هسته‌های سه نفری" بیشتر شکل سیاسی است تا نظامی و اگر با شکل هسته‌های سه نفری سازمان به فکر اجرای عملیات نظامی بیفتند، بین شکل و محتوی تضاد ایجاد میشود. . . . محور فعالیت‌های هسته‌های سه نفری سیاسی است و انتخاب اعضاء با در نظر گرفتن ملاکهای سیاسی صورت می‌گیرد. نه ملاکهای نظامی. . . . شکلیاتی که بصورت هسته‌های سه نفری متشکل میشوند وقتی میخواهند دست به عملیات مسلحانه بزنند، اجباراً افراد مختلف را از هسته‌های مختلف انتخاب کرده و آنها را در عمل هم‌وزن شرکت میدهند. این امر موجب اشتناک‌هایی جدید شده و بحث عدم اشتناکی بروحیات هم‌بکر فرماندهی عمل مسلحانه، متشکل و موفقیت آن دپیترد^۲



بسیار از هر چه میسر باید گفت، ایرادات رفقای مجاهد در واقع به تعداد افراد درون هر هسته است، نه به سیستم سازمانی، چرا که سیستم سازمانی همانطور که گفتیم دقیقاً همان است که خود از آن استفاده می‌کند. ایرادات به این است که چرا هسته‌ها سه نفرند و نه پنج نفری. که بعداً خواهیم دید اصل عدم تجمع اینجانب می‌کند هسته‌ها سه نفری باشند و در یک خانه هم زندگی نکنند. اینهم که هسته‌های سیستم نفی سیاسی اند یا نظامی بستگی دارد به برنامه‌شان. اگر برنامه کار سیاسی دارند، کار سیاسی می‌کنند و اگر برنامه‌شان عملیات نظامی است به عملیات نظامی می‌پردازند. این شکل سازماندهی به هیچ عنوان ویژگی خاصی برای کار سیاسی ندارد. هر آن هسته سه نفری بخواهد دست به یک عمل نظامی بزند می‌تواند. اینهم که انتخاب اعضاء با در نظر گرفتن ملاکهای سیاسی صورت بگیرد نه ملاکهای نظامی. باز بستگی به برنامه سازمان و رهبری دارد. که اعضاء را برای چه کاری بخواهند تربیت کند. برای کار سیاسی یا نظامی. هیچ چیز خاصی از بیرون برنامه و سیاست سازمان بخاطر شکل خاص، هسته‌های سه نفری، کار سیاسی یا نظامی را با این سیستم تحمیل نمی‌کند. این برادری که به عنوان مکمل این ایرادات به این شکل سازمانی گرفته شده است این است که چنین تشکیلاتی وقتی می‌خواهند دست به عملیات مسلحانه بزنند، اعیاراً افراد مختلف را از هسته‌های مختلف انتخاب کرده و آنها را در عمل مزبور شرکت میدهند. این امر موجب اشنائی نیهی‌های جدید شده و به علت عدم اشنائی بروحیات همدیگر و فرماندهی عمل مسلحانه مشکل و موفقیت آن کم میگردد. (همان کتاب ص ۲۴) دو نکته در این ایراد آمده یکی مسئله ایجاد اشنائی‌های جدید و دیگری عدم اشنائی افراد به روحیات همدیگر هنگام مخلوط شدن دو یا سه هسته. اینها ایراد اول یعنی مسئله ایجاد اشنائی‌های جدید در شکل خانه‌های تیمی بسیار شدید است.

توجوود دارد؛ اولاً اگر در شکل هسته های سه نفری پایه و اساس بر
 اشنائی و همکاری سه نفر است و در صورت لزوم همکاری مثلاً دو هسته
 ممکن است افراد این دو هسته که ۶ نفر میشوند همدیگر را بشناسند - در
 شکل خانه های تیمی خود بخود پایه برای این است که ۵ نفر همدیگر را
 بشناسند و خطرناکتر اینکه در یک خانه زندگی کنند.

ثانیاً خود رفتار مورد همان خانه های تیمی نوشته اند: "برای انجا عملیات بزرگ
 یک تیم قادر بر اجرای آن نیست (از نظر کمیت افراد) از اعضای تیم ات را دیگری
 نیز استفاده میشود - بدین ترتیب ضرورت ایجاد یک بخش حاصل میشود -
 بخش از دو تیم اتش تشکیل میشود، که فرماندهی آن به موجب قابلیت نظامی
 - سیاسی به یکی از فرماندهان دو تیم محول میشود." (همان کتاب ص ۲۱).
 در ایجاد نفرها همدیگر اشنا میشوند و رفتار این خطر را گویا به خاطر
 ضرورت هبل میکند، بنابراین دیگر صحبتی از "ایجاد اشنائیهای جدید" به
 عنوان ایرادی به کار نظامی با هسته های سه نفری و مخلوط کردن احتمالی
 دو یا سه هسته نمیتواند در میان باشد. در هسته های سه نفری پایه
 کار بر کمترین اشنائی است - در هسته های ۵ نفری بر بالاترین حد
 نرفته و میگویند: "تبعیت اشنائی بروحیات همدیگر فرماندهی عمل سلحانه
 مشکل و موفقیت آن کم میگردد" - اول اینکه همین ایراد به مخلوط شدن دو
 تیم اتش ۵ نفری هم وارد است و هر طور انجا بر طرف میشوند اینجا هم میتواند بر
 طرف شود. و دوم اینکه در صفحه ۲۹ کتاب بازماندهی و تاکتیکها چنین
 میخوانیم: "پروسه کسب مهارت نظامی و کارائی عملی کادرها و تیمها عبارت
 از طی مسیر "کوچکترین عمل، عمل کوچکتر، عمل کمی بزرگ، عمل بزرگ خواهد
 بود" - بی تردید در عملیات کوچکترین، کوچکتر و کوچک بیش از سه نفر یعنی
 تعداد اعضای یک هسته شرکت نخواهند داشت و در جریان این سه نوع
 عملیات پیوده خواهد شد که افراد هر هسته دارای چه روحیاتی هستند
 و به درد چه نوع کارهایی میخورند. و زمانی که لازم شد دو یا سه هسته
 برای انجام یک عمل یا هم همکاری کنند، رهبری میتواند با شناختی که دارد،
 در این مورد به آنها کمک کند. بنابراین تمام این ایرادات به تیمهای ۵
 نفری وارد است نه به هسته های سه نفری.

پایه‌های سیاستهای تشکیلاتی چریکی

وقتی به مطالعه سیاستهای مختلف کارچریکی را داشتیم اینجا بانها برخورد کردیم، کنار هم بگذریم، به صورت یک سیستم کارویژه در میاید که سیاست تشکیلاتی رفغانیزد قیقاد رهین سیستم قرار میگیرد و جزئی است منسجم با کل آن. این سیاست اصول تشکیلاتی تشکیلاتی وضع میکند و تشکیلاتی میسازد که با آن حد اکثر بشود کار چریکی کرد، و نه کار دیگر. «لنین گفت: «چگونگی سازمان هر موسسه را ظهیرمنا و ناگزیر مضمون فعالیت آن موسسه معین میکند.» (چه باید کرد ص ۲۲۴)

بنابر این سیاست کارچریکی در بخش سازمانین نیز سیاسی است چریکی، و اینهم سیاست است که در همه جا تعیین کننده است. روشنترین بیان این سیاست فرمول «اول سازماندهی کن، بعد خود را بساز و نگاه دست به عمل بزن» (قدمه کتاب ساز هاند هی و تاکتیکها) است. سیاست تشکیلاتی ارتشهای دولتی - ما چون در بررسی شوری مراحل از جهت دیگر به این سیاست برخورد خواهیم کرد در اینجا از آن میگذریم و مشخصاً به پایه های سیاست تشکیلاتی چریکی میپردازیم.

پایه‌های اساسی سیاست تشکیلاتی چریکی را در دستور تشکیل میدهند، ایجاد خانه های تیمی، مخفی کردن افراد، و حال بررسی این پایه میپردازیم.

۱- خانه های تیمی: از آنجا که در شیوه کارچریکی نیازی به فعالیت سیاسی در بین مردم احساس نمیشود، و هسته ها نه برای کار با توده، پخش شدن در میان توده، و سایر زماندهی مبارزات پراکنده توده، بلکه برای دست زدن به عملیات نظامی مفرد و جدا از توده ساخته میشوند، خانه های تیمی بهترین شکل هسته های سازمانی تشخیص داده میشود، و حال آنکه نه تنها با توجه به کاری که امروز از سازمانهای انقلابی انجامش طلب میشود، بدترین شکل است، اصول مخفی کاری نیز تا حدود بسیاری در آن قابل اجرا نیست. ببینیم چرا؟ «اعضای تیم در خانه تیمی زندگی میکنند.» (همان کتاب ص ۲۸). در شرایط پلیسی ایران که هیچ انقلابی نباید محل سکونت دائمی انقلابی دیگری را بداند، «نفرانقلابی شب و روز در یک خانه تیمی زندگی میکنند و مهمترین دلیل و تنها دلیل هم برای قبل این خطر این است که: «زندگی جمعی در خانه های تیمی به اعضا امکان میدهد که بروحیات یکدیگر بیشتر آشنا شوند،

و در نتیجه احتمال موفقیت آنها در عمل بالا رود .

در درجه اول باید گفت که این سیستم کار در تضاد است با یکی از اصول مهم مذهب کاری، یعنی عدم تجمع. در شرایط دیکتاتوری خفقان اوروطن ما و در این جو پلیسی اصل عدم تجمع همچون هر يك ديگر از اصول مخفی کاری به هیچ بهانه و به هیچ قیمتی نمیتواند زیر پا گذاشته شود. زیرا گذاشتن این اصل باعث میشود که ما به جای ۱ یا حداکثر ۳ نفر قربانی ۵ تا ۱۰ نفر قربانی بدیم. و به جای اینکه ۱ تا حداکثر ۳ نفر از رفقایمان لو بروند و شناخته شوند، ۵ تا ۱۰ نفرشان شناخته شوند. و ما فکر میکنیم که برای رقای عزیز چریک و مجاهد ما خوب روشن است که این چه خسارتی است. جمع شدن ۵ نفر انقلابی هر شب و هر روز در يك خانه، در این شرایط پلیسی امری صد درصد نادرست است و همانسان که گتیم اصل عدم تجمع و همچنین اصل محدود کردن دانسته های افراد را نقض میکند. این هم که گفته شود دلیل این طرز کار آشنا شدن افراد به روحیات همدیگر است، هیچ از میزان نادرستی کار نمیگاهد. افراد در جریان مبارزه در بین مردم و در جریان عمل انقلابی است که با روحیات همدیگر آشنایی شوند، نه در اطاق سقبای در بسته خانه های تیمی و جدا از مردم. اگر میخواهیم واقعاً کسی را بشناسیم و با روحیات آشنا شویم باید در جریان عمل قرار دهیم و در این مورد خاص دقیقاً در جریان کار در میان مردم است که افراد به سنگ محک واقعی زده خواهند شد، و در این جریان است که اعضای يك هسته با روحیات همدیگر آشنا خواهند شد. شناختی که در خانه تیمی و جدا از کار در میان مردم حاصل شود، میتواند شناختی کاذب باشد. و از اینرو تکیه بر آن نادرست است.

انتخاب شکل خانه های تیمی و جمع کردن ۵ یا حتی ۴ نفر در يك خانه زیرا گذاشتن دو اصل مهم مخفی کاری و تحمل خطراتی است بسیار، در ازای هیچ دستگیریهایی جمعی که میشود باید تا کنون در عمل درستی این سخن مابراه رقا نشان داده باشد

اگر فردی که دستگیر میشود، عضو يك هسته منفردی باشد، هسته ای که در آن و در کل بنا به زمانش اصول مخفی کاری و قوانین امنیتی رعایت شود معمولاً دو نفر و حداکثر سه نفر را میشناسد و آن دو نفر را هم محل زندگی و کارشان را نمیداند، يك قرار با یکی از

انها دارد و پس، حال این قرار در صورت ضعف نشان دادن فرد دستگیر شده چقدر خطر متوجه فرد طرف قرار نفر سوم و کل سازمان میکند، این دیگر مربوط است به چگونگی مخفی کاری سازمان، چگونگی رعایت اصول امنیتی وجود یا عدم وجود سیستم اعلام خطر در آن. اما در شکل خسانه های تیبی فرد دستگیر شده معمولاً نفر و حداثر ده نفر را میشناسد و محل زندگی شان را نیز میداند. بی تردید بسیاری از قربانیانی که تا اینجا داده ایم، گناهش به گردن این سیستم سازمانی است. و این ناپوشدنی است که بشود از آن پرهیز کرد و ما نکنیم.

همچ عنوان نباید به باحتمالی پنهان انقلابی در یک خانه زندگی کنند یا حتی محل زندگی و کار هم بگردانند. رعایت این امر به هیچ عنوان از کارائی افراد نمیآید بلکه در قیامخانه تیبی است که گارائی را به پائینترین حد میرساند و این را خواهیم دید. نادرست تر و خطرناکتر از خانه های تیبی در واقع شکل تکاملی آنها ایجاد بخشهاست؛ "بخش از دو تیم آتش تشکیل میشود که فرماندهی آن به موجب قابلیت نظامی - سیاسی به یکی از فرماندهان دو تیم محول میشود. این فرد با روحیات انقلابی هر یک از افراد بخش آشنائی کامل داشته و با توجه به نوع عمل بعد از تعداد هر یک از افراد مورد نیاز خود را انتخاب میکند." در اینجا باز همان دو اصل مهم به تمام معنی زیر پا گذاشته میشود. یک نفر؟ نفر را میشناسد و کم کم همه افراد بخش هم - یگر را میشناسند و انوقت درصد احتمال خطر برای سازمان چند صد در صد بالا میرود. در شرایط کنونی وطن ما این امری است نادرست که باید شدیداً از آن پرهیز کرد. ایجاد بخشها، یعنی شناساندن ده نفر انقلابی به همدیگر هیچ ضرورتی ندارد. شناساندن ده نفر انقلابی به همدیگر زیر پا گذاشتن اصول اولیه مخفی کاری است و بار دیگر همین سخن لنین را تکرار کنیم که: "پنهانکاری به درجهئی شوط لازم یک چنین سازمانی است که تمام شرایط دیگر (عده اعضا، گزین کردن آنها، وظایف و غیره) باید با شوط مذکور وفق داده شود." تشکیل بخشها قبل ریسکی است که میتواند ضررهای کمرشکن سازمانها وارد آورد و هیچ دلیلی نمیتواند تغیر این ریسک را توجیه کند. در بخش ارتباطات کتاب سازماندهی و تاکتیکها میخوانیم که:

" میتوان گفت يك سئو زمان هضم و دارای تشکیلات سازمانی است که ارتباط طاتش سالم و منظم باشد " (ص ۲۴) (اولین اصل در اینجا کم کردن ارتباطات است که در قسمت الف از بخش ارتباطات ص ۲۲ آمده است. در اینجا چنین میخوانیم: " سازماندهی باید بر انجمن زمینه‌ی صورت گیرد که در آن ارتباطات افراد به حد اقل ممکن کاهش یا بد، این هدف مستلزم هدایت هر چه بیشتر تیمها به سمت استقلال و خود کفائی و نیز ایجاد شاخه‌های جداگانه در سازمان کاهش دادن تجمع افراد (از نظر تعداد شرکت کننده و نیز دفعات تجمع میباشد. کم کردن ارتباطات در سازمان زمینه اولیه و لازم تحقق اصل مهم دیگری را در سازمان دهی تیمی و مبارزه چریکی در شرایط خطان پلیسی فراهم میسازد، که عبارتست از کاهش اطلاعات افراد به حد اقل ممکن و لازم و جلوگیری از حصول شناسائیهای اضافی " (ص ۲۲) .
 در این قسمت ؛ نکته بسیار مهم آمده که رعایتشان راستی حیاتی است :

- ۱- کاهش ارتباطات افراد به حد اقل ممکن .
- ۲- هدایت هر چه بیشتر تیمها به سمت استقلال و خود کفائی
- ۳- کاهش دادن تجمع افراد هم از نظر تعداد شرکت کننده و هم از نظر دفعات تجمع .
- ۴- کاهش اطلاعات افراد به حد اقل ممکن و لازم و جلوگیری از حصول شناسائیهای اضافی .

سنگینا از این چهار نکته بسیار مهم یعنی نکات ۱ و ۳ و ۴ بوسیله خطی ————— آنها های تیمی نقش میشود، و بوسیله بخشها کاملاً به یاد فراموشی سپرده میشود. در يك خانه تیمی " نفره، به هی. وجه رعایت این نکات امکان پذیر نیست، ارتباطات در بالاترین حد است. " نفر انقلابی هر شب در يك خانه جمع میشوند، و خواه ناخواه در جریان زندگی مشترك بسیاری از اطلاعات غیر لازم و شناسائی های اضافی از هم دیگری یابند. بنابراین هر سه نکته مهمی که خود وقتاً گفته اند در صورت رعایتشان ارتباطات سازمان، سالم است. در اینجا زیرا گذاشته میشوند، در بخشها که دیگر نگفتیم است. " خانهای تیمی که شته از آنچه گذر شد با تبدیل سیستم اعلام خطر" بوسیله سیستم خبر سلامتی " ، باعث بسته شدن دست و پای افراد تیم و از بین

رفتن همدار زیادی از وقت و نیرویشان میگردد .

سیستم اعلام خطر در يك سازمان همانسان كه رفتای مجاهد گنماند به خزله سلسله اعصاب سازمان است و ایجاد این سیستم برای سازمانهای زیر زحمتی در وطن طامری است صد در صد ضروری و بدون داشتن يك چنین سیستمی ما در مقابل با اقدامات پلیس عاجز خواهیم ماند .

در شرایط پلیسی وطن ما كه رژیم از انواع و اقسام امکانات برای دستگیری افراد برخوردار است و میتواند برای دستگیری و نفر منطفقی را قرق کرده صد - ها مزدور سلسله بسیج کند و در شرایطی كه كشتن انقلابيون در زهر شكجه برای گرفتن اعتراف امری عادی گشته ، داشتن سیستم اعلام خطر امری حیاتی است . سازمان باید در صورت دستگیری نيك از اعضا یا سيمانهايشرد اقل چند ساعتی پیش از آنكه پلیس میتواند ضربه بزند ، از خبر مطلع شده و كانالهای احتمالی شناسائی پلیس را ببندد . در غیر این صورت موجودیت سازمان میتواند به خطر افتد . پس داشتن يك سیستم اعلام خطر همانسان كه گفتیم امری حیاتی است . اما در همین حال این سیستم اعلام خطر نباید تبدیل بشود به امری دست و پاگیر و کند کننده عمل . نباید به صورتی در آید كه كار عمده هسته بشود حفظ خودش و این کاری است كه در شكل خانه های تیمی بنچا ر شده است . در این خانه ها سیستم اعلام خطر تبدیل شده به سیستم خبر سلامتی و بصورت امری دست و پا گیر در آمده است . همانسان كه سیاست تشکیلاتی چریکی شك خانه های تیمی را تحمیل کرده ، شكل خانه های تیمی نیز بناچار تبدیل سیستم اعلام خطر به سیستم خبر سلامتی را تحمیل کرده است .

در کتاب سازمانها و تاکتیکها چنین میخوانیم : " سازمانها تیمی زمینه جلوگیری از گسترش ضربات وارده به سازمان را بوجود میآورد . بدین ترتیب كه اعضا هر ۹ ساعت از وضع هم با خبر میشوند و در نتیجه اگر فردی فقط بتواند ۹ ساعت مقاومت کند ، دیگر خطر لو رفتن از بین میروند " (ص ۲۱) و " به عنوان مثال فرمانده تیم در ساعت ۸ یا ۹ شب از سلامت تمام اعضای تیم با خبر شده و اعضا در خانه تیمی جمع میشوند . از آنجائی كه پلیس قادر نیست خود بخود خانه را كشف کند ، بنا بر این خطری تیم را تهدید نخواهد کرد . افراد ساعت ۸ صبح از خانه خارج میشوند و حد اکثر

۵ یا ۷ ساعت بعد، از سلامتی هم با خبر می‌گردند و در ساعت ۸ یا ۹ شب دوباره به خانه برمی‌گردند. بدین ترتیب تحرك تیم خیلی بالا می‌رود. (پا- صفحه ۳۲). انتخاب شکل‌های های تیمی که ۴ یا ۵ نفر آن یکجا زندگی میکنند، این ضرورت را پیش می‌آورد، که پیش از رفتن به خانه، همه بدانند خانه لورفته است یا نه و بنا بر این اینجا باید يك خبر سلامتی افراد بسته هم‌دیگر بدهند که این خبر سلامتی طبق مثالی که زده شده، روزانه دو بار باید داده شود، و حداکثر هر ۵ تا ۷ ساعت یکبار. بدین ترتیب از یکسو افرادی که در يك خانه تیمی زندگی میکنند اجباراً باید به هر کاری می‌پردازند در محدوده يك منطقه باشند. که نزدیک بهم بوده و بتوانند هر ۵ تا ۷ ساعت یکبار به هم‌دیگر خبر سلامتی بدهند، مثلاً در یکی از بخشهای تهران، چرا که اگر یک نفر بخواهد مثلاً در شصت نفر کاری را انجام دهد و دیگری در جواب ده، این ۵ تا ۷ ساعت فرصت فقط برای رفت و آمد و خبر سلامتی دادن کافی است. بنابراین خواه ناخواه این سیستم بسک محدودیت جغرافیائی از نظر زمینه کار به افراد تحمیل میکند. از سوی دیگر مقدار زیادی از وقت صرف اجرای این قوا را خواهد شد. همه روزه، بوزی دو بار هداری از وقت همه افراد صرف خبر سلامتی دادن میشود. و بدین ترتیب می‌بینیم که تحرك تیم خیلی پائین می‌آید، نه اینکه "خیلی بالا می‌رود". از این گذشته ارتباطات نیز که گفتیم به حداقل ممکن باید برسد، در این سیستم به حد اکثر می‌رسد، و این امور است که این سیستم را به سیستمی دست و پا گیر تبدیل می‌کند و این همانسان که گفتیم انتخاب خانه‌های تیمی است، که چنین وضعی را پیش می‌آورد و ایجاد میکند که سیستم اعلام خطر بسته سیستم خبر سلامتی تبدیل گردیده، بدین ترتیب مرتب نیرو هدر دهد. و اینجا است که می‌رسیم به نکته‌ئی که قبلاً گفتیم؛ شکل خانه های تیمی کارائی هسته را به پائین‌ترین حد می‌رساند. ۵ نفر انقلابی هر شب باید در يك خانه جمع شوند و هر روز روزی حداقل دو بار هم‌دیگر خبر سلامتی بدهند، بدین ترتیب زندگی کردن در خانه تیمی و خبر سلامتی دادن، بجای اینکه وسیله‌ئی باشد برای تسهیل پیشبرد کار انقلابی، تبدیل میشود به سدی در راه کار انقلابی و کم‌کم خود شریه هدف تبدیل می‌گردد، چرا که قسمت اعظم

وقت را میگیرد. در صورتی که اگر شکل خانه های تپه نبود خود بخود دیگر نیازی به سیستم "خبر سلیحتی" نبود، بلکه باید سیستم اعلام خطر در سازمان بوجود میامد که تنها در لحظه خطر به حرکت در آید، نه سیستمی که شب و روز مدام در حال کار باشد و مرتب نیرو هدر دهند.

وقتی توافق و مشکلات این شکل کار روشن میشود که بصورت یک سیستم کامل با تمام اجزای این سیستم کار هسته های صنعتی که افرادش جزا زندگی میکنند و سیستم اعلام خطر دارند و ارتباطاتشان در حد اهل ممکن است تعقیب در در اینجاست با زبان دیگر تکرار کنیم که منشاء همه این نوع تصمیمات تاریخیها و احتیاطها در سیاستی است که برای سازماندهی وجود دارد و در سیاستی که میخواهد با این شکل سازمانی به اجرا گذاشته شود و در واقع این سیاست است که چنین تاریخیها را تحلیل میکند. هر چند یک یک این خطاها میتواند اصلاح شود و اصلاح هر یک نیز تا حدودی در صد کارایی و اثربخشی سازمان را بالا میبرد، اما به فرض هم که همه این ایرادات را از طرف طرف کردن تا سیاست اصلی تغییر نیافته، درد اصلی دولت نخواهد شد.

۲- مخفی کردن افراد: هر سازمان انقلابی از طریق افراد غلبه میکند. افرادی که زندگی قانونی دارند یا نه، وسیع هر چه در تماس است و از آن دانه در بین آنها زندگی کرده برای فعالیتهای انقلابی خود ستیزه جویی طبیعی میسازد. هر یک عضو سازمان که ملاحظه میشود یکی از کانالهای مطلق ارتباط سازمان با مردم قطع میگردند، و بنابراین مخفی شدن یک فرد بهای سنگینی است که سازمانش تنها در زمان ناچار باید بپردازد. کسانی که زندگی قانونی و عتیق دارند خود بخود بخود برای اکثر کارهای انقلابی سرپوش طبیعی دارند. خود بخود دارای مدارها کانال ارتباطی عادی است که در فعالیت های انقلابی میتواند کمک کند. از بسیاری امکانات که در محیط کار و زندگی وجود دارد، براحق و بدون برانگیختن شک پلیس میتواند استفاده کند. در صورتی که یک فرد مخفی همه این کانالها از دست میدهد، و حتی زندگی عادی مسئله زمستانه به قسمتی برای برمشکلی میگردد.

مخفی شدن یک فرد یعنی از دست رفتن یک نیامکانات قانونی همراه آن فرد و

تبدیل شدن همان امکانات قانونی گمنام بیروز در خدمت پیشبرد کار سازمان بودند، به نقاط خطری برای فرد مخفی شده، و بناچار برای سازمان فردی که تا دیروز مثلاً در فلان محله تهران زندگی قانونی داشته، با مردم محله سرو کار و رفت و آمد و داد و ستد داشته و از امکانات زندگی قانونی خود، از امکانات دوستان و خویشان و آشنایان و همه و همه در راه پیشبرد وظایف انقلابی و فراهم کردن سرپوش طبیعی برای فعالیتهای مخفی خود استفاده میکرده، حال که مخفی میشود، تنها همه این امکانات را از دست میدهد بلکه، از فرد دیگر در این محله و محله های اطراف هم اصلاً نمیتواند افتابیی بشود. از فرد دیگر در پشت یک یک این امکانات و اشتباهها پلیس کمیون کرده و یک یک آنها سنگری شده اند برای مخفی شدن پلیس در پشتشان و همه این اشتباهها و امکانات بیروزی برای او هشاه خطر میشوند. بنابراین مخفی شدن یک فرد، یک باخت دو دم است و به هیچ عنوان تا زمانی که دیگر هیچ چاره ای نباشد نباید آنرا پذیرفت. البته در این نکته جای حرفی نیست که وقتی انقلابی بی از طرف پلیس شناخته شد دیگر لحظه ای در مخفی شدن نباید تعلل ورزد، لیکن صحبت ما در اینجا بر سر مخفیس کردن بیدلیل است به عنوان یک سیاست غلط و زیانبار به مخفی شدن بناچار. وقتی میتوان فهمید سیاست مخفی کردن بیدلیل افراد و تبلیغ و تشویق مخفی شدن چقدر غلط است که محسوس شود، یک سازمان همه اعضایش به صورت کادرهای مخفی درآمده باشند. اما باز در اینجا نیز سیاست چریکی مثل همه جای دیگر به عکس این، عکس شی درست. معتقد است، چرا که مسئله اساسی مسئله پیوند با مردم و بودن در میان مردم برایش اصلاً مطرح نیست. فعالیت اصلی و کار محوری شی چریکی عملیات نظامی منفرد است، افراد در خانه های تیمی مخفی میشوند، عناصر دشمن یا موسساتی را که بوسیله افراد علنی سازمان که چندان هم لازم نیست تعدادشان زیاد باشد چون این بخشی ناچیز از کل کار است شناسائی شده، هدف قرار دهند، سر ساعت صفر در محل عملیات حاضر شده عمل تظلمی خود را انجام دهند و باز به خانه تیمی برگردند. و برای ایدار اساسی و محوری افراد مخفی گویا بهترند از افراد علنی. بهر صورت سیاست مخفی کردن افراد

که بهتر است انرا سیاست قطع رابطه با توده بنامیم باز بخشی از سیا
 ـ ست تشکیلاتی چریکی و بخشی از کل سیستم کار چریکی است. سیاست
 است باز با توجه به نیازهای امروز جنبش و وظایف سازمانهای انقلابی صد
 درصد غلط که متأسفانه به اشکال گوناگون از طرف رفقای چریک و مجاهد
 مرتب در سطح جنبش تبلیغ شد و تا اینجا خسارات بسیاری برای جنبش به بار آورد. ما ست.
 رفقای چریک میگویند: " سازماندهی شهری باید بر تمام
 قواعد فن پی ریزی شود و حتماً کادرهای اساسی باید حرفه‌ئی و مخفی باشد.
 شد. " هر چه کادر حرفه‌ئی بیشتر بهتر " (تحلیل یکسال مبارزه چریکی
 در شهر و کوه ص ۲۸) و این سیاست غلط را رقا به عنوان یکسال تجربه
 مبارزه در شهر و کوه، را تحویل جنبش میدهند. یعنی خیلی روشن از همه
 سازمانها خواسته میشود که افرادشان را مخفی کنند. " هر چه کادر حرفه
 ـ ئی بیشتر بهتر " (همه جا کادر حرفه‌ئی بد معنی کادر مخفی گفته
 شده و اینهم باز درک نادرست رقا از کادر حرفه‌ئی است) بنابراین اگر
 یک سازمان میتواند همه اعضایش را هم مخفی کند باید بکند چون " هر چه
 کادر حرفه‌ئی بیشتر بهتر " و این نادرست است. این به انزوا کشیدن سا
 ـ زمان و جدا کردنش از مردم است و هیچ خسارتی عظیمتر از اینرا ـ جز
 نبودن کامل ـ نمیتوان برای یکسازمان انقلابی تصور کرد.

باز رفقای چریک در شرح حال رفیق شهید مرضیه اسکویی مینویسند: " رفیق از
 فروردین ۵۲ برای اینکه تمام امکانات و قابلیتهای خود را در راه جنبش
 آزاد پیش خلق قرار دهد به صورت یک مبارز حرفه‌ئی درآمد و زندگی مخفی
 را آغاز نمود. " (نبود خلق ۳ ص ۱۵). رفقای مجاهد در شرح حال برادر
 مجاهد محمد ابراهیم جوهری نوشته اند: " او پس از آزاد شدن از زندان،
 هیچگاه دست از خودسازی برنداشته و در حالی که به ظاهر برتردگی
 عادی خویش ادامه میداد، کوششهای پیگیری برای آماده شدن هر چه
 بیشتر جهت مخفی شدن مینمود. برادر مجاهد محمد ابراهیم در زمستان
 ۱۳۵۱ و تقریباً ۵ ماه پس از آزاد شدن به همراه دو برادر دیگر شهید
 محمد رضا سادات خوئساری و شهید هوشمند خامنه‌ئی زندگی مخفی را پد
 ـ یروا شد. چرا که دیگر زندگی علنی را به ان شکل مناسب برای فعالیتهای

انقلابی پیش نعیدید و از سوی دیگر سازمان انقلابی بوجود او و فعالیت هر چه بیشتر و فداکاری او نیاز داشت. * (جنگل ۳ من ۲۸-۲۷) در اینجا پس از آنکه شهید کوشش پیگیر میکرده که آماده شود برای مخفی شدن، باین از آن که حرفهاست. تو انقلابی باشی و کوشش پیگیر بکنی برای اینکه محسودت را از مردم و از هزار و یک امکان زندگی عینی جدا کنی. اما نباید نگاه اینست که خطا را به گردن تو به تنهایی گذاشت چرا که سازمان نمیتواند سازمانی باشد. مان انقلابی بوجود او و فعالیت هر چه بیشتر و فداکاری او نیاز داشت. کوشش گامین برابر شهید بدون مخفی شدن نمیتوانست فعالیت شدیافت اگر چه اشتباه در کتاب سازماندهی و تأسیسها مخفی شدن به دلیل بدبینی تروتسکیست. توجیه و تبلیغ میشود: "عناصری که با وجود زندگی عینی و عادی فعالیت میکنند، لیت مخفی دارند، به علت وجود وابستگیهای اجباری برای توجیه وضع به خود نظیر انشک یا محل کار و منزل) تحرك كافی نداشته و به همین دلیل همیشه جای پای ثابتی دارند که میتوانند از آن نقاط مورد تعقیب قسروان بگیرند. مثلاً پلیس میتواند آنها را موقع خروج از اداره یا دانشکده تعقیب کند، یا آنها را در محل کارشان مورد مراقبت قرار دهد. و پس از آنها کردن تعقیب مجدداً از جای پای ثابت آنها را تعقیب نماید. در حالی که عناصر مخفی و حرفه‌ای میتوانند از تحرك خوبی برخوردار باشند و به محض احساس خطر کوچکترین خطر محل زندگی یا وسیله نقلیه خودشان را که مورد شناسایی پلیس واقع شده، تغییر داده و تغییرات لازم را در وضع ظاهری و لباس و تیپ خود بوجود آورند، و در نتیجه هیچگاه رد ثابتی بدست پلیس نمیدهند و پلیس نمیتواند آنها را تعقیب کند. * (ص ۲۶ - ۲۵) حاصل چه ؟ هر چه زودتر مخفی شوید !

اولین نشانه اینست که عناصر عینی تحرك كافی ندارند، عناصر مخفی و حرفه‌ای تحرك خوبی دارند. آیا تحرك داشتن یا نداشتن خود به تنهایی و بطور مجرد بدون در نظر گرفتن زمینه کار و مفهوم تحرك ان زمینه اصلاً معنایی ندارد ؟ این مسئله تحرك نداشتن کار در عینی و تحرك خوبی داشتن کار مخفی درست مثل اینست که دو نفر قرار باشد از رودخانه عبور کنند. اولیایا شهبانان هر دو شان را دشوار کرده باشد. ما یک نفر را سخت کنیم و در ساحل رودخانه در

يك اطاق شیشه ای زدانی کنیم و بعد بگوئیم این یکی تحرك بیشتری از او
که وسط بود خاده در حال عبور است دارد. چرا که لباس پوشیده و تادست
و آذوقه‌اش باشد، غافل از اینک از صد ان تحرك خطاب باشد اصلاحدایش کردیم.

نکته بعدی این است که "عنصر مخفی هیچگاه رد ثابتی

بدست پلیس نمیدهند و پلیس نمیتواند آنها را تعقیب کند." نادرستی
این نکته را بیز شهادت دهها رفیقی که جزو کادرهای مخفی بوده اند و
تحت تعقیب پلیس قرار گرفته و زد و خورد کرده و شهید شده اند نشان
میدهد. هیچ چنین حکمی نمیتوان کرد که کادر مخفی تحت تعقیب پلیس
قرار نمیگیرد. کادر مخفی وقتی تحت تعقیب پلیس قرار نمیگیرد که فعالیت
نکند. اگر رفت بین مردم و فعالیت کرد او هم تحت تعقیب قرار میگیرد، و اگر
هم قرار باشد فعالیت نکند که تحت تعقیب قرار نگرفتند نیز امتیازی نیست.
واما هسته مرکزی این استدلالها و نتیجه گیریهای نادرست "تأصرو مخفی و
حرفش میتوانند... بحضر احساس کوچکترین خطر محل زندگی ویا وسیله
نقلیه خودشان را که مورد شناسائی پلیس واقع شده تغییر داده و تخمین
ات لازم را در وضع ظاهری و لباس و تیپ خود بوجود آورند."

و مسئله اصلی همین احساس خطر است. اگر راستی فقط کادرهای مخفی بتوانند
خطر را احساس کنند، و کادرهای علنی قادر به احساس خطر نباشند، انوقت
همه حرفهای رقای مجاهد ما درست در میآید. اما آیا راستی چنین است؟
ایا دابروی احساس خطری کشف شده که فقط مخفی ها حق خوردنش را
دارند؟ اگر چنین رمزی وجود ندارد پس کادرهای علنی نیز میتوانند خطر
را احساس کنند. و آنها هم میتوانند وقتی احساس خطر کردند تغییراتی
را که برای رد کردن خطر لازم است در کار خود بدهند. وقتی هم که
دیگر خطر حتی و ادامه فعالیت بطور علنی ناممکن شد انوقت تازه مخفی
شوند. بهر صورت آنچه هسته اصلی ماجراست احساس خطر است و نه
هیچ چیز دیگر. و این احساس خطر را اگر فرد علنی هم داشته باشد میتوا
ند از خطر بگریزد و اگر عنصر مخفی نداشته باشد، بلافاصله به مسلسل
بسته میشود. ما راستی هیچ ویژگی خاصی برای احساس خطر کردن در
عنصر مخفی نمی بینیم. هر فرد انقلایی باید با هو شیاری و دقت و بسا

رعایت دقیق تمامی اصول مخفی کاری به کار پیروز آرد - چه مخفی باشد چه علنی - هر فرد انقلابی باید شش دانگ حواسش جمع باشد برای شناخت خطر - چه مخفی باشد چه علنی - انقلابی بی که نتواند خطر را احساس کند تمام طول حیات فعالیت انقلابی بی یک یا چند روز بیشتر نخواهد بود .

در این چند خط نوشته رفقای مجاهد اشکارا کوشیده شده که با استدلالهای نادرست مخفی شدن بیدلیل انقلابیون تبلیغ و تشویق شود . و این سیاست ضد در صد نادرست و زیانباری است که وسیعاً از طرف رفقای چریک و مجاهد به اشکال گوناگون تبلیغ شده و تا اینجا خسارات سنگینی برای خود همین دو سازمان و کل جنبش پدید آورده است .

مخفی کردن بیدلیل یک کارگر انقلابی این سیاست نادرست دست سازمان را از یک کارخانه کوتاه کرده است . با مخفی کردن یک روشنفکر انقلابی ، این سیاست نادرست یک انقلابی را به یک تالیپست یا حداکثر یک مهر ساز خوب تبدیل کرده است . و با مخفی کردن دهها انقلابی ، این سیاست فظیف مسئله اصلی سازمانهای انقلابی را مسئله بقای خودشان ساخته است .

ریشه این سیاست نادرست را در دو شوری نادرستتر باید یافت . یکی همان شوری اشنای موعورهای کوچک و بزرگ ، و دیگری شوری مراحل .

وقتی باورد استمایشی کبارا ما افتادین موتور کوچک (گروهی انقلابی مسلح و جسدا از مردم) موتور بزرگ (توده های مردم) خود بخود براه میافتند ، طبیعی است که دیگر نیازی به داشتن رابطه با مردم ، استفاده از پیوندهای موجود برای کار در میان مردم و خلاصه بودن با مردم احساس نمیکنی ، میگوئی موتور کوچک را به راه بیندازی و موتور کوچک را هم که گفته اند با چند انقلابی حرفه ای میتوان براه انداخت . بنابراین محدودی انقلابی حرفه ای دست و پا کن و حاصل اینکه " هر چه گذر حرفه ای بیشتر " نتوانی دو چکتی شوری مراحل است که خود ریشه در شوری بقاء دارد و ما جایی دیگر به آن خواهیم پرداخت . باز وقتی یک مرحله از کار سازمانهای انقلابی اختصاص داده شود به " تثبیت " خودشان جدا از مردم ، نیازی به پیوند با مردم نیست و این است که همین شوری نیز مخفی شدن بیدلیل را تشویق میکند و سیاستی را که بر این پایه ها ما اتخاذ میکنیم میشود همان

سیاست قطع رابطه با مردم • حال شکل خانه های تپتی و جمع شدن • نفر
انقلابی هر شب در یک خانه، سیستم خبر سلامتی، افزایش ارتباطات تا بیشتر
— این حد و سیاست جدا کردن کادرها از مردم را کنار هم بگذارید و بگوئید
این سخن درست است یا نه ؟ تجربه عمل نشان داده که بسیاری
راهگشایی هر مرحله نوین مبارزاتی جنبش طغفان نسبتاً زیادی را باید تحمل
نمایند • برای آغاز جنبش مسلحانه در مین ما نیز قبول چنان ضربات و
طغفان اجتناب ناپذیر بوده است • (ببرد خلق ۱ ص ۲)

ویژه تحمل ضربات نخستین برای جذب تجربه انقلابی یک ضرورت بشمار میرود •
(ببرد خلق ۲ ص ۸) رفقای ما میخواهند قربانی شدن صد ها تن از بهترین
و زنده ترین فرزندان انقلابی خلق را که طی چند سال گذشته اکثرشان
در اثر این تشبهاات قابل اجتناب — که متأسفانه هنوز هم از آنها اجتناب
نمیشود — از دست رفته اند امری، "اجتناب ناپذیر" و "ضروری" بحساب
آورند • و این نادیده است، هیچ ضرورتی نداشت ما این همه قربانی بدهیم،
اینها اکثراً حاصل تشبهاات قابل اجتناب ما بوده، نه یک ضرورت • و
از این گذشته، متأسفانه تحمل این ضربات "نخستین" هم نبوده، هنوز
بیزاد ماه دارد • چند ماه پیش (اوایل سال ۵۴) بود که در چند در
گیری حدود ۲۰ تن از رفقای چریک ما شهید یا اسیر گردیدند • اینها
ارشدترین سرمایه های خلقند و این ضربات اندک نیست • چندی پس از
آن بود که ۱۱ نفر از رفقای مجاهد ما به دام پلیس افتادند، یا به شهادت
رسیدند • اینها ضرباتی کمر شکن است • و اینها "نخستین" نیست •
حدود ۵ سال از آغاز فعالیت انقلابی این سازمانها میگذرد • چگونه میتوان
این ضربات را که تا حدود بسیار حاصل تشبهاات ماست • اجتناب ناپذیر
و از آن فراتر • ضرورت قلمداد کرد ؟

نه رفتار اینها بیشتر حاصل و نتیجه سیاستهای نادرست ما و از آنجه
سیاست نادرست تشکیلاتی ماست • و ما تا زمانی که سیاستها مان را اصلاح
نکنیم با کمال تأسف باید بگوئیم که نخواهیم توانست از وارد آمدن این ضرب
بات جلوگیری کنیم •

ج - سازمانهای مورد نیاز انقلاب

چاره و جبران وحدت و مشکلات است

تا که از روز ستکار بر او بد دواز

لاهوری

انقلاب مسئله انتقال قهر امیز قدرت از طبقه یا طبقاتی به طبقه یا

طبقاتی دیگر است. در وطن ما که قدرت را سرمایه داری کمپادور و نواد-

الها یا تکه به امپریالیسم جهانی غصب کرده اند انقلاب مبارزت از

انقلاب قهر امیز قدرت از دست این دشمنان خلق به دست خلق و این

انقلاب یکی از دراز مدت ترین و خونین ترین انقلابهای تاریخ خواهد بود

وطن ما امروزه پایگاه اقتصادی نظامی - جاسوسی امپریالیسم امریکا در

حلقه تبدیل شده است. خلیج با منبع شورش ترقی اثر و موقعیت نیروی

الجیشی بسیار محشر برای امپریالیسم امریکا حالت یک شریان حیوانی را

دازد. رفتن ایران از دست امریکا (با یک انقلاب توده ای نه یک کودتای

نوع روسی) درست به معنی اخراج امریکا از تمام حلقه خلیج است و خروج

امریکا از حلقه خلیج یعنی شکسته شدن ستون فقرات این امپریالیسم خسار

و وحشی و این پر روشن است که امپریالیسم امریکا با تمام امکانات گونه گون

ضد انقلابی از طوحنهای فریکارانه و خام کننده، تا سلاحهای مخرب و نابود

کننده خواهد کوشید چنین امری را نپذیرد. امروز بیستیم برای سرکوب انقلاب

خلق برادرمان ظفار چه نیروی را از اطراف و اکثاف بسیج کرده اند، فردا

صدها برابرش را برای سرکوب انقلاب خلقهای ما بسیج خواهند کرد. همه

امپریالیستها نیز از زاین تا امریکا در این جنایت سهم خواهند بود. چرا که

همه در غارت امروزین شریکند. بجا رانهائی وحشیانه ترو نابود کننده کسر

از آنچه در ویتهام کردند، در وطن ما خواهند کرد، قتل عامهای وحشتناکتر

از آنچه در ویتهام براه انداختند، در وطن ما براه خواهند انداخت. در

موتی شیر وحشی امپریالیسم امریکا که در ویتهام و کامبوج پال و کوهالش ترافنده

شد، از وطن ما به صورت شنالی بیرون خواهد رفت. انقلاب خلقهای ما

این رسالت را دارد که امپریالیسم امریکا را بشکند و برای نابودی نهائی
 تحویل دیگر خلقهایش دهد. و انجام چنین انقلابی نه کار یکروز دو روز
 و یکسال و دو سال است و نه کاریک گروه و دو گروه و حتی طبقه. کارگر
 ایران بتهائی. اگر راستی معتقدیم که طرف جنگمان گذشته از طبقات
 ضد انقلابی و جنایتکار حاکم در ایران، چنین دشمنی سرسخت و وحشی
 نیز هست و اگر راستی میخواهیم در این دشمنان را ویران کنیم و قدرت
 را از دستشان بگیریم باید مطمئن باشیم که تا تمامی توده های خلقمان در
 این نبرد درگیر نشوند و تا این انقلاب ابزارهای ضروری رهبری و پیکار خود
 را نداشته باشد، ما به این هدف عظیم دست نخواهیم یافت. سالیانه
 حدود ۵ میلیارد دلار سلاح در ایران انبار میشود. سگ رنجیزی امپریالیسم
 امریکا بد یکتاتور فاشیست و خونخوار محمد رضا شاه، خودش میگردد: " میزان
 خرید سلاح در سال جاری (۱۳۵۴) به چهار میلیارد دلار رسیده است
 و شاید در سالهای آینده بیشتر شود و این معدل در سالهای طولانی
 آینده ادامه خواهد داشت" (از صاحب اشرا هیکل). این سلاحها
 برای پاسپاتی از منافع امریکا و اجرای دستورات امریکا است، مثال رسیده اش
 را امروز در ظاهر میبینیم و وقتی انقلاب خلقهای ما، جنگ بین توده های مردم
 ما و این رژیم ضد خلقی و مزدور بیگانه آغاز گردد، آنگاه تمام این سلاحها
 متوجه سوکوب این انقلاب خواهد شد. کافی است در ذهن خود مروری
 کوتاه روی منافعی که امریکا در ایران و منطقه خلیج دارد و تمرکزی که روی
 ایران و این منطقه گذاشته بکنیم، تا بفهمیم انقلاب خلقهای ما تا چه حد
 خونین و دشوار خواهد بود.

این انقلاب نیاز به ابزارهای تشکیلاتی دارد بدون آنها صحبتی از آغاز پیشبرد

صحیح و پیروزی انقلاب نمیتواند در میان باشد و این ابزارها عبارتند از:

۱- حزب کمونیست ایران، تشکیلات رهبری کننده.

۲- جبهه متحد خلق.

۳- سازمانهای حرفه ای.

۴- ارتش آزاد بیخس.

حالا بررسی میکنیم این سازمانها و برخورد های غلطی که بر روی آنها شده و بعد از آن

۱- حزب کمونیست ایران، تشکیلات رهبری کننده انقلاب

باید در هر سینه‌ده، البرز

نزدیکتر شویم

باید یکی شویم

ایمان هراسشان ز یگانگی ماست

"شهید قهرمان گلشوی"

"بارها از من سوال شده که منظور تو از اعمال و رفتاری که انجام داده‌ای چه بوده؟ پاسخ میدهم، من به خاطر ایجاد یک سازمان انقلابی فعالیت و تلاش کرده‌ام، زیرا همانطور که مطلق و تجربیات تاریخی و مبارزات ملت ما ثابت کرده است، هیچ باارمی نمیتواند به پیروزی برسد مگر با داشتن تشکیلات محکم، منضبط و انقلابی. وجود یا عدم وجود چنین تشکیلات انقلابی، در حد خود تعیین کننده پیروزی یا شکست نهضت‌های انقلابی در کشورهایی چون ماست. هدف من از این همه فعالیت‌ها به خاطر ایجاد سازمانی وسیع و انقلابی با انضباطی سخت و آهنین در سراسر ایران بوده. همچنان سازمانی که از فعالترین، آگاهترین و مومن‌ترین افراد بوجود آمده و اداره شود، تا روزی که در کشور ما چنین سازمانی بوجود نیاید امکان هر نوع مبارزه‌ای میسر نخواهد بود."

کارگر قهرمان، رفیق شهید تره گل

همانسان که در بخش نخست این جزوه گفتیم جامعه ما مملو است از هسته‌ها، گروه‌ها و سازمانهای انقلابی مارکسیست - لنینیستی و غیر مارکسیست لنینیستی. ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم اندیشه رهائی بخش انسانها، زحمتکش‌مورد اقبال و وسیع انقلابیون وطن ما قرار گرفته و در گوشه و کنار این سرزمین پهنای جوانان انقلابی با این چراغ راهنما سرگرم بیکار با رژیم دیکتاتوری محمد رضا شاه و همه دشمنان انقلاب و خلقند. گسترش مداوم صف نیروهای مارکسیست - لنینیست در وطن ما و حتی پیوستن نیروهای انقلابی غیر کمونیست به این صف نشانه اقبال روز افزون مردم ما به این اندیشه انقلابی و پیشرو است. اما در کنار این واقعیت امید بخش از یک حقیقت

نا خوب نیز نباید سخن گفت و آن پراکندگی این نیروی عظیم است. نیروهای مارکسیست - لنینیست در ایران فراوانند، دهها گروه و هسته کمونیستی در سراسر این کشور یا مشی های مختلف سوگرم کار و پیکارند. اما اینها از هم پراکنده و بی خبرند و این پراکندگی، همه نیروها را در گیر خرد، کاری کرده و بسیاری نیرو به هدر میدهد. لشکر عظیم کمونیستهای ایران در پراکندگی بهر میرد و به همین خاطر نمیتوانند نقشیک ارتش جبارز و رزنده، مشکل و دارای رهبری را بازی کند. و درست نقطه ضعفش نیز در همین جاست. این پراکندگی اجازه نمیدهد ما از نظر سیاسی و تشکیلاتی آن قدرتی را داشته باشیم که بتوانیم با اقدامات رژیم در حد لازم مقابله کنیم و به وظایف خود در قبال جنبش رشد یابنده، توده های مردمان عمل کنیم. این پراکندگی نیروها، پراکندگی امکانات مادی و معنوی جنبش کمونیستی ایران است و این پراکندگی باعث احساس ناتوانی ما در برداشتن هر گام بلند میگردد و حال آنکه در واقع ما برای برداشتن بلندترین گامها نیز ناتوان نیستیم. نیرو بسیار داریم و در صورتی که بتوانیم این نیروی عظیم را متحد سازیم در تمام زمینه های کار سیاسی و تشکیلاتی انجمنان پیشرفتهای چشنگیری خواهیم کرد که امروز حتی تصورش برایمان امکان ناپذیر است. مهم این است که برنامه ای برای وحدت مارکسیست - لنینیستها طرح گردد و کار شخصی برای تحقق آن صورت پذیرد. و از این نیروهای پراکنده، ارتش پیکارگر صف مقدم انقلاب، حزب کمونیست ایران ساخته شود. انوقت تمام ناتوانی های امروز ما به قدرت تبدیل خواهد شد. تمامی امکانات مادی و معنوی همه مارکسیست - لنینیستهای ایران یکجا خواهد شد، همسیم کار و تخصص. امری که تنها و تنها در تشکیلات حزب کمونیست به تمام معنی میتواند صورت پذیرد. حاصل خواهد شد، از هدر رفتن نیروها جلوگیری خواهد شد و به دوران خرد، کاری در جنبش پایان داده خواهد شد. لنین گفت: کار محلی اماوری همیشه هجر به تعداد زیادی ارتباطات شخصی میگردد، منجر به متد کار و مطالعاتی میگردد. و ما در مرحله و مطالعاتی را پشت سر گذاشته ایم. مرحله ای نه برای بارها و بسیار تنگ و ضعیف و در درید میخورد. ائتلاف نیروها را باعث میگردد. تنها آن گام این گروهها در هم و متحد بل آنها به حزب واحد طبقه کارگر است که ما را قادر خواهد

ساخت اصل تقسیم کار و صرفه جویی نیروها را رعایت کنیم: (کلمات انگلیسی لنینیج ص ۲۲)
وقتی به فراوانی نیروهای مارکسیست - لنینیست در ایران و پراکندگی
انها نگاه میکنیم و ناتوانی ناشی از پراکندگی این جنبش را برای پاسخگویی
به نیازهای جنبش در حال رشد توده های مردمان بینیم، انوقت خواهیم دید،
امری که انجامش به عنوان یک ضرورت فوری در برابر ما مطرح است وحدت این
نیروها و ایجاد حزب کمونیست ایران است.

از این شرایط مشخص که بگذریم باید تئورزی ما و تجربیات انقلابی در میان ما محدود
جنبشمان بود و ایجاد چنین وحدت بود و داشتن چنین حزبی کاری ازین بزرگتر خواهد بود.
این امری است که تمام رهبران جنبش کمونیستی جهانی، از مارکس تا امروز - ایران
تاکید کرده اند، و ما امروز اگر خواهیم این اصل اساسی و حیاتی و خدشه
ناپذیر همه شرایط و احوال را زیر پا بگذاریم هیچ چیز را به اثبات نرساند
دهد ایم مگر بیگانگی خود را از مارکسیسم - لنینیسم.

مارکس و انگلس در جمع بندی از تجربیات کون پاریس اعلام داشتند که طبقه کارگر در
مبارزه خود علیه قدرت متحد طبقات ثروتمند تنها هنر نامی میتواند بعنوان یک طبقه
فعالیت کند که یک حزب سیاسی خاصی که در مقابل کلیه احزاب کهنه
مشکله توسط طبقات ثروتمند قرار دارد تشکیل دهد.

لنین قسمت عظیمی از عمر پیرای خود را صرف مبارزات حزبی کرد، خود حزبی افتخار آفرین
را ساخت و رهبری کرد و در جمع بندی بخشی از تجربیات خود اهمیت نقش
حزب را در پیکار مردم چنین بیان کرد: "اگر یک تشکیلات محکم حزبی وجود
داشته باشد، در اینصورت میتوان یک قیام محدود ملی را به انقلاب پیروز ساخت
بدل کرد." (میرترین وظایف جنبش ما)

استالین گفت: "همراهی من خواهد بود چارسکت کرد، در جمهوری استالین استالین
جبری باشد، اما واضح نیست که پولتاریا، در صورتی که مایل نباشد خود را طبعه داشتن
جانی خود سازد، به طریق اولی نمیتواند از چنین ستادی بی نیاز باشد؟
اما این ستاد کجاست؟ این ستاد فقط حزب انقلابی پولتاریا میتواند باشد.
طبقه کارگر درین حزب انقلابی سارتش بد و ستاد است." (راجع باصول لنینیسم ص ۱۶۸)
ماتوتسه دون گفت: "پرای انقلاب کردن به حزبی

انقلابی احتیاج است، بدون یک حزب انقلابی، بدون حزب انقلابی، بی کسبه است

بر اساس تئوری انقلابی مارکسیسم - لنینیسم و به سبک انقلابی مارکسیستی - لنینیستی پایه گذاری شده باشد، نمیتوان طبقه کارگر و توده های وسیع مردم را برای غلبه بر امپریالیسم و سگهای زنجیر سیخ کرد *
 انور خوجهفاته ۳ آنچه طبقه کارگر از حالت یک طبقه بالقوه محالیت یک طبقه بالفعل در میاورد حزب است. بدیچی است که طبقه، توده و سایر انقلابیون تجربیات زیادی در مبارزه و عملیات بدست میآورند و در این مبارزات ابدی شده و سخت میشوند، ولی اگر حزب سیاسی با برنامه مشخص و روشن، با استراتژی و تاکتیک علمی وجود نداشته باشد، در این صورت مبارزه یا در نیمه راه متوقف میشود و یا مسیر قهرقراضی مییابد * تجربیات اثباتیترین جنبشهای انقلابی و جنگیای توده ای در کشورهای مختلف این حقیقت را نشان میدهد *
 (گزارش به ششمین کنگره حزب کار البانی)

رفقای ویتنامی ما میگویند: شرط اصلی پیروزی ما وجود حزب کمونیستی است که سایر ایدئولوژیها را کنار میگذارد و لنینیستها شده برای انجام پیروزی انقلاب مشی سیاسی صحیحی را تدوین نماید و تشکیلات آن بر مبنای همبستگی و مؤثراتیک استوار باشد، انضباط آهنین در آن حکمفرما گردد، در پیوند فشرده با توده ها بوده و در مبارزه انقلابی رشد نماید * (تاریخ مختصر حزب زحمتکشان ویتنام ص ۱۵)
 حال از شما بپرسیم که تجربیات خلقهای جهان از خطه خلقهای خود همان چه تجربیات پیروزند چه تجربیات شکست خورده - همه به ما میگویند رهبری پیروزند انقلاب در گرو داشتن حزب کمونیست است و شما مارکسیست - لنینیستهای ایران اگر راستی میخواهید دشمنی چنان وحشی و دیوانه را در هم شکنید و پیروزی حتی انقلاب خلقها را تضمین نمائید، باید بین از هر چیز ساختمان حزب کمونیستتان را تدارک ببینید * و از سوی دیگر شرایط خاص جنبش انقلابی و طعمان و مسئولیتهايش در قبال جنبش خلق شما میگویند؛ اگر میخواهید از خرده کاری نجات یابید، اگر میخواهید قدرت برداشتن گامهای بلند انقلابی را بیابید و بتوانید به نیازهای جنبش توده های مردمان پاسخ گوئید و اگر میخواهید از این بن بست که گرفتار آنید نجات یافته و نقاط ضعف اموزی جنبش را که همه ناشی از پراکندگی نیروهاست به نقاط قدرت تبدیل کنید، باید متحد شوید و حزب کمونیست

ایران، حزبی را که راه پر افتخار حزب سید ریخان هو اولی را پیروی تشکیل دهید. از اینجا است که میگوئیم مسئله تشکیل حزب کمونیست امروز با قدرت تمام خودش را در سطح جنبش ما به عنوان یک ضرورت فوری مطرح ساخته است. و ما باید خیلی روشن و آگاهانه، هر گاهی که بر میداریم کمک باشد به وحدت مارکسیست - لنینیستها و ایجاد حزب.

چنین است مسئله ایجاد حزب ستم کوچکی نیست و در یک روز و در یک کلاس و در یک روز هم نیست. ایجاد حزب یک پروسه است و در مارکسیست - لنینیستها، ایران آگاهانه براساسی با خواست وحدت، با برخوردی انقلابی به گذشته و با ایمان به ضرورت حیاتی وجود حزب وارد آن شوند، میتوانند طی مدتی چند آن طوطی طی کرد. مسئله ایجاد حزب نه مسئلهئی است که با مذاکرات تمام پندگان دویا چند گروه در اطمینان در بسته حل گردد و نه مسئلهئی است که با فعالیت پراکنده و بی ارتباط گروهها خود بخود حل شود. ایجاد حزب برنامه مشخص و عمل مشخص میخواهد و ما معتمد این برنامه و عمل مشخص تنها دو صورتی که برنامه و عمل باشد، دقیقاً برای جویگوشی به نیازهای امروزی جنبش مردمان میتواند به ایجاد حزب بیانجامد.

در اینجا تبیین صحبت از این بود که شرایط تنوعی جامعاً از ما چه طلب میکند؟ گفتیم به عنوان برترین وظیفه باید به بردن آگاهی سیاسی به میان توده و سازماندهی و رهبری مبارزات توده بپردازیم و بعد دیدیم که انجام اینکار نیز در گروه ایجاد یک سیستم اشتراکی سیاسی وسیع در سرتا سر جامعه است. این چیزی است که مبارزات امروز توده ما طلب میکند. از سوی دیگر در درون خود جنبش انقلابی نیز آشفته فکری عجیبی حکم فرماست. اکثر گروهها و سازمانهای مارکسیست - لنینیستی دارای گرایشها و انحرافات غیر مارکسیست - لنینیستی و ضد مارکسیست - لنینیستی اند و گذشته از این سن ردهئی از دشمنان مارکسیسم - لنینیسم نیز پرچم مارکسیسم - لنینیسم به سینه نصب کرده اند. بنابراین خود این جنبش انقلابی نیز در درون خود و همچنین با مدعیان نیاز به یک مبارزه ایدئولوژیک دارد. باید آنها که به عمد دروغ میگویند و حيله گری میکنند، تا جنب را به گمراهی بکشند افشا کردند و آنها که ندانسته و به خاطر ضعف ثوریک گرفتار انحرافات شده اند،

اصلاح نگردد، باید در پاره یک مبارزه اید تلوژیک سازند، که در بین نیروهای طبقاتی هرگز نباید از چار چوب وفاتت خارج شوند سازد زون این اشتغال با اولیاد اصلاح ما در دست است این روش روشن کردن و روشن شدن را در دست خود را بیاید. توسط باید تلوژیک این ملاقاتها شرطی که وحدت تشکیلاتی آنهاست.

پس از همسو زمینه های همکاری مارکسیست - لنینیستها و همچنین دیگر انقلابیون عبارتست از: کار برای ایجاد یک سیستم فشاری سیاسی و تبلیغی در ایران، کشور، شوکت در مبارزات توده و بودن آگاهی سیاسی به درون حوزة فعالیت کردن توده و نظارتان دادن و رهبری مبارزات توده و از سوی دیگر توده همکاری بین مارکسیست لنینیستها عبارتست از فعالیت مشترک در راه اهداف و مقاصد و طرفداری از مبارزات توده و رهبری مبارزات توده و توتیگیستهای منبوی: انقلابی سوسیال امپریالیستهای مسکو و شتابان شدن خطر فاشیست و همان برای جنبش و مبارزه اید تلوژیک بین نیروهای انقلابی که مظهر رایا یکسیست لنینیست میداند: مبارزه برای طرفداری از انقلابی گونگی که در رهبری این سازمانها هست و تلاش برای یافتن راه درست و قانونمند انقلابی ایران، فعالیت مشترک برای حل مسائل تلوژیک امروز جنبش و ۰۰۰ با هم ایستاد بگوئیم که وحدت مارکسیست - لنینیستها همانسان که با همکاری چند گروه در اوضاعهای در بسته عملی نخواهد بود، با انجام همکاران کارها همیشه صورت پراکنده و دور از هم است که این خود هرگز عملی نیست و صورت پذیر نخواهد بود. کار مشترک باید برای تحقق این امر صورت گیرد و اولین کار مشترک میتواند از همکاریهای اولیه است البته نه مانند آنچه در گذشته و فرحمت هائی که تا کنون در جنبش رایج بوده، رفع برزخ تفاوتها و همکاریهای شکلی که گروهها - بلکه همکاری در جهت جوابگوئی به نیازهای عظیم خلقی مردم است و یا چند گروه که بین از همه به هم نزدیک است. این مبارزه مشترک است که هم گروههای که با هم همکاری میکنند، تنها سطح وحدت کامل بهم نزدیک میشوند و هم در امور مبارزه علیه تلوژیک در سطح جنبشی، جنبشی از سنگپاره ها ترسیمال شد تا سرزمین بگذری همان فراهم میگردد و در این مسیر فعالیت مشترک انقلابی و سایر جنبشها خواهد بود. نیازهای جنبش مردم، مبارزه انقلابی علیه

جهان امروز دیگر نمیتواند درست باشد . در هیچیک از کشورهای کسره
مردشان تحت ستم امپریالیسم، سوسیال امپریالیسم و ارتجاعند، نمیتوان گفت
شرایط، ایجاد حزب را ایجاب نمیکند . و نه تنها امروز و زمانی که رفیسق
احمد زاده این مطلب را نوشته ، سالهای سال پیش نیز این سخن در هر کجا
که گفته شده نادرست بوده است . از زمانی که اندیشه رهائی بخشش
پولتاریا حقیقت خود را به اثبات رسانده ، از زمانی که ضرورت رهبری طبقه
کارگر در پیوسته انقلابهای رهائی بخش ثابت شد و شکستهای بی در پی
بورژوازی و خرده بورژوازی در امتحانهای مکررشان در رهبری جباران مردم ،
خداشه ناپذیر بودن این اصل را که انقلاب تنها و تنها با رهبری طبقه
کارگر میتواند پیروز گردد، مسجل ساخت . از همان زمان ایجاد حزب کمونیست ،
یعنی ستاد رزده طبقه کارگر نیاز آشکارویی چون و چرای یک جوامع
تحت ستم گردید . و این سخن که در فلان جامعه شرایط ایجاد حزب یا
طلب نمیکند ، دقیقاً به این معنی است که در این جامعه شرایط مبارزه سیا-
س را طلب نمیکند، چرا که مبارزه سیاسی اگر میخواهد به پیروزی برسد
باید تحت رهبری پولتاریا باشد و پولتاریا را نیز همه جا حزب کمونیست نمایندگی میکند
اگر بورژوازی در کشورهای نظیر ایران در اکثریتش بسره
اردوگاه امپریالیسم پیوسته ، و دلالی بیگانه را در غارت خلق به عهده گرفته ،
اگر خرده بورژوازی به خاطر ترلز، نا استواری، نداشتن دید روشن انقلابی
و به دلیل شکستهای بی در پیش در صدها امتحانی که در گوشه و کنار
جهان داده ، قدرت رهبری انقلاب خلق را ندارد و قوه این فال به تمام
طبقه کارگر زده شده ، اگر معتمدیم که راستی این تنها و تنها طبقه کارگر
است که میتواند و باید انقلاب را رهبری کند و "طبقه کارگر نیز بدون حزب
کمونیستی و ستاد است" پرمایند بپذیریم که در هر گوشه جهان، در هر
کشوری که انقلاب ضرورت دارد، ایجاد حزب کمونیست نیز ضرورت دارد . در
هر جایی که انقلاب طلب میشود ، حزب کمونیست نیز طلب میشود . حال اگر
تقدّمات تشکیل بوجود ندارد ، باید فراهم ساخت . اگر سازمانهای مارکسیست
- لنینیستی و گاد رهای مارکسیست - لنینیست وجود ندارند ، باید بوجود
شان آورد . و اگر انبائی که وجود دارند، با توده و مبارزات توده رابطهئی

ندارند، باید این رابطه را بوجود آورد و به پیوند ناگسستی تبدیل کرد. انجام هر يك از اینها خود گامی است در جهت ایجاد حزب و عدم وجود این اقدامات دلیل عقب بودن جنبش انقلابی از جنبش مردم است. نه نشانه عدم ضرورت حزب، بلید کمربست و این اقدامات را فراهم کرد. در جامعه ای که میخواهیم مبارزه کنیم و در تدارک انقلابیم و زیر ضربات دشمن، اگر بگوئیم شرایط این جامعه بخاطر نبودن سازمانها و گروهها و عناصر مارکسیست لنینیست که با توده به فراخور خود، رابطه داشته باشند، ایجاد حزب را طلب نمیکند، مثل این است که زیر باران اینستاده باشیم، هیچ سر پناهی نداشته باشیم و چون سیمان و اجر آماده نداریم بگوئیم این وضعیت ما داشتن يك سر پناه را طلب نمیکند. و می بینید که این حرف نادرستی است. از این گذشته اگر انقلاب بدون رهبری حزب کمونیست به پیروزی نخواهد رسید، هر که مارکسیست لنینیستها چنین معتقدند - پیروز کشور می که حزب کمونیست طلب نشود، به طریق اولی انقلاب طلب نمیشود، چون ایجاد حزب کمونیست در هر شرایطی قدم بر پیروزی انقلاب است و در شرایطی که کمونیستها تصمیم نگرفته مسیر جنبش اند، نه حوادثی فوق العاده و استثنایی حتی قدم بر افاز انقلاب است. و افاز، ادامه حطین و پیروزی انقلاب خطوط به داشتن حزب کمونیست. ولی آیا رفیق احمدزاده معتقد بود که جامعه ایران انقلاب را هم طلب نمیکند؟ هرگز. او خود یکی از کسانی بود که در همان زمان با آگاهی تمام و با گوشت و پوست خود احساس می کرد جامعه ایران انقلاب را طلب میکند و در جهت پاسخگویی به همین طلب و ضرورت بود، که جان خود را داد. اما این رفیق دلاور که ضرورت انقلاب را انچنان خوب درک کرده بود به خاطر دید مجریدی و مکانیکی اش نسبت به ایجاد حزب، ضرورت ایجاد حزب را نفی میکرد. رفیق احمدزاده با برداشت نادرست از جریان ایجاد حزب در روسیه و با قارونه سازی نادرست بین شرایط ایران، و شرایط روسیهها این نتیجه مرموز، سپس چون حال در کشور ما، نه سازمانها و گروههای انقلابی که به فراخور جمل با توده در رابطه باشند و در مبارزات اقتصادی و سیاسی توده شرکت داشته باشند - انچنانکه در روسیه زمان ایجاد حزب بود موجود نداشته

بنابر این ایجاد حزب نیز طلب نمیشود. مثل اینکه کسی را که قیصر است و
ملتی برای خوردن ندارد بگوئیم بدنش غذا طلب نمیکند.
رفیق احمد زاهد ارتباط بین ایجاد عناصر و اجزاء تشکیل دهنده حزب با کارها و گروهها
سازمانها و شرکت این کارها و گروهها و سازمانها در مبارزات مردم و پایان دادن به
خرده کاری و دید محدود نسبت به مبارزه و بعد متحد کردن این گروهها
و سازمانها و عناصر و بوجود آوردن حزب کمونیست را درست ندیده است و
اینها را بصورت بخشهایی مجزا و جدا از هم طرح ساخته است. رفیق
احمد زاهد اینها که همه این اجزاء سازماندهی کنند و همه این کارها
باید بسطیده شود. احمد زاهد ها عملی کردن هیچ دستفشی در کنار
نیست بهوشی نداشته گویی برای رفیق احمد زاهد این مطالب روشن نبوده
که همان کسانی از حزب را بوجود میآورند که سازمانها، گروهها و هسته های
انقلابی را تشکیل میدهند و همان کسانی این گروهها و سازمانها را بسا
مبارزات طبقه کارگر و دیگر توده ها پیوند میدهند و به سازمان دادن و
رهبری مبارزات توده میپردازند که حزب را میسازند و اصولاً این تشکیلات
را بوجود میآورند و با مبارزات توده پیوندشان میدهند. بخاطر ساختن
حزب و رهبری انقلاب و وقتی که اینها همه سنگهای اولیه آن ستون اصلی
ساختن انقلاب باشند، در جایی که بنای آن ساختمان ضرورت داشته
باشد، سخی از عدم ضرورت بنای ستون اصلی نمیتوان در میان باشد.
رفیق احمد زاهد در آخر شایسته نیز توضیح درباره حزب دارد که قسمتی از
انرا نقل میکنیم: "توضیح بیشتر در مورد مسئله ایجاد حزب است. استالین
در "تاریخ مختصر" میگوید که حزب طبقه کارگر مبارز است از طریق جنبش
کارگر با تئوری سوسیالیستی. اما ببینیم شرایط چگونه است. به اعتقاد ما
در شرایط کنونی صحبت از جنبش کارگری واقعی در ایران بی معنی است.
فشار و حلقان شدید از یکسو و این امر که تضادهای تئوری جامعه ما چون
تضاد مشخص کار و سرمایه، تضاد السلع، تضاد اصلی خلق و امپریالیسم
قرار گرفته است از سوی دیگر باعث شده است که هرگونه جنبشی از همان
انفاز رنگ سیاسی و توده ای بخورد بگیرد و بدین ترتیب جنبش مستقل طبقه
کارگر (که حتماً سیاسی است و توده ای) کمتر نمودی پیدا کرده است."

و اما مبارزه سیاسی در جامعه ما ناگزیر باید مسلحانه باشد. پس طبقه کارگر نه در یک جنبش کارگری، بلکه در یک مبارزه مسلحانه توده‌ای شکل پیدا میکند، خود آگاهی مییابد. و بدین ترتیب حزب طبقه کارگر ایجاد میگردد. مبارزه مسلحانه که امروز توسط گروهها آغاز میشود، هدف خود را نه بسیج طبقه کارگر، بلکه بسیج کل خلق باید قرار دهد. باید پر تمام خلق تکیه کند و همین خواستهای عمومی تمام خلق باشد. هر جا که بهتری بتوان مبارزه کرد و بهتر خلق را بسیج کرد، به همانجا باید رفت. برای ما کمونیستها هیچ لزومی نیست که مثلاً نخست در میان طبقه کارگر پایگاه ایجاد کنیم، آنها را بسیج کنیم و بعد مبارزه خود را به روستاها منتقل کنیم. اثر لازم باشد، از همین امروز میتوانید مبارزه خود را به روستاها نیز بکشانیم. مائو در این مورد اشاره‌ای دارد که قابل ذکر است. هنگامی که مسئله خروج به روستاها در چین طرح شده بود عده‌ای ناراضی بودند که بدین ترتیب از نقش طبقه کارگر کاسته میشود. و مائو در جواب میگوید: چه باک! مهم این است که خلق را بسیج کرد. مهم این است که مبارزه مسلحانه نه کرد، چه اهمیتی دارد که طبقه کارگر از لحاظ کمی نقش کمتری داشته باشد؟ (چرا چین سرخ میتواند وجود داشته باشد؟)

در اینجا نکته‌ای بس مهم مطرح میشود. در شرایط کمونی گروهها قبل از تشکیل حزبی، دست بمبارزه‌ای میزنند که بر تمام خلق تکیه میکند و همین خواستهای تمام خلق است. در چنین مبارزه‌ای هر گروه انقلابی، چه کمونیست و چه غیر کمونیست میتواند، شرکت داشته باشد. پس از لحاظ سازماندهی بهتر و وسیعتر مبارزه از لحاظ وحدت نیروهای انقلابی، اتحاد تمام این گروهها در چهارچوب یک جبهه واحد ضد امپریالیستی، و پروسه مبارزه اجتناب ناپذیر میگردد. بدین ترتیب اتحاد تمام گروهها و سازمانهای انقلابی و ضد امپریالیستی که شی مبارزه مسلحانه را چه در شهر و چه در روستا بپذیرند، امری است بسیار ضروری و فوری تر از اتحاد نیروهای پولتیری در چهارچوب حزب طبقه کارگر. (ص ۱۶۰ - ۱۵۷)

رفیق احمد زاد آنچه توانسته، کوشیده تا بلکه بتواند مسئله ضرورت ایجاد حزب را نفی کند و ما باز هم لعنتش را نثار رویونیستهای خائنی میکنیم که خیانتشان به جنبش خلقها و مارکسیسم - لنینیسم و امامانگی و دیبالسه

روی احزابشان باعث چنین اشفته فکری در ما گردیده است.

رفیق احمدزاده از اینکه تضاد عمده در جامعه ما تضاد بین خلق و امپریالیسم است، از اینکه مبارزات مردم به خاطر خفقان و ترور حاکم از افاز رنگ سیاسی بخود میگیرد، از اینکه هدف از مبارزه، نبردها باید بسیج کل خلق باشد، از اینکه هر جا بهریتوان مبارزه کرد و بهریتوان خلق را بسیج کرد، بهمانجا باید رفت، از همه اینها استفاده میکند برای اینکه بگوید ایجاد حزب کمونیست ضرورتی ندارد، و این واقعا از يك مارکسیست - لنینیست عجیب است. شاید هیچ چیز عجیب تر از این نباشد که يك مارکسیست - لنینیست اینهمه صغرا و کبری بچیند، اینهمه درست و غلط را سر هم کند و اینهمه بخود زحمت بدهد که "ثابت" کند رهبری مارکسیست - لنینیستها در انقلاب ضروری نیست، همه مطالبی که رفیق احمدزاده بیان کرده يك به يك ضرورت وجود حزب کمونیست و رهبری آنها در مبارزه تاکید میکند، نه عدم ضرورتش را. حزب کمونیست باید باشد تا بتواند برنامه و وحدت خلق و ایجاد جبهه متحد را - انسان که مارکسیست - لنینیستها میخواهند، نه مطابق میل خرده بورژوازی - تنظیم کند. و جبهه ای را بسازد که درونش تمام و کاسوج ساختند. حزب کمونیست باید باشد تا این مبارزات توده را که گفته شده، از همان افاز رنگ سیاسی بخود میگیرد - اگر چنین باشد - متحد ساخته و پیراه در دست بپندارد، و اگر نه چنین است و انسان که میبینیم بطور مشخص با رزات طبقه - کارگر دارد به پیراهه اکونومیسم هم کشیده میشود، از افتادش به این پرتگاه جلوگیری کند.

حزب کمونیست نباید باشد که بتواند با برنامه درست و سیاستهای سوسیالیستی و دموکراتیک خود کل خلق را بسیج کند، همه اقشار و طبقات را به مبارزه متحد بکشد و از وحدت کارگران و دهقانان سخن قهراتی ناشکستی برای جبهه خلق بسازد، کاری که از هیچ نیروی جز حزب کمونیست ساخته نیست.

و بالاخره حزب کمونیست نباید باشد که بسازد دراز مدت و با بررسی همه جانبه و دیالکتیکی صحنه اصلی مبارزه را تعیین کند و اینهم کاری است که از خرده بورژوازی کوتاه بین و یکجانبه نگر ساخته نیست.

همه همدامتی که رفیق احمدزاده ردیف کرده برای رسیدن به این نتیجه که پس ایجاد حزب ضرورت ندارد، يك يك ضرورت ایجاد حزب را تأکید میکند. گذشته از اینها رفیق میگوید: «بازره سیاسی در جلمه ما ناگزیر باید مسلحانه باشد. پس طبقه کارگر نه در يك جنبش کارگری بلکه در يك بازره مسلحانه، توده‌ئی تشکیل پیدا میکند، خود آگاهی مییابد و بدین ترتیب حزب طبقه کارگر ایجاد میگردد.» در مورد نادرستی این حکم کینه بازره سیاسی در وطن ما تنها و به ناگزیر باید عملیات نظامی طرفدار از توده باشد بسیار سخن رفته است. همچنین در این مورد که «طبقه کارگر در جریان يك بازره مسلحانه توده‌ئی تشکیل پیدا میکند» بنابراین به تکرار گفته شده، ما نمیپردازیم. نکته‌ئی که در اینجا باید ذکر کنیم این است که ما نمیخواهیم بگوئیم براه افتادن بازره مسلحانه توده‌ئی در ایران پیش از ایجاد حزب کمونیست امری محال و کاملاً غیر ممکن است. نه، شرایطی استثنائی. و باز هم خود جنبی مارکسیست-لنینیستها و دیگر انقلابیون - میتواند در گوشه‌ئی از وطن پهناور ما آتش بازره مسلحانه، توده‌ئی را روشن کند و هنوز هم حزب کمونیستی نداشته باشیم. اما از یکسو، دوام آوردن خود این بازره که تنها و تنها در صورت آزاد شدن يك منطقه وسیع امکان پذیر است نیاز به رهبری قادر و آگاه دارد و از سوی دیگر این يك استثناء و يك احتمال است و مارکسیست-لنینیستها هر چند احتمالات را نیز در محاسبات خود به حساب میآورند، اما هرگز پایه کار خود را بر آنها نمی گذارند. در عین حال که همیشه حاضرند تا از احتمالات به سود خود استفاده کرده و آنها را در جهت برنامه اصلی و استراتژیک خود به جریان اندازند، برنامه استراتژیک و حساب شده خود را نیز دارند.

روای عادی شرایط کنونی وطن ما - همیشه ما - های غیر قابل پیش بینی اینرا میدهند که تا نیروهای انقلابی و پیش از همه مارکسیست-لنینیستها متحد نشوند، نه تنها جنگ توده‌ئی، نتوانند بر پا کرد، يك بازره، سیاسی شریک نیز با این رژیم نتوانند کرد. حتی يك سنگر را هم از او نتوانند گرفت. و ما باید بر این اساس حرکت کنیم و برنامه مشخص داشته باشیم برای وحدت مارکسیست-لنینیستها و ایجاد حزب کمونیست و در کنار آن به عنوان اولین وظیفه بعد

از ایجاد حزب، ایجاد جبهه متحد خلق، انوقت در این مسیر بار آینده ساز، در مسیر این تلاش مداوم و تدارکاتی برای فراهم آوردن قدمها و انقلاب اگر یکی از این شرایط استثنائی هم پیش آمد، کاملاً آفاده خواهیم بود. بنابراین، انرا به خدمت برنامه اصلی خود در اوریم و از آن به بهترین نحو استفاده کنیم. بدین ترتیب در شرایط کنونی وطن ما اینکه بگوئیم طبقه کارگر در جریان مبارزه مسلحانه توده‌ئی شکل مییابد و حزب کمونیست ساخته میشود، درست مانند این است که بگوئیم در جریان زدن سقف اطاق پیش را خواهیم ریخت، تا بی ران ریخته باشیم و دیوارها را بر روی آن بنا نکرده باشیم، سقفی نخو... اهمی توانست زد. تا طبقه کارگر متشکل نشده باشد، خود آگاهی نیافته باشد و حوش ساخته نشده باشد، ما مبارزه مسلحانه توده‌ئی نخواهیم توانست برپا کنیم، گر اینکه علیات نظامی منفرد خود را مبارزه مسلحانه توده‌ئی بنا می نکتد. جالبتر از همه در این نوشته رفیق شهید نقل قولی است که از مائو میاورد برای رد ضرورت ایجاد حزب. میگوید: " هنگامیکه مسئله خروج بیوستانها در چین طرح شده بود، عده‌ئی ناراضی بودند که بدین ترتیب از نقش طبقه کارگر نااسته میشود و مائو در جواب میگوید: " چسه باک مهم این است که خلق را بسیج کرد، مهم این است که مبارزه مسلحانه کرد، چها همی در اردن طبقه کارگر را از لحاظ کمی نقش کمتری داشته باشد؟ "

این جمله مائو را که درست تأکیدی است بر اینکه در جریان مبارزه مهم تر از همه نقش کیفی طبقه کارگر، یعنی نقش رهبریش در انقلاب، یعنی نقش حزب کمونیست است، رفیق احمدزاده میاورد برای رد ضرورت ایجاد حزب کمونیست. مائو تفسیر فونگ میگوید: " چه اهمیتی دارد که طبقه کارگر از لحاظ کمی نقش کمتری داشته باشد؟ " اما آیا مسئله حزب کمونیست در قوله نقش کمی طبقه کارگر در مبارزه است؟ ما گمان نمیکنیم رفیق احمدزاده گرفتار چنین پندار باطلی بوده باشد. مسئله حزب کمونیست و وجودش در پروسه انقلاب، مسئله رهبری پولتاریا و مسئله شرکت کیفی پولتاریا در انقلاب است. وجود یا عدم وجود حزب کمونیست و رهبری پولتاریا در یک انقلاب کیفیت انرا تغییر میدهد. مبارزه‌ئی که در رهبریش پولتاریا و حزب کمونیستش باشد، کیفیتش کیفیت مبارزات مردم ویتنام خواهد بود و مبارزه‌ئی که در رهبریش

بورژوازی و خرده بورژوازی باشند کیفیت مبارزات مردم ما در سالهای ۲۰ تا ۳۲، یا چیزی با اندک تفاوتی با آنها خواهد داشت. و این دو کیفیت از زمین تا آسمان با هم فرق دارند. و اینهم که رفیق مائو قید "از لحاظ کمی" را در اینجا اضافه میکند، درست به همین دلیل است که بگوید مسئله کیفیت این شرکت جای چون و چرائی ندارد. حزب کمونیست صد درصد بساطت باشد، حال مرکز مبارزه بوسنا بود و نقش کارگران در آن کمتر مهم نیست. بنابراین نقل قولی که آورده شده به هیچ عنوان صدق آنچه رفیق احمد زاده میگوید نیست. و نه تنها این نقل قول چنین نظر نادرستی را صدیق نمیکند، در تمام آثار مارکس، انگلس، لنین، استالین، مائو و تمامی کمونیستهای بزرگ دنیا هم نمیتوان جملهئی برای صدیق این نظر نادرست و انحرافی دپره که رفیق احمد زاده میکوشد آنها قانونمدی انقلاب ایران معرفی کند، نمیتوان یافت. تا بوده مارکسیست - لنینیستها در همه جای دنیا تاکید و تکیه کرده اند بر ضرورت وحدت خود و ایجاد حزب کمونیست در کشورشان و ضرورت بدست گرفتن رهبری انقلاب. این ما مارکسیست - لنینیستهای ایران هستیم که اینچنین با تمام نیرو میکوشیم ضرورت ایجاد حزب، یعنی ضرورت رهبری طبقه کارگر را در انقلاب نفی کنیم و باز اینرا هم ناشی از شرایط ویژه و فاکتورهای موجود در جامعه میدانیم.

ب: تبلیغ پراکنده کاری و گذاشتن آنچنان معیاری برای وحدت که عملاً به عدم اتحاد منتهی انجامد.

رفیق احمد زاده میگوید: "نکته در اینجا است که درست این عمل انقلابی، عمل مسلحانه است که شرایط را برای اتحاد واقعی و شمر بخش اینمن سازمانهای کوچک فراهم میکند. ۰۰۰" (ص ۱۱۸) شرط وحدت پذیرش مسلحانه است و برنامه برای فراهم کردن شرایط وحدت دست زدن به عمل مسلحانه. یعنی، سازمانهایی که میخواهند متحد شوند شی جنگ چریکی شهری را بپذیرند، هر یک برای خود مشغول عملیات نظامی شوند، این عملیات نظامی شرایط را برای وحدت مارکسیست - لنینیستها فراهم میسازد. این نظر نیز در عمل به همان جایی میکشد که نظر اولی میکشد یعنی دوری از وحدت، پذیرش عملیات نظامی مفرد به هیچ عنوان نمیتواند معیاری باشد برای وحدت.

جنبش کمونیستی ایران • گذاشتن شرط قبول عملیات نظامی برای وحدت عملاً
دامن زدن به پراکندگی جنبش است .

در شرایط شونی جامعه ما که بین نیروهای مارکسیست - لنینیست اینهمه
بحث و جدل بر سر این شیوه مبارزه هست، شرط وحدت یا انقلاب یا حتی همفکری
را پذیرش این مشی قرار دادن، به معنی کنار گذاشتن بخش وسیعی از مارکسیست
لنینیستها در همین ابتدای کار از برنامه وحدت است و همین امر خود فی نفسه
نادرستی برنامه و غلط بودن معیار را میرساند . بدین ترتیب از یکسو دعوت به
وحدت کردن و از ضرورت وحدت حزب زدن و از سوی دیگر اینگونه معیارها برای
وحدت گذاشتن، با هم در تضادند و در عمل نشان دادند، تضادی همین این
دعوت و آن برنامه موجود دارد همیشه به سود پراکندگی حل میشود . از سوی
دیگر اصولاً در عملیات نظامی مفرد ضرورت وحدت انسان که باید احساس
نمیشود، چرا که هر تیم خود سازمان است و حزب و همه چیز • حد اکثر
نیازها، نیازهای تکمیلی است که گاهی اوقات از طریق يك قلابچگی به دست
هر طرف میشود تا از طریق يك سازمان انقلابی دیگر • و بدین ترتیب نیاز
به وحدت احساس نمیشود . برای زدن بزرگترین مهره این رژیم کافی است
ده نفر مشرک را کسب کنند • کاری که انجام میشود کاری نیست که وحدت را
به عنوان يك ضرورت طرح کند • باید در تدارك مبارزه سیاسی با رژیم و
مشکل ساختن توده های میلیونی بلشی تا ببینی هر چه قدر نیرو داشته بلشی
کم است • و تا با تمام وجود احساس کنی که بدون اتحاد هیچ کاری پیش
نمی رود • از سوی دیگر خود این مطلب که گروههای مختلف ولو با يك ایدئولوژی
لوی و با يك مشی سیاسی هر يك جداگانه به کار خود بپردازند، وحدت
حاصل خواهد شد، عملاً تبلیغ پراکنده کاری است و دوری از وحدت • ما
همانسان که قبلاً نیز گفتیم معتقدیم که برای متحد شدن باید برنامه مشخص
داشت و کار مشخص مشترک انجام داد. متحد شدن هم مثل هر کار دیگر برنامه
میخواهد • اینکه هر کس به کار خود مشغول شود وحدت خود بخود حاصل
خواهد شد حرف صد درصد نادرستی است • اگر باید متحد شد، باید برنامه
عمل مشخص برایشان داشت • برنامه ای که امکان در گیر کردن گروههای متعدد
در انجام يك کار مشرک را بدست دهد • خلاصه این مائیم که باید آگاهانه

در پی متحد شدن بلشویک، خود بخود وحدتی حاصل نخواهد شد.
 شهید قهرمان رفیق پویان نیز در مورد وحدت تسکیلاتی مارکسیست-لنینیستها و
 ایجاد حزب کمونیست میگوید: "وحدت سازمانی عناصر مارکسیست-لنینیست که
 سازمان واحد سیاسی پرولتاریا را بوجود میآورد، در شرایطی صورت میگیرد که
 اعمال قدرت انقلابی در پروسه زمان به نقطه خود (احتمالاً غلط چاپی است
 و بوده به نقطه اوج خود چون نقطه خود معنایی ندارد) رسیده باشد."
 (ص ۵۳) رفیق پویان نیز برنامه اثر برای وحدت همان برنامه رفیق احمدزاده
 و همان برنامه "ثورسمین های" امریکای لاتین است. خیلی روشن میگوید،
 وحدت زمانی حاصل خواهد شد که جنگ چریکی به نقطه اوج خود رسیده
 باشد. بنابراین برای رسیدن به وحدت همه گروهها و سازمانها باید بکوشند
 که جنگ چریکی را اوج بخشند و این دقیقاً کبیبه نظر کارلوس ماریگلاست که
 میگوید: "مهمترین کار برای وحدت جنبش افزایش قدرت اثر است." نظرها
 یکی است و طبعاً ایرادات هم یکی.

ج: طرح مسئله جذب گروهها بجای وحدت گروهها.

"آغاز پروسه تشکیل حزب در جامعه ما نیز با آغاز پروسه تشکیل
 حزب در چین دارای تفاوتهاست. البته طبق قانون دیالکتیک ایمن
 تفاوت مطلق نیست. قانون عام تاریخ چنین است که حزب کمونیست از رشد
 و اتحاد گروهها و سازمانهای مارکسیست-لنینیست بوجود میآید، ممکن است
 یکی از این سازمانها رشد کند و بقیه را به خود جذب نماید و یا اینکه چند
 گروه و سازمان با هم متحد شوند." (نبرد خلق ۲ ص ۴۴-۴۳)
 در این نوشته و نظراً ملامت مخالف در تار هیه قرار داده اند، یکی اینده قانون
 عام تاریخ چنین است که حزب کمونیست از رشد و اتحاد گروهها و سازمانهای
 مارکسیست-لنینیست بوجود میآید. و دیگر اینکه "ممکن است یکی از این
 گروهها رشد کند و بقیه را به خود جذب نماید." این دو نظر که در اینجا
 دومی به اصطلاح برای تشریح اولی گفته شده، کاملاً در دو جهت مخالف اند.
 و نظر اولی نظری است صد درصد صحیح و نظر دوم نظری صد درصد غلط.
 قانون عام و تنها قانون همان است که اول گفته شده و این نظر نظر لنین
 است. لنین گفت: "ایجاد و تحکیم حزب یعنی ایجاد و تحکیم وحدت میان

تمام سوسیال دموکراتهای روسیاست. (اعلامیه هیات تحریریه ایسرا)
 همپتوری مارکسیسم-لنینیسم و هم تجربیات مربوط به ایجاد حزب در تمام کشورها
 نشان میدهد که اصل درست و تخطی ناپذیر همین است. باید تلاش شود
 برای متحد ساختن همه مارکسیست-لنینیستها. حال اگر کسانی علییرغم همه
 تلاشی که صورت میگیرد و به خاطر تمام انحرافات و مسائل مشخص حاضر
 به وحدت نشوند، آن امری دیگر است. و حزب علییرغم میل آنها تشکیل خواهد
 شد. اما فعلاً صحبت بر سر این است که آیا حزب راستی حاصل وحدت همه
 مارکسیست-لنینیستهاست؟ و باید برنامه‌ای که همه مارکسیست-
 لنینیستها را درگیر انجام یک کار مشترک کند، بعنوان گام در راه وحدت،
 ریخته شود یا نه؟ ما معتقدیم که چنین است. قانون عام همین است که
 همه مارکسیست-لنینیستها باید حزب را بوجود آورند و تلاشی که برای
 وحدت صورت میگیرد از آغاز باید ناظر بر این اصل باشد که حزب حاصل
 وحدت همه سازمانها و گروهها و هسته‌ها و عناصر مارکسیست-لنینیست
 است. لنین مینویسد: " تمام سوسیال دموکراتها " تا کسی گمان نکند میشود
 سازمانی را هم از بین دهها سازمان و گروه مارکسیست-لنینیست حسرت
 معرفی کرد. کاری که متأسفانه شاهد انجامش هم در داخل و هم در خارج
 بوده ایم. تز جذب گروهها توسط یک گروه درست در نقطه مقابل وحدت تمام
 گروههاست و صحبت از جزئی اختلاف همین است و تز ملامتضادند.
 ایجاد حزب وظیفه همه مارکسیست-لنینیستهاست و همه
 مارکسیست-لنینیستها باید در پروسه ایجادش داوطلبانه شرکت کنند. و
 تز جذب گروهها و هم تز وحدت چند گروه این قانون عام را زیر پا میگذارد.
 مسئله ایجاد حزب را وظیفه یک یا چند سازمان یا گروه مارکسیستی -
 لنینیستی میکند و دیگران نقششان میشود جذب شدن یا نشدن، نتیجه این
 میشود که گروهی که میلش کشیده حزب کمونیست شود، کسانی را که دارای
 اختلافات ایدئولوژیکی و سیاسی حزبی یا اساسی با آنهاست، از برنامه خود
 از جریان کار برای - نه متحد شدن با آنها - حتی جذب آنان کنار می
 گذارد. از سوی دیگر گروهها و سازمانهای دیگر نیز در برابر عمل جذب شدن
 مقاومت خواهند کرد و حاصل باز همان خواهد بود و عمل در رشد آنز وحدت.

در شرایط کنونی که در صفوف جنبش اختلافات ایدئولوژیکی اساسی و اصولی وجود دارد، باید کاری کرد برای حل این اختلافات. باید نقاط مشترکی برای نزدیک کردن سازمانها و گروهها به همدیگر یافته شود و باید برنامه‌ئی برای وحدت همه این نیروها طرح گردد. تز جذب گروهها، اینها همه را نفی میکند. چرا که وحدت را بصورت جذب میسند و اصولاً برنامه‌ئی نمیتواند برای وحدت داشته باشد. در اینجا گروه جذب کننده برنامه خودش را دارد، هر که میخواهد جذب شود، هر که هم نخواهد نشود.

رقای چریک میگویند: "سازمان ما در قبال همه رزندگان انقلابی و بالاخص رزندگان مارکسیست - لنینیست در وظیفه عمده در پیش دارد. یکی اینکه تا حدی که قدرت و امکاناتش اجازه میدهد این گروهها را جذب نموده و مستقیماً به آموزش و سازماندهی آنها اقدام کند. و دیگری اینکه از طریق جزوات، نشریات، اعلامیه‌ها و رادیو تجارت خود را در اختیار همسه نیروهای انقلابی قرار دهد." (نیروی خلق ۴ ص ۸) "مبایده هر جمعی شتر تجارب سیاسی، نظامی، تشکیلاتی، تکنیکی و... خود را در اختیار گروههای دیگر قرار دهیم و با امر ارتباط گیری با گروههای داوطلب کار و جذب آنها به سازمان با دیدی تاریخی برخورد نمائیم." (همان شماره ص ۱)

سیاستی که در این نوشته طرح شده، سیاست گسترش یک سازمان است. سیاست متحد کردن جنبش مارکسیست - لنینیستی. این سیاست در حد اعلا میتواند گروههای هم نظریاً احتمالاً گروههایی را که معتقدند اختلافات ایدئولوژیکی اهمیتی ندارد و مهم همان "انفعال قدرت انقلابی" و پذیرفتن مشی چریکی است در یک سازمان گرد آورد. این تز خود بخود از متحد کردن مارکسیست - لنینیستها عاجز است چرا که برای وحدت کسانی که مشی های سیاسی متفاوتی با گروه جذب کننده دارند و حاضر نیستند جذب شوند هیچ برنامه‌ئی ندارد.

در اختیار همه نیروهای انقلابی گذاشتن تجارب (آنها تجاربی که بر سر رستی نادرستی آنها در سطح جنبش اینهمه حرف و گفتگو است) از طریق جزوات، نشریات و... هم که برنامه‌ئی برای وحدت مارکسیست - لنینیستها نیست. لئلاً برنامه نیست. در حقیقت گلی است در جهت نزدیک کردن سازمانهای

دیگر، باز هم به همان مرحله جذب .

توجه به عناصر مارکسیست-لنینیست میتواند بعنوان تلاشی برای گسترش یک ساز-
مان سیاسی باشد، در کنار سیاست درست و تلاش به او برای وحدت همه مارکسیست -
لنینیستها، اما اگر جای وحدت گذاشته شود در عهد غلط و انحرافی است.
در قبال چریک ما چنین کرده اند . در واقع رقابای چریک وظیفه شان را در
قبال گسترش سازمان خودشان - انهم البته با معیارهای خودشان -
گذاشته اند به جای وظیفه ای که در قبال وحدت جنبش کمونیستی اینترن
دارند . و این برای کسانی که میگویند : " سازمان ما به مثابه یک سازمان
پیشتاز مارکسیست - لنینیست مسئولیتی بزرگ در قبال همه گروههای مبارز و
بویژه گروههای مارکسیست - لنینیست به عهده دارد " بسیار کم است .
نه کم است نادرست است .

جنبش کمونیستی وطن ما جنبشی است بسیار پراکنده ، جنبشی است پر -
از اختلافات ایدئولوژیک و سیاسی ، جنبشی است که به یک لشکر از هم پاشیده
میانند ، و امروز درست این شرایط یک برنامه و عمل مشترک را برای حل این
اختلافات در جریان مبارزه پیدا کردن خط درست نزدیک کردن این گروهها
به هم و در آخر متحد ساختنشان طلب میکند . و حال آنکه میبینیم به این
نیاز اساسی امروز جنبش کمونیستی ما نه تنها در هیچیک از طرحهای گذشته
پاسخی داده نمیشود ، بلکه همه هم طرحهایی هستند در جهت مخالف
آن .

د : دشمنی ورزیدن با مخالفین متنی چریکی و شتم ساختن آنها ، این
نیز یکی از طرق لگد زدن به امر وحدت است .

مبارزه ایدئولوژیک یکی از اقسام سه گانه مبارزه است و انجامش
امری است ضروری ، همچون هر یک دیگر از شعبهای مبارزه ، در جریان مبارزه
ایدئولوژیک و طرح و برخورد نظریات شوریک مختلف است که جنبش از نظریات
نادرست و انحرافی پالوده میشود و راه درست یافته میشود و برنامه کوتاه
مدت و دراز مدت مجموعه جنبش تنظیم میگردد . اگر اختلافات ایدئولوژیک
نادیده گرفته شود و بر سر آنها مبارزه ای صورت نگیرد ، اگر نظرات مختلف بر
سر مسائل شوریک جنبش طرح نگردد و برخورد نکند ، مبارزه پیش نخواهد رفت

و جنبش در صحنه بیکار عملی علیه دشمن نیز در جا خواهد زد. اما ایسن
 مبارزه نیز راه و روش خود را دارد. مبارزه درون صفوف جنبش راه و قانونی
 خود را دارد و مبارزه با دشمن نیز راه و قانونندی خود را. مبارزه درون
 جنبش همه هیچوجه و در هیچ زمان نباید دشمنانه شود. اختلافات سیاسی
 نباید ما را بران دارد که اتهامات ناروا به همدیگر بزنیم و برخورد دشمنانه
 با هم بکنیم. مبارزه درون جنبش مبارزه بی استرفیاقانه، مبارزه بی استیسا
 هدف اصلاح و سازندگی و مبارزه بی استیسا برای وحدت و این مبارزه آگسیر
 خصمانه شود، اگر اختلافات جزئی یا کلی ما را بران دارد که به همزمان
 خود تهمت بزنیم و به آنها برخورد دشمنانه کنیم، باید بدانیم که به بیراهه
 افتاده ایم و به وحدت خلق لطمه میزنیم. و این کاری است که متأسفانه ما
 از روز اول و به طور هدام کرده ایم. هر کس خط مبارزه چریکی را نیز یزفتمه
 و بر سر اصول خود پافشاری کرده، به جای اینکه به پلمیک سازنده بسا او
 بپردازیم به هر طریق ممکن کوشیده ایم لجن مال کنیم و این تا بدانجا کشیده
 که اصلاً خط مبارزه سیاسی و جنگ توده بی را - که خواه نا خواه در مقابل
 عملیات نظامی و جنگ چریکی شهری است - خطی در خدمت رژیم، خط سازشکار
 و خط لو دهنده خوانده ایم. و این لگدی است تلخکارانه به امر وحدت
 نیروها. رقای چریک ما خبر دستگیری رفیق شهید حبیب خسرو شاهی را چنین
 میدهند: " بنا به اطلاعات رسیده رفیق حبیب خسرو شاهی از کادرهای
 علی سازمان که بر اثر خیانت یکی از دوستان سیاسی که وابسته به یک
 گروه کار سیاسی بوده دستگیر میشود. " (نبرد خلق ۴ ص ۴۵) غرض از این
 طرز خیر ساختن این است که به طور غیر مستقیم در ذهن خواننده گذاشته
 شود که ادعیهائی که به کار سیاسی در میان مردم، به جای عملیات نظامی
 معتقدند و گروههایی که به کار سیاسی مشغولند، خیانت میکنند و لو میدهند
 و این برخوردی دشمنانه است نه با یک سازمان یا گروه بلکه با یک خط
 انقلابی، با خط مارکسیستی - لنینیستی. باز میگویند "گروه مارکسیستی -
 و مسلح رفیق شهید مجتبی خرم آبادی در اثر ارتباط با یک گروه روشنفکری
 که نسبت به مبارزه مسلحانه (جنگ چریکی) مورد بوده، ضربه میخورد نتیجه
 این ضربه لو رفتن خانه میدان ثریا و متعلق آن درگیری مسلحانه رقبا با

دشمن در بامداد ۱۲ اسفند ماه ۵۲ بود* (تبریز خلق ۴ ص ۴۶) پس از هم همان حرف* کسانی که نسبت به مبارزه مسلحانه (یعنی عملیات نظامی مخفوق ما) مرد دند، لو میدهند و خائندند *

این مبارزه نیست، این لحن مال کردن مخالفین سیاسی از راههای غیر اصولی است. و این از انقلابیون بویژه مارکسیستلنینیستها بد و راست. اگر راستی رفقا کسی یا کسانی را میشناسید لرفقای شهید خسرو شاه و خرم آباد را لو داده اند، معسرفی شان کنید تا چنین هم بشناسد شان و از تماس گرفتن با آنها پرهیز کند* و اگر نه، کسی را میشناسید، کسی این رفقا را لو داده، بلکه خود در اثر اشتباهات خود یا در اثر تصادفی بدام افتاده اند و حال شما خیر را به این صورت میسازید تا مخالفین سیاسی خود را خائن و لو دهنده معرفی کنید، تا بگوئید هر کس که چریک نیست، هر کس که کار سیاسی در بین مردم میکند لو دهنده است بدانید رفقا که این غلط است و غیر انقلابی* ایسن برخوردار میستول نیست* برخورداری است بدور از داشتن کوچکترین عنصر انقلابی و بدور از ذره ئی احساس مسئولیت* برخورداری است بی نهایت سکتا- رستی و ضربه ئی است جبران ناپذیر به امر وحدت نیروهای خلق* نه رفقا با کسانی که در میدان مبارزه ایستاده اند و همانند شما همه خطرات را تحمل میکنند چنین برخوردار کردن خطاست* بخاطر اختلاف های سیاسی خصوصاً را با رفقای مارکسیست- لنینیست تا بدین حد رساندن دور از احساس مسئولیت و دور از وحدت خواهی است* ما نمیخواهیم اینرا نفی کنیم که ممکن است يك عنصر معتقد به کار سیاسی گیر بیفتد و ارتباطاتش را بسا عنصری یا گروهی معتقد به شی چریکی لو بدهد* این ممکن است همانسان که برعکس نیز ممکن است* يك چریک هم ممکن است لو بدهد* اما ایما ما برای دادن چنین خبری باید اسم ان عنصر خائن را چه چریک و چه غیر چریک اعلام کنیم، یا باید بگوئیم کسی که لو داده معتقدیه فلان شی بوده؟ نه رفقا این يك برخوردار دشمنانه است و نه با يك فرد یا گروه شخص، بلکه با مجموعه کسانی که خط نادرست شما را نمید پرند* با خطی که مارکسیسم- لنینیسم و تجربه انقلابهای پیروزند جهان درست و حقانیتش را ثابت کرده است*

رقای چریک باز میگویند: " هستند کارگرانی که تحت تاثیر اپورتونیست های کهنه کار و پیرو پاتال های از کار افتاده قدیمی تصور میکنند سازمان با هر گونه مبارزه صنفی - اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر مخالف است و در نتیجه مبارزه مسلحانه را راهی میدانند که به جدائی از توده ها میانجامد. (بورد خلق ص ۷۱) باز هم رقای عزیز این مبارزه اپدئولوژیک نشد. ایین برخورد درست نیست. اگر اینهایی که شما " اپورتونیستهای کهنه کار و پیسپر و پاتالهای از کار افتاده قدیمی " معرفی شان میکنید، هنا صر حزب توده اند. که در بین کارگران نظرگاههای ضد انقلابی و تبلیغ میکنند و مبارزه مسلحانه توده شی را نفی میکنند. مشخصاً افشایشان کنید و بگوئید چه کسانی هستند، بگوئید کسانی هستند که خائنین کمیته مرکزی باز هم برای خرابکاری در درون جنبش کار گری از آنها استفاده میکنند. اما اگر کارگران رزنده با سلبه شی هستند که سیاست انقلابی دارند و بر پایه اصول مارکسیسم - لنینیسم و با طرد حزب توده و خط کشی با رویزونیسم در بین کارگران مشغول کارند، اینها را حق ندارید " اپورتونیستهای کهنه کار و پیرو پاتالهای از کار افتاده. قدیمی" بخوانید. اینها هر یک کوله باری از تجربیات ارزنده انقلابی با خود دارند، که ما مثل نان شب به هر ذره اش نیازمندیم، اینها گنجینه های متحرك تجربیات مبارزاتی مردم مايند. ما خود از تجربیات سرشار و ارزنده و کمکهای بیدریغ برخی از این رقای با سلبه و کار کشته برخوردار بوده ایم. اینها را باید چون مردمك چشم حفظشان کرد. اینها عناصر انقلابی بی هستند، که سالیان دراز مبارزه را پشت سر گذاشته اند. در هیچ شرایطی دست از مبارزه نکشیده اند، با انهمه پشتك و ارزندهای رهبری خائن حزب توده، اینها با اینکه اکنون در سالهای ۲۰ با حزب توده بوده اند، در موضع انقلابی خود ایستاده اند و امروز باز با عمری تجربه که در این راه اندوخته اند با اشتیاق و توان خارج از حلقی به کار مبارزه و تدارك انقلاب مشغولند. اینها فولاد های ابدیده جنبش مايند. نه رقاء اینها را نباید به خاطر اینکه با عطیات نظامی طرفد ما مخالفند و میگویند راه انقلاب کردن بسیج و متشکل کردن توده ها با کار سیاسی است. اپورتونیستهای کهنه کار و پیرو پاتالهای از کسبار افتاده قدیمی خوانند. باید از اینها اموخت و باید با آنها برخورد رفیقانه

کرد. در صورتی که برخورد شما دشمنانه است و نه تنها به اینان، بلکه به هر انقلابی جز پیروان خط چریکی، و این نادرست است. و در همین جا باید یاد آور شویم که شما رقائی که به انقلابیون مخالف شی چریکی چنین برخورد میکنید درست در همین زمان با اینکه کمیته مرکزی خائن حزب توده به پیروی از اپورتونیسم ریشه دارش چپ و راست برای شما پیام و دعوت میفرستد در مقابلش سکوت کرده اید و یک خط کشی مشخص ایدئولوژیک بسا این خائنین و به طور کلی با ریزونیسم نمیکنید و حال آنکه شما این افتخار را دارید که پایه گذاران سازمانتان دلاورانی چون احمدزاده و نابدل را در بین خود داشته اند که بر سر این مسئله با قاطعیت تمام ایستاده بوده و خطفاص بین خودشان و ریزونیستها را بروشنی رسم کرده بودند. شما به رقای انقلابی می که با شی سیاسی شما مخالفند چنان برخورد می کنید و به دشمنان مارکسیسم - لنینیسم، کمونی که جنبش کمونیستی وطن ما آنها را در صفوف دشمنان انقلاب گذاشته اینچنین، و اینها را وقتی در کنار هم بگذاریم برای هر کمونیست دهنها سوال مطرح میکند.

حال که بحث بدینجا رسید با رقای مجاهدان، نیز حرفهایی داریم. هر چند با این رقبا در آن زمان که از ادبیاتشان میخواهیم صحبت کنیم، حرفی از شرکت در تشکیل حزب کمونیست و رعایت اصول این امر و کار پسرای انجام آن نمیتوانسته در میان باشد، اما همانسان که قبلاً نیز گفته ایم گناه لطمه زدن به امر وحدت را چه در سطح حزب و چه در سطح جبهه یکی میدانیم. چرا که از هر سازمان غیر کمونیستی نیز انتظار میرود که امر وحدت خلق را که تجسم وحدت سازمانهای انقلابی است محترم بشمارد و از هر گونه اقدام و موضعگیری که زبانی به آن برساند جدا بپرهیزد. و این امری است که رقای مجاهد ما در گذشته آنها رعایت نکرده اند و به خاطر همان اختلافات سیاسی به اتهام زنی و لجن مال کردن دیگر انقلابیون پرداخته اند. و بسیار هم شدید تر از آنچه دیدیم رقای چریک ما کردند.

در جزوه سازماندهی و تاکتیکها، پس از بحثی در باره چگونگی بوجود آمدن گروههای به اصطلاح سیاسی مخفی که افراد بالایشان عناصر خائن و خود فروخته بودند، مینویسند که عمده ترین این سازمانهای سیاسی

که ماهیتا پلیسی بودند عبارتند از : ۱- تشکیلات تهران ۲- ساکا (سازمان انقلابی کمونیستهای ایران) ۳- گروه جریان (ص ۱۱۷ - ۱۲۰) • بخشی از مطالبی که درباره • دو گروه ساکا و جریان در همین صفحات نوشته شده نقل میکنیم • در صفحه ۱۲۶ میخوانیم که : " اول بار فعالیت پاک بزاز توسط گروه جریان چاپ و پخش شده است . "

در صفحه ۱۲۰ درباره همین گروه چنین میخوانیم :

" بعضی از گروهها خصلت اپورتونیستی داشته و غیر مستقیم تحت نظر ساواک هستند ، ساواک با اینکه این گروهها را میشناسد و افراد آنها به دقت ارزیابی کرده است ، ولی تا هر وقت که ضرورت ایجاب نکند آنها را دستگیر نمیخورد . از جمله این گروهها گروهی است که معتقد به کار سیاسی به معنای تهیه و تکثیر جزوات و پخش آنها در محافل روشنفکری است . نام این گروه "جریان" یا "پروسه" است . "

در مورد "ساکا" و "جریان" دستگیر شدن نشان در ص ۱۱۹ کتاب چنین میخوانیم •

" جریان واقعه از این قرار است که ساکا در سال ۴۹ تقریباً متحل میشد • دو نفر برای گرفتن ارتباط با فدائیان به شمال میروند ، به علت جو پلیسی حاکم بر شمال به خاطر عملیات فدائیان ، این دو نفر مورد سوء ظن قرار گرفته و بازداشت میشوند • این دو نفر محل مناسبی نداشتند و قضیه جدی گرفته میشود • از نزد آنها شماره • تلفن ستارزاده را در مشهد گیر میآورند ، او را دستگیر میسازند • وی قول میدهد که بشرط آزادی همه چیز را بگوید ، و بعد از اینکه ساواک قبول میکند ، او یک کروی کامل از اعضای گروه رسم میکند • • ساکا هنوز از قرار معلوم فعالیت سیاسی دارد و به نشر افکار اپورتونیستی علیه مبارزه مسلحانه و ارائه ترفیضات طلبانه سیاسی میپردازد • "

حال ببینیم از کنار هم گذاشتن آنچه نقل کردیم چه بدست میآید •

ساکا در ابتدا ای کار سازمانی "ماهیتا پلیسی" خوانده میشود ، در صورتیکه بعد در تشریح جریان چنین روشن میشود که این سازمان تنها "ماهیتا پلیسی" نبوده ، تنها پلیس هم در آن نفوذ نکرده بوده ، حتی اطلاع درستی نیز پلیس از وجود آن نداشته است • اطلاع در حدی که مثلاً از طریق دیلفانی از سازمان مجاهدین خلق داشت • دو نفر در شمال دستگیر میشوند و در بازرسی بدنی تلفن ستار

زاده پیش‌انها یقوت میشود. او را دستگیر میکنند، او خیانت کرده، اسامی افراد گروه را در اختیار پلیس میگذارد، یعنی از نوشته خود رقای مجاهد چنین برمیآید که اگر ستار زاده خیانت نکرده بود، پلیس نمیتوانست به جانی برسد و سازمان و ۲۰۰ نفر اعضای سالم میماندند. آیا راستی یک چنین سازمانی را میشود سازمان "ماهیتاً پلیسی" خواند؟ در مورد همین سازمان زمان یکجا نوشته شده: "افراد بالایش خائن و خود فروخته بودند و در رابطه با پلیس یعنی اینکه خود در خدمت پلیس بوده‌اند و اصل برای پلیس کار میکرده‌اند" و در جای دیگر اینکه: "ستار زاده را پلیس دستگیر میکند و او به شوطی اسامی اعضا را به پلیس میدهد که خود آزاد شود. آیا بولس‌ت پلیس یا اعضای خودش چنین است؟ پلیس با شرط و شروط با اطلاعات افرادش دست مییابد؟ مطالبی که در مورد این گروه نوشته شده هر قسمت ناقص

قسمت دیگر است. حقیقت این است که ساکاهیک سازمان مارکسیستی - لنینیستی است با خط مشی مبارزه سیاسی و خط‌گشی با خط‌چریکی، مبارزه کرده و تشکیلات داده، بویژه در بین کارگران و بویژه کارگران اصفهان، دو تن از رهبران خیانت کرده‌اند و بخشی از آن لو رفته و دستگیر شده‌اند و بخشی دیگر از آن هنوز مشغول مبارزه سیاسی - و نه نشو افکار اپورتونیستی - اند. تنها گناه این رقبا به عنوان یک سازمان - نه دو تن خائن در رهبری - ایمن بوده که همانند بسیاری گروه‌ها و سازمانهای دیگر حاضر نشده‌اند دست به عملیات نظامی بزنند. حاضر نشده‌اند خط‌چریکی را بپذیرند و با آن نیز در حیطه امکانات خود مبارزه سیاسی کرده‌اند و به همین دلیل میشوند! "سازمان ماهیتاً پلیسی" "شبکه اطلاعاتی برای پلیس" "اپورتونیست" "نشر دهنده افکار اپورتونیستی، ارائه دهنده تزه‌های فرصت طلبانه" و حتماً باید خیلی از برادران مجاهد ممنون بود که گفته‌اند شان اعضای سازمان سیا و اینتلیجنت سرویس

به اعتقاد ما اینچنین چه سازمانها و گروههای انقلابی به هم‌زمان میدان نبرد برخوردار کردن خالی است از ذره‌ی احساس مسئولیت، خالی است از ذره‌ی اندیشیدن به امر وحدت خلق و خالی است از ذره‌ی شی برخوردار انقلابی، برخورداری است صد در صد نادرست، مغرضانه و غیر اصولی. مولوی گفت:

چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل بسوی دیده شد
در اینجا غرض آمده و دشمنی با کسانی که کار سیاسی میکنند و خط چریکی
را نمیپذیرند تا به اینجا رسیده که اینان در کنار دشمن گذاشته شده اند.
سازمانی انقلابی، سازمان "ماهیتاً پلیسی" خوانده شده، و این نادرست
است این موضعگیری به امر وحدت جنبش انقلابی ایران لطمه میزند، لطمانی
سنگین که تنها با انتقاد از خود رسمی و علنی در سطح جنبش ممکن است
تا حدودی جبران گردد، و نه به هیچ صورت دیگر.

شوخو نیست سازمانی را که در زیر ساطور پلیس مشغول مبارزه انقلابی است.
انقلاب فدای وطن ما را در دوزخ دیگران تدارک مینماید و همه خطرات
این مبارزه را تحمل میکند، بخاطر اختلاف منی سیاسی، سازمان "ماهیتاً پلیسی"
میخوانیم. این عمیقاً نادرست و غیر اصولی است.

در مورد گروه جریان نیز يك جا گفته شدیم * ماهیتاً پلیسی * و جای
دیگر "غیر مستقیم تحت نظر ساواک" * چگونه میشود این دو موضع را در مورد
يك سازمان گرفت؟ آیا میشود يك سازمان را یکبار انقلابی گفت و یکبار ضد
انقلابی؟ تفاوت بین ماهیتاً پلیسی بودن و غیر مستقیم تحت نظر پلیس بودن
همینقدر است، به اندازه تفاوت میان انقلاب و ضد انقلاب.

گروه فلسطین سابقاً از طریق که در کتاب آمد سازمانی اکیرفیضی بطور
غیر مستقیم تحت نظر ساواک بود، سازمان مجاهدین خلق از طریق دیلفانی
به طور غیر مستقیم تحت نظر ساواک بود. ولی آیا اینها را میشود گفت سازمان
های "ماهیتاً پلیسی"؟ مینماید چقدر اختلاف است بین این دو موضعگیری
شما در مورد يك سازمان؟ از زمین تا آسمان.

در جای دیگر گفته شده که، دفاعیه رفیق قهرمان ما شکراله پانکزاد را اول بار
گروه جوان تکثیر و پخش کرده بود. حال چگونه میتوان این معما را حل
کرد؟ يك سازمان "ماهیتاً پلیسی" دفاعیه پانکزاد را اول بار تکثیر و پخش
کرده است. پلیس اینقدر نفهم بوده که ندانسته پخش این دفاعیه به ضررش
است؟ دفاعیه در خدمت پلیس بوده؟ چیست دستاورد آن؟ باز هم واقعیت
همان است. وجود اختلاف سیاسی و برخورد غیر اصولی به آن.

در بیانیه مرداد ۶۲، برادران مجاهد در باره وحدت چنین میخوانیم:

"وحدت کلیه نیروهای ضد استعماری در مرحله‌ای که دشمن کمربه انهدام و نابودی جنبش‌های دانه مردم بسته است اهری است حیاتی و هر کس که بخواهد با ایجاد هر نوع مانعی سد راه این وحدت گردد، لشکارا آب‌بسه آسیاب دشمن میریزد و اشکارا خائن به اهداف انقلاب است." بنا بر این همه تفکها باید بسوی دشمن نشانه رود و همه نیروها در صوفی فشرده در راه انهدام کامل دشمن قدم بردارند. "تا اینجا صد درصد درست و سوی چشم." اما حال ادامه اش: "در این راه پیشگام به حمایت همه نیروهای متوقی و انقلابی سخت نیازمند است، و گشودن جیب‌های جدید خارج از چهارزات سلحانه علیه دشمن اشغالگر عملی است در جهت نابودی جیب پیشگام (قاتلواثمة الكفر - سوره توبه - پیشوایان و رهبران قهرید گاری را بکشید) ص ۸۸

در اینجا دیگر گفته میشود که "گشودن جیب‌های

جدید خارج از چهارزات سلحانه علیه دشمن اشغالگر عملی است در جهت نابودی جیب پیشگام که این خود نادرستی اش چون روز روشن است. جیب دیگری که علیه دشمن اشغالگر گشوده شود چرا به نابودی پیشاهنگ بینجامد؟ ضریبی است از سوئی دیگر بر دشمن مشتوک. و انوقت با استفاده از يك ایه قران در دنبال ان دعوت به کشتن مخالفین سیاسی میشود: "و قاتلواثمة الكفر". کسانی که جنگ چریکی و عملیات نظامی مفرد را نمیپذیرند و دعوت به مبارزه سیاسی در بین توده‌های خلق برای آگاهسازی و سازماندهی توده میکنند جیب جدید گشوده اند، اینها پیشوایان و رهبران کفر وید کاری اند و آنها را بکشید. دست میریزاد برادران عزیز. اینچنین به حیاتی بودن وحدت کلیه نیروهای ضد استعماری اعتقاد دارید؟ نه رقسا! این راه درست نیست. این زیانش صد درصد بیشتر از سودش است. این طرز برخورد باعث پراکندگی بیشتر و عقب انداختن وحدت نیروها میشود. هدم معرفی يك سازمان به عنوان حزب طبقه کارگر.

"ما در بخش (ج) از این بحث انجائی که سخن از جذب گوهها رفت و نقل کردیم که گفته شده: "ممکن است یکی از این سازمانها (سازمانهای مارکسیست - لنینیست) رشد کند و بقیه را به خود جذب نماید" ویدین

ترتیب حزب طبقه کارگر ساخته شود، به نظریه نادرست حزب شدن يك سا-
 زمان از بین دهها سازمان مارکسیستی - لنینیستی برخوردار کرد، ایم و
 حال اینجا می‌رسیم به دنباله و در واقع مرحله تکاملی آن نظریه نادرست،
 رفقای چریک ما این اواخر خود را " سازمان پیشاهنگ طبقه کارگر " که هیچ
 معنایی جز حزب کمونیست نمیدهد میخوانند، یعنی همان يك گروهی کسه
 رشد کرده و دیگر گروهها را نیز جذب کرده است، و این از یکطرف بدین
 معنی است که چنین انقلابی ما امروز حزب کمونیستش را ساخته، و از طرف
 دیگر بدین معنی است که جز سازمان چریکهای فدائی خلق، هیچ سازمان
 مارکسیست - لنینیستی دیگری در ایران وجود ندارد، چرا که خود قبلاً
 عنوان قدمه‌ئی بر اعلام حزب شدن خود گفته اند، که ممکن است یکی از این
 سازمانها رشد کند و طبقه را بخود جذب نماید و حال اگر سازمان چریکهای فدائی
 خلق در يك چنین جریانی به سازمان پیشو طبقه، کارگر ایران تبدیل شده،
 این دقیقاً هم به این معنی است که ما حزب داریم و هم بدین معنی است
 که هیچ سازمان مارکسیستی - لنینیستی دیگری جز چریکهای فدائی خلق
 در ایران وجود ندارد، و این هر دو جهت نادرست است.

لنین گفت: " حزب انقلابی فقط زمانی شایسته نامش است که جنبش يك طبقه انقلابی
 بی راد عمل رهبری کند. " (اوانتریسم انقلابی ص ۹) و در جایی دیگر: " سوسیال دمو-
 کراسی عبارتست از اتحاد جنبش کارگری و سوسیالیسم. " بدین ترتیب وقتی ما میتوانیم
 در ایران حزب طبقه کارگر را تشکیل شده اعلام کنیم که در جریان يك مبارزه
 وسیع و پیگیر سیاسی، جنبش کارگری و انمان را با سوسیالیسم پیوند زده باشیم،
 و ایندو متحد شده باشند، یعنی، جنبش کارگری وطن ما يك جنبش کارگری
 با آگاهی سوسیالیستی باشد، و تشکیلاتی میتواند خود را تشکیلات طبقه
 کارگر وطن ما، حزب کمونیست ایران بنامد که جنبش طبقه کارگر وطن ما را
 در عمل رهبری کند، حال ایا کدامیک از این دو در ایران عملی گشته
 است؟ جنبش طبقه کارگر ما هنوز مبارزاتش بیش از ۹۰ درصد اقتصادی است -
 و در اثر وظیفه شناسی ما و شانه خالی کردنمان از زیر بار انجام مسئولیت
 لیتهامان - خدای افتادند، به دام اکتونومیسم می‌رود، با سوسیالیسم پیوند
 خورده؟ یا سازمان چریکهای فدائی خلق - و نه تنها این سازمان حتی

کل جنبش کمونیستی مان - جنبش طبقه کارگر را در عمل رهبری میکند؟ کدام یک؟ حتماً اینهم از ویژگیهای جامعه ماست و در جامعه ما باید سازمانی که با مبارزات طبقه کارگر هیچ رابطه‌ی نداشته باشد حزب کمونیست شود. وقتی در کشوری شرایط خاص جامعه باعث شوند اصل اساسی "حزب کمونیست حاصل وحدت تمامی مارکسیست - لنینیستهاست" تبدیل شود به "حزب کمونیست نتیجه شد یک سازمان و جذب دیگران است" در چنین جامعه‌ی همان "فراکتهای موجود در جامعه" نیز میتوانند اصل "حزب کمونیست باید جنبش طبقه کارگر را در عمل رهبری کند" را نیز تبدیل کنند به "حزب کمونیست باید (یا میتواند) هیچ رابطه‌ی با مبارزات طبقه کارگر نداشته باشد".

در اعلامیه‌ی که رقیای چریک ما بنحسب سالروز ۱۹ بهمن، در رابطه با انفجار پلگاه گوهان ژاندارمری لاهیجان پخش کرده اند چنین میخوانیم: "هم اکنون نیز نیروهای بالفعل جامعه بویژه جوانان ازادیخواه با علاقه و اشتیاق روز افزون در جهت اهداف مبارزه مسلحانه متشکل میگرددند. این گرایش نوید بخش اگر با توجه به تجارب و دست آورد های سازمان پیشاهنگ طبقه کارگر انجام گیرد، نمرهای مبارزاتی فراوانی به همراه خواهد داشت." (تاکید از ماست). و غرض از سازمان پیشاهنگ طبقه کارگر که گفتیم هیچ معنایی جز حزب کمونیست نمیدهد. سازمان چریکهای فدائی خلق است. در اعلامیه‌ی که به مناسبت اعدام عباس شهریاروی خائن (که ناز شستان باد) رقیای چریک پخش کرده اند، پس از اشاراتی به دستاورد های انقلابی چهار سال مبارزه چنین میخوانیم: "این دستاورد های انقلابی همچنین ضامن بقای شد و پاینده سازمان ما به عنوان تنها سازمان پیشاهنگ طبقه کارگر میباشد." در اینجا روشنتر از نمونه قبلی گفته شده که سازمان چریکهای فدائی خلق، حزب کمونیست ایران است: تنها سازمان پیشاهنگ طبقه کارگر و اینهم بازنگدی است به امر وحدت نیروهای مارکسیست - لنینیست و گامی است در جهت افزودن شتت و پراکندگی در جنب مارکسیست - لنینیستی ایران.

در جامعه ما بسیاری سازمانهای مارکسیست - لنینیست با مشی های

سیاسی مختلف از اعتقاد به شی چریکی شهری، تا اعتقاد به جنگ دهقانی صرف بزرگم مبارزه و فعالیتند - تعدادی از این سازمانها حتی از نظر مسمی سیاسی - همانند رقای چریکند - یعنی به عملیات نظامی متمرکز به عنوان محور مبارزه در این مرحله معتقدند - حال چگونه میشوند از بین تمامی این سازمانها بدون اینکه کوچکترین تلاشی برای متحد کردن جنبش کمونیستی صورت گرفته باشد، بدون اینکه برنامه‌ئی برای وحدت این جنبش از طرف هیچ سازمانی ارائه شده باشد، و خلاصه بدون اینکه هیچ اقدامی در جهت متحد ساختن این نیروها شده باشد، یکباره سازمان چریکهای فدائین خلق، حزب کمونیست ایران، تنها سازمان پیشاهنگ طبقه کارگر میشود؟ روشن نیست.

ما معتقدیم که نه تنها سازمان رقای چریک ما "سازمان پیشاهنگ طبقه کارگر ایران" نیست، اگر تمامی مارکسیست - لنینیستهای ایران هم امروز با همین کیفیتی که دارند در یک سازمان جمع شوند، باز هم سازمان پیشاهنگ طبقه کارگر ایران ایجاد نخواهد شد.

حزب کمونیست ایران حزبی است که بر پایه اصول جهانشمول مارکسیسم - لنینیسم و در کوران عمل انقلابی ساخته شده باشد - حزبی است که در آن هیچیک از اصول ایدئولوژی بولتاریا زیر پا گذاشته نشده باشد - حزبی است که پایتندی به اصول، ایمان به توده‌ها، ایمان به ضرورت مبارزه مسلحانه، توده‌ئی برای نجات ایران، و اطمینان به پیروزی انقلاب در خون و گوشت و یک لحظایش سرشته شده باشد.

حزب کمونیست ایران حزبی است که جنبش طبقه کارگر ایران را در عمل رهبری کند و در میان تمام طبقات و اقشار خلق پایه وسیع داشته باشد - حزب کمونیست ایران حزبی است که طبقه کارگر ایران را هر آن ضروری دید بتواند با شعارهای انقلابی خود به خیابانها بکشد، در شهر و روستا بتواند مبارزه مسلحانه توده‌ئی را تدارک ببیند و سازمان دهد - حزبی است که چون ستونی استوار در قلب همه، بیکار خلقهای ما علیه دشمن جنایتکارشان ایستاده باشد و پشت دشمن را به لرزه اندازد - و ما تا ساختن چنین تشکیلاتی سر تا سری و آهنین که باید حاصل وحدت همه نیروهای مارکسیست

— لقمه‌ست ایران و حاصل وحدت سوسیالیسم و جنبش کارگری وطن ما باشد —
راهی — نه چندان کوتاه — در پیش داریم* (بویژه که گوهی لنگ لنگان
میرویم و گوهی هم دانسته ندانسته در جهت عکس قدم بر میداریم* یکدین
ترتیب این مسئله تشکیلاتی مهم و کلیدی جنبش ما هنوز حل نشده و بناید
همگین آگاهانه و با خواست وحدت در پی حلش باشیم* ما بار دیگر در
اینجا تکرار میکنیم که هرگونه عمل و موضع‌گیری بی که به امر وحدت ما —
کسیست — لنینیستها و همچنین به امر وحدت همه نیروهای انقلابی لطمه
وارد آورد، خسارتی است برای انقلاب که هیچ ثمره‌ئی نمیتواند با زیانش
برابری کند* یکی از معیارهای ما امروز برای سنجش درست و نادرستی هر
عمل و موضع‌گیری بی باید سنگ صک وحدت باشد* کاری که به وحدت
نیروها چه در سطح حزب و چه در سطح جنبه زبان میرسد، انجامش
نادرست است و در جهت عکس منافع انقلاب و خلقها* هر چه میخواهد
باشد* بگذاریم خاطر دلخور کردن انهایی که از "شمار دادن" بدشان
میاید بگوئیم* بیروز یاد تلاش قدس ما ر کسبست — لنینیستها در راه ایجاد
حزب کمونیست ایران* —

۲ - جنبه متحد خلیسق

در جامعه ما که مرحله «انقلابان» مرحله «دموکراتیک نوین» است و از یکسو وظیفه آزاد کردن ایران از چنگال امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم امریکا و از سوی دیگر گرفتن قدرت سیاسی از دست طبقات وابسته به امپریالیسم و کسب این قدرت برای خلق است. به همان حد که تشکیل حزب کمونیست برای رهبری انقلاب اهمیت دارد، مسئله وحدت همه نیروهای خلقی در چارچوب جنبه نیز برای فراهم کردن نیروی کافی جهت تضمین پیروزی انقلاب دارای اهمیت است. همانسان که در بررسی شرایط جامعه گفتیم، وطن ما در اثر خیانت باند و طاقفروش پهلوی امروز تبدیل شده به بزرگترین پایگاه اقتصادی - نظامی و جاسوسی امپریالیسم امریکا در منطقه خلیج و خاورمیانه. و آزاد کردن ایران به معنی شکستن ستون فقرات امپریالیسم در این منطقه است و این نه کاری است خود. از سوی دیگر طبقات و اقشار مختلف مردم ما امروز همه تحت ستم و بیداد امپریالیسم و طبقات وابسته به امپریالیسم بسر میبرند و از ابتدائی ترین حقوق خود در وطن خویش محرومند و همه نیز با دشمن مشترك خویش مبارزه میکنند. وطن ما تبدیل به چراگاهی سرسبز، آزاد و بینهایت پر بار شده برای امپریالیستها و نوکرانشان، و زندانی خفقان آور برای خلقها مان. محرومیتی که امروز مردم ما از کلیه مواهب مادی و معنوی زندگی، از نان خوردن تا آزادی حرف زدن، در وطن خود میکشند، شاید در تاریخ حیات خلقها مان کمتر نمونه داشته باشد. کارگر، دهقان، روشنفکر، روحانی و بازاری، فارسی، ترک، بلوچ و عرب، زن و مرد همه و همه تحت ستم و استثمار و استبداد بیگانه و مزدوران بیگانه کوشان خم گشته و در این میان بر خلقهای غیر فارس مسلط ستمی افزون نیز روا میگردد. ستم که در تشدید آتش خشم و نفرت این خلقها نسبت به حکومت مرکزی و جنایاتش تاثیر فراوان دارد و اگر در آگاه سازی این خلقها و جهت دادن این خشم و نفرت کوتاهی گردد و یسار مواضعی غیر اصولی در قبال حقوق خلقها گرفته شود، میتواند خشم و نفرت آنها را به نوارها متوجه خلق فارس کرده و آنها را بدنبال شعارهای انحرافی

که امروز جهت تجزیه و تضعیف صف خلقها و تضمین منافع جابرانه و سلطه جوانه سوسیال امپریالیسم شوروی، از طرف این دشمنان انقلاب و خلقها در هر گوشه جهان طرح میگردد بکشد، و اینها مسائلی است که باید بیهوش آنها توجه جدی گردد. بویژه از طرف مارکسیست-لنینیستهای ایران. از یکسو با تشریح ارتجاعی نفی وجود ملیتها و "افسانه خلقها" که تک دو زدن است در رکاب ارتجاع حاکم یعنی با شونیستهای فارس باید مبارزه کرد و از طرفی دیگر با ولایت گرایان و ناسیونالیستهای افراطی دیگر خلقها، یا ات و اشغالهای کفر رفیق دلاورمان شهید پر آوازه‌ئی که در دوران شکنجه آن‌ان حماسه جاودانی را آفرید - علی‌رضا تبدیل چو تک فدائی خلق آنها را در میان مردم خود "قورباغه‌های خوش‌چغیسم" و "بویزونیست ولایت‌گرا" میخواند. به این هر دو جنبه و هر دو طرز فکر غلط و ضد انقلابی باید توجه شود و با هر دو طرف باید مبارزه گردد. و این پیش از همه کار مارکسیست-لنینیستهاست. باید با توجه به ستور که سالیان دراز بر این خلقها شده، با تکیه به اصل لنینی "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" و با توجه به اهمیت حیاتی وحدت خلقها مان در پیکارشان علیه امپریالیسم و ارتجاع، در این مجال عمل کرد. بهترین سخن را در اینجا پایان سخن شهید قهرمان تبدیل میدانیم که ارزنده ترین تحقیق را در این زمینه نوشته است: "استالین و مائوتسه دون رهنمودهای بسیار گرانبهایی برای حل مسئله ملی ارائه داده اند. آنها به ما آموخته اند که شونیسم ملیت حاکم و ناسیونالیسم افراطی ملیت‌های تحت سلطه، دو جنبه تضاد واحدی را تشکیل میدهند. تنها پرولتاریاست که در شرایط بسیج تمام نیروهای انقلابی خلق قادر است از عهده حل این تضاد برباید و هر دو جنبه آنرا مقابلاً نابود سازد. محور ناسیونالیسم افراطی هر ملیت بخور عمده به عهده پرولتاریای همان ملت است."

ما با صبر و حوصله برای کارگران و روشنفکران با صداقت تمام ملت‌های ایرانی و با توضیح و در عمل اثبات خواهیم کرد که اولاً؛ بدون وحدت انقلابی پرولتاری در هیأت کشوری و پیروزی بر دشمن طبقاتی ممکن نیست. ثانیاً؛ هیچیک از ملت‌ها برتر نیستند و برای نیل به پیروزی بر امپریالیسم و ارتجاع

میتوانند و باید زیر پرچم پرولتاریا متحد شوند • این امری است عینی، غیرزده طبقاتی اینرا به تمام طبقات ستمدیده ملتها میآموزد و ما نباید اینرا تسوین کنیم • ماسلماً هرگونه گرایش منهایریا و ضد پرولتاریا را وحدت ملل را نابود خواهد ساخت •

پر خروس باد بیگانگی انقلابی پرولتاریای جهان •

شکوفان باد جنین مارکسیستی پرولتاریای ایران •

مرک پر شوونیمس فاربر •

ننگ بر ولایت گرایان •

پیروز باد جنین آزادی بخش مردم ایران • (آذربایجان و مسئله ملی،

نوشته رفیق شهید علیرضا نابدل ص ۴۰ - ۳۹)

انچه امروز به صورت يك واقعیت در برابر ما قرار دارد این است که

توده های مردم ما از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب همه تحت ستم اند •

همه استثمار میشوند و همه از وضع موجود و از دیکتاتوری حاکم عمیقاً

ناراضی اند، و اکثر آئیزیه حکم قانون "هرکجا ستم هست مقاومت هم هست"

به طرق گوناگون علیه دشمن مشترک خود، باند جنایتکار و وطنفروش پهلوی

و پایگاههای داخلی و تکیه گاههای خارجی این مبارزه میکنند • توده ها در

سراسر ایران مبارزه میکنند، شهید و اسیر میدهند و روز بروز بیکار خود را

وسعت و اوج بیشتر میکنند، و نکته ناخوب در این مبارزات پراکندگی آن

است • و چون پراکنده است قدرت واقعی نمودار نیست، نه برای خود شو

نه برای دشمن، و تا زمانی نیز که پراکنده است همکاری را که باید انجام

دهد، نخواهد توانست انجام داد • رشته جویبارها و نهرهای پراکنده •

نی است که هر یک در گوشه نی از این باتلاق و شنزار فرو میرود • اگر میخواهد

هد همین رشته جویبارها و نهرهای پراکنده دریائی شود که موج خروشانش

پایه • عرش عظیم ترین امپریالیسم قرن را نیز بلرزاند، باید یکی شود • بایستند

همه این نیروها بر اساس برنامه و خط مشی سیاسی مشترک دست همدیگر را

برادرانه گرفته، نیروهای پراکنده • خود را متحد ساخته و قدرتی را فراهم

آورند که بتواند دشمنان را در هر وجه از این خاک گسترده زیر ضربه

بگیرد • قدرتی که هیچ قدرت ضد انقلابی را یارای شکست نباشد • و این

چنین قدرتی است که ما آنرا جبهه متحد خلق مینامیم • جبهه نی که تمامی

نیروهای انقلابی وطن ما در زیر چترش گرد آمده باشند رهبرش را خسیزب کمونیست ایران به عهده داشته باشد و دستون قزاقش را وحدت کارگران و دهقانان تشکیل دهد. یک چنین جبهه‌ئی خواهد توانست در جریان پیکار مسلحانه، توده‌ئی و درازمدت، امپریالیسم جنایتکار را از ایران بیرون کند، طبقات ضد انقلابی وابسته به بیگانه را نابود سازد و قدرت سیاسی را برای خلق کسب نماید. در مورد این کسب قدرت گرفتار خوشخیالی نباید شد. تنها با اعمال قهر انقلابی توده‌ها برای درهم شکستن قهر ضد انقلابی طبقات استثمارگر حاکم است که کسب قدرت برای خلق و ساختمان جامعه‌ئی نوین ممکن میگردد. هرگز هیچ طبقه، استثمارگری با میل خود از صحنه سیاسی خارج نشده است. از قدرت خود صرف‌نظر نسکرده و از ستم و استثمار نسبت به خلق دست برداشته است. (تروون شین - چگونه حزب ما مارکسیسم - لنینیسم را در شرایط ویتنام بکار بست، ص ۱۴)

نه با سازشکاری با رژیم و تلافی و تضا از دشمن - کاری که کمیته مرکزی خائن تا دیروز، تا پیش از شدید تضاد اربابان با اربابان رژیم شاه در منطقه - تبلیغش میکرد. نه با یک کودتای نظامی - چیزی که امروز همان خائنین تبلیغش میکنند - این قدرت از دست دشمنان خلقها بدست خلقها نخواهد افتاد، باید توده‌های میلیونی مردم ایران همه در این نبرد شرکت کنند و باید مبارزه، مسلحانه توده‌ئی، جنگ خلق خط اصلی مبارزه و محور تمامی اشکال دیگر مبارزه باشد. پاسخ قهر ضد انقلابی دشمن را باید با قهر انقلابی داد. باید نیرو و امکاناتی را تدارک دید که بتواند بسا آنچه سلاح و نیروئی که امپریالیستها در ایران امبار کرده اند مقابله کند و آنچه را بر هم بکشد. و این کاری است انجنان سترک که تنها و تنها در صورتی شدنی است که تمامی نیروهای انقلابی ایران متحد شده و تمامی توده‌های مردم ما را در انحصار درگیر سازند. باید در پشت هر درخت، در بالای هر صخره، در گودال هر جوب، در کنار هر تپه و در دانه و کمرگاه و قله، هر کوه سنگری بسازیم برای جنگیدن با دشمن، باید از هر دهقان، از هر کارگر، از هر انسان زحمتکش و ستمدیده، زن و مرد جنگجوی مسلح بسازیم برای زدن دشمن و در انصورت است که خاک وطن ما تبدیل به تپه -

فی گذاخته تواند شد که دشمن هر کجا پیش پا بگذارد بسوزد و امکان ایستادن نیابد. و برای اینکه چنین بتوانیم کرد، باید پیش از هر چیز خود را متحد شویم. وحدت خلق در گرو وحدت نیروهای انقلابی است. و وحدت نیروهای انقلابی نشانه وحدت خلق است. پس اگر راستی را چنان نبردی سخت و طولانی و خونین و بیروح در پیش داریم و اگر بر راستی این کاری نیست که از یک یا دو گروه یا حتی از بخشی از نیروهای خلقهای ما ساخته باشند، و این مائیم، ما انقلابیون ایران و در پیشاپیش همه ماژکسیست - لنینیستها که باید انجام این امر را تدارک ببینیم. پرمایند همه به این امر آگسناه باشیم که شرط موفقیتمان وحدت رزمنده، نیروهایمان و متحد شدن همگی مان در چارچوب جبهه متحد خلق است. باید به امر وحدت نیروهای انقلابی احترام بگذاریم، باید در هر آن دستمان برای فشردن دست هر رفیق و هر برادر دراز باشد، باید ایمان داشته باشیم که تنها این تشکیلات است که میتواند نیروی لازم را برای انقلاب فراهم آورد، و باید از دست زدن به هر اقدامی، یا اتخاذ هر موضعی که به این وحدت لطمه برزند، تحقیقش را بیه تاخیر اندازد، یا سدی در راهش ایجاد نماید. شدیداً بپوهیم.

وحدت نیروهای انقلابی بود که در ویتنام و کابوچ انجمن غدارترین و وحشی ترین نیروی ضد انقلابی عصر ما امپریالیسم امریکا را به زانو در آورد و پراکندگی نیروهای انقلابی است در فلسطین که امکان داده حتی دولتها ارتجاعی عرب - علیرغم همبستگی عظیمی که دیگر خلقهای عرب بسا خلق فلسطین دارند - به دشمنی ورزیدن لشکار با این انقلاب بپردازند. و هر يك از پراکندگی آن به سود خود بهره برداری کنند. اگر نیروهای انقلابی پراکنده باشند و نتوانند وحدتی را که شرط ضروری پیروزی است ایجاد کنند، دشمن میتواند بسیاری از نقشه های ضد انقلابی را از خلال همان پراکندگیها و تضاد های بین نیروها به اجرا در آورد، و ما اینرا امروز در کناره مان - در درون جنبش انقلابی فلسطین - شاهد اجراش هستیم. و اینها بایستد همه برای ما درس باشد.

آخرین مسئله ای که باید در این بحث به آن بپردازیم مسئله چگونگی تشکیل جبهه واحد و ارتباط بین جزیب و جبهه است. این مسئله خود يك

مسئله مهم ایدئولوژیک است، که بر سر آن از دورتر زمان تا کنون در وطن ما مدام دو نظر مخالف وجود داشته، و مضافاً آنکه در مراحل حساس این اختلاف به سود نظر نادرست حل شده، یا اگر حل نشده، سکوت مانده است. این دو نظر یکی عبارتست از نظر " ایجاد حزب کمونیست پیش از تشکیل جبهه " و دیگری نظر " تشکیل جبهه پیش از تشکیل حزب " و به عبارت دیگر شرکت کمونیستها بطور یواکنده در یک سازمان جبهه ای که دیدیم رفیق شهید احمد زاهدی از این نظر فایز کرد. اولین نزاع بر سر این مسئله تا آنجا که در اسناد جنبش کمونیستی وطن ما ثبت است، بحث بین سوسیال دموکراتهای تبریز است در سال ۱۹۰۸ که عین صورت جلسه آن در مابانگانی پلخانیف موجود است.

در جلسه ۳۰ نفره از سوسیال دموکراتهای تبریز در اکتبر سال ۱۹۰۸ این مسئله مورد بحث قرار میگیرد که باید رفت و گروه مستقل سوسیال دموکرات ساخت یا نه، باید رفت به فعالیت دموکراتیک صرف پرداخت و کار جبهه را کرد یا نه و تقریباً میباید با موضوع استدلال بدین ترتیب:

پیشنهاد دهندگان تشکیل گروه سوسیال دموکرات چنین استدلال میکردند که ایران اکنون دیگر وارد مرحله رشد سرمایه داری شده است و دارای تولید مانوفاکتور سرمایه داری است. صنعت ماشینی و تولید کارخانه ای از قبیل کارخانه دخانیات و کاغذ گیلز، آسیاب بخار، موسسات پنبه پاک کنی و غیره بوجود آمده است. وجود پولتاریا در کنار پیشه وران شرایط را برای تبلیغات سوسیالیستی آماده میکنند. طرفداران این پیشنهاد تاکید میکردند که اگر در میان پولتاریا کاری انجام نگیرد، این خطر موجود است که بورژوازی برای تحکیم مولتی خود از آن استفاده کند. آنها میگفتند که مبارزه آغاز گردیده است و هر نانکه در دوران انقلاب ۱۲۸۹ فرانسه و انقلابهای ۱۸۴۰ و ۱۸۴۸ دیده شده بود، در ایران نیز اکنون مردم به مبارزه فعال دست زده اند و در درجه اول عناصری که غلبه مالکیت خصوصی هستند در این مبارزه شرکت دارند.

هر قدر عناصر فعال طبقاتی خود را زودتر درآیند، به همان قدر نیز انقلاب به حد خود زودتر وارد رسیده و سوسیال دموکراتها باید پولتاریا را سازمان داده و آنها را با خود آگاهی طبقاتی برای مبارزه

سوسیالیستی مجهز سازند. این وظیفه هر سوسیالیست مبارز است که با هر جنبش انقلابی همکاری کند. سوسیالیستها باید به مثابه پیگیرترین دموکراتها در زمان انقلاب با بورژوازی همکاری نمایند، ولی در نشر داشته باشند که وظیفه اصلی آنها دفاع از ضائق مردم انقلابی، بخصوص ضائق قشرهای تهیدست آن به منظور ترقی اجتماعی و اقتصادی است که خود دفاع از دموکراسی آن باشد. در صورت جلسه به ضرورت مبارزه با دستمزد کم که مانع تولید صنعتی در کشور بود اشاره کرده است. پشتیبانی صرف از شعارهای بورژوازی در حقیقت به معنای دفاع از این طبقه و جلوگیری از رشد انقلاب است. سوسیالیستها نمیتوانند با نمایندگان دموکراتهای بورژوازی بهم بیوندند، زیرا:

الف - سوسیالیست و دموکرات عادی دو جهان بینی مختلف دارند؛

ب - فرد دموکراتیسمیکتر سوسیالیست با دموکراتیسمیکتر دموکرات عادی در پیگیری آن است؛

ج - سوسیالیست میتواند با موفقیت بیشتری در انقلاب بورژوازی

شرکت نماید، اگر بر سرگاه طبقاتی پرولتاریا تکیه داشته باشد.

برایه تمام اینها پیشنهاد میشد که:

"یک گروه حاضر سوسیال دموکرات تشکیل گردد، و فعالترین و اگاهترین کارگران و روشنفکران ایران را برای مبارزه از طریق تبلیغات و سازماندهی خود، کارگر محظوف حویر جلب نماید."

"دارندگان پیشنهاد دوم، یعنی مخالفین فعالیت صرفاً سوسیال دموکراتیک، استدلال میکردند که هنوز شرایط عینی و ذهنی برای تشکیل و اتحاد پرولتاریا وجود نیامده است. آنها میگفتند که ایران هنوز در مرحله تولید مانوفاکتوری است و تازه در راه تولید مانعینی سرمایه داری قدم میگذارد. پرولتاریای معاصر وجود نیامده است و به همین جهت زمینه نو برای فعالیت سوسیال دموکراسی وجود ندارد. بنابراین ورام و سدراند دوم گویا سازمان دادن به پرولتاریا ممکن بود برای انقلاب و رشد اقتصادی که در عواقب زانپخشش داشته باشد. این عمل ممکن است عناصر رادیکال بورژوازی را به افشاش تجلع بیفکند، در حالیکه لازمه انقلاب بورژوازی ایران که در شرایط ویژه پدید آمده، فعالیت جمعی تمام عناصر ناراضی و محتض است. بدینجهت دارندگان

پیشنهاد دوم عقیده داشتند که فعلاً امتناع از "فعالیت صرفاً سوسیال دمو- کراتیک و ورود به صفوف دموکراتها و پاک کردن ان از تعایلات ارتجاعسی، کمک به مشکل شدن آنها از طریق فعالیت در صفوف آنها به عنوان رادیکال ترین عنصری که در صورت فرا رسیدن شرایط، آماده فعالیت بر اساس اصول سوسیالیستی باشند، کاری است عقلاً نه و از لحاظ سیاسی دور اندیشانه *

انها متذکر میشدند که اتخاذ این تصمیم مانع ان نمیشود که هر فرد در جهان بینی و اصول سوسیال دموکراتیک خود پا بر جا باشد. در پیشنهاد گفته میشود که این مسئله، مسئله "صلحت اندیشی سیاسی و بصارت تا- کتیکی است نه مسئله اصولی" (نقل از دنیا سال ۱۲ شماره ۴) *

بدین ترتیب این دو نظریه در برابر هم صف آرایی کردند که بالاخره در رای گیری نظر اول با اکثریت ۲۸ رای در برابر دو رای به تصویب رسید. گفتمی است که در سطح جنبش کمونیستی جهانی ان زمان پلخانیف طرفداران نظر اول را تایید میکرد و کائوتسکی طرفداران نظر دوم را *

بعد از این باز هم دوره های مختلف بر سر این مسئله، دو نظر مخالف وجود داشته است و اخیرین در جریان نهضت سالهای ۲۰ تا ۳۲ است. پس از شهریور ۲۰ و در آغاز تشکیل حزب توده نیز باز گروهی میگفتند باید رفت کار سوسیالیستی کرد و حزب را ساخت و گروهی میگفتند، نه باید کار دموکراتیک کرد و فعالیت تشکیلاتی جبهه می. در اینجا گفتگوها به سود نظر دوم خاتمه یافت و حاصلش شد حزب توده که داستانش تا حدودی روشن است. در تمام دوران فعالیت حزب توده باز هم کسانی بودند که میگفتند باید حزب کمونیست را ساخت این "گشتی نوح" - بعین تعمیر که از هر حیوانی یک جفت در ان هست - بدرد ما نمیخورد. اما نه اینان جا روزه درستی در راه اثبات نظریات خود کردند، و نه رهبری منحرف حزب توده امکان اظهار نظر مخالف به کسی داد *

وقتی به گذشته خودمان مینگریم ما یک کوله بار تجربه در همین زمینه مشخص داریم که متأسفانه اکثرین نیز تلخ است. از حیظه وطن خود پا را بیرون بگذازم، در کشورهای دیگر نیز هم نظرات مختلف و خود داشته و هم جبهه های گوناگون ساخته شده. در ویتام جبهه ساخته شده، در کابوچ

جیبہ ساخته شده ، در الجزایر هم جیبہ ساخته شده ، در فلسطین
 نیز " جیبہ ها " ساخته شده ، و اگر گدشگان روشن بین ما در سال ۱۹۰۸
 تجویہی در این زمینہ نداشتند و بنا تکیہ بہ تئوری محض و بزرگی شرایط
 جامعہ میخواستند راه بیابند ، ما امروز ، دہا تجویہ پیروزند و شکستہ
 خوردہ نیز در همین زمینہ در اختیار داریم و میتوانیم از یک یک آنها بیاموزیم .
 ما امروز با تکیہ بہ تئوریہائی کہ در مورد ساختمان جیبہ دادہ
 میشود و تجربیاتی کہ در گوشہ و کنار جهان در این زمینہ وجود دارد
 میتوانیم جمع این نظرات را بہ دو دستہ تقسیم کنیم : یک دستہ نظریات
 خوردہ بورژوازی ، و یک دستہ نظریات پرولتری . ہم پرولتاریا را ہم خوردہ بورژوازی
 نوازی هر دو خواستار جیبہ اند . اما ہر یک جیبہ را با دید خود و از
 پورک صالح طبقاتی خود مینند . پرولتاریا جیبہئی میخواہد کہ رہبریش
 را خودش در دست داشته باشد ، خوردہ بورژوازی نیز جیبہئی میخواہد کہ
 خود در رہبریش باشد . ہر دوی این جیبہ ها نیز رزندہ اند و در این
 مرحلہ انقلابی . اما تفاوتشان در این است کہ یکی انقلاب را بہ سرختری
 میرود کہ در وی مقام برده شد ، و دیگری بہ سرختری کہ در الجزایر برده
 شد . و امروز دیگر در درستی این نیز هیچ حریفی نیست . مشخصات این
 دو جیبہ را میتوانیم چنین فرمولہ کنیم : جیبہئی کہ پرولتاریا خواستار
 است جیبہئی است با اصول پرولتری ۱- رہبریش باید بدون چون و چرا
 در دست حزب کمونیست باشد . ۲- پایہ و اساسش باید بر وحدت کارگر
 گران و دہقانان نہادہ شدہ باشد . ۳- تمامی نیروہای خلقی بہ گرد
 آن محور و بر این پایہ در زیر چتر آن متشکل شدہ باشند .
 جیبہئی کہ خوردہ بورژوازی میخواہد ، جیبہئی است کہ هیچ اصول
 و موازینی نداشتہ باشد . رہبریش بدست " جیبہ " یعنی بدست خوردہ
 بورژوازی باشد ، وحدت کارگران و دہقانان برایش ضروری ندارد ، چند گروہ
 کہ جمع شوند دور ہم و یک بیانیہ مشترک اضاء کنند میشود جیبہ و ہر چہ
 بی سامانتر بہتر . چہ بہتر کہ طرفداران گرایشہای سیاسی و ایدئولوژیہائی
 مختلف ، حتی در گروہہائی ہم جمع نشوند و وارد جیبہ شوند . بلکہ ہمہ
 بطور فردی وارد شوند . " جیبہ " حزبی باشد با طیفی وسیع از نظریات

افراد مختلف و حد اعلا گروههای مختلف این میشود جبهه .
 ما اکنون در لحظه‌ی از تاریخ ایستاده‌ایم که در برابر چشمان تجر-
 بهات انبوهی از این هر دو نوع جبهه‌نتایج پیکارشان قرار دارد . ما باید
 آگاهانه ،ها استفاده از این تجربیات و با تکیه به ایدئولوژی پرولتاریا در
 این مجال عمل کنیم . نظر درست به ما میگوید کمیونستهای هر کشور تا
 زمانی که حزب خود را نساخته‌باشند ، اگر وارد جبهه‌شوند ، خواهند رفت زیر پرچم-
 رزوازی یا خرد بورژوازی ، و اگر تلاشی را که باید صرف ساختن حزب کنند ،
 صرف ساختن جبهه کنند ، دانسته یا ندانسته در خدمت بورژوازی و خرده
 بورژوازی قرار گرفته اند و جبهه‌ی که میسازند ، جبهه خودشان ، جبهه
 نیروهای دیگر است . جبهه‌ی است نه منطبق با دیدگاههای پرولتری بلکه
 دقیقاً منطبق با خواستهای خرده بورژوازی . در تاریخ مختصر حزب
 زحمتکشان و عوام چنین میخوانیم : " در عرض ۱۵ سال مبارزه لاینقطع ، از
 ۱۹۳۰ تا ۱۹۴۵ حزب ما فشار مختلف خلق را بسیج ، توییت و سازماندهی
 نمود . همچنین نیروی پر توان کارگران و دهقانان را در جهت بقرار اتحاد
 کارگران و دهقانان تجهیز نمود ، بر اساس این اتحاد پایدار حزب ما تمام
 نیروهای میهن پرست را در درون یک جبهه واحد ملی وسیع - یعنی جمعیت
 ویت‌مین - گرد هم آورده و نیروهای انقلاب را در سراسر کشور ، چسبه در
 مناطق کوهستانی و چه در نواحی دلتا ، چه در روستا و چه در شهرها ،
 سازمان داد . " (ص ۲۴) جبهه‌های کمزور کیست - لنینیستها میخواهند یک
 چنین جبهه‌ی است و ایجادش اصولی دارد . کار ساده‌ی هم نیست . ما
 میتوانیم بگوئیم نظرات انحرافی بی که امروز در این مورد در جنبش کمونیستی
 ما هست ، ناشی از بی‌توجهی به همین نکته است . به اینکه تشکیل جبهه
 نیز - اگر جبهه‌ی است که مارکسیست - لنینیستها میخواهند - برای خود
 اصولی دارد . مثلاً رفیق شهید احمدزاده این را میبیند که ساختن حزب
 اصولی دارد ، باید گروههای سازنده حزب به فراخور خود با توده کارگر
 در ارتباط باشند ، باید با مبارزات کارگران و دیگر توده های خلق پیوند
 داشته باشند ، باید خود وحدت ایدئولوژیک داشته باشند و غیره - و این
 است که شرایط را اکنون برای ایجاد حزب آماده نمیبند ، یا به تعبیر

خودش معتقد است که؛ شرایط جنبش حزب را طلب نمیکند. اما در مورد جبهه طو و دیگری نظر دارد؛ یعنی در واقع دید نسبت به جبهه یک دید خرد و پرورانی است. تصور میکند همینکه گروههایی که جنگ چریکی را پذیرفته اند، با هنر ایدئولوژی و سیاست دور هم جمع شوند، این میشود جبهه، و این نادرست است. جبهه‌ئی که مارکسیست - لنینیستها میخواهند ایجادش به عبارتی از ایجاد حزب دشوارتر است، چرا که ایجاد حزب خودش یکی از شرایط ایجاد جبهه است. و مارکسیست - لنینیستها تنها از طریق حزب بشان است که میتوانند در جبهه شرکت کنند. رفیق ترون شین در گزارش خود به مناسبت بزرگداشت ۱۵۰ مین سالگرد تولد کارل مارکس، آموزگار کبیر پولتاریای جهان، تجربه انقلاب ویتنام را در زمینه مورد بحث ما چنین جمع‌بندی کرد: "مظهور حزب مارکسیست - لنینیست از شرکت در جبهه اساساً آنست که تمام نیروهای خلق را برای تحقق برنامه جبهه (برنامه حد اقل) در هر مرحله از انقلاب متحد کند. با این حال حزب مایلند همواره استقلال خود را حفظ کند. برنامه مختص خود را داشته باشد (برنامه حد اکثر) تا اینکه رهبری انقلاب را بر اساس اتحاد کارگران و دهقانان در دست خود نگاه دارد. این حزب نمیتواند رهبری مورد بحث را با هیچ حزب دیگری - هر حزبی که میخواهد باشد - تقسیم کند و باید رهبری جبهه واحد ملی را از غلبیدن بدست پروروازی مطلقاً صون نگاه دارد، وگرنه جبراً به زائده، بورژوازی تبدیل میگردد و انقلاب ملی دموکراتیک توده‌ئی جبراً به شکست میانجامد." (چگونه حزب ما مارکسیسم - لنینیسم را در شرایط ویتنام بکار بست ص ۳۵ - ۳۴). جبهه‌ئی که انقلاب وطن ما بدان نیاز دارد جبهه‌ئی است با این مشخصات و چنین جبهه‌ئی بناچار تشکیل موخر بر تشکیل حزب کمونیست خواهد بود.

باید از ساده اندیشی و خوشباوری در این مورد دست برداشست. باید تنها همین امروز را ندید، فردا و فرداها را هم دید، باید بسم تجویبات انقلابی خلقها ارج نهاد و باید از رفتن بیراهه‌ها برای صدمین بار خودداری کرد. وظیفه ما مارکسیست - لنینیستها است که در همین حال که در هر زمان آماده همکاری با هر یک از نیروهای انقلابی و وطنمان

هستیم و همکاری و انجام برنامه های مشترک را نه تنها موقوف به تشکیل
 حزب و جبهه نمیدانیم بلکه شرط قدم و لازم آن میدانیم - پیش از هر چیزی
 بکوشیم برای ایجاد حزممان و اگر خدماتش فراهم نیست برویم فراهم کنیم *
 مطمئن باشیم که بدون حزب شوکت پراکنده * ما در جبهه دقیقاً خواست خرد -
 بورژوازی است و قرار گرفتن ما در خدمت خود بورژوازی و مطمئن باشیم
 که اگر حزممان را ساختیم به صوت خواهیم توانست جبهه متحد خلق را
 بسازیم * و آن جبهه، جبهه ای خواهد بود که پرولتاریای وطن ما خواستار
 است و نه هیچ جبهه دیگری * جبهه ای که از گرد هم آمدن چند گروه،
 یا حتی تمام این گروههای پراکنده، بدون قرار داشتن حزب کمونیست در
 رهبری موجود اید مزیتی بر "حزب" هائی که تا اینجا بوجود آمده نخواه
 شد داشت * نباید از دیدگاه خرد بورژوازی به جبهه نگاه کنیم * یک
 میلیون انسان در الجزایر شهید شدند و آخرش کار جبهه به جائی کشید
 که دیدیم و میبینیم * ایا ما راستی تا این حد خود رای و بی توجه به تجربیات
 انقلابی جهانییم ؟ اگر ما مارکسیست - لنینیستها راست میگوئیم و به
 ضرورت وحدت نیروهای خلق اعتقاد داریم، باید بدون کوچکترین تعلل و تردید
 دید به کار برای ساختمان حزب کمونیست بپردازیم و بدانیم که همانسان
 که هر حزبی حزب نیست هر جبهه ای نیز جبهه نیست * همانسان که ساختن
 حزب اصول و موازینی دارد، ساختن جبهه نیز اصول و موازینی دارد * باید
 تاکید کنیم بر امر وحدت دهر و سطح، هم در سطح حزب و هم در سطح
 جبهه * اما لحظه ای وظایف سوسیالیستی مان را فدای وظایف دموکراتیکمان
 نکنیم * به رابطه حزب و جبهه توجه دقیق داشته باشیم * نه چون تجربه
 جبهه در زمان قیام جنگل تکیه بر وظایف سوسیالیستی محض میکنیم و نه چون
 دوران حزب توده وظایف سوسیالیستی را زیر پا بگذاریم * توازن بین این
 هر دو جهت را حفظ کنیم و با تکیه به تجربیات و آموزشهای انقلابی، از
 فعالیت پر شور، پیگیر و مداوم لحظه ای فرو نشینیم برای ایجاد: ۱ - حزب
 کمونیست * ۲ - جبهه متحد خلق *

۲- سازمانهای حرفه‌ای

گفتیم برای انقلاب کردن باید توده‌های میلیونی خلق بپا خیزند، مسلح شوند، از پشت هر درخت، از بالای هر صخره، از گودای هر چوب، از کنار هر تپه، و از دامنه و کمرگاه و قلعه هر کوه سنگری بسازند علیه دشمن و طی یک جابزه مسلحانه توده‌ی، دراز مدت و خونین امریالیسم جنایتکار را از ایران بیرون رانده، طبقات ضد انقلابی و وابسته به بیگانه را نابود ساخته و وطن را آزاد کرده، قدرت سیاسی را بدست گیرند.

حال امروز این توده‌های میلیونی در وطن ما بخشی جابزه سیاسی میکنند، بخشی بزرگتر جابزه اقتصادی میکنند و بخشی نیز با اینکه از اوضاع ناراضی اند، اما هنوز درگیر هیچ نوع جابزه‌ی نیستند. با توجهی بسه شرایط و اوضاع جامعه ایران: فقر و ستم گسترده و خفقان و تورم حسد و مرز، میتوان گفت که اقدار و طبقات خلق ایران همه از این وضع ناراضی‌اند و خواستار تغییر آن یعنی عمیق‌تره نیروهای انقلابند. اما آمادگی بالفعلشان هر طبقه و قشر و گروه، در احد شرکتی است که هم اکنون در جبهه پان جابزه دارند. و این همانسان که میبینیم در بخشی تا آن حد است که مستقیماً روزی روزی هم می‌ایستند و مبارزه سیاسی میکنند و در بخشی تا آن حد که جابزه اقتصادی - سیاسی میکنند و در بخشی تا حد جابزه اقتصادی صرفاً و در بخشی نیز هنوز وارد میدان عمل نشدن.

ما از آنجا که میبینیم توده‌های زحمتکش و فقیر مردم وطنمان سالیان دراز است، در بدترین شرایط فقر و محرومیت بسر می‌برند و ایمان داریم که این توده‌های رنجبر همه عمیقاً خواستار دگرگونی این وضع بوده و آماده جابزه‌اند، معتقدیم که گناه همه نواقص جنبش توده‌سیاسی نبودنش وسیع بودن و متحد نبودنش همه و همه به گردن ماست و وظیفه شناسی مان. و حال هم این فعالیت انقلابی ماست که باید این نواقص و کمبودها را بر طرف سازد. حال این توده وسیع ناآگاه امروزی توده‌ی که ناآگاه همیش در حدی است که هنوز در سطحی نه چندان هم محدود - فریب‌پذری از دسیسه‌های تبلیغاتی دشمن را می‌خورد؛ باید دشمن را خوب بشناسند،

و مبارزه را از پائین ترین سطح علیه این دشمن آغاز کرده، ادامه اش دهد، روز بروز تعالیش میخشد تا برسد به جایی که اسلحه بدست گیرد و علیه دشمن جنایتکار خود وارد یک جنگ انقلابی شود. و باز گفتم که این مسیر را توده قطب و نقطه طی مبارزات خود، و طی تجربه خود میتواند طی کند. بنابراین ما امروز تا آغاز انقلاب - اگر آغاز انقلاب را آغاز ببرد آگاهانه و مسلح توده علیه دشمن میدانیم که چند طور یا چند انحصار پراکنده - راهی طولانی در پیش داریم. راهی که هر چه ما سریعتر به نیازهای جنبش مردمان پاسخ گوئیم سریعتر طی خواهد شد و هر چه بیشتر - همانند گذشته - از زیر بار انجام وظایفمان در قبال جنبش مردم شانه خالی کنیم کشته‌تر خواهد شد. طولانی یا کوتاه کردن این راه بدست انقلابیون است. همانسان که در گذشته نیز بوده است. راستاین است که ما در آغاز مرحله تدارک انقلابیم و این مرحله را تا پشت سر بگذاریم، مرحله بعدی را نخواهیم توانست آغاز کنیم. از اینهم که به گفته لنین "در جنبش که در حال تکامل و استحکام است ولی هنوز به آغاز نزدیکتر است تا به پایان، به طور مضمونی، علامت بروز پایان را" برانگیزیم هیچ دردی دوا نمیشود. باید به نیازهای نوز جنبش مردم پاسخ گفت و این نیازها امروز است که به میلیونها توده مردم امکان داده شود تا از روی توجه شخصی خود ضرورت و لزوم انقراض حکومت قدیم را بفهمند و چنان اشکال مبارزه و چنان اشکال تشکیلاتی انتخاب شود که توده‌ها بتوانند از روی تجربه به سهولت صحت شعارهای انقلابی را دریابند، این است وظیفه " برای آماده شدن توده جهت آغاز مبارزه مسلحانه علیه رژیم یا به عبارت دیگر، برای گذراندن مرحله تدارکی انقلاب بطور مشخص باید به افشای همه جانبه و سیاسی رژیم در بین توده، آگاهی سیاسی دادن به توده، مشکل کردن توده و رهبری مبارزات توده بپردازیم. ما تا اینجا از افشاگری و فعالیت سیاسی صحبت کرده ایم و اکنون بفرمان بر سر مشکل کردن توده است به عنوان پاسخگوئی به یکی از نیازهای اصلی امروز جنبش مردمان.

اگر بایست سازمانهای انقلابی با توده در پیوند باشند تا بتوانند دست به فعالیت سیاسی وسیع و فربخش در بین توده بزنند، باید وسیله

این پیوند را داشته باشند و این وسیله هیچ نیست جز ابزار تشکیلاتی. هیچ رابطه معنوی و روحانی نمیتواند جای تشکیلات را بگیرد و تشکیلاتی که همچون حلقه‌ئی باشد در بیکر مبارزات توده، برای قلاب شدنش پس از سازمانهای انقلابی.

اگر سازمانهای انقلابی باید بتوانند مبارزات توده را رهبری کنند باید وسیله اتصال با توده را داشته باشند و این وسیله نیز هیچ نیست جز ابزار تشکیلاتی. و این ابزار تشکیلاتی مبارزست از سازمان حرفه‌ئی، سازمان نهائی سواى سازمانهای انقلابی. سازمانهائی که لنین درباره آنها میگوید: "سازمانهای حرفه‌ئی نه فقط میتوانند فایده، هنگامی دوام توسعه و تحکیم مبارزه اقتصادی برسانند بلکه میتوانند دستیاران مهمی هم برای تبلیغات سیاسی و تشکیلات انقلابی بشوند." (چه باید کرد ص ۲۹۶).

این سازمانها وجودشان در هر شرایط و احوالی صد درصد ضروری است. بدون این سازمانها حرف از شکل توده زدن بی معنی است. همان نمیکنیم بیان اهمیت مشکل کردن توده نیازی به بحث و استدلال داشته باشد. اگر انچه تاکید میشود بر ضرورت پیوند یافتن با توده نه به خاطر "دلسوزی" کردن برای توده است بلکه دقیقاً برای مشکل کردن توده است. و از این گذشته توده بدون تشکیلات چون لشکر پراکنده است و لشکر پراکنده را نمیتوان رهبری کرد. هر يك از رهبران جنبش کمونیستی جهان و هر يك از انقلابیون بزرگ در هر کجا حرفی از پیوند گرفتن با توده و آگاه ساختن توده زده اند. در کنارش مسئله ضرورت مشکل کردن توده را به عنوان هدف این پروسه از فعالیت و در عین حال وسیله‌ئی جهت تسریع طی این پروسه طرح کرده اند. رفیق له توان دبیر اول حزب کارگران ویتنام بیانی بس جامع در این مجال دارد که نقلش را از هر گونه بحث و نقل دیگری نیاز میسازد. او میگوید: "قبل از کسب قدرت و برای رسیدن به آن تنها سلاحی که در دسترس انقلاب و توده هاست سازمان است. آنها نه اصلت جنبش انقلابی که بنویسند. بولتاریا رهبری میشود بالا بودن معیار سازمانی آن است. میتوان تمام فعالیتها به منظور هدایت توده هائیکه مرحله برخاستن و برانداختن حکومت را اینطور خلاصه کرد: سازمان دادن"

سازمان دادن و سازمان دادن^۲ در واقع هدف از ترویج و تبلیغ سیاسی سا-
 زماندگی می‌تواند به معنای «فقط با سازمان دادن آنها به هر نحو از انحصار
 شرایط تعلیم آنها و استحکام قدرت عظیم انقلاب فراهم میشود» زیرا همگام
 توده‌ها سازمان یافته و نیروی آنها صد برابر خواهد شد^۳ «توده‌ها برای
 نیرو سازمان می‌یابند و بوگسلا و همچنین^۴ از طریق نیرو است که آنها
 بیشتر سازمان یافته و نیروهای انقلاب توسعه می‌یابند^۵ بنابراین تبلیغ
 سازماندهی و جوارزه باید در دست مردم به پیش‌روند^۶ با این هدف
 شعور که ارتش سیاسی توده‌ها را برای تدارک جهش‌همین‌گنده تشکیل
 دادن می‌توانند دهند^۷ (انقلاب و نظام مسائل اساسی و تالیف اصلی ۱۹۵۰)^۸
 می‌بینید که دارندگان گرانمایه‌ترین تجربیات انقلابی جهان می‌گویند:
 «هدف تبلیغ و ترویج سیاسی سازماندهی توده‌هاست^۹ و طبیعتی است که
 این سازماندهی را نباید با سازماندهی سازمان انقلابیون اشتباه کرد و یکی
 سازمان انقلابیون است و یکی سازمان توده‌ها و سازمان حرفه‌ای^{۱۰} و سازمان-
 دهی حرفه‌ای نیز همانند سازمانهای انقلابی وجودشان در هر شرایط و
 احوالی صد درصد ضروری است^{۱۱} و همانسان که «بازار» انقلابیون تشکیل
 خود را می‌خواهد و مبارزات توده نیز علاوه بر سازمانهای انقلابی، بواسطه
 تشکیلات خاص خود است^{۱۲} «هنها سازمانهای حرفه‌ای در شرایط مختلف شکل
 های مختلف بخود می‌گیرند^{۱۳} در شرایطی که این سازمانها می‌توانند هلی باشند
 باید هرچه وسیعتر باشند و هرچه بیشتر^{۱۴} از توده‌ها را در خود بگیرند
 و در شرایطی که نمیتوانند هلی باشند مجبورند منفی باشند و هر چه بیشتر
 محدود^{۱۵} و در شرایط جامعه‌ها شرایط حقیقتان پلیس و پامال شدن ابتدا
 می‌توانند حقوق و ارادیه‌های خلق^{۱۶} که هرگونه شکل جز در سازمانهای زرد
 درونی منع است و جنایت به حساب می‌آید^{۱۷} توجی دوم این شکلات^{۱۸} - تسوخی
 منفی و محدود - می‌تواند کار بر باشد^{۱۹}.

گذشته جنبش‌گرگری وطن ما دارای تجربیات انبوهی از این هر دو
 نوع شکلات احصایه می‌است^{۲۰} هم توجی علی و هم توجی منفی^{۲۱} که هر دو به
 صورت درستی برای ما خواهد داشت^{۲۲} در زمینه کار احصایه می‌تواند
 (تشکیل سازمانهای حرفه‌ای)^{۲۳} - که اکنون مورد بحث است - مهمتر است

تجربیات مربوط به فعالیت اتحادیه‌ی حزب کمونیست بین سالهای ۱۳۰۵ تا ۱۳۱۰، لغاز دیکتاتوری رضا خان است. در "خاطراتی در باره فعالیت سازمان حزب کمونیست ایران" در این مورد چنین می‌خوانیم: "... در رژیم رضا شاه امکان کار منظم و یا علنی برای اتحادیه‌ها وجود نداشت. در سالهای ۱۳۰۷ و بعد از آن از طرف حزب کمیسونی به نام کمیسیون اتحادیه تشکیل گردید. این کمیسیون عملاً مشغول سازماندهی اتحادیه‌ها شده بود. بعد از سرکوبی تشکیلات تهران (۱۳۰۴) دیگر اتحادیه‌ها مطیع مرکز نقل اتحادیه‌ها نبود، بلکه نقش مهم را در این کارگران نساجی تهران بازی میکردند. صدها نفر کارگران نساج تهران بطور مخفی مشکل شدند. در این ایام اتحادیه‌رانندگان کارگران خبازه‌نجار مطیع، کفاشها و سایرین در این نهضت شرکت داشتند. جلسات این اتحادیه‌ها غیر منظم بود و اکثراً بطور مخفی تشکیل میشد. فعالیت این اتحادیه‌ها بیشتر در اطراف بهبود وضع کارگران دور میزد. ضمناً در این اتحادیه‌ها کار سیاسی هم میشد. بازاره علیه رژیم شاه و امپریالیسم صحبت یومیه با آنها دیدها نیز بود." (نقل از اسناد تاریخی جنبش کارگری، سومیال دوم - کراسی و کمونیستی ایران ج ۱ ص ۱۳۵) و باز در همین سند می‌خوانیم: "در اواخر بهال ۱۹۲۸ کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران توجهی به خراسان نمود. رقائاتی برای کار به آن سامان فرستاده شدند. کم کم تشکیلات خراسان، مخصوصاً مشهد رونق پیدا کرد. طی مدت دو سال نهضت اتحادیه‌ی در شرایط مخفی رشد نمود. مرکز مهم عملیات کمونیستها همانا بین کارگران مشهد بود. اتحادیه‌های قالی بافی بوجود آمد که صدها نفر عضو مخفی داشت" (ص ۱۴۲ همان کتاب).

حزب کمونیست ایران با لغاز دیکتاتوری رضا خان و مضع شدن اتحادیه‌های کارگری در سال ۱۳۰۴ بلافاصله به فکر فعالیت اتحادیه‌ی مخفی می‌افتد و کار خود را در این زمینه در اکثر شهرهای بزرگ آغاز میکند. و ده‌ها اتحادیه کارگری مخفی در تهران، اصفهان، خراسان و ... از کارگران فعال، بوسیله اعضای حزب ساخته میشود. این اتحادیه‌ها چند سالی پس فعالیت مخفی خود ادامه داده و انحصارهای بسیاری به راه می‌اندازند.

که در برخی از این اعصابها چند هزار کارگر شرکت میکنند. در این اتحادیه ها همانطور که دیدیم اضافه بردفاع از حقوق صنفی کارگران، فعالیت سیاسی نیز صورت میگیرد و " مبارزه علیه رژیم شاه و امپریالیسم صحبت یومیه اتحادیه ها " بوده است. اما عمر این اتحادیه ها نمیتواند چندین به درازا بکشد و با شدید دیکتاتوری و خفقان رضاخانی، يك مورد حمله پلیس قرار گرفته، کشف و سرکوب میشوند. و با کشف و سرکوب این اتحادیه ها و از هم پاشیده شدن سازمانهای حرفه ای کارگران است که حزب کمونیست نیز پیوند تریا طبقه کارگر گسسته و امکان سرکوبش برای رژیم رضا خانی فراهم میگردد. علت اصلی این شکست اتحادیه های مخفی را باید وسختشان دانست. در ابتدای بحث گفتیم که هرگاه فعالیت سندیکال علی امکان پذیر نبود، و مجبور بودیم سازمان حرفه ای مخفی بسازیم، بایست این سازمان هر چه محدود تر باشد، و این آموزشی است که لنین به ما میدهد. در فعالیت اتحادیه ای مخفی حزب کمونیست، این نکته آنچنانکه باید مورد توجه قرار نگرفت. و اتحادیه هایی که ساخته شد، هر چند ورود همه کس به آنها امکان نداشت، و در حدی در و بیگیری داشت، اما آنچنانکه بایست محدود نبود. در اتحادیه های قالی بافان خوانشان همانسان که دیدیم صد ها نفر عضو بودند. و طبیعی است که چنین اتحادیه ای در شرایط تشدید دیکتاتوری نمیتواند تاب بیاورد. بنابراین سازمان حرفه ای مخفی باید هر چه بیشتر تیز محدود باشد. اما مخفی وسیع در واقع یعنی علی غیر قانونی. تجربه تلخ سرکوب اتحادیه های مخفی در آن دوره، جدائی حزب کمونیست از طبقه کارگر و بالاخره سرکوب حزب، باید در اینگونه فعالیت های ما در این دوره مورد توجه قرار گیرد.

در جنبش دانشجویی از رتبه ترین تجربه ای که در زمینه کار اتحادیه - ای مخفی داریم، تجربه کمیته سرتاسری است و در سال ۱۳۴۶ این کمیته هسته سازمانی ای بود بنیاد محدود و کاملاً مخفی که از فعالترین عناصر دانشجویی تشکیل شده بود و همین کمیته بود که تظاهرات عظیم ۵۰۰ هزار نفری چهل جهان پهلوان تخی را تدارک دید و برگزار کرد. ارتباط این کمیته با توده دانشجویی تنها از طریق اعلامیه های بود که به اعضا

"کمیته سر تا سری دانشگاههای ایران" پخش میشد و حتی فاصلتین عناصر دانشجویی خارج از کمیته اعضای آنرا نمیشناختند. رهنمود های کمیته - که خود با یکی دو گروه انقلابی در ارتباط بود - بوسیله عناصرت فعالی که در دانشگاه های مختلف در رابطه با اعضای کمیته (رابطه دو ستسی و مبارزاتی نه تشکیلاتی) قرار داشتند، از طریق اعلامیه بین توده دانشجوی پخش میشد و از طریق همین اعلامیه ها بود که کمیته بجای خود را در جنبش دانشجویی باز کرد و توده دانشجوی بدون اینکه اعضای آنرا بشناسند به عنوان رهبر خود قبولشان کردند.

این هسته کاملاً مخفی و محدود در عمل و در جریان مبارزه بشمار داد که پخوسی میتواند کاریک اتحادیه وسیع دانشجویی را انجام دهد. بدین ترتیب با توجه به تجویسات گذشته خود مان و تجربیات و آموزشهای جنبش کمونیستی جهانی در این مجال و همچنین با توجه به شرایط محدود و مرز پلیسی و ظنمان در اینجا هم باز گمان نمیکنیم بر سر اینکه از شکل علنی و وسیع این سازمانها و یا "مخفی" و وسیعش که در حقیقت تنها در نام میتواند مخفی باشد امروز در ایران نمیشود استفاده کرد. با کسی بچسبی داشته باشیم. لنین گفت: "هر کس هم که در دوره حکومت مطلقه طالب یک سازمان وسیع کارگری با انتخابات و رسیدگی به حساب و اخذ رای عمومی و غیره باشد، صاف و ساده یک خیالیات اصلاح ناپذیر است." (چه باید کرد ص ۴۰۱) مطلق العنانی رژیم حاکم در وطن ما هم که در حدی است که روی دیکتاتوری تزارها و همه دیکتاتورهای دیگر را سفید کرده است. و بی تردید آنچه هم امروز میبینیم بالاترین حدش نیست. بنابراین شکلهایی که ما در اینجا میخواهیم شکلهایی اند کاملاً مخفی و هر چه بیشتر محدود و بدین ترتیب سازمان حرفه ای ما در اینجا در بر گیرنده توده وسیع افراد نیست بلکه هدایت کننده توده افراد و بهره گیرنده کمکهای تیم بوده وسیع است. لنین در این مورد به ما میاموزد که: "وجود هستییه کوچک بهم پیوسته ای از کارگران کاملاً حشمن، از موده و ابدیده که در نواحی عمده دارای اشخاص ماضنی بوده و بر طبق تمام قواعد پنهانکاری کامل رسا سازمان انقلابیون مربوط باشد کاملاً میتواند با استفاده از مسالمت کاملاً

بدون داشتن هیچگونه صورت رسمیتی، کلیه وظایفی را که بر عهده سازمان حرفه‌ئی است انجام دهد و به علاوه آنرا چنانکه مطلوب است سیال دموکراسی است انجام دهد. فقط بدینوسیله است که میتوان علیرغم تمام زانداورها به تحکیم و توسعه جنبان حرفه‌ئی سوسیال دموکراتیک نائل گردید. (چه باید کرد ص ۴۰۰)

ما معتقدیم که باید گروهها و سازمانهای انقلابی در هر گوشه وطن، در دانشگاهها، در مدارس و در کارخانه‌ها، در روستاها و ... به ساختن این "هسته های کوچک بهم پیوسته" بپردازند. هسته هایی که در آنها طبق آموزش لنین عناصری کاملاً مطمئن از موده و ابدیده "تشکل شده باشند و تمام قواعد پنهانکاری را رعایت کنند. طبیعی است که در تشکیل این هسته ها مسئله ایدئولوژی مطرح نیست چرا که ما سازمان سیاسی نمیخواهیم بسازیم. سازمانی میخواهیم که ما را با موده در ارتباط بگذارد. موده را بسازد. شعارهای اقتصادی - سیاسی بسیج کند و مبارزات روزمره موده را سازمان داده رهبری نماید. هر کس برای انجام این کارها مستعد تر از همه است او بهترین عنصر است برای این هسته چه گرایشات کمونیستی داشته باشد و چه گرایشات مذهبی. استفاده از این گرایشات و ساختن این فرد تا حدی که آماده شود برای عضویت در یک سازمان انقلابی، ان بحسب دیگری است و در رابطه با گسترش سازمانهای انقلابی و عضوگیری در میان موده مطرح است. در اینجا ما برای انجام وظایفی که به عهده یک سازمان حرفه‌ئی است عناصری میخواهیم که همیار شایستگی شان را لنین کاملاً مطمئن بودن و از موده و ابدیده بودن تعیین کرده است. اضافه بر اینکه ارتباطشان با سازمان انقلابیون باید با رعایت کامل قواعد پنهانکاری باشد. وقتی ما این هسته ها را در قلب مبارزات موده بوجود آوریم انوقت میتوانیم بگوئیم با موده پیوند داریم، انوقت میتوانیم ادامه فردای مبارزات موده را نیز تضمین کنیم.

روشن است که این هسته ها هیچگونه ارتباط مستقیم و سازمانی با موده نخواهند داشت و ارتباطشان صرفاً از راههای غیر مستقیم و بوسیله اعلامیه، شبنامه، نشریه و غیره است. این هسته ها باید در عمل در جریان مبارزه

نمایندگی خود را در سطح جنبش توده تثبیت نماید *

وقتی هر سازمان و گروه انقلابی در هر گوشه کشور به ایجاد این هسته های مخفی بپردازد، اولاً خود از طریق این هسته ها با توده همفکری وسیع در ارضاء اقرا خواهد گرفت و دستیاری استوار برای انجام وظایف خود در قبایل جنبش توده فراهم خواهد ساخت و ثانیاً فردا که جنبش انقلابی وطن ما متحد گردد، این هسته ها نیز خود بخود متحد شده و توده های میلیونی مردم ما با وحدت انقلابیون یکبار به طور متشکل زیر یک رهبری واحد انقلابی قرار خواهند گرفت و انوقت جنبش انقلابی وطن ما دارای وسیعترین پایه توده ای بوده، خواهد توانست توده های میلیونی را متحداً به مبارزه بکشد و عملاً بیگانه‌ها را در مسیری که میخواهد رهبری کند، هیچ راه دیگری جز این نیست، تنها و تنها از این طریق - از طریق متشکل کردن توده - است که میتوان نیروهای وسیع موجود در جامعه را برای انقلاب کردنی آماده ساخت و تنها و تنها از این راه است که میتوان وسیعترین نیروی توده را به خدمت انقلاب در آورد.

گذشته از این در شرایط کنونی جامعه ما فعالیت مشترک در این زمینه میتواند برنامه ای باشد برای نزدیکتر شدن سازمانهای انقلابی به همدیگر و گاهی باشد در جهت رسیدن به وحدت درست همانند فعالیت مشترک در زمینه افشاگری، در زمینه کار سیاسی در بین توده، در زمینه برابری انداختن مبارزات توده ای و ... و طبیعی است که هر چه گروههای بیشتری در این رابطه درگیر کار شوند، و نیروی بیشتری در این زمینه گذاشته شود، از یکسو دوران تدارکاتی متشکل کردن توده سریعتر طی خواهد شد و از سوی دیگر گروهها و سازمانهای درگیر کاره در جریان مبارزه ای مشترک بهم نزدیکتر شده، از یکدیگر شناخت لازم را بدست آورده، به وحدت نزدیکتر خواهند شد، و راست این است که این برنامه نیز همانند هر برنامه وسیع انقلابی دیگر، نه خرده کاریهای وقت کش - تنها زمانی میتواند آسان که بایسته است عملی گردد، که نیروهای انقلابی و پیشاپیش همه مارکسیست - لنینیستهای ایران متحداً در راه انجامش گام بردارند.

پس اگر تنها راه دست یافتن به توده های وسیع خلق، تنها راه قرار

گرفتن در راه مبارزات توده، تنها راه رهبری مبارزات توده و یکی از راه‌های فعالیت مشترک انقلابیون در راه رسیدن به وحدت، مشکل کردن توده است. بدون ذره‌ئی درنگ - اگر راست می‌گوئیم و معتقدیم که انقلاب کار توده‌هاست و راست می‌گوئیم و به ضرورت وحدت مائزکسیست - لنینیست‌ها و دیگر انقلابیون اعتقاد داریم، مشترکاً به عنوان گامی اساسی در تدارک انقلاب به مشکل کردن توده‌ها بپردازیم.

این نکته را نیز در اینجا بگوئیم که ما باید در عین حال کسه وظیفه اصلی خود را در رابطه با مشکل کردن توده، ایجاد این هسته‌های کوچک بهم پیوسته " میدانیم در سازمانهای زرد دولتی نیز یکاویچ - دازیم وجه هیچ عنوان این سازمانها را به پلیس وانگه‌ازیم رفیق تون شین عضو بورژوازی سیاسی حزب کارگران ویتنام میگوید: " در شرایط مطلوب باید سازمانهای قانونی را برای تجمع توده‌ها و رهبری آنها در مبارزه مطالباتی، برای منافع روزمره مورد استفاده قرار داد و در عین حال سازمانهای غیرقانونی حزبی و توده‌ئی را گسترش داد. در مشکل عین شرایط باید با زهم از امکانات فعالیت نیمه قانونی بهره جست و باید کار مخفی را در داخل سازمانهای توده‌ئی دشمن انجام داد؛ زیرا همانگونه که لنین میگوید انجامی که توده‌ها هستند، کمونیست‌ها نیز لزوماً باید در آنجا نفوذ کنند و برای امر انقلاب مبارزه کنند." (چگونه حزب ما ۱۰۰ ص ۳۶)

ما اگر تاکنون می‌کنیم بر ضرورت ایجاد انجمن سازمانهای مخفی و محدود، به هیچ عنوان نباید تصور شود که کار در سازمانهای زرد دولتی را بیشتر میدانیم. در هیچ شرایطی ما نباید کوچکترین امکان فعالیت قانونی را از دست بدهیم. در عین حال این خرده امکانات قانونی به هیچ عنوان نباید در همان ما را ابیندازد، و گمان کنیم که از این طریق به تسهالی کاری میتوان از پلیس برد و هرگز نباید تصور کرد که " از داخل میتوان سازمانهای زرد دولتی را تصرف کرد " این سیاست خائتین گفته مرکزی است، نه سیاست سازمانهای انقلابی. در شرایط پلیسی وطن ما استفاده از امکانات فعالیت قانونی در هر مجال باید در دست در خدمت مبارزه مخفی و غیرقانونی باشد. و تنها در این صورت است که ثمربخش خواهد بود. در غیر

اصورت انحرافی زیانبار بین نخواهد بود.

در اینجا باز ما با رفقای چریکمان حرفهایی نداریم.

رفیق احمد زاده میگوید: "هرگونه کوششی از جانب گروهها که ناظر بر ایجاد ارتشها

با توده ها و دیگر گروههای کمونیست و شرکت در زندگی و مبارزات سیاسی مردم - که البته به هیچوجه گسترش قابل ملاحظه نمی‌تواند - باشد، گروهها

را در معرض خطر جدی ضربات پلیس قرار میدهد." (ص ۴۳) در اینجا

رفیق شهید نه تنها وظیفه مشکل کردن توده ها و وظیفه ایجاد ارتباط با

توده " و شرکت در زندگی و مبارزات سیاسی مردم" را نیز یکجا از پیش

پای سازمانهای انقلابی بر میدارد. با این دلیل که کوشش در راه انجام

چنین امری "گروهها را در معرض خطر جدی ضربات پلیس قرار میدهد."

ما معتقدیم که اولاً انجام این امر یعنی مشکل کردن توده یکی از

نیازهای امروز جنبش مردم ماست که باید هر چه زودتر به آن پاسخ گفته

شود. پیشرفت جنبش توده درگیر این پاسخگویی است و هیچگونه خطری و

دشواری هم نباید ما را از انجام این وظیفه مهم باز دارد. و ثانیاً

انجام این امر و پایه یافتن سازمانهای انقلابی در میان توده در واقع

ساختن تنها سپری است که میتواند انقلابیون را برای دراز مدت در برابر

"خطر ضربات پلیس" حفظ نماید. بی تردید برداشتن هر گام انقلابی همراه

با خطراتی است و از جمله این گام مهم - اما اگر این راهی است که بناچار

باید سپرده شود و هیچ راه دیگری را نمیتوان به جای آن رفت - پرمایند

با ثقل همه خطرات بی تزلزل اترای پیمود. از این گذشته وقتی بطور دراز

مدت نگاه کنیم میبینیم که این خطرات امروزی میتوانند در عوض ما را از نابودی

دی فردا نجات دهند. و بنابراین ما با این حکم ضعیف رفیق احمد زاده که

میگوید نباید به ایجاد ارتباط با توده و شرکت در زندگی و مبارزات سیاسی

مردم پرداخت موافق نیستیم. اصلاً فلسفه وجودی ما این است که این کار

را بکنیم و گرنه باسیم که چه؟

در جای دیگر رفیق احمد زاده میگوید "با توده های کارگر چگونه

میتوان ارتباط برقرار کرد؟ مگر نه اینست که کارگران را باید در جایی

پیدا کرد که شکل طبقاتی پیدا کرده اند؟ در ارگانهایی که (از حائصل

کوچک کارگری گرفته تا اتحادیه و سندیکا و غیره) در جریان مبارزه خودبخود می‌کند. رگزان بوجود آمده اند؟ در جریان این مبارزه، خودبخودی و در حین این شکل طبقاتی است که از یکطرف محفل از کارگران که دید وسیع تری دارند و به مبارزه‌ئی پیگیرتر و همه جانبه تر فکر میکنند بر پا میشود. محفلی که از پیشروترین کارگران تشکیل میشود. محفلی که با توده‌های کارگر عمیقاً تماس دارند، و خلاصه محفلی که با روشنفکران انقلابی، یعنی سر چشمه‌های آگاهی سیاسی، ارتباط دارند، و از طرف دیگر این مبارزه خود بخودی در جریان رشد خود بیش از پیش به یک مبارزه سیاسی نزدیک میشود. بعوازت این جریان، محافل کارگران پیشرو رشد و گسترش بیشتری پیدا میکنند و آماده پذیرفتن تبلیغات سیاسی و شکل سیاسی میگردند (ص ۵۵ - ۵۶) و در جایی دیگر در مورد اختلافات جامعه، ما و جامعه، روسیه زمان لنین میگوید: "در آنجا (روسیه) جنبش توده‌ای خود بخودی که از آماده بودن شرایط عینی برای انقلاب حکایت میکند، گنجینه گرانبهایی از تجربه برای توده‌ها و نیز برای انقلابیون پیشرو و آگاه که با آن رابطه برقرار میکنند و در صدد هدایت آن بر میآیند، فراهم میآورد. این جنبش توده‌ئی خود بخودی کسسه اساساً و در آغاز اقتصادی است در جریان رشد خود از طریق ارگانهای این مبارزه به توده‌های کارگر شکل طبقاتی میدهد و بتدریج در حین سیاسی شدن جنبش یک رشته محافل پیگیرتر و انقلابی تر کارگری در بطن خود بوجود میآورد. از طرف دیگر همراه با کوشش روشنفکران انقلابی با محافل روشنفکری ارتباط برقرار میکند." (ص ۵۸ - ۵۹) و باز: "در حقیقت توده کارگر به مبارزه کشیده شده است، شکل طبقاتی هم تا حدودی پیدا کرده، ارگانهای مبارزه خود را نیز بوجود آورده، در کنار این ارگانها محافل کارگری که با توده‌های کارگر وسیعاً در ارتباط میباشند و امکان ترویج و تبلیغ را به نحوی وسیع و توده‌ئی دارند، بوجود آمده است. و حال مسئله این است: باید یا نباید این مبارزه، خود بخودی را به یک مبارزه همه جانبه سیاسی تبدیل کرد؟" (ص ۶۰)

از مجموعه این چند نکته‌ئی که نقل کردیم چنین بر میآید که فهم دقیق احمدزاده از پروسه ایجاد محفلهای کارگری که طرح روشنی نیز از چگونگی

نگی آنها بدست نمیدهد - چنین است که کارگران خود در مبارزات بخود بخودی خویش نیاید این محفلها را بسازند - جریان رشد خود بخود جنبش خود باعث میشود که کارگر شکل طبقاتی بیابد و یک شسته محافل بگیرد و انقلابی تر کارگری در بطن خود بوجود آورد؛ خلاصه اینکه محافل نسان که در روسیه ساخته بودند - کارگران در جریان مبارزات بخود بخودی است که باید این محافل کارگری را بسازند و انوقت کاری کسبه در اینجا برای انقلابیون میماند این است که محافل انقلابی خود را با این محافل کارگری پیوند دهند و مبارزات کارگری را سیاسی کنند - در این حرفی نیست که اگر باز هم پیش از این ما از زیر پا و انجام وظیفه شایه خالی کنیم کارگران منتظر ما نمانده و خود این کار را خواهند کرد - خود به تشکیل هسته های مخفی سیدیکائی به ساختن همان سازمانهای حرفه ای خواهند پرداخت - همانسان که تلکون در برخی از کارخانه ها این کار را کرده اند - اما ایاراستی انسان که رفیق احمدزاده میگوید و انتظار دارد باید این مسئله مبارزاتی توده بدون دخالت انقلابیون و در جریان مبارزات خود بخودی توده حل شود؟ پیش از هر چیز باید بگوئیم که در روسیه چنین چیزی بدین ترتیب اما نه که رفیق احمدزاده میگوید وجود نداشته - در اینجا نیز خود لنین میگوید: "هرگونه اتحادیه های کارگری و هرگونه محفلی ممنوع است و نمودار عمده و الت مبارزه - اقتصادی کارگران - یعنی اعتصاب - بطور کلی جنایت (و گاهی هم جنایت سیاسی) محسوب میشود" (چه باید کرد ص ۳۱) و در جایی دیگر در مورد مشکل کردن کارگران گفت: "تنها راه حلی که باقی میماند سازمانهای پنهانی حرفه ای است و ما باید کارگرانی را که هم اکنون دارند در این راه قدم بر میدارند (تکیه از ماست) (و ما در این باره اطلاع صحیح داریم) همه نوع مساعدت و یاری نمائیم" (چه باید کرد ص ۳۱) و اینهم دقیقاً همان یاری و مساعدت لنین و دیگر بلشویکهای روسیه بود که جنبش کارگری این کشور را چنان قوام و اوجی بخشید - بنابراین در روسیه نیز انجنان محافل کارگری که رفیق احمدزاده میگوید - قوام یافته در کوران مبارزه - اقتصادی، خود بخودی و دارای ارتباط وسیع با توده کارگر و دارای امکان ترویج و تبلیغ توده ای وسیع - آماده نبود که لنین و رفقایش قسبط

سازمانهای انقلابی خود را به آنها پیوند زنند. بلکه این بلشویکهای روسیه بودند که به کارگران یاری و مساعدت نمودند تا چنین سازمانهایی بوجود آمد. اما پرفرض هم که سخن رفیق احمدزاده را در مورد روسیه بپذیریم و بگوئیم که آری در آنجا چنان شرایطی بود، خوب وضع ما امروز چه میشود؟ در وطن ما آن محافل کارگری نیستند، مبارزات طبقه کارگر هنوز محدود و تنگ نیافته که چنین سازمانهایی را در سطحی که مورد نیاز است، خود بسازد و هیچ "محافل کارگری" آماده‌ئی هم به آن صورت که رفیق احمدزاده میخواهد وجود ندارد، آنها باید دست روی دست گذاشتند و نشسته رفیق احمدزاده چوب مارا در حاشیه کتاب ص ۱۵۷ میدهند میگویند: "میتوان در میان کارگران کار کرد، میتوان از آنها عضو گرفت. البته با دشواری و اینهای فراوان و راندمان کم. اما نمیتوان در میان کارگران کار توده‌ئی کرده نمیتوان دست به تشویق و تبلیغ زد." رفیق احمدزاده کار بین توده را مختصر میکند به عضوگیری برای سازمانهای انقلابی، انبهم با "دشواریهای فراوان و راندمان کم" کار دیگری هم نمیتوان کرد. بنابراین در زمینه کار توده‌ئی و تبلیغ و ترویج در میان توده و مشکل کردن توده - آری باید دست روی دست گذاشت. سخن دیگر رفیق احمدزاده نیز که میگوید، در ایران طبقه کارگر در یک جنبش کارگری بلکه در مبارزه مسلحانه توده‌ئی شکل پیدا میکند. "جنبشی جز این نمیدهد. این رفیق شهید بواجتسی این وظیفه بسیار بسیار مهم به وظیفه مشکل کردن توده را - از جلسوی پای انقلابیون پر میدارد و انقلاب در این مرحله آنها را از انجام آن معاف میکند.

شهید دلاور رفیق پویان میگوید: "قدرت انقلابی بین روشنفکران پوولتری و پوولتاریا رابطه معنوی برقرار میکند و اعمال این قدرت در ادامه خویش به رابطه سازمانی میانجامد." (ص ۴۵ - ۴۶). رفیق پویان کار را با احتسار میکند: "تو عملیات نظمیت را ادامه بده، این عملیات در ادامه خود به رابطه سازمانی بین تو انقلابی جدا از توده و توده محروم از کمکهای تو خواهد انجامید. چگونه این امر صورت خواهد گرفت روشن نیست. رابطه معنوی بین روشنفکر پوولتری و پوولتاریا در جریان ادامه اعمال قدرت (یعنی

ادامه عملیات نظامی) به رابطه سازمانی میانجامد. هیچ هم نیاز بسسه افشاکری، آگاهی سیاسی دادن به توده، تبلیغ و ترویج در بین توده و این حرفها نیست. تویه عملیات نظامی خودت جدا از توده ادامه بده، کارها خود بخود روبراه خواهد شد. و به عنوان مکمل این نظریات در مورد خلق شماره ۲ ص ۴ میخوانیم که: "خلاقان شدید پلیسی، مانع از شکل کارگران در اتحادیه ها و سندیکاها میگردی". و بعد حکم میشود که با عمل نظامی باید این نقصان را جبران کرد و در آخر هم این شعار که: "هر گونه شکل طبقه کارگر تنها حول محور مبارزه مسلحانه عملی خواهد شد" (که راستش ما معنی این شعار را نفهمیدیم و بویمان - علی رغم همه کوششهایی که کردیم و سوالهایی که از خود رقفا نمودیم - روشن نشد که چگونه است این شکل به گرد محور مبارزه مسلحانه چگونه بوجود میاید. چه شکل سازمانی دارد، وظایفش چیست چگونه عمل میکند و رابطه آن با توده کارگر بر چه اساس است؟)

حاصل مجموعه نظریات رقفا در این مجال چنین است: "توده نیاز به اینگونه سازمانها ندارد، ما هم هیچ وظیفهئی در این مورد نداریم، عملیات نظامی فردی به جای همه چیز حتی سازمانهای حرفهئی" و اینرا روشنتر از همه ۵ سال عمل رقفا نشان میدهد. از یکسو فعالترین عناصر جنبش کارگری، چون رققای شهید اسکندر صادقی نژاد، جلیل انفرادی، حسن نوروزی، یوسف زرکار - را که میتوانستند هر یک خود بوجود آورنده چندین هسته مخفی حرفهئی گشته، دهها هزار کارگر را از این طریق متشکل کرده و سازمانهای انقلابی خود را با وسیعترین توده های کارگری در رابطه قرار دهند. به بهانه های "شدید فشار و دخالت پلیس" و لزوم "حرفهئی شدن" و غیره از میان کارگران بیرون کشیدند، و از سوی دیگر با تبلیغ مداوم کار فردی در هر زمینه و نفی لزوم شکل طبقه کارگر و دیگر توده های خلق در عمل، این توده وسیع و آماده بیکار را در پراکندگی و نابسامانی خود رها کردند. کاری که در این زمینه انجام گرفته - یعنی باید انجام میگرفت و نگرفت - خوب نشان میدهد که رققای ما به این مسئله مهم و به این تیسراز مهم جنبش توده چگونه میگردند.

۴- ارتش آزادپخش توده ای

خلق بدون ارتش توده ای
هیچ نخواهد داشت.
مافو

ما این نکته را تا اینجا بارها گفته ایم که باید از هرگونه خوشخیالی دور بود چگونگی بردی که در پیش داریم بدور بود. پیکاری نیست و دراز مدت و خونین در پیش داریم و تنها طی این پیکار است که خواهیم توانست انقلاب را به پیوری برساییم. بنابراین از اولین روزها روزه مان علیه این رژیم فاشیستی و اریلیانش باید این را در ذهن خود داشته باشیم که یک یك گامی که بر میداریم باید در خدمت تدارک این جنگ انقلابی و عظیم خلقمان باشد. جنگی که توده های ملیتی مردمان جنگجویانش خواهند بود و از هروجب خاک این کشور گوری خواهند ساخت برای دین امپریالیسم و نوکران ضد خلقیش. اگر از پیوند گرفتن با توده از صورت اعصاب و تظاهرات از آگاهی سیاسی دادن به توده از مشکل کردن توده به هر امر دیگری صحبت میکنیم همه بعنسموان گامهای خدماتی و تدارکاتی است برای برپا کردن چنین پیکاری.

جنگی که علیه دشمنان خود خوار و غدار خلقمان در پیش داریم جنگی استایی بود بزرگ و بی جانشین. بردی است که تنها و تنها طوسی آن خواهیم توانست وطن را آزاد کنیم. برای وارد شدن در چنین پیکاری نیاز به تدارک عظیم است و این فقط و فقط پیوری پرتوان توده هاست که خواهد توانست چنین پیکاری را تدارک بیند و به پیوری رساند. باید توده های وسیع خلقی همه در آن درگیر شوند، درست همانند آنچه در ویستام و کاموج شد. از جوان کمونیست جنگجویی که در صف قدم جنبه میچنگد تا پیران و کودکانی که حتی با فشق و خاک انداز مطبخشان در کردند تونل ها شرکت میکنند. و تنها در این صورت است که ما پیروز خواهیم شد.

این برد عظیم دارای سازمانیاتی گوناگون است: گروههای تبلیغی مسلح، گروههای پارتریزی و مبارزاتی، توده ای که همه در رابطه با ستون اصلی آن "ارتش آزادپخش توده ای" عمل میکنند. سازمان اصلی این پیکار ارتش سرخ (ارتش آزادپخش توده ای) است. این سازمان سازمان نظامی انقلاب است و تحت رهبری حزب کمونیست. از اینکه میگوئیم سازمان نظامی انقلاب، نباید تصور شود که کار این سازمان تنها عملیات جنگی است و پس ارتش

آزادپیشخود ای در همین حال يك سازمان سیاسی است با تمام وظایفی که يك چنین سازمانی دارد . رفیق ماتوچسه دون گفت : " ارتش سوخ علاوه بر سایر عملیات جنگی جهت بلورید نیروهای نظمی دشمن ، وظایف مهم دیگری برعهده دارد که عبارتند از : تبلیغ کردن بین توده ها سازمان دادن توده ها ، مسلح کردن توده ها ، کمک نمودن به توده ها برای ایجاد قدرت سیاسی انقلابی و تشکیل سازمانهای حزب کمونیست . " ارتش سوخ صرفاً بخاطر جنگیدن نمیجنگد ، بلکه منظور تبلیغ کردن بین توده ها ، سازمان دادن توده ها ، مسلح کردن توده ها ، کمک نمودن به توده ها برای ایجاد قدرت سیاسی انقلابی میجنگد . بدون این هدفها جنگ مفهوم خود را از دست میدهد و علت موجودیت ارتش سوخ نیز از بین میرود . " (منتخب آثار - ج ۱ ص ۱۵۹) رهبری حزب در این سازمان امری صد در صد ضروری است ، لیکن اعضای آن همه " وطن پرستانی خواهند بود که برای نجات مردم و میهن خویش حاضر به جنگیدنند . ما بدون داشتن این ارتش حوری از جنگ با دشمن نمیتوانیم بترسیم . "

در وطن ما توده عظیم این جنگجویان را دهقانان زحمتکشی که سالها در راه قربانها تحت ستم و استثمار و سلطه ، جبارانه طبقات حاکم و دولت‌های جنایتکارشان بوده اند و سرشار از کینه ای مقدس و سوزان علیه دشمنان خلق ، تشکیل خواهند داد . همین دهقان زادگانی که امروز رژیم مزدور و وطن فروش شاه برای تحقق اهداف اربابان ضد بشروش در ارتش ضد خلقی خود - یا جبار یا با استفاده از نا آگاهی و فقرشان - مشکشان میکند ، فردا در ارتش آزاد پیش ایران شکل یافته و علیه دشمنان واقعی خود خواهند جنگید ، و این نکته ایست که ما باید از همین امروز در هرتلاشمان برای پیوند یافتن با دهقانان و شرکت در زندگی و مبارزاتشان در نظر داشته باشیم . و باز در اینجا هم باید بگوئیم که این تنها و تنها کار سیاسی و تشکیلاتی ما در بین توده های ملیونی دهقانان زجر دیده و وطنمان و دیگر توده های خلق است که میتواند زمینه تدارک لازم را برای برپاداشتن چنین جنگی و تشکیل سازمان نظامی ارتش آزاد پیشخود ای فراهم سازد .

رفیق تون شین گفت : " در جریان رشد انقلاب مطلقاً لازم است که توده ها را به انجام مبارزات سیاسی تحت اشکال مختلف ترغیب نمود و از این

طریق آنها را پرورش داد و بسج و متشکل نمود * باید حزب و سازماندهی های سیاسی را توسعه بخشید (یک ارتش سیاسی توده ای " بوجود آورد) و سپس در زمان معینی، بمحض آنکه شرایط اجازه دادند، اقدام بشکل نیروهای مسلح انقلابی خلق و پر پاکردن نیارزه مسلحانه نمود * سازمانهای سیاسی توده ها، پایه نیروهای مسلح توده ای را شکل میدهند * به این شرط است که ماهی (نیروهای مسلح توده ای) میتواند آبی (سازمانهای توده ای پایه) برای شناسا داشته باشد * (چگونه حزب ما مارکسیسم-لنینیسم را در شرایط و بنام به کار بست * ص ۲۰ - ۱۶)

در پایان قسمت مسائل تشکیلاتی جنبش، این را هم بگوئیم که در همه جله این کمونیستها هستند که باید علاوه بر ایجاد حزب خود، در ایجاد و رهبری سازمانهای دیگر نیز پیشانی همه گام بردارند * این کمونیستها هستند که باید پیش از همه پیچ و وحدت نیروهای خلق در چارچوب جبهه برانگشته و به این وحدت جلمه عمل پیشانند * این کمونیستها هستند که باید در صفوف مقدم مبارزات جبهه قرار گرفته، برای دیگر انقلابیون سرعشق گردند * این کمونیستها هستند که باید بساختن سازمانهای حرفه ای مخفی پرداخته، طبقات مختلف خلق را متشکل ساخته و در صفوف مقدم مبارزات توده پیکار کنند و شهید و اسیر گردند، و بالاخره این کمونیستها هستند که باید به سازماندهی ارتش آزاد پیشکش توده ای پرداخته و در جبهه نخست نبود با دشمن بجنگند * اساسی ترین بار مسئولیت در سازماندهی و تمامی بار مسئولیت رهبری هریک از این سازمانها بر دوش کمونیستهاست * و تنها آنهاست که این مسئولیت خطیر را میبند - یزند و بی تاامل و پراکاری و درایت تمام در راه انجامش گام برمیدارند کسو - نیستند *

* نه به خود، کارهای خود پر به امید هم *

جنبش انقلابی وطن ما امروز شدیداً گرفتار خود، کار بست * و این خر - ده کاری آنچنان گریبان جنبش را گرفته که بدون یک دگرگونی ریشه ای در تمام جوانب آموزش کار انقلابی رهائی نخواهد کرد * یک دگرگونی اساسی - با توجه به نیازها رهبری مبارزات مردم - در برنامه، سیاستها و شیوههای مبارزه، در همه جوانب کار لازم است تا جنبش انقلابی وطن ما از این خود، کاری نجات یابد *

پراکندگی جنبش انقلابی، جواب نگفتن به نیازهای فوری و مردم مبارزات مردم و عقب بودن جنبش انقلابی از جنبش توده در هرکجا دیده شود، نشانه نه های درگیر بودن جنبش انقلابی در خود، کاریست، و این نشانه ها در وطن ما بطور تمام عیار دیده میشود.

جنبش انقلابی و وطنان - چه بخش کمونیستی و چه بخش غیر کمونیستی اش - در نهایت پراکندگی است و درد اینجاست که همانسان که دیدیم تنها فکری برای ازین بودن این پراکندگی نمیشود، به پراکندگی دامن هم میریزیم. هیچکس در اندیشه وحدت این جنبش پراکنده نیست، و راستی مساله وحدت در وطن ما برای همگان تبدیل شده به حرف زدن بهائی بدون پشتوانه عملی یا حتی خواست واقعی، حرفش را زیاد میگویم اما در عمل هرکس کوله بار ناچیز خود را بدوش گرفته و گمان میکند ره توشه بودن راه انقلاب در آنست، و دیگران هم اگرخواهند در این راه قدم بگذارند، نیازند کوله بار تنهی اویند.

به نیازهای جنبش مردم ما بهیچ عنوان پاسخ نمیگوئیم و برای خود راهی دیگر در پیش گرفته ایم. مردم از ما آگاهی سیاسی و کمک معرفت تشکیلاتی میخواهند. مردم از ما میخواهند که بدیون مبارزاتشان برویم و این مبارزات را آنسان که باید رهبری کنیم. مایا اصلاح خارج از گودیم بیا اگر هم در گود مبارزه ایسیم بدون توجه ای بخواسته های مردم راه خود را میپوشیم، راهی که کاملاً از ما - رزات توده و خواست های خود پیش جداست.

جنبش انقلابی وطنان، نه یک گام سدها گام از جنبش توده عقب است. بهیچ وجه نیست که یک یا چند اعصاب کاری در ایران صورت نگیرد، ماهی نیست که در گوشه ای از وطن ما دهقانانی بشکلی عصیان خود را بروز ندهند. مبارزات توده دانشجو مدام در حال جوشش است. توده روحانیون متوقی به مبارزه ای افتخار آمیزی که در ۱۵ خرداد امسال (۱۳۵۴) دیدیم دست میرند، و جنبش انقلابی هنوز که هنوز است نمیتواند بپذیرد که در قبال این جنبش توده وظیفه ای غیر از "حرف خالی" زدن و یا اجرای وصیتهای های دیره و مارکلا - که محکوم بشکست بودنش در تجربه خودشان باثبات رسیده - دارد. آیا عقب ماندگی از این بیشتر؟ وقتی ما این ویژگی ها را تبدیلین حد تمام و کمال داشتیم باشیم چرا درگیر خوده کاری نباشیم؟ بخاطر اینکه ما هم؟

باید اعتراض کنیم که در بن بست خورده کاریها گرفتار آمده ایم و راستی
 در اندیشه نجات جنبش خود از این بن بست باشیم؛ باید مطمئن باشیم که تا
 زمانیکه از این بن بست نجات نیابیم هیچ گام صهی در راه انقلاب نخواهیم توانست
 برداشت. و ما در اینجا باز با رفا پیمان - وفای پیرو خط چریکی - حرفهائی
 داریم. این رفا نخبها اید آور اندیشه نجات از بن بست خورده کاریها نیستند،
 بلکه این خورده کاریها را اناسی ترین کار و تنها کار درست هم میدانند و راستی
 به آن پنهائی میدهند میلیونها بار بیشتر از حد خورده کاریها در این فرهنگ
 میشوند عظیم ترین کارها، و این پریبادان به آن تا بد اجرا میرسد که گناه
 بعضی جانشین خلقی میشود. در نبرد خلق شماره ۱ میخوانیم "۰۰۰ روز هم
 اسفند قلبوس زمین سفید پادشاه عمان به ایران آمد. هدف از این سفر جلب
 حمایت و کمک بیشتر از رژیم ارتجاعی ایران بود. خلق ایران صدای اعتراض خود را
 بعلیه این کمک و دخالت تنگین و ضد خلقی شاه خائن بلند کرد و بار دیگر -
 پشتیبانی خود را از خلق مبارز و قهرمان ظفار به ثبوت رساند." (تکیه آزماست)
 در یک هفته ای که قلبوس این نوکر امپریالیسم انگلستان و آمریکا در ایران بود، چند
 انفجار توسط پیشگامان خلق در نقاط مختلف تهران صورت گرفت. ۰۰۰ در سفارت
 خانه عمان ۰۰۰ شرکت هواپیمائی بی او اس ۰۰۰ شرکت نفتی انگلیسی شل
 ۰۰۰ سفارت انگلستان و ۰۰۰ شرکت نفتی ایران - پان امریکن " (ص ۱۳) .
 در زمانیکه قلبوس خائن ایران بود هیچگونه مبارزه دیگری جز این چند انفجار
 علیه سفر او و خیانت عدلغله نظامی شاه در عمان صورت نگرفت. و بنابراین
 خیلی ساده این خبر چنین میگوید که : انفجار پنج عدد بمب، یعنی بلند شدن
 صدای اعتراض خلق ایران علیه کمک و دخالت تنگین و ضد خلقی شاه خائن و
 اعلام پشتیبانی این خلق از خلق مبارز و قهرمان ظفار. شما اسم اینگونه خبر
 نویسی را چه میگذارید؟ ما معتقدیم که این پونها دادن به خورده کاریها
 است و گرنه صدای اعتراض خلقی کجا و انفجار دو جفت و نیم بنب کجا؟
 ما در مورد کم کاریمان - و بهتر است بگوئیم اصلاً و ابداً کار نکردنمان -
 در زمینه افشاء این تجاوز و لشکر کشی خائنه و ضد انقلابی علیه خلق برادرانه
 مان در عمان و دعوت مردم عمان بجارزه علیه این جنایت بیشتر از این صحبت
 کرده ایم و حال هم باز تکرار میکنیم که ما در این مورد به نظر شرم آوری همگ (چه

چریک و چه غیر چریک) از زیر بار انجمن وظیفه خود شانه خالی کرده ایم. راست
اینست که باید خلقهای ما با این خیانت مبارزه میکردند، ما باید با فعالیت
افشاء گرانه خود آنها را از ماهیت این تجاوز و جریان آن، و جنای آن در
مجموعه نقشه های امپریالیسم در حفظه و خلاصه همه ابعاد آن آگاه میسازیم.
ختمیم و با برنامه از مردمان میخواستیم و سازفانشان میدادیم که علیه این
جنایت مبارزه کنند و فریاد اعتراض خود را علیه آن بلند نمایند. ما باید
انقلاب خلق برادرم را خلق ظهار را به مردمان کاملاً میشناسانندیم و برای مردمان
که در این بدان خلقان آور رندگی میکنند میگوئیم که این توده های گرسنه و
ستمدیده بپا خاسته چه میخواهند، چرا میجنگند و شهید میدهند و چرا رژیم
شاه در این میان بجنگشان رفته است؟ ما باید به معرفی جامع الاطراف
این انقلاب و افشاء جامع الاطراف خیانت رژیم میبورد ختمیم. آنوقت وقتی توده
های مردمان به خیابانها میروند و باز گردانده شدن سربازان ایرانی را از
ظفار میخواستند، ما میخواستیم بگوئیم خلق ما صدای اعتراض خود را علیه این
تجاوز جنایتکارانه بلند کرد، و آنوقت روشن میشد که صدای اعتراض خلق چه ها
میتواند بکند؟ ما هیچ یک از اینکارها را نکردیم، از زیر بار انجام يك يك این
وظایف شانه خالی کردیم و وقتی قلبون خائن آمد در کنار چند دیوار چسبید
بمسبب شجر کردیم و این شد انجام وظایف ما و صدای اعتراض خلق ایران. سه
رقعا! انشاء میکنید. این صدای اعتراض خلق ایران نیست. اگر خلق
ایران راستی صدای اعتراض را علیه این گمک و گدخالتهنگین و ضد خلقی شاه
بلند کرده بود رژیم شاه یا مجبور میشد سربازان ایرانی را از عمان باز گردانند،
و یا حد اقل بدو بخ میگفت برگرد اندیم و اقلاً دیگر اخبارش را نمیداد. نه اینکه
درست همان روزها در بالای آسمان با تیغ درشت بنویسد: "سربازان ایرانی
چون شیر دز آسوی خلیج فارس میجنگند." نه اینکه اخبار آدمکشی های
سربازانش را بعنوان دستاورد انقلاب و نشانه هجرتی خلقهای ما با خلق
های خلیج هر روز مردمان تحویل دهد. این وقاحت رژیم در سخن گفتن از این
جنایتش خود بهترین دلیل است بر بی عطی ما و بلند شدن صدای اعتراض
خلقهای ما علیه این جنایت و این گناهش. گف گاهی شنگین هم هست
در کردن ما انقلاب چون ایران است.

صدای اعتراض خلقهای ما - آنهم بطور زمره مانند صدای فریادشان - علیه جنایت جشنهای ۲۵۰۰ ساله بلند شده، دیدید که علم جاسوس دست و پا پایش را گم کرد و صورت خرجها را بمردم داد، شاه صاحبه راد انداخت که ما پول خرج جشنها نکردیم، همه اش صرف برنامه های عمرانی و فرهنگی شد ما فقط يك شام و بهاربه مهمانانمان دادیم که نمیشد نان و آبگوشت به آنها بدیم * و دیگر هم خفقان گرفتند و اسمش را نیاوردند * در اینجا - در مورد تجا - وزیه ظفار - ما وظیفه شناسی کردیم و درست بهمین دلیل خلقهایمان هسم صدای اعتراضشان علیه این جنایت بلند نشد و باز به همین دلیل رژیم و قیاحانه باین جنایتش اعتراف و افتخار میکند *

ما اصلا بصورت اعتراض و مبارزه خلقهایمان علیه این جنایت و انفسی میکنیم * ما بجهایمان را جانشین خلقها و مبارزه شان میکنیم و بدین ترتیب دیگر اصلا نقشی برای خلق نمیکذاریم، وقتی صدای انفجار بمب ما همان صدای اعتراض خلق است؟ دیگر چرا خلق اعتراض کند؟ وقتی باین راحتی با انفجار چند بمب میشود صدای خلقها را بلند کرد، چرا افشاگری، کار سیاسی، کار تشکیلاتی که آنهم دشوار است میکنیم تا صدای خلق بلند شود؟

ما معتقدیم نه پنج بمب، پانصد بمب هم که بوسیله ما منفجر شود، نمیتواند یکمزارم کار فریاد و اعتراض خلق را بکند. و اگر راستی نیاز به بلند شدن فریاد اعتراض خلق است، باید رفت و کار کرد تا این فریاد بلند شود *

هدف از مبارزه ما علیه بداخله نظامی رژیم در عمان چیست؟ آیا هدف اینست که بگوئیم بمب منفجر کردیم؟ هدف این است که چند دیوار یا چند ساختمان را خواب کنیم؟ هدف این است که بگوئیم ما هم قدرت بمب منفجر کردن داریم؟ یا نه؟ هدف این است که سواران رژیم از ظفار بازگردانده شوند؟ ما معتقدیم هدف این آخری است، و همانسان که قبلا نیز گفته ایم وظیفه مشخص ما کار در این جهت است * در گزارش هم معتقدیم که منفجر کردن ده ها بمب دیگر هم نمیتواند ذره ای ما را باین هدف نزدیک کند * اما اگر راستی صدای اعتراض خلق بلند شود و برای رسیدن بهمین هدف مبارزات توده ای صورت بگیرد، ما ایمان داریم که رژیم تلچار خواهد شد. سواران ایران را بازگردانند و بخلط کردن هم خواهد افتاد * درستی این هدفها را تجربه در گذشته

ده ها بار نشان داده و دریافتند نیز صد ها بار دیگر نشان خواهد داد * و ما نیز که بغایت رنج‌ها مان که درباره آن * در اطلاق پذیرائی لیهالبا و قهوه خانه های عمومی زیاد پیچ و پیچ میشود * سخت می‌انزیم * بالاخره با اجبار روزی خواهید پذیرفت که انفجار بیج‌های ما نمیتواند جانشین فریاد اعتراض خلق باشد شود * خواهیم پذیرفت که ما درگیر خرد و کاری بوده ایم و به خرد و کار بی‌سنای خود در حدی غیر قابل تصور پوسها میداده ایم * اما افسوس که امروز خیلی دیر خواهد بود و ما خود را با انبوه وظایف انجام نشده سالها رومو خواهیم دید. ساله پوسها دادن به خرد و کارها و شفقتی ما نسبت بان گذشته از اینکه ما را از اندیشیدن براه نجاتی از این بن بست باز میدارد * بی آید های نادرست دیگری نیز با خود دارد * و ما را وامیدارد تا :

الف - گذشته مبارزات مردمان را نفی کنیم *

ب - مبارزات توده را تحت تاثیر عملیات نظامی خود میدانیم *

ج - در تحلیلها پیمان به اشتباه می‌یافتیم *

الف - گذشته مبارزات مردمان را نفی میکنیم *

اهمیتی که ما با انفجار چند بمب و برور چند مزد و روجا سوس میدهیم تا چند بست ندر ذهن ما تمام مبارزات گذشته مردمان را تحت الشعاع قرار میدهد و نشان می‌دهیم این مردم هیچ مبارزه قابل ذکر و هیچ تجربه مبارزاتی ارزنده ای نداشته اند و این امروز عملیات نظامی ماست که نقطه آغاز مبارزات خلق است * مبارزات گذشته مردم ما بمنابین مختلف نفی میشود و بی اهمیت قلمداد میگردد و این دلیل اصلی و اساسی پوسها دادن به خرد و کارهای امروز است و راستی را که این نهایت * خود شیفتگی * است *

کتاب حماسه مقاومت خاطرات رفیق اشرف و هقانی مقدمه ای دارد که سازمان چریکهای فدائی خلق آنرا نوشته است * در این مقدمه صحبت میشود که چه شرایطی در ایران وجود داشت که نسل جوان قدم در راه جنگ چریکی گذاشت و چگونه جنگ چریکی حاصل رشد شرایط عینی و ذهنی جامعه بود و فیروز * در این مقدمه می‌خوانیم که : * این نسل قهرمان (آنها که جنسگ چریکی میکنند) بدون برخورداری از هرگونه حمایتی بدون برخورداری از هر

گونه تجربه عملی بدون بهره‌گیری از هرگونه تجربه گذشتگان، آغاز بکار کرده زیرا گذشتگان تجربه ای مثبت و خلاق که برای حال سود دهد باشد از خود بجای نگذاشته بودند (تاکید از ماست) از اینو نسل جوان بدون انکلب ستاوردن های گذشته کار خود را از صفر آغاز کرد. " سپس در حدود یک صفا از "تجر - بیات خلی" گذشته میخوانیم و بعد اینکه: " بدین ترتیب نسل جوان میهن ما با وظیفه سنگین لایروبی "طویل اوزیاس" گذشته (تاکید از ماست) و پی ریزی بنای آینده مبارزات خلق ما با دست خالی و با قلبی سوشال از امید و ایمان پان میدان عمل نهاد."

این برخورد یک سازمان مارکسیستی - لنینیستی است بمبارزات گذشته مردم ما بمبارزات گذشته خلقهای وطن ما، خلقهایی که این افتخار را دارند که از زمان کوروش داریوش جنایتکار و بیشتر از آنها تا زمان پهلوی های وطن فروش و مزدور بیگانه مدام در برابر تجاوز مهاجمین بیگانه و ستم حاکمین بومی مبارزه کرده اند و از پای نباشته اند. " خلقهایی که تاریخی سوشال از تجربیات انقلابی دارند. " خلقهایی که صدها سردار و رهبر دلاور در دامان خود پرورده اند، از مزدک و بوماسم و بلنگش تا ستلوخان و حیدرخان و ارفق و روضه اش. " خلقهایی که تجویحات انقلابی انقلاب مشروطه اشان یکی از غنی ترین تجویحات انقلابی جهانست و مبارزات عظیمشان در سالهای ۲۰-۲۲ اگر چه رهبرشیدست بورژوازی معلوما الحال و خرد، بورژوازی متزلزل و ایورجونیست افتاد پشت امپریالیسم جهانی را لرزاند و نقطه امید و سرشق مبارزه برای همیشه خلقهای این خطه گردید. " این چنین خلقهایی دلاور ورزده که شهنشنا تجربیات تشکیلاتی دوران مشروطیتشان از مرکز غیبی تا تشکیلات مجاهدین هزاران درس آموختنی دارد. " تجربه شی مثبت و خلاق که برای حال سودمند باشد از خود بجای نگذاشته اند، و بدین ترتیب نسل جوان میهن ما با وظیفه سنگین (راستن هم سنگین!) لایروبی "طویل اوزیاس" گذشته ۰۰۰ پای پسه میدان عمل " مینهد. " گذشته مبارزات خلقهای ما طویل اوزیاس است که این رقا میخواهند لایروبی اش کنند. "

نه رقا! گذشته مبارزات مردم ما طویل اوزیاس نیست، شمس اشعاه میکنید و اشعاهای پسر بزرگ، گذشته مبارزات خلق ما یک گذشته افتخار

آمیز است. گنجینه بی عظیم است از نمونه های بی حد و حصر دلاوری، جفا، نفسانی، فداکاری، پایداری در راه عقیده، پاسداری از استقلال و آزادی، جاهل و مت و مبارزه در برابر هر زورگوی بیگانه و بومی. گنجینه ایست که باید ذره ذره غبارش را توتیهای چشم کنیم.

خلفهای ما این افتخار را دارند که از اولین بریانندگان پرچم مبارزات آزادیبخش در شرق بوده، به جنبش کمونیستی جهانی، چهره هایی بس درخشان هدیم کرده اند. خلفهای ما در نگاره اول خلفهای شرق (سپتامبر ۱۹۲۰) ۱۹۲۲ نماینده در کنار رهبران اولین کشور سوسیالیستی جهان نشانند. کارگران وطن ما در جریان انقلاب اکبر و پس از آن، طی دوران طاقت و مبارزه این انقلاب در برابر جبهه ضد انقلاب جهانی نقشی بس ارزنده و برای ما افتخار آفرین داشته. حیدرخان عوافتی رهبر راستین طبقه کارگر وطن ما، ایستاد کمونیست بزرگ، در میتینگ بین المللی کارگران پتروگراد، به مناسبت تشکیل بیسن الملل کمونیستی گفت: "وقایع عزیز ما موفق شدیم تاکنون ۱۳۸۰۰ نفر ایرانی را در صفوف ارتش سرخ مشکل کنیم، ما بیش از پیش خوشوقت و سعادتمند خواهیم بود که رابطه بیشتری بین روسیه اموزی و ایران انقلابی برقرار کنیم."

رفقا! بما امکان بد دهید که دوشادوش شما در ردیف شما بسا دشمنان مشترک مبارزه نمائیم و ما خواهیم توانست تا ضد هزار نفر ارتش سرخ ایرانی تهیه نمائیم. (اسناد تاریخی - ج ۱ ص ۶۸)

و بسیا پین در خاطرات خود تحت عنوان روزهای اکبر در تفشکندی - نوید: "هنگامیکه گارد سفید به فشار خود افزود وضع ما وخیم بود تا گمان صدای و گبار شدید و ناختم گلوله در نزدیکیهای ستاد ما بگوش رسید. مساعده ای را برای اکتشاف فرستادیم که نتوانستند تعیین کنند تیراندازی از جانب چه کسانی است. فقط اطلاع دادند که تیراندازی از جانب ایستگاه رام آهن است. در این حین مشاهده شد که آتریاد کوچکی از جانب ایستگاه کلاها شروع به پیشروی نمود و ما تصور کردیم که دشمن است که خط جبهه ماراشکافه و خود را برای هابله آماده نمودیم، ولی کسی که نزدیک شدند، باکمال تعجب دریافتیم که این آتریاد کارگران باور ایرانی ایستگاه کلاهاست که بدون اینکه از آنها هفتضائی شده باشد، خود بکمک ما شتافته اند. عده آنها ۱۷ نفر

دانشجویان مبارز

☆ طرز عمل آزادی باقیه کارگرو یا بلسر

و فرمادتند که این یک بشویک ایرانی استنای من بود . . . خود را برای مبارزه علیه افراد گارد سفید اعلام نموده و بدون توقف بطرف جلو به طرفی که صدای تیسر میامد حرکت نمود . بعد از چند دقیقه نیروندازی شدید شد، و از صدای برگبار فهمیدیم که آتریاد کارگران ایرانی وارد رزم با گارد سفید شده است . . . بزودی نیروندازی قطع شد و آتریاد مراجعت کرد و اطلاع داد که خطر را از آن قسمت بطرف کرده است . و ما از آنها تشکر کردیم . باید گفت که آتریاد ایرا- نیها در رزمهای بعدی هم خود شرا خوب نشان داد . کارگران ایرانی اغلب توجه باندهای ضد انقلابی را بخود جلب کرده و بدین طریق امکان میدادند که نیروی صدها ارتش انقلابی آزادانه مانور نمایند . تا اتمام قلع و قمع کامل راهبران گارد سفید ، یکسفر از افراد این آتریاد از خط آتش دور نشد . بسبب استثنای لحظاتی که برای تکمیل مهمات خود کسانی را به عقب میفرستادند . آنها هزاران بویلتهمرمانی و قلمنی خود را وارد ممرکه کرده و میچنگیدند . . . باید گفت که تهرمانی کارگران ایرانی عذ نداشت . (همان کتاب ص ۲۴)

این دوسه نمونه را به این خاطر شخصا از آن زمان و آن جریانات نقل کردیم که به کسانی که کمر بسته اند تا این " طویله اوزیاس " را لایروبی کنند، خود را وابسته به مارکسیسم - لنینیسم و پرولتاریا میدانند .

توده های مردم وطن ما لحظه ای از تاریخ دور و دراز حیات خود را بی مبارزه و مقاومت نگذرانده اند ، با يك يك شاهان و حکام جلاد این کشور و با يك يك تجلوزکاوران بیگانه بیکار کرده اند و هزار هزار شهید داده اند تا برده نباشند . خاک وطن ما شاهد جانفشانی های بی حد و حصر زحمتمکشسان و رنجبران این کشور است . ما گذشته های بس شکوهمند و افتخار آمیز را بر آرائیم و حال اینچنین گذشته های را " طویله اوزیاس " مینامیم [با کشته شدن کمسوروش مسجد و جفايتکار بود که در وطن ما این درین ۷ جیش عظیم توده ای برپا شد و دهقانان و بردگان علیه حکام خونخوار و دستگاه جبار سلطنتی شان قیام کردند . ۷ قیام عوده که هر ۷ بدست داریوش " کبیر " به خون کشیده شد و دهها هزار نفر از پدران زحمتکش و رنج دیده ما قتل عام شدند تا دوباره پایه هستلی استبداد سلطنتی محکم گردد و پادشاهان " کبیر " بخونخواری خود ادامه دهند . این ۷ خیزش عظیم که سوتاسر امپراطوری ایران آفرینان را فرا گرفت و

مدتها دستگاه آذکشی درویش را بخود مشغول داشت. يك نمونه ازها -
 رزات گذشته مردم ما علیه ستکاران و استثمارگران حاکم است و خود دریائی
 است عظیم از دلاوری و جانبازی انبوه زجردیدگان و درمیان حال قطره‌ئی است
 از دریائی از چهارزات گذشته مردم ما. قیام مزدک باشد آنان و پارانیش‌کننده
 بقولی ۴۰ هزار کشته داد - چهل هزار دهقان زحمتکش و فقیر - موجی از این
 قیاموس عظیم مقاومت و مبارزه است. نهضت‌های ملی پس از اسلام و قیام
 سردارانی چون طغیاب بومسلم، بابک و یعقوب و ده‌های دیگر. قیامهایی که به
 خاطر پاسداری شرف و حیثیت، بخاطر باز پس گرفتن آزادی و استقلال صورت
 گرفت و در همه حال انبوه جنگجویانش دهقانان فقیر و آزاد و وطن‌عبدو بودند
 لاجنابان از این تاریخ دور دراز است. اینها کجایش "طوبه اوزیاس" است
 رها! که شما میخواهید لایروبی اش کنید؟ در سیاستنامه نظام الملک پس
 از شرح قیام مزدک لحظه‌هایی از مقاومت و مبارزه این دوران - دوران پس از
 اسلام - را در برابر اشغالگران بیگانه، چنین میخوانیم: "۰۰۰ زن مزدک خرمه
 نیت‌ناده بگریخته بود از مدائن با دو کسریه رستاق ری افتاد و مردم را به
 مذهب شوهر میخواند تا باز خلقی در مذهب او آمدند از گبران و مردمان ایشان
 را خرم دین لقب نهادند ۰۰۰ چون حضور به بغداد ابومسلم را بکشت در سال
 صد و سی از هجرت، رهبری بود در شهر تمشپور، گبرنام او بغداد، پس از قتل
 ابومسلم خروج کرد و از تمشپور به ری آمد و گبران طبرستان را بخواند: چون
 قوی حال شد طلب خون ابومسلم کرد ۰۰۰ و مردمان عراق و خراسان را کشت کشته
 ابومسلم را کشته اند ۰۰۰ و از اکنون در خصاری استازس کرد موباهندی و
 مزدک نشسته است و هر سه بیرون میآید: چون رافضیان نام مهادی بشنیدند
 و مزدکیان نام مزدک جمعی بسیار گرد آمدند و کار او بزرگ شد و بجائی رسید که
 صد هزار مرد بر او گرد آمدند ۰۰۰ چندین سپاه سالاران حضور بگشت و لشکر
 ها بکشت تا بعد از ۷ سال جمهور مجلی به جنگ نامزد کرد، جمهور لشکری
 رستان و پارس گردید به اصفهان آمد و حشر اصفهان بلخود بیرون و به درون
 شد و سه روزها بنباد کارزار کرد سخت، روز چهارم ستیاد بردست جمهور
 کشته شد و آن جمع پراگنده گشت ۰۰۰ و مذهب خرم دینی و گبری آمیخته شد
 و در سرها یکدیگر سخن همی گفتند تا هر روز این مذهب اباحت پورده استر شد

و جمهور چون سبباد را بکشت در ری شد، هرچه از گبرگان پادشاهت همه را بکشت و مالهای ایشان غارت کرد و زن و فرزند ایشان به بردگی پیوست و به بندگی می داشت. ۵۰۰ سپهر وقتی خرم دینان خروج کردند باطنیان با ایشان یکی بوده اند و ایشان را قوت داده که اصل هر دو مذہب یکیست و در سده احمین و ستین و ماهه (۱۶۲) در ایام خلیفه مهدی باطنیان گورگان که ایشان را سوخ علم خوانند، با خرم دینان دست یکی کردند و گفتند بومسلم رنده است ملک بستایم و پسرا را را هدم خویش کردند و تا به ری بیامدند ۵۰۰ و آنوقت که هارون الرشید بسه خراسان بود بار دیگر خرم دینان خروج کردند از ناحیه اصفهان از ترمذین و کلبه و غاب و دیگر روستاها و مردم بسیار از ری و همدان و دسته و گروه بیرون آمدند و به این قوم پیوستند و عدد ایشان پیش از صد هزار بود ۵۰۰۰ (ایشان نیز همه کشته و پراکنده میشوند و بگفته "خواجه" خلقی بی حد و بی عدد از ایشان بگفتند و فرزدان ایشان را به بخداد بردند و فروختند اما مردم فرو نشتند ؟) بعد از این چون نه سال بگذشت با یک خروج کرد از آذربایجان ۵۰۰ و دیگر سال خرم دینان خروج کردند از ناحیه اصفهان در عهد مامون و باطنیان بدیشان پیوستند و به آذربایگان شدند و به بلخ پیوستند و مامون محمد بن حمید طائی به حرب بلخ فرستاد؛ و میان او و بلخ شنش حرب عظیم برفت، آخر الامر محمد حمید کشته شد و کار بلخ بالا گرفت ۵۰۰ مامون در سال عبدالله طاهر را ۵۰۰ به حرب بلخ فرستاد ۵۰۰ بلخ با او قاتل و متوالست کردن در دزی گریخت سخت محکم ۵۰۰ چون سال دویمت و هرزده اندر آمد دیگر باره خرم دینان به اصفهان و پارس و آذربایگان و جمله کوهستان خروج کردند، بدانکه مامون به روم شده بود و همه به یکشب وعده نهاده بودند و به همه ولایتها کار راست کرده و شب خروج کرده شهرها غارت کردند و ۵۰۰ در اصفهان سر ایشان مردی بود علی مزدک، از در شهر بیست هزار مرد عیض داد و پلیرار به کوه شد و ۵۰۰ علی مزدک کوه بگرفت و غارت کرد و بازگشت و به آذربایگان شد تا به بلخ پیوندد و از جانب خرم دینان روی به بلخ نهادند ۵۰ اول ده هزار بودند، بیست و پنج هزار شدند و میان کوهستان شهرکی هست آنرا شهرستانه خوانند، آنجا جمع شدند و بلخ بدیشان پیوست (جنگهای بسیار کردند و بسیار کشته دادند "چنانکه به حرب اول از خرم دینان

صد هزار مرد کشته شد " و زن و فرزندانشان را باز همه ببردگی بردند . اصلاً باز مردم از پای نشستند (پس از این به شش سال محصم به شغل خوردنیان پوداخت و افشین را نامزد کرد) افشین خالان که کمر به خدمت خلیفه بستبسه بود با بلیک فدر کرد و بالاخره پس از جنگهای بسیار) او را بگرفت و زیادت از هشتاد هزار بکشند . پس افشین غلامی را با ده هزار سوار و پیاده آنجسا گذاشت و خود بلیک و اسیران دیگر را به بخداد برد . . . چون چشم محصم بربلیک افتاد گفت ای سگ چرا در جهان نفعه انگیزی و چندان مسلمان بکشتی هیچ جواب ندان . بفرمود تا چار دخت و پایش بپهرندند . پس چون بلیک بکند - سخن بپهرند دست دیگر درخون کرد و در روی خویش ممالید . محصم گفت ای سگ این چه عمل است ؟ گفت در این حکمتی است که شما هر دودست و پای من بخواهید بپودن و روی مردم از خون سوخ بکشند ، چون خون از تن مردم بپود روی زرد شود . من روی خویش بسخن بخون آلودم تا مردم نگویند که اینهم بوییش زرد شد . پس فرمود تا بلیک را در چرم گوی تازه دوخند . چنانک هر دو سیر وی گاو در بناگوش بلیک بود و پوست خشک شد و زنده برد اوش کردند ، تا بسختی ببرد . همین نظام الملك در جایی دیگر گوید : به بلیک گفتند که از خلیفه طلب عفو کند ، او نکرد و بر اوش که در تمام جنگهای بابک با او بود گفت : " ای بابک ! تو کاری کردی که کسی نکرد و اینک تالی بیایور که کسی نیایورد . ه است . و بابک پاسخ میدهد : خواهی دید که چگونه تاب بیایورم " . حتمسی جناب " وزیر دانشند و مدیر " گماشته بیگانه و خدمتکار سنگر ، خواجه نظام الملك طوسی که خاندانه تاریخ را بر " قامت ناسازی اندام " هوا و هوسهاو مفاعضد مردمی شاهان و خلفا میبرد و میدور ، و در هر کجا دستش بوسند و فرصتی بیاید از فعلتشی ب مردم و آلودن جنبش مردم کوتاهی نمیکند و میکوشد که سفید را سیاه و سیاه را سفید نشان دهد بدمتواند همه واقعیات درخشان بیگایی لمان و شکست ناپذیر زخمکشان وطن ما را زیر لفاظی ها و فعلتشی های خود مخفی سازد - و راستی را که حتی در این تعبیرات و تعصبات دشمنانه نیز اثری از " طوبه اوژیاس " نمیتوان دید . بلکه همه افتخارست ، افتخاراتی خیره کننده که ما در برابر تمامی خلقهای جهان بان میایم .

قاومت مردم ما در برابر ایلغارهای چنگیز و تیمور و بارزانشان بدببال

آن شکستها، مبارزات مداوم و بی‌نشست مردم ما علیه استبداد شاهستان در سراسر تاریخ، اینها کدامیک؟ طویله اوژناس است؟ همین جنبش کمونیستی شصت ساله وطن ما کم‌درس و تجربه و آموزش‌دارد؟ دریای ما - رزات سده اخیر مردم ما کم‌دلوری و جانبازی در خود دارد؟ مردم ما در محاصره صدها یازده ماهه بهرین پیروجه خوردند و آزادی گرفتند، مردم ما اولین حکومت شوراهارا پس از دولت‌شوراهای لنینی، در وطن خود ساختند. کدامیک از اینها طویله اوژناس است که شما رقبا میخواهید لایه‌پوش کنید؟ مائی که می‌خواهیم این "طویله اوژناس" گذشته را لایه‌پوش کنیم مکتبی های الفبا نیاموست. خسته ای هستیم که خودبینی مان اجازه نمیدهد، حتی بپذیریم که چیزی نیستیم. راستی را که بند آموزش است ما میخواهیم با تصور فرسیو و طاهری و نوووی و خفجر کردن پلستگاه زاندارمری لاهیجان و استناداری خراسان و چند صد انفجار و تهور دیگر "طویله اوژناس" گذشته "ای را که گوشه ای از آنرا دیدید، لایه‌پوش کنیم. احسنت برما! معرفی کامل گذشته مبارزات مردم ما - که در اینجا "طویله اوژناس" خوانده شده - نه از ما، از هیچ کس دیگر نیز ساخته نیست، اوژناس عظیم است که از آن بقول مولانا در کوزه ای که جز قسمت یک‌کوزه ای نگردد جای نگیرد، و در ماندگی ما و تضارتهای آنچنان - نیمان از اینجا نشی است که میخواهیم این اوژناس عظیم را با کوزه یک‌کوزه عملیات چریکی و موز کوچکمان بهیمائیم و این هرگز امکان پذیر نیست.

گر برسیوی بحسب را در کوزه ای

چند گنجد قسمت یک‌کوزه ای

گذشته مبارزات مردم ما گذشته ایست شکوه شد که در آن میلیونها طایف در سو تجربه آموزشی انقلابی وجود دارد، درس تجربیاتی که ما امروز از آنها کمالی بی‌پهره ایم، و پیشرفت مبارزات همین امروزمان در گو آموختن آنهاست. ما اصلا راه را کم کرده ایم، بیراهه میرویم، و اینست که گود هیچ سواری را در این بیراهه نمی بینیم و گره راه اصلی مبارزه شکوب است با سواران هزار هزار جنبش انقلابی وطن ما است. اگر در بیراهه ما هیچ گود سواری و رد اسبی بچشم نمی خورد، اگر در کوزه کوچک ما چیزی جز قسمت یک‌کوزه ای از این دنیا نمیگنجد، این نه تصویر راه و نه تصویر دریا است، این تصویر بیراهه ما

و کوزه ماست • اگر در گذشته مبارزات طولانی و عظیم مؤمنان - تجربه ثنی هیت و خلاق که برای حال سودمند باشد " تعیینیم ، این تصویر چشمهای ماست نه تصویر مبارزات گذشته مردمان • اگر تجربیات انبوه قربها بیکاری وقفه مردمان را ، اگر بخشی از جنبش کمونیستی جهانی را ، اگر نبردهای عظیمی را که طی قرونهای مداوم بزرگترین امپراطوری‌ها را در برابر خود بلورده در آورده است ، اگر افتخارات مردمان را ما " طویل اوزیاس " می بینیم و می خواهیم با چند تنور و انفجار لایرویش کنیم ، این تصویر معیارهای ماست نه تصویر آن مبارزات عظیم ، نه تصویر آن میلیون‌ها انسانی که طی قرونتمادی با خون خود پرچم آزادی و استقلال وطن ما را رنگین کرده اند ، و نه تصویر هزارها زن و کودکی که در طی هر نبرد آزادیخواهانه به اسارت مستمگران بیگانه و بوهی افتاده اند . و این هم که بگوئیم ما از صفر شروع کردیم ، هیچ افتخاری ندارد • مثل ایست که بگوئیم ما برای پیعودن کویر هیچ ره توشه ای برنداشتمه ایم و براه افتاده ایم • این کوتاه بینی ما را می‌رساند ، نه خشک بودن همه رودخانه ها ، یا کویبودن همه دنیا را •

" طویل اوزیاس " که ما باید به لایرویش کمیندیم ، طویل سیستم گدیده ۲۵۰۰ ساله سلطنتی است • طویل سیستم فاسد و استثمارگرانه ای است که طبقات حاکم و امپریالیستها در وطن ما بوجود آورده اند ، برای لایرویی این طویل ، با موختن از تجربیات گذشته مبارزات خلقهایمان همان چیزی که شما آنرا بخلط " طویل اوزیاس " میخوانید - نیاز حیاتی داریم • ما باید بیا - موزیمه چگونه انقلابیون وطن ما در ادوار مختلف توانسته اند توده های میلیونی مردم ما را ب میدان مبارزه بکشند • چگونه و با استفاده از چه راهبسیای تشکیلاتی و چه ابزارهای کار انقلابی در میان مردم ریشه دوانیده اند • بایسد بیاموزیم که چگونه مردم ما نزدیک به ۱۴۰۰ سال پیش وقتی تحت سلطه بیگانه بودند " در سوپایکدیگر سخن می گفتند و همه بیک شب وعده نهاده بودند و به همه ولایتها کار راست کرده ، به اصفهان و پارس و آذربایگان و جمله کوهستان ، شب خروج کردند " ؟ ما باید اعتراف کنیم که از انجام یک هزارم حدها کار ستزگی که انقلابیون وطن و توده های مردمان در گذشته انجام داده اند ، عاجزیم • و اگر میخواهیم از این عاجزیمات بیاییم باید از آنها بیاموزیم نه اینکه

آن گذشته درخشان و افتخار امیز را با توهین به خلقهای کبیرمان " طویلے
اوزاس" بنامیم . این نارواست، و ناروا تر اینکه، از زبان دوست گفته شود سه
دشمن .

در اینجا اینرا هم بگوئیم که باینکه ریشه اصلی این نفی گذشته راد ر
پریها دادن به خوره کاریهای خود میدانیم، اما معذدم که بی اطلاعی از
گذشته نیز در آن بی تاثیر نیست. و این درد نیست که گریبانگیر نسل ماست.
نسل ما دقیقاً بخاطر شرایطی که امپریالیسم و ارتجاع بعد از کودتای ضد ملی ۲۸
مرداد ۳۲ در این کشور بوجود آوردند، نسلی بیگانه با گذشته بار آمد ماست.
تاریخ و ادب و فرهنگ پویا و انقلابی ما نفی شده و فرهنگ استعماری بهزوری
وسیله بها تقلید شده است . مطبوعات کشور و دستگاههای تبلیغاتی رژیم یکجا
وسیله تبلیغ فرهنگ استعماری شده و همه تلاشها بر اینست که ما را از گذشته
مان - نه از گذشته ننگین شاهان و جلادان - از گذشته مردمان بیبرند و
نسبت به آن نبوه افتخارات بیگانه مان کنند . همه تلاشها بر اینست که ما را
بی بته و پا در هوا در آورند . و این مانعیم که باید آگاهانه در برابر تملسی
برنامه هاشان مقاومت کنیم و ریشه استوار گذشته را همچنان بچسبیم . ایسن
مانعیم که باید با شناخت تاریخ مردمان و با آموختن از مبارزات نبوه خلقهامان
پیکار امروزی خود را بر پایه استوار ترنبا مبارزه و جانفشانی گذشتگانمان پی
بیم . ای کاش آنها که فوخت و امکانات و معرفتش را دارند در این مجال
بیاری جنبشها بشتابند، که آشکارا تمی بودن کوله بارش را هر کسی تواند دید .
ما بتمای رهای انقلابیمان، بتمای سازمانها و گروههای انقلابی وطن هشدار می -
دهیم که این مساله را خود بگیرند . بویژه کمیستهای ایران باید این را بند -
انند که تا تاریخ مبارزات مردشان را ندانند، تا گذشته مبارزات خلقهاشان را
نشناسند، نخواهند توانست وظیفه ای را که برعهده دارند، آسان که شایسته
است بانجام رسانند . مطالعه درست تاریخ گذشته مردمان باید یکی از مواد
اصلی آموزشی برای پرورش کادرهای انقلابیمان باشد . هر کمیست ایرانی باید
تاریخ مبارزات مردم ما را بخوبی بداند . تنها احترام بگذشته و اعتقاد بد و ن
شناخت بان نیز کافی نیست، باید گذشته را شناخت . به دنبال طلبان به
پروازیم .

در اعلامیه ای که رفقای چریک به قاسمیت ، سالروز ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ در رابطه با انفجار شهروانی بابل پخش کرده اند چنین میخوانیم : " سالها از سی هم گذشتند ، هفده سال خفت بار ، هفده سال امپریالیسم جهانی بکمک توکر سرسپرده اش شاه خائن میهن ما را غارت کرده بدون آنکه خطری جدی پایه های دستگاه جنایتکارش را بلرزاند ، سازمان ضد خلقی اهمیت کوچکترین جوانان نه های طغیان را ریشه کن کرد ، انبوهی کهن سال از ترس در دل خلق کالفت ، افسانه پلید قدر قدرتی رژیم جنایتپیشه بر سر زمینها افتاد ، فاشیسم هر روز بیشتر قارهای جهانی خود را چون انگبوتی خونخوار بدور اندیشه های مبارزاتی میپنجد ، همه از هم میترسیدند که جادا سوگوارشان سازمان اهمیت و شهروانی بیافتد ، خلق از درد بخود میپنجد ، و در پی چاره بود که این داغ تنگ را از چهره اش پاک کند ، دلاوران جان بگف پیشگام خلق ضرورت شکستن طلسم قدر قدرتی رژیم را بردوش گرفتند و در جنگل سیاهگل تاریکی هفده سال خفت را دریدند و آوای جالبخش گلوله را بگوش خلق رساندند ، خلستق اسیر از هیجان تب کرد ، ۱۹ بهمن سرآغاز تاریخ نوین مبارزه ازطن هفده سال سکوت بر بیرون آورد و در دامان خلق شروع برشد کرد ، ۱۹ بهمن ۴۹ روز پرشکوهی شد که خلق در مقابل دشمن ایستاد ، "

پیش از هر چیزی در نظر داشته باشیم که این يك نمونه " کار توضیحی " است (یعنی جانشین تبلیغ و ترویج در بین مردم) و بعد اینکه این تکه انشاء می خواهد بنویسد مدت ۱۷ سال یعنی از سال ۲۲ باین سو را مردم ما در خفت و خواری و تاریکی بسر بردند و ۱۹ بهمن ۴۹ باین دوران پایان داد " سرآغاز تاریخ نوین " شد ، ما معتقدیم که چنین چیزی نیست نه ان ۱۷ سال ، ۱۷ سال خفت و خواری و تاریکی بود ، و نه با نوزده بهمن ۴۹ تفسیری در جامعه ما داده شد ، و باز هشا این تفاوت نادرست رفا را در پرسیادادن به خرده کاریها میدانیم ، بعد از بیست و هشت مرداد سال ۲۲ تا سال ۴۹ مردم ما مبارزان ای چون مبارزات سالهای ۲۹-۴۲ و قیام عظیم ۱۵ خرداد را داشتند ، مردمان روز ۱۵ خرداد پانزده هزار شهید دادند ، مردم ما بادست خالی در برابر تانکها و مسلسلهای آمریکائی و انگلیسی رژیم ایستادند و خون دادند تا بردگی بیگانه و نوکوان بیگانه را نپذیرند ، دهقانان وطن ما کفن پوشیدند و پسرهای

دفاع از حقوق خود و پشتیبانی از برادران زحمتکش شهریشان یوانه تهران شد. -
 ند ، در این یکروز از آن * ۱۲ سال خفت و خواری و تاریکی " مردم ما قیام می -
 کردند و مقاومتی نشان دادند که یادش در سینه تاریخ خلفهای ما بسوای
 همیشه جاودانه خواهد ماند . و این یکروز از آن هفده سال است . طسی
 همین سالهای " خفت و خواری " دهقانان قهرمان فارس آتش بوردی آنچنان
 عظیم را علیه رژیم فاشیستی شاه افروختند که راستی پشتش را نرزانند . ماهها
 از طریق پایگاه هوایی وحدتی کوهستان های این عطقه را بجانان میکرد و کاری
 از پیش نمیبرد . بوردی که توده های زحمتکش مردم ما در آن درگیر بودند ، باز
 در خود درسها برای آموختن دارد . طی همین سالها بود که خلق قهرمان
 کرد ما مبارزات مسلحانه را در کوهستانهای کردستان آغاز کرد و نزدیک بدو سال
 با رژیم فاشیستی محمد رضا شاه و تمام نیروهای سرکوش جنگید . دهقانان قهرمان
 مان گود ، با اینکه خانه و زندگیشان با بیماریهای هوایی نیروهای رژیم میسخت
 و نابود میشد و دهکده هاشان به ویرانه هائی سوخته تبدیل میگردد ، دست
 از بیکار برداشته و همچنان قهرمانانه میجنگیدند . خلق گود دلاور ما در
 این بیکار عظیم صدها گشته و هزارها اسیر داد ، قهرمانان توده ای بی چون
 ملا آواره در این ببرد شکفتند ، هزارها دهقان فقیر و گرسنه در آن درگیر بو -
 دند ، و باز این بیکار نیز صدها درس و تجربه آموختنی با خود دارد . طسی
 همین مدت دهقانان فقیر خلق قهرمان بلوچ ما بارها بطور پراکنده عصیان کرد
 دند و بکوهها زدند و گشاده و گشته شدند و از پای نشستند . طی همین
 مدت ، دهها اعصاب و عظاهرات کارگری برپا شد که اعصاب قهرمانانه کارگران
 کوره پزخانه های تهران و یورش تانکهای رژیم بآن یکی از آنهاست . طی همین
 مدت مردم ما مبارزات عظیم چهل جهان پهلوان تختی (عظاهرات خشما هند که
 نیم ملیون انسان در آن شرکت داشتند) و مبارزات پرشکوه و پیروزنده اتومبوسرانی
 را (که رژیم را بحقیق نشینی واداشت) برپا کردند . طی همین مدت بسیساری
 گروههای انقلابی در ایران تشکیل شدند ، مبارزه کردند و به اسارت افتادند که
 گروه قهرمان جری دلاور یکی از آنهاست ، و دهها نوع مبارزه دیگر . آنوقت
 روشن نیست چرا اینهمه مبارزه * ۱۲ سال خفت و خواری و تاریکی " لقب میگیرد
 و ۱۹ بهمن ۴۹ - که دودمان نثار قهرمانان جان برکفش داد - " سر آغاز تاریخ

نوبن - لحظه دریده شدن تاریکی ۱۲ سال خفت و خواری - زمان عبودیت
 خلق اسیر از هیجان ر... * آیا هیچ دلیلی جز پرمیها دادن بخورده که...
 یها میتوان برایش یافت؟ ما با رفقای مجاهدان نیز همین حرفها را داریم.
 رفقای مجاهد ما نیز با عین " جنگ چریکی شهری " بگذشته مبارزات مردم ما
 مینگرسته اند. در صفحه ۱۴ کتب سازماندهی و فاکتورها چنین میخوانیم:
 " قبل از جنبش چریکی سالهای اخیر، آخرین تجربه مبارزه مسلحانه در ایران
 دقیقاً به پنجده سال پیش یعنی مبارزات جنگل محدود میشود (جنبش مشاییرفارس
 و کردها را که بقوله ای طی است و تجربه اش عمدتاً در همان سطح منطقه قابل
 بررسی است، مستثنی میکنیم)"

در مورد اینکه عملیات نظامی مفرد امروز - چند توپ و انفجار پراکنده -
 را میشود اصلاً در ردیف مبارزات مسلحانه، و آنهم قیامی چون قیام جنگل قرار داد
 یانه بحثی نمیکیم، چرا که به اعتقاد ما ساله روشنتر از آنست که نیازی به بحثی
 داشته باشد. آنچه در اینجا مورد بحث ماست مساله نفی گذشته جنبش مردم -
 معان است، و میبینید که جنبش مسلحانه دهقانان فارس و دهقانان کرد ما اگرچه
 حاشا نمیشود، اما بقوله ای قلمداد میگردد عمدتاً در همان سطح منطقه قابل
 بررسی است. چرا؟ روشن نیست. چند توپ و انفجار ما یا فلان گوه انقلابی
 امریکای لاتین دو سطح جهانی قابل بررسی و آموزش است، اما دو سال مبارزات تو -
 ده ای خلق قهرمان کردمان، تنها در سطح همان منطقه کردستان. روشن نیست
 که اگر مبارزات توده ای دهقانان فارس و کردستان دریغی خلطق ایران قابل بررسی
 نیست و آموزشی در بر ندارد، پس چرا چند کمین گذاشتن و توپ و انفجار فلان گوه
 چریکی آنسوی دنیا برای ما قابل بررسی و آموزش است؟ راست اینست که باید به
 عملیات نظامی مفرد رفا اهمیت و بهائی فوق العاده داده شود و چون این
 عملیات در خود چیزی نا آن حد مهم و پرمیها که حتی خود رفا را راضی کند ندارد.
 باید با نفی گذشته با اصطلاح بها بیاید، و اینست که بگذشته چنین برخورد میشود.
 در موردی دیگر رفا مجاهد ما تا بد انجام را این مسیر پیشرفته اند که حتی کسانی
 را که طی سالهای دیکتاتوری بیست و هشت مرداد به این سوی یعنی طی همان
 " ۱۲ سال خفت و خواری " مبارزه کرده اند و به زندانها افتاده اند نیز محکوم
 میکند. و برای اینکه نشان دهند چریکهای اسیر در زندانها حماسه مانند

مقاومت میکنند و شوری برپا کرده اند. که این امری است صد درصد درست و از چشم کور هم نمیتواند پنهان بماند. به نادریست گذشته زندانها راهم میکوشند پیوند ببرند به همان " خفت و خواری های " من در آوردی آن رقبا و اینجاست که انسان مجبور میشود بگریزد برود که نفی گذشته یک بخش مهم از سیستم کارچریکی است. و اصلاً سیستم کارچریکی بدون نفی گذشته ناقص است. یک سیستم کامل نیست. تا گذشته نفی نشود کارچریکی نمیتواند توجیه شود و جابجاند. همانسان که تا اصول زیر پا گذاشته نشود کارچریکی نمیتواند توجیه و تشریح گردد. رقای مجاهد ما در گزارشی تحت عنوان " نظری به تاثیر جنبش مسلحانه در سه سال اخیر برزنداتها نوشته اند: " سال ۴۹ پرزدهاتهای سیاسی ایران، اوین، قزل قلعه، موقت شهرستانی، بند های ۳ و ۴ قصر و قزل حصار - سکوت و آرامش مسلط است. زندانی بسیار کم و شیوه ی یارزه جویی از آنها بسیار کمتر است. در زندان قصر ۵۰۰ هرکس یا حد اکثر هر چند تن خود زندگی میکنند و عموماً سعی بر این است که بدون برخورد با پلیس آرام مطالعه خویش را نموده و محکومیت خود را سپری کنند، یعنی آنطور که رژیم میخواهد، زندانی خود رای - کشند.

خصوصیات طفی شدیداً رشد کرده. خودخواهی ها اوج گرفته، آنچه آنکه حتی جای هرکس مشخص است و فردی حق ندارد جای دیگری بنشیند یا بخوابد. در داخل اطاق قسمت بالا از آن قدیمی ها و کنار درب از آن تازه وارد هاست. سالها طول دارد تا فردی بتدریج از جلوی درب نشینی به مقام بالا نشینی برسد. ۵۰۰۰ سال ۵۰ فرامیرسد. ۵۰۰۰۰ حماسه های شگفت انگیز مقاومت سرعما با میگردد و چون فطجه شکفته میشود، در سلول و در عمومی نیسز اطاعت و تسلیم در برابر نگهبانان ازین میروند (یعنی پیش از سال ۵۰ همه اطلبعت و تسلیم بوده) و برای نخستین بار آرام آرام زمزمه دلتواز سرود های انقلابی که بطور دستجمعی خواننده میشود، از عمومیهای اوین بگوش میرسد و شکست سکوت را بشارت میدهد. " (مجاهد ص ۶۵-۶۲) ماهم معتقدیم که حماسه - هائی که بوسیله رقای قهرمان فدائی، مجاهد، آرمان خلق، سازمان آزادیبخش خلقهای ایران، گروه لیانرو و دیگر رقبا و برادران اسیر در این دوره افرید شده است حماسه هائی است بس عظیم و شورانگیز. مقاومت قهرمانان ستورگی چسبون

بهروز دهقانی، علی اصغر بدیع زاده گان، همایون کثیرائی و دیگر رفقا، بویسزه
 و هما دلاوری که در زور شکنجه به شهادت رسیدند، مقاومتی است راستی عظیمه
 همانند مقاومت رفقا کوچک شوشتری، وارطان، آوانسیان، دلاوران جلودان سا...
 زمان افسران آزادیخواه و... ما هم معتقدیم که با خیزش نوین جنبش انقلابی
 مردم ما زندانبانها پر شد و شوری تازه همه زندانبانها را فرا گرفت، و این واقعیتی
 است فی الواقع انکار... اما همچنین معتقدیم که نشان دادن عظمت مقاومت در این
 دوره هیچ نیازی به لگد کوب کردن مسافرش ندارد... بویزه که انسان
 مجبور شود چیزهای فیروانمی بگوید... مطالبی که رفقای مجاهد ما درباره زند...
 انبها در سالهای پیش از... نوشته اند درست نیست...
 زندانبانهای ایران همیشه جای دلاوران رزنده و جنگجویی بوده که در
 هیچ شرایطی نتوانستند ساکت بنشینند و زور دشمن را تحمل کنند و این نابوا
 است که گفته شود، آنها آنطور که رژیم میخواست زندانی خود را میکشیدند،
 خودخواه بودند، خصمتهای بالانسنین داشتند و اینگونه حرفها... ممکن است در... دوره
 یکی دو تا یا چند نفری هم باشند که بالاتر از هر چیز به گذران سسندن دوران
 محکومیت خود و خارج شدن از زندان بیندیشند... اما اینها سبب زندانبان
 نیستند و ماحق نداریم از آنها سبب بسازیم و یا رفتار آنها را نماینده رفتار همگان
 بدانیم... این درست نیست... برای ما انبوه قهرمانها سببند نه محدود... بالا
 نشینان... اگر باشند در زندانبانها... درست همان زمانی که از آن صحبتی...
 شود، رفقای قهرمان گروه جری که راستی در هیچ شرایطی سکوت نکردند، و بحق
 سبب مقاومت و وفاداری به خلق ساختند... رفقای دلاور گروه فلسطین و چند
 گروه انقلابی دیگر در زندانبانهای ایران بودند، چگونه میتوان گفت اینها مطیع
 و تسلیم نگهبانان بودند و خصمتهای خودخواهی داشتند و این خصمتهایشان
 داشت اوج میگرفت و... این نارواست رفقا، در زندانبانهای ایران همیشه مبارزه
 و مقاومت و زد و خورد بین زندانی و زندانبان به اشکال گوناگون وجود داشته
 است... همیشه زندانی، پاسدار و پاسبخش و استوار را کفک زده و از آنها شلاق
 خورده، همیشه زندانبان، در زندانبانها، دستجمعی و انفرادی سبب خوانده ماند
 و کتک خورده اند... منتها این در رابطه مستقیم با جنبش بیرون زندان از نظر
 کمیت، همیشه در تغییر بوده است... سالهای ۴۶ و ۴۷ که رفقای گروه جویس

و برخی از رفقای گروه فلسطین در زندان بودند، کمتر هفته ای میگذشت که یساک
 دها و کتکاری بین زندانیان و زندانبانها نشود. رفیق شهید احمد افشار رفیق
 شهید عزیز سرمدی و دو رفیق دیگر طی دو هفته چندین بار پاسدارها و پاسا-
 سخنها را کتک زدند و در عوض شلاق خوردند. سرود "ای رفیقان" در همین
 زمان در زندان ساخته شد. سرود "جنگل انسان" را رفیق شهید عزیز سرمدی
 مدی روی شعر کسراتی ساخت. هر شب تا نیمه شب سرود و اشعار انقلابی خود
 انده میشد. در همین زمان زندانبانهای تهران آنچنان همه از زندانی پر شد که
 مجبور شدند صدها نفر را که در رابطه با جهلم جهان پهلوان ختی و نظام
 هرات دانشگاه دستگیر شده بودند به سرانخانه ها برده، در یادگانه‌ها زند-
 انیشان کنند. همه چیز مطرح بود جز تسلیم و اطاعت. و این وضع همیشگی
 زندانبانها بوده است. در همین سالهای "سکوت و آرامش" بیوزن شیوه های
 مبارزه جوئی رفقای دلاور ما شکرالله پالانزاد، ناصر کلخساز، سعید بطحائی
 و دیگر رفا را شکنجه هائی دادند که از سال ۳۴ به اینسو نظیرنداشت. و
 همه آنان قهرمانانه مقاومت کردند. رفیق قهرمان و آگاه ما ناصر کلخساز در
 زیر شکنجه بینایش را از دست داده خونریزی مغزی کرد و اثرات شکنجه های
 وحشیانه آدمکشان سادیست دربار پهلوی، او را تاکنون چندین بار تا مرز شهادت
 دست برده است. شکنجه هائی که به رفیق بطحائی قهرمان دادند در حد
 غیرقابل تصور وحشیانه بود، و از شکنجه های رفیق دلاورمان پاک نژاد غیر-
 ایرانیها نیز خیر دارند. آیا چندین دلاورانی پاکباز را به خودخواهی و دا-
 شتن، روحیه بالا نشینی و تسلیم طلبی متهم کردن سزااست؟ درست در همین
 سال ۴۱ که گفته شده "بر زندانبانهای سیاسی ایران سکوت و آرامش مسلط است
 و زندانی بسیار کم و شیوه مبارزه جوئی از آنها کمتر" بیشتر از صد نفر که در راه
 بطه با رفقای ما دستگیر شده اند در زندانبانها و قهرمانان این گروه در قلسب
 دیکتاتوری سیاه محمد رضاشاهی، در درون بیدادگاه نظامی، با شنیدن محکو-
 متهای خود دسته جمعی سرود انترناسیونال میخوانند.

در همین سال ۴۱ حضرت آیت الله سعیدی و مهندس مرتضی داودی، در
 همین زندانبانها زیر شکنجه به شهادت میرسند و تسلیم نمیشوند. آیا رواست
 که گفته شود، اینها آنسنان که رژیم میخواست زندانی خود را میکشیدند؟ نه

وفاقاً روتنیست. شایسته نیست کسانی را که در آن شرایط خفقان آلود، حتی در دوران نشست نسبی مبارزه عمومی، مبارزه کرده اند و به زندان افتاده اند و حتی شهید شده اند، بگوئیم عده بالانشین داشته اند، خودخواه بوده اند، تسلیم و مطیع بوده اند و آسان که رژیم میخواستند، زندانی خود را میکشیدند. این فضولتی است نادرست که ریشه اش در سیستم کارچریکی است. و نه هیچ چیز دیگر.

" آیا این ژرف اندیشی و بصیرت خاصی لازم است برای آنکه بی پریم که عسورات نظریات و مفاهیم و در یک کلام شعور و انسانها عمیای شرایط همیشه و مناسبات اجتماعی و زندگی اجتماعی آنها تغییر مییابد؟ مانیست حزب کمونیست ص؟ "

ب - مبارزات توده ای را تحت تاثیر عملیات نظامی خود میدانیم .

ما بر این باوریم که شاه گرفتن مبارزات هر قشر یا طبقه، یا هر خلسق

اشرایط و مناسبات اجتماعی حیاتش و تعیین کننده بودن این شرایط در برپا شدن یا نشدن مبارزه، امروز دیگر نتنها مورد قبول ماتریالیستهای انقلابی، بلکه مورد قبول تمام انقلابیون است. و از اینرو از اطاله کلام می پرهیزیم. ما با این سخن رفقای مجاهدان که گفته اند: " اعتصابات بیسابقه چند سال اخیر نشانه استعمار وحشیانه، سختی شرایط زندگی و رشد آگاهی کارگران است " صد درصد موافقیم و معتقدیم که این برخوردی است کاملاً علمی و صحیح به مبارزات توده. در عین حال قابل انکار نیست که مبارزات افسار و طبقات مختلف خلق در یک جامعه بر روی هم تاثیر متقابل دارد. مبارزات دانشجویی نمیتواند بر روی مبارزات کارگری بی تاثیر باشد، و در عین حال نمیتواند از مبارزات کارگری تاثیر نپذیرد. و بهمین سان مبارزات افسار و طبقات دیگر. و این حکم کلی در مورد مبارزات روشنفکران انقلابی نیز صادق است. حتی اگر جدا از توده ها عمل کنند. همانسان که مبارزات توده کارگر و دانشجو و دهقان و روحانی عملی در روشنفکر انقلابی را بفکروا میدارد و تکاملش میدهد، مبارزه روشنفکر انقلابی (در اینجا منظورمان مبارزات چریکی است) چون مشی توده ای نقشش در پیکار تسوده روشن است) نیز بی تردید تاثیر می رسد. ولو زودگذر بر روی دیگران خواهد داشت

احساس همدردی و تحسین آنهایی را که خبر قهرمانی یک چریک را در زینبرد بسا دشمنانشان می شنوند، بر خواهد انگیخت . بر روی اقماری حتی تاثیر تهییج کننده "خواهد داشت و آنها را به پشتیبانی غیر فعال از چریک و خواهد داشت - بویژه در کشور ما که توده های مردم از فرط نفرت و خشم نسبت به رژیم جابرو ضد خلقی حاکم و شخص محمد رضا شاه خائن و بی وطن ، هر بارزه ای را علیه این رژیم برحق میدانند و هر کس دیگری را فعلا حاضرند به جای او بپزند . گذشته از اینها عملیات چریکی رژیم را نیز عصبانی و ناراحت میکند، گاهی اوقات رژیم را از فرط عصبانیت دیوانه میکند - اعدام دوسرهنگ امریکائی توسط رفقای مجاهد در آستانه بازگشت جاسوس امپریالیستها، محمد رضا شاه از امریکا، چنین بود - اما صحبت اینجاست که از کسو آیا راستی آنقدر در ایران - در آن جهنم سوزان توده ها - وسیله تهییج مردم کم است که بقول لنین باید با شیوه های هتوئی آنها را تهییج کنیم ؟ و از سوی دیگر آیا وظیفه روشنفکران انقلابی تهییج کردن قشرهایی از مردم و انگیختن تحسین و حس همدردی آنها، یکا عصبانی کردن رژیم است ؟

در جواب سؤال اول باید گفت که مبارزات خوب خودی توده های خلق که علیه وظیفه شناسی انقلابیون پی در پی وسعت و اوج بیشتری یافته، نشان میدهد که این مردم تاجه حد آماده و تهییج شده اند، و باز هم از لنین کبیر قرض میگیریم که : اگر هم کسانی هستند که آن شرایط غیر قابل تحمل و آنهمه جنایت تهییج شان نمیکند ، کشتن فرسیو و طاهوری و فاتح یزدی هم تهییجشان نخواهد کرد - به دومین سؤال پیش از این مضافا جواب گفته شده است . و حاصل آن عصبانیت دستگاه هم همه میدانیم که محولا اعدام یکی دوتن از رفقای اسیر، یا زیر شکنجه کشتشان بوده است .

بنابراین اگر مشی چریکی را مشی انحرافی و نادرست میدانیم ، نسبه بدین معنی است که عملیات چریکی را کاملا بی تاثیر میدانیم . بلکه بدین معنی است که عملیات نظامی منفرد را در تپاسها وظائفی که انقلابیون برعهده دارند نزدیک به هیچ میدانیم ، اگر وظائف انقلابیون در این مرحله عبارتست از انشاگری سیاسی ، بردن آگاهی سیاسی به میان توده ها ، متشکل کردن آنها ، و سازمان دادن و رهبری مبارزاتشان . ما معتقدیم که عملیات چریکی هیچیک

از این وظائف را به اندازه سرسوزنی انجام نخواهد داد * نه خصلت افشاء کننده دارد و نه آگاه کنندگی و نه متشکل کننده است و نه رهبری کننده عملیات انقلابی است برای خودش. با تاثیراتی محدود - خارج از چارچوب این وظائف جرم * همین است *

حال ببینیم و قضا چه میگویند * در صفحه ۱۱ مقدمه کتاب رفیعی احمدزاده چنین میخوانیم: " مبارزه مسلحانه چوکیهای فدائی شهر هم نتایج شگفت انگیزی بیار آورد * تحت تاثیر مبارزه مسلحانه و به نظر من پاسخگویی به ندای این مبارزه بود که دانشجویان انقلابی دانشگاهها، قهرمانانمانه بپا خاسته و شگوهندترین تظاهرات چند ساله اخیر خود را برپا کردند و حادثترین و انقلابیترین شعارهای ممکن را مطرح ساختند * تحت تاثیر همین مبارزه مسلحانه بود که کارگران رزنده " جهان چیت " دلیوانه برای تعلق خواستهای خود پافشاری کردند و قهرضد انقلابی را با قهر انقلابی (اگرچه نه با اسلحه) پاسخ گفتند و دهها شهید دیگر بر شهدای انقلاب ایران افزودند * "

در صفحه ۱۸ مقدمه کتاب رفیق پویان میخوانیم که: " اعصابهای پر شور و یکپارچه و بیایی دانشجویان دانشگاههای سراسر کشور، از جمله اعتصابهای خونین تهران، تبریز و اصفهان در زمستان ۵۶ که در همه حال دانشجویان برخلاف گذشته حالت تهاجمی داشتند * و شعارهایشان نه صنفی بلکه سیاسی بود * * * آشکارا نمایانگر تاثیرات مستقیمی است که عملیات مسلحانه رزندگان انقلابی بر عناصر آگاه خلق به جانها داده است * "

در مورد تاثیر اعدام فاتح یزدی در ص ۳ نبرد خلق * چنین میخوانیم: " همچنین مبارزات دانشجویان دانشگاههای تهران در ۱۶ آذر اسال بطور غیر مستقیم از عمل مسلحانه فوق (اعدام فاتح) تاثیر گرفت * "
رقای مجاهدان نیز در سومین شماره جنگل چنین گفته اند: " دانشجویان قهرمان با الهام از پیشگامان مسلح خلق با پرتاب سنگ به اتومبیل نیکسون و همراهانش خشم ملت ما را نسبت به امپریالیسم امریکا نشان دادند " (ص ۲) و در پایان همین مقاله که عنوانش هست " جنبش مسلحانه و مردم " و طی آن از مبارزات همه مردم صحبت شده، میخوانیم که: " آیا هیچ خط مشی میتوانست

در این مدت کوتاه اینچنین مردم را سیاسی کند و پیشگامان طبقات و قشرهای مختلف مردمی را به مبارزه بکشاند؟* (ص ۸) به همین چند نمونه بسنده کنیم.

حاصل جمع، طالبی که نقل کردیم، این میشود که: اگر عملیات نظامی رقا نمیشود، هیچ مبارزه دیگری در ایران صورت نمیگرفت. و اثبات ندارد. حتی چنین سختی نیازی به هیچگونه استدلالی ندارد.

ما چنین اعتقادی نداریم که از سال ۱۳۳۲ تاکنون مبارزات هر ساله دانشجویان و نظامیان در روز ۱۶ آذر به حسابت بزرگداشت روز دانشجو بوده باشد. اما ناگهان در سال ۵۳ شده باشد، تحت تاثیر اعدام فاتح، ما پروان نیستیم که کارگران قهرمان چیت کرج تحت تاثیر صادره مسلسل پلیس پست کلانتری قلهک و اعدام فرسیو، مبارزه کرده و شهید داده اند. ما بر این اعتقاد نیستیم که عملیات نظامی منفرد، روشنفکران انقلابی، مردم را سیاسی کرده باشد و یا پیشگامان طبقات و قشرهای مختلف مردمی را به مبارزه کشانده باشد. ما نمیتوانیم بپذیریم که شدید قهر و گرسنگی، افزایش میکاری و آوارگی، شدید ستم و استثمار و دیکتاتوری، اینها به اندازه اعدام فرسیو و ماهری و مباح یا انفجار چند سفارت و موسسه استعماری، در برانگیختن مردم به مبارزه نقش داشته باشد، و سخنان رقا چنین معنایی را میدهد. اینها به اعتقاد ما لشکرا را نادرست است. طبقه کارگر قهرمان ما، دانشجویان دلاور ما، همه توده های مردم ما پیش از صادره مسلسل پاسبان پست کلانتری قلهک و اعدام فرسیو نیز مبارزه کرده اند. مبارزاتی عظیم که طی این سالها نمونه اش رواندا داشته ایم.

آیا اثرات الهائی که دلاوران شهید گروه قهرمان جزئی و رقای گروه فلسطین، در میان توده های دانشجو اند و ثمرات و نتایج فعالیت های انقلابی آنها هنوز تعیین کننده است، دانشجویان دانشگاه میتوانند تظاهرات ۵۰۰ هزار نفری چهل تختی را براه اندازند؟ و پس از آن دیگر اثری از آنچمنسان مبارزات توده ای شکر همد نمی بینیم؟ این دلیل برجیست؟ آیا اگر تا پیش از طرح جنگ چریکی و عملیات نظامی منفرد، که ما خود نیز در آن سهمی داشته ایم، انقلابیون میتوانند مبارزات توده ای عظیمی را چون مبارزات اتو - بوسرانی که تمامی مردم تهران در آن درگیر شدند، سازمان دهند، اما پس از

آن دیگر - چون نیروها صرف جنگ تن به تن با رژیم میشود و کسی را با توهنا کاری نیست - نمونه بارها کوچکتر از آنرا نیز نمیبینیم. این راه چه میتسوان تعبیر کرد؟ آیا رژیم دیگر جنتا بود. با بزرگی جنایت‌گستن جهان پهلوان تختی مرتدب شده است؟ آیا رژیم دیگر حقوق مردم را پایمال نکرده و به توده همسای زحمتکش خلقبها مان ستم نکرده است؟ آیا مردمی که آن مبارزات را میکردند، تشبیر کرده اند؟ یا نه، مردم همان مردند. رژیم هم دهها بار تبهکاربها، ستفکربها و جنایات خود را افزایش داده است، و ریشه امر را باید درجائسی دیگر جست؟

ما معتقدیم که مبارزات تودفهای مردهرانت تحت تاثیر عملیات نظامی منفرد دانستن، باز ریشه اش در پربها دادن به این عملیات است، و از آنجاکه مابه خرده کاربهای خود پربها مید هیم و سخت شیفته آیم، مجبور میشویم، چنین به نادرست حکم کنیم. وگرنه تمامی واقعبیات جز این را نشان میدهند و گاهی حتی عکس اینرا.

ج - در تحلیلبهایمان به اشتباه میرویم.

گفتیم که یکی از نتایج این پربها دادن به خرده کاری ها نیز این است که در تحلیلبهایمان از بسیاری مسائل به اشتباه بیافتیم و ناچار دیگران را نیز به اشتباه بیاندازیم و این خود ناگفته روشن است. که این زیانبار است. از یکسو برخی را به گفواهی میاندازد و ازسوی دیگر اعتماد خیلی کسان را ازها و درست اندیشیمان سلب میکند. و حاصل جمعش این میشود که پایه رهبری ما را در مبارزات خلق لق میکنند.

در مقدمه کتاب رد تئوری بقا میخوانیم: "اثر مبارزه، مسلحانسه در شدید تضادهای خلق با رژیم: افزایش سرسام آور بودجه نظامی که صرفا بخاطر ترس دشمن از اوجگیری مبارزه مسلحانه در ایران (یعنی افزایش عملیات نظامی منفرد) و نیز جنبشهای آزاد یبخش منطقه، و هراس از بیوستن این نیروها در آینده، صورت گرفته، او را با بحران اقتصادی و اجتماعی مواجه کرده است." (ص ۱۵) در این تحلیل دو نکته گفته شده که هر دو نادرست است.

۱- افزایش سرسام آور بودجه نظامی صرفا بخاطر ترس دشمن از اوجگیری مبارزه مسلحانه در ایران و نیز جنبشهای آزاد یبخش منطقه و هراس از بیوستن

این نیروها در آینده است .

۲- افزایش سرسام آور بودجه نظامی رژیم را با بحران اقتصادی و اجتماعی مواجه کرده است . در مورد اولی باید بگوئیم که رژیم و همچنین اربابان - نژاد مبارزان آیند مخلق ما و پیسکار توده ای این خلق و خلاصه از ویستام شدن ایران میترسند ، و از همین امروز هم دارند برای جلوگیری از رسیدن به آن مرحله ، در صورت رسیدن ، قلیله با آن ، برنامه اجراء میکنند و تدارک میبینند و افزا - ایش سرسام آور بودجه نظامی رژیم نیز در درجعاون در همین رابطه است . یعنی به امید سرکوب انقلاب مسلحانه خلق ما و دیگر خلقهای منطقه در آینده - نه " از ترس اوجگیری مبارزات مسلحانه در ایران . " (یعنی عملیات چریکی امروزی) - و در عین حال صرفاً نیز به این منظور نیست ، عوامل دیگری نیز وجود دارند . هی بنیم که آهنگ رشد این بودجه با آهنگ رشد عملیات چریکی در وطن ما هیچ تناسبی ندارد ، بلکه در تناسب کامل است با :

۱- سرعت شکست امپریالیسم امریکا در هندوچین و فرار از این منطقه

۲- مسلح شدن سریع برخی دولتهای دیگر منطقه که وابسته به ابرقدرت دیگرند ، یعنی در تناسب است با آنچه در " دیه گو گارسیا " و " صیوه " و هند و افغانستان و پاکستان و کل این منطقه در جریان است .

پس آریسو ، تدرستی است به امید سرکوب انقلاب خلقهای منطقه در آینده - انقلابی که توده های میلیونی این منطقه در آن درگیر خواهند شد - و پیش - گیری کردن از تبدیل این منطقه به هندوچین دوم و از سوی دیگر در رابطه است با رشد رقابتها و تضادهای امریکا و روسیه در سطح جهانی و در منطقه ما و پیش رفتن دنیا به سوی یک جنگ جهانی . اینچنین مسلح شدن رژیم برای حفظ منافع امپریالیستها و اجرای نقشه های امپریالیسم امریکاست ، در این منطقه و بخشی از این نقشه ها در مقابل سوسیال امپریالیسم شوروی است و برای مقابله با اتمام روسیه بیشتر و بیشتر از مقابله با جنگ چریکی . جنگ چریکی در وطن ما هنوز انقدر رشد نکرده که مقابله با آن نیاز به آوردن ۲۰ هزار نظامی - امریکائی و خرید سالانه بیش از ۴ میلیارد دلار اسلحه و ساختن دهها پایگاه نظامی ، زمینی ، هوائی و دریائی داشته باشد . پایگاه نظامی زمینی - هوائی - دریائی چاه بهار که بقول خود مزدور جنایتکار امپریالیستها - محمد رضا شاه ،

تمام منطقه خلیج و قفقاز هند و بیش از نیمی از دل آسیا را زیر "چتر دفاعی" خود میگرد، نه برای مقابله با تسلیات نظامی ما و نه حتی برای مقابله با انقلاب ظفار است. بلکه پیش از هر چیز برای مقابله با نقشه هائی است که در آینده احتمالاً روسیه بخواند از طریق هند یا دولتهای دیگر در این منطقه به اجرا بگذارد. و دقیقاً برای پاسپانی منافع امپریالیسم امریکا در این منطقه است. امریکا و شوروی رقابت و تضادشان بر سر تقسیم جهان و غارت خلقها دارد روز بروز شدید میشود و در رابطه مستقیم با این شدید رقابت است که هر یک به شکل سرسام آوری خود را و اتمار خود را مسلح میکنند. جیمس شلسنجر، هر روز از کنگره امریکا اضافه بودجه نظامی میخواهد و امپریالیستهای امریکائی سیل اسلحه تولید و تقسیم میکنند. روسیه بی سر و صدا دارد کشورهای وابسته به خود را به مخازن اسلحه تبدیل میکند. مسابقه جنون آمیزی بین این دو ابرقدرت، در تولید و انبار کردن سلاح در جریان است که از هیچ چشم نپوشائی نمیشود پنهانش داشت، و دو ابرقدرت با این مسابقه تسلیحاتی خود و با آن رقابت سلطه جویانه خویش است که دارند دنیا را بسوی یک جنگ نام برد کننده، به پیش میبرند. و افزایش سرسام آور بودجه تسلیحاتی رژیم فاشیست حاکم در وطن ما نیز تا حدی بسیار در چارچوب این مسابقه و رقابت است. آن را "صرفاً" بخاطر ترس دشمن از اوجگیری مبارزه مسلحانه در ایران و "دا - نستین غلط است. این را ما به اشتباه افتادن میدانیم و معتقدیم که هیچ ریشه ای جز برهبا دادن به خرده کاریها ندارد. اگر بخوایم بدام اینگونه اشباهات نیافتیم و بتوانیم مسائل را درست تحلیل کنیم، باید دنیا را با عینک جنه چریکی و عملیات نظامی منفرد خود ببینیم و به خرده کاریهای خود اینهمه پسر بها ندهیم.

نکته دوم نیز همانسان که گفتیم نادرست است. افزایش بودجه نظامی به شدید بحران اقتصادی رژیم خیلی محدود کمک کرده. ولی باعث بوجود آمدن آن نشده است. و خرید اسلحه را علت بحران اقتصادی رژیم دانستن، یک تحلیل صد درصد غلط است. این بحران - که بخاطر تاثیر خود کننده اش بر زندگی توده های صدها میلیون زحمتکشسان همه خلقهای تحت ستم جهان و از جمله خلقهای ما، آمادگی این توده ها را برای روی آوردن به مبارزه، چندین

بزرگ افزایش داد و متأسفانه تا که از مرحله کابلا پرت بودیم، هیچ استفادهای از این آمادگی استثنائی نکردیم. — یک بحران ادواری جهان سرمایه داری بود، بحرانی نبود مختص کشور ما که ریشه اش در اسلحه خریدن شاه باشد. بحران اتی بود که دنیای سرمایه داری را لرزاند، میلیونها کارگر را در سرتا سر جها بیکار کرد، چندین دولت سرمایه داری را سقوط کرد، بسیاری کمپانیهای عظیم را — همانهایی که محمد رضا شاه مزدور و خائن میلیارد ها دلار پول مردم گرفت — منه ما را طی یکسال گذشته بعنوان خرید سهام و کمک به آنها، بجیشا ن ریخت. — ورشکست ساخت و تاروپود جوامع سرمایه داری را درهم ریخت. ایمن بحران بخاطر وابستگی ریشه ای ایران به امپریالیسم، بنابراین اقتصاد وطن میا را نیز بعنوان زائده اقتصاد سیستم امپریالیستی فرا گرفت، و اگر هیچ اسلحه ای هم شاه نمیخرد و اگر جنگ چریکی ای هم در ایران نمیبود، باز هم این بحران ایران را میکرفت. چرا که ایران درست و وابسته به جهان سرمایه دار است. مربوط دانستن این بحران اقتصادی به خرید اسلحه و جنگ چریکی، تحلیلی است، همانسان که گفتیم صد درصد نادرست از این بحران.

درص ۴۳ همین مقدمه چنین میخوانیم: "ایانصاف فی استکفاحاد های دیرینه ارتجاعی افشاشده، بین روز چهار با بان امپریالیستش دوباره تجدید میکرده؟ چرا در باره ستون این همه هیاهو برپا میشود؟ این مساله بخوبی نشان دهنده است که وجود مبارزه مسلحانه در ایران (یعنی عملیات چریکی وقتاً) بعنوان مبارزه ای راستین در نقطه پر اهمیتی از میهن گسترده، توده های استثمار شده در سراسر کوره زمین، برای اربابان رژیم بسیار مهم و قابل توجه است." در پا صفحه سه مطلب میخوانیم که: "در اینجا پیمان سنتو با توجه بنقش تازه ای که پیمان دانه شده، یعنی مبارزه با جنبشهای مسلحانه خلقهای ترکیه، پاکستان، ایران، و منطقه خلیج، مورد بررسی قرار گرفته است." (یعنی قرار نگرفته است). متن میگوید که تجدید حیات پیمان نیم مرده سنتو برای قابل با "مبارزه مسلحانه در ایران"، یعنی عملیات نظامی خفرد وقتاست. و حاشیه میگوید که برای قابل با همین عملیات نظامی در ایران و ترکیه و پاکستان و مبارزه مسلحانه در خلیج.

نادرست بودن متن را حتی همانهایی که حاشیه را نوشته اند

قبول داشته اند • و بنابراین جای بحثی ندارد •

مبارزه مسلحانه ای که امروز در ایران وجود دارد، هر از چند ماه یکی دو تور و یکی دو انفجار است؛ و راستی شیفتگی بی حد و مرزی نسبت به این عملیات منفرد لازم است؛ تا کمی بگوید تجدید حیات پیمان سنتو برای خرابه با آنهاست •

ما معتقدیم که پیمان سنتو از در رابطه با آینده انقلاب خلقهای منطقه و شدید رقابت و تضاد دو لبر قدرت در این منطقه و در سطح جهانی، تجدید حیات یافت؛ و هیاهوی را که در این سازمان پوریشده و مانورهایش را بایدند پیش از هر چیز در رابطه با فعالیت نظامی روسها در این منطقه و مانورهای آنها دید •

در این تردیدی نیست که در آینده، از عنوان پیمان سنتو نیز بسبب فعالیت مشترک امپریالیسم و اورتجاع علیه انقلاب خلقهای این منطقه استفاده خواهد شد • اما "وجود مبارزه مسلحانه در ایران" را نمیتوان پایه تحلیل تجدید حیات این پیمان قرار داد. تجدید حیاتش مخصوصاً در این لحظه تاریخی، تا حدود بسیاری در رابطه است با شدید رقابت و تضاد دو لبر قدرت که قبلاً از آن صحبت کرده ایم •

رقای مجاهد نیز در جنگل ۱ صفحات ۴۶ و ۴۷ یک شایعه را - شایعه ساخته شدن یک حزب بوسپله در بخشش را - گرفته و تحلیل کرده اند که رژیم میخواهد یک جریان منحرف اصلاح طلبانه براه اندازد و به رفهیمستهبسا اجازه دهد؛ فعالیت کنند و خلاصه ایران را مثل آرژانتین زمان پیون و "علت آنرا بطور مستقیم باید در شروع مبارزه مسلحانه و تداوم بقای آن جستجو کرد" • جریان وقایع نشان داد که این تحلیل نادرست است؛ نتنها حزب رفهیمستهبسا بوجود نیامد؛ دو سه حزب شه ساخته؛ آن زمان نیز منحل شد و بجای دموکرات سی اسی پیون، فلشیم بی پرده تک حزبی - انهم با تفصیلی که میدانید - بوجود آمد • ما معتقدیم که باز در اینجا نیز علت اصلی اشتباه همان مساله پربها دادن به خرده کاریها (به عملیات نظمی فردی) است •

تا به دیکتاتوری پیش از حد پربها میدهم •

تجدید دیکتاتوری و گسترش سلطه پلیسی همیشه و همه جا اولیسن

واکنش طبقات مستمکر در برابر مبارزه توده های تحت‌استم است. هرکجا مستمک هست مقاومت هم هست و هرکجا مقاومت و مبارزه هست دیکتاتوری و خشونت هست و اینها در رابطه با همدیگر است که شدید میبندند. مستمکران حاکم تصور میکنند، با شدید دیکتاتوری و حکومت‌تور و خفقان، میتوانند راه مبارزه توده های زحمتکش و ستمزده را سد کنند و این است که در برابر اوجگیری مبارزات توده‌ها دیکتاتور به شدید دیکتاتوری و خونین‌تر کردن تور ضد مردمی خود میبندند، اما همیشه نیز عکس نتیجه‌ای که چشم دارند عایدشان می‌گردد. به آغاز مبارزه، شدید آن، شروع انقلاب و بالاخره اوجگیری و پیروزی آن، در کشورهایی که انقلاب توده‌اند نگاه کنید. جنایات رژیمهای ارتجاعی حاکم در این کشورها از دستگیری و زندانی کردن عناصر و گروههای انقلابی آغاز شده، به تور انقلابیون، زور شکنجه کشتن، اعدامهای دسته جمعی، سرکوب مبارزات مردم (جایی که رژیم حاکم در وطن ما امروز هست) رسیده، به مرحله قتل عامها و سوزاندن خانه و زندگی مردم "تکامل یافته"، با بیماریهای تلخ و گنده، و قتل عامهای وسیع و پی در پی به اوج خود رسیده و در پایان سرنگون شناسده، (این همان فواره ایست که چون بلند شود سرنگون شود) و درست در مقابل این شدید دیکتاتوری و جنایت و کشت و کشتار بوده که مبارزات مردم نیز روز به روز اوج و وسعت بیشتری گرفته، تا پیروزی انقلاب انجامیده است. در هیچ زمان و در هیچ کجای دنیا دیکتاتوری نتوانسته جلوی مبارزات مردم را سد کند و مقاومت توده را بصفر برساند. همین در برخورد به مبارزات کارگران روسیه در شرب ایط خفقانی روسیه تزاری قدیم گفت: "این مبارزه نشان داد که حتی شدیدترین فشارهای حکومت باستان نشده که تعداد کارگرانی که با حرارت زیاد بسه سوی موسیالیتسم، بسوی آگاهی سیاسی و بسوی مبارزه سیاسی روی میاورند، کم شوند، بلکه زیادتر هم شده اند." (جزمترین وظایف جنبش ما)

سلطان دشمن هیچوقت نمیتواند مطلق شود و توده ستمزده و محروم را هیچ چیز نمیتواند از مبارزه باز دارد. دیکتاتوری حاکم در وطن ما مبارزه را دشوار کرده، و خطرات مبارزه را خیلی بیشتر کرده است. اما در عین حال نه دشواری ناشی از آن بیشتر از دشواریهایی است که نادرستی سیاست ستهمان در سرازه ایجاد میکند، و نه خطراتش بیشتر از خطراتی است که

اشتیاهات و ندانم کاریهای خودمان متوجه ما میسازد. دشواریها و خطرات اساسی را همان تاکنون بیشتر ناشی از اشتباهات خود ما بوده، اما ما این راه، باز به اشتباه، بگردن دیکتاتوری حاکم انداخته ایم.

اشتیاهات سیاسی ناشی از انحرافات ایدئولوژیک، ناتوانی تشکیلاتی و عقب افتادگی سیاسی، باعث میشود که ما در تلاشهایمان با شکست روبرو شویم. ما هنگام برخورد به این شکستها بجای اینکه بخود بازگردیم و ریشه ها و علل آنها در خود، در سیاستها و برنامه و شکل کار خود بجوئیم، به جای اینکه به خود بازگردیم و دریابیم که علت ناکامیهایمان، نداشتن راه حلهای تشکیلاتی، سیاسی، عملی و شوریک، برای حل يك يك مسائل جنبش و پیشبرد آن در شرایط دیکتاتوری است، به طرف مقابل نگاه میکنیم و همه اش را از چشم دشمن می بینیم. حاصل چه میشود؟ اینکه در ذهن ما - و نه در هیچ کجای دیگر - يك "مطلق" از قدرت و سلطه دشمن ساخته میشود. سلطه دشمن را مطلق میبینیم چرا که خطاهای خود را نتوانسته ایم ببینیم. بعبارت دیگر خطاهای ما باعث میشود که ما برای دیکتاتوری حاکم در وطنمان قدرتی بی حد و مرز تصور کنیم. اما ما که در کمال جانپنازی و فداکاری هر لحظه حاضریم جان خود را بدهیم، نمیتوانیم بپذیریم این تنها در ذهن ماست که "مطلق" قدرت دشمن وجود دارد، این است که این مطلق را از ذهن خود به توده منتقل میکنیم - باز در ذهن خود - و از اینجا است که تز مطلقها ساخته میشود: "سلطه مطلق دشمن که بازتاب خود را در ذهن کارگران، بصورت ناتوانی مطلق انسان برای تغییر نظم مستقر پیدا میکند، تاثیر بیواسطه اش تسلیم کارگران به فرهنگ دشمن است. پس وحشت و خفقان که تجسم قدرت دشمن است در تکلیف پولاتاریا به فرهنگ سلطه بقشعلت را ایفا میکند. . . . پس برای اینکه پولاتاریا را از فرهنگ سلطه جدا کنیم، سموم خورده بورژوازی را از اندیشه و زندگی او بزدائیم، و با پایان بخشیدن به از خود بیگانگی او نسبت به بینش خاص طبقاتیش او را برای مبارزه رهائی بخشیم. سلاح ایدئولوژیک مجهز سازیم، باز لازم است که تصور او را از ناتوانی مطلقش در نابودی دشمن درهم شکنیم. قدرت انقلابی در خدمت این امر قرار میگیرد." (ضرورت مبارزه مسلحانه، و رد شوری بقا ص ۴۸-۴۷).

خلاصه اش این میشود که سلطه مطلق دشمن، ناتوانی مطلق کارگران را باعث میشود - البته در ذهن کارگران - و فکر ناتوانی مطلق باعث میشود که آنها به فرهنگ بورژوازی تسلیم شوند - راه مقابله با این وضع این است که سلطه مطلق را با عملیات نظامی بشکنیم، این مطلق که در ذهن توده شکست مطلق ناتوانیش نیز شکسته میشود و دیگر به فرهنگ بورژوازی تعین نمیند و ... و به سلاح ایدئولوژیک مجهز میگردد ...

۱- در اینجا برخلاف موارد دیگر که مطلق دیده شدن رژیم به توده نسبت داده شده، خون رفیق پویان معتقد است که سلطه دشمن مطلق است، او خود میگوید: "سلطه مطلق دشمن که بازتاب خود را ... و این در هیچیک از هدماتی نیز که بوسیله سازمان بزرگ کتاب نوشته شده و تصحیحاتی که طی آنها صورت گرفته، رد نشده است، بدین معنی که خود رقبا نیز به مطلق بودن سلطه دشمن اعتقاد دارند، و این اعتقاد ما یک برداشت غلط است از قدرت و سلطه دشمن - این یکجانبه گریست - مائوتسه دون گفت: "یکجانبه گری بمعنای مطلق فکر کردن است و به سخن دیگر برخسورد متافیزیکی نسبت به مسائل است ..."

اگر تنها به جریان تشدید دیکتاتوری از زمانیکه رفیق پویان این کتاب را نوشته (پایان سال ۴۹) تا امروز (اواسط سال ۵۴) نگاه کنیم، میتوانیم گسه دیکتاتوری طی همین چهار سال و چند ماه دهها بار شدید یافته است - بنابراین سلطه دشمن در آن زمان بهیچ عنوان مطلق نبوده، و امروز نیز مطلق نیست - چرا که باز هم کشیدن تسمه ها جا دارد، و هرگز نیز مطلق نتواند شد - مطلق شدن سلطه دشمن یعنی اینکه پرکاهی بدون اراده اش نجنبد، و این هرگز عملی نخواهد شد - پس اصلاً سلطه مطلق وجود ندارد - تنها در ذهن کارگران بصورت ناتوانی مطلق آنان بازتاب یابد -

۲- توده های مردم ما نیز هرگز به چیزی به نام ناتوانی مطلق خود اعتقاد نداشته اند، بعبارت دیگر آن مطلق ادعائی، هرگز نتوانسته این مطلق دوم را بوجود آورد - دلیلش هم مبارزاتی است که همیشه در وطن ما صورت گرفته است - وقتی کسی به ناتوانی مطلق خود اعتقاد دارد که دست از پسا خطا نکند و تسلیم محض ظلم و ستم باشد، اما مردم ما هرگز چنین نبوده اند -

طی همان سالهایی که ما سرگرم وارد کردن این ترها بوده ایم و در ذهنمان به آنها شکل میداده ایم، مردم ما مبارزات عظیمی چون جهلم جهان پهلوان تختی، مبارزات اتیوسرانی، اعصاب تاکسی رانان و اعصاب متعدد کارگری را داشته اند.

دیکتاتوری و ستم رژیم و مقاومت و مبارزه توده ها دو جنبه يك تضادند که با توجه بلصول دیاکتیک، هیچگاه تشدید دیکتاتوری نمیتواند مقاومت و مبارزه مردم را بصفر برساند. این خلاف قانون مبارزه و خلاف واقعیتی است که در جامعه وجود داشته و وجود دارد، و باز اینهم یکجانبه گیری بمعنای مطلق، فکر کردن و برخوردی متافیزیکی نسبت به مسائل است.

۳- راه حلی که برای شکستن این "مطلقها" ارائه شده نیز کمتر از خود آنها ایوان ندارد. در اینجا مشخصا به یکی از موارد فنی اصول مارکسیسم - لنینیسم بر میخوریم: کار نظامی عده ای محدود از روشنفکران چپ- نشین کار ترویج ایدئولوژی پولتاریا، تبلیغ سیاسی در بین کارگران، و افشاگری سیاسی میشود. عملیات نظامی عده ای محدود به "از خود بیگانگی پولتاریا نسبت به پیش خاص طبقاتیش" پایان میدهد و "او را برای مبارزه رهایبخش به سلاح ایدئولوژیک مجهز" میسازد. ما نادرستی این سخن را در آنجایی که از نفی شدن کار تبلیغی و ترویجی سخن رفت نشان داده ایم. لنین گفت: "یکی از شرایط اساسی توسعه ضروری تبلیغات سیاسی، تهیه زمینه افشاگری های همه جانبه سیاسی است. معرفت سیاسی و فعالیت انقلابی توده ها را با هیچ چیز نمیتوان عریض نمود، مگر بوسیله همین افشاگرها. بنا بر این چنین فعالیتی یکی از مهمترین وظایف تمام سوسیال دموکراسی بین المللی است." بنابراین "قدرت انقلابی" یعنی عملیات نظامی مفرد در خدمت انجام امری قرار میگیرد که، از عهده اش بر نخواهد آمد. و درست این یکی از مهمترین وظایف است که ما با مطلق سازی های خود نفی میکنیم. بیسسه اعتقاد ما ریشه همه اینها بر میگردد به بیش از حد بها دادن به دیکتاتوری دشمن. این را هم بگوئیم که سلطه دشمن را تنها رفیق شهید پویان مطلق نمیدانسته، رفیق احمدزاده نیز میگوید: "هرگونه کوششی از جانب گروهها که ناظر بر ایجاد ارتباط با توده ها و دیگر گروههای کمونیست و شرکت در روند

کی و مبارزات سیاسی مردم - که البته به هیچ وجه گسترش قابل ملاحظه ای ندارد - باشد، گوهها را در معرض خطر جدی ضربات پلیس قرار میدهد. (ص ۲۳) و جایی دیگر " نمیتوان در میان کارگران کار توده ای کرد، نمیتوان دست به ترویج و تبلیغ زد " (ص ۱۵۲) و بالاخره رفقای چریک در نبود خلق شماره ۳ جایی که پس از سه سال " اعمال قدرت انقلابی " باید دیگر خبر از شکسته شدن این مطلقها " بدهند، مینویسند: " تقریباً همه کارگران نتیجه گرفته اند که نمیتوان با قدرت حاکمه درافتاد. " (ص ۴۰) یعنی باز همان ضعف مطلق توده. و جالب اینجاست که زمانی این حکم داده میشود که طبقه کارگر وطن ما هر روز و هر روز در حال مبارزه است و این حکم درست در رابطه با تحلیل از مبارزات ۴۵ روزه هزارها کارگر کفش ملی داده میشود.

بعنوان حاشیه ای در پایان بحث " مطلقها " اینرا هم بگوئیم باز این تز مطلقها را نیز همان صاحبان موتورهای کوچک و بزرگ بما ارمغان کرده اند و گرنه ما اهل این حرفها نبودیم. آنها بودند که گفتند: " نیروی فیزیکی پلیس و ارتش خدشه ناپذیر تصور میشود و خدشه ناپذیری را نمیتوان با کلمات مبارزه طلبید، باید نشان داد که یک سوزا و یا یک پلیس بیش از دیگران ضد گلوله نیست " (نقل از تحلیلی از شورای جامعه ایران ص ۱۲۸). " ترجمه " فارسی این خدشه ناپذیرها " شده آن مطلقها. "

تئوری مراحل - محصول بعدی پوسها دادن به دیکتاتوری و قدرت دشمن اچتوری مراحل است. که باید گفت بوی " بقا " میدهد.

رفقای چریک و مجاهد ما عمر جنبش انقلابی (یعنی عمر سازمانهای انقلابی) را به دو مرحله تقسیم کرده اند، یکی مرحله " تثبیت " و دیگری مرحله مبارزه. رفقای چریک در سه مقاله نبود خلق ۲ در رابطه با یافتن امکان یک برنامه ریزی حد اقل میگویند: " این امر خود نشانه پایان مرحله اول جنبش، مرحله جلب حمایت آگاهترین عناصر و تثبیت سازمان پیشاهنگ در جامعه میباشد. "

در صفحه ۱۱ کتاب سازماندهی و تاکتیکها میخوانیم: " تثبیت سیاسی نظامی جنبش سازمان چریکی پشتاژ و بسیج سیاسی مردم و توده ای کردن مبارزه، دو مرحله متمایز استراتژیک را در کار خط مشی کلی مبارزه مشخص میسازد. " .

هر گروه انقلابی در ابتدای شکل خود، بناچار یک مرحله فعالیت داخلی را باید بگذراند. در این مرحله گروه هیچگونه فعالیت خارجی ندارد. این مرحله معمولا به برخورد نظریات انفرادی که دور هم جمع شده اند و انتخاب یک سیستم ابتدائی سازمانی و یک خط مشی سیاسی برای فعالیت خارجی میگذرد. همینکه گروه این مرحله را گذراند و تصمیم بدست زدن به عمل گرفت، یعنی خواست فعالیت خارجی - خارج از پیکر گروه - را آغاز کند، مرحله دوم - حیاتی - تنش آغاز شده، و از این به بعد دیگر وظائف گروه را مشخصا نیازهای جنبش مردم تعیین میکند. در اینجا دیگر هیچ مرحله ای را بعنوان "مرحله تثبیت" نمیتوان تعیین کرد. مرحله را از این پس جنبش مردم، نیازهای این جنبش و وظایفی که انقلابیون در قبال آن دارند تعیین میکند. باید دید نیاز فوری جنبش مردم چیست؟ و بعد گفت مرحله مبارزه چیست؟ و نیازهای گونه گون جنبش توده را از اولین لحظه اش یعنی، نیاز به افشادگری سیاسی تا آخر رسن لحظه تشکیل دولت انقلابی که بگودی، در هیچ کجا "تثبیت" سازمانهای انقلابی را نمی یابی، که بخواهی مرحله ای را به آن اختصاص دهی. - سال زمانهای انقلابی در جریان پاسخگویی به نیازهای جنبش و انجام وظایف خود است که نتایج تثبیت میشوند، بلکه وسیعا نیز رشد میابند و بدین ترتیب، در مرحله متمایز استراتژیک برای تثبیت نظامی - سیاسی سازمانها و بسیج سیاسی مردم گذاشتن کاملا نادرست است. اگر ما میخواهیم فعالیت بیرونی خود را آغاز کنیم - یعنی سالهای ۴۸-۴۹ و نه امروز پس از ۵ سال - و نیاز روز جنبش مردم نیز "بسیج سیاسی توده" است، ما باید بی تعلل و بدون قیلاج رفتن از همان لحظه اول به این کار بپردازیم. چرا که این است وظیفه ما بنابراین گذاشتن یک مرحله بعنوان مرحله "تثبیت" برای سازمانهای انقلابی، دقیقا بمعنی پتاخیر انداختن تمام وظایف انقلابیون در قبال جنبش توده، طی تمام مدت این مرحله است. هر که در وطن ما در حدود ۵ سال بطول انجامیده است - مرحله "تثبیت" برای سازمانهای انقلابی تعیین کردن یعنی هدف و محور تمامی فعالیتهای یک سازمان را در یک مرحله، حفظ و بقولی خودش قراردادش، وگرنه مرحله تثبیت هیچ معنای دیگری نمیدهد. و به این دلایل است که ما میگوئیم، گذاشتن یک مرحله از فعالیت انقلابی گروه برای "تثبیت" گروه یک

انحراف است که سرچشمه از تزبقا میگیرد و خود حاصل پرمها دادن بسه دیکتاتوری است» از انجائیکه دیکتاتوری را خیلی قدر قدرت و صاحب "سلطه مطلق" میدانیم یکدوره چند ساله، باین خرسند می‌شویم که در زیر ساطور این دیکتاتوری فقط رنده بمانیم. از زیر با و انجام همه وظائف خود در قبال جنبش خلق شانه خالی میکنیم، تا خود را تثبیت کنیم. و این نمیتواند جز همان تزبقا که رفیق شهید پویان به حق با آن جنگید چیز دیگری باشد. در همینجا اینرا بگوئیم که ما تعریفی را که جانباز شهید رفیق پویان از تزبقا کرده است ناقص میدانیم. او تزبقا را چنین تعریف میکند: "برای اجتناب از نابودی باید در محدوده ای که دیکتاتوری نظامی را به قباله نیا نگیرد عمل نمود." اما معتقدیم که پیرو بقا بودن یا نبودن ما را سیاستهای ماست که تعیین میکند، اگر سیاستی که ما در پیش میگیریم یا بهانه های "نیروی کافی نداشتن"، "دشوار بودن فعالیت در بین توده"، بی ثمری فعالیت توده ای، حاضر نبودن توده برای مبارزه، فساد بودن طبقه کارگر" و هر بهانه دیگر ما را بران دارد که از پاسخگویی به ضرورتین نیازهای جنبش شانه خالی کنیم و مرحله ای را مرحله "تثبیت" قرار دهیم، ما دانسته یا ندانسته زرفشار شوری بقا مییم، اگر چه عمیاتمان دیکتاتوری نظامی را هم بقباله برانگیزد و از چه دها شهید هم بدیم. و این مرحله تثبیت ریشه اش در آنجاست.

هیچ کس در هیچ کجای دنیا برای هیچ سازمان انقلابی چنین نسخه ای نیپیچیده که باید یک مرحله از فعالیت انقلابی صرف تثبیت خودش گردد و پاسخگویی به نیازهای جنبش را به مرحله بعد موکول کند. وقتی ماهیت این شوری مراحل بخوبی بر ایمان روشن خواهد شد که یکسو آنچه راجبش توده ها از نیروهای انقلابی طلب میکند، پیش خود مجسم کنیم، و از سوی دیگر فرض کنیم که همه سازمانها و گروههای انقلابی از این شوری پیروی کنند و سه چهارم سالی به "تثبیت" خود بپردازند. در اینجاست که خواهیم دید، واضحین این تیوری به عقب انداختن انقلاب به اندازه طول سالهای "مرحله تثبیت" حکم کرده اند.

ما همانسان که گفتیم معتقدیم که چگونگی هر مرحله از فعالیت جنبش انقلابی را تنها و تنها وظایفی که در قبال جنبش توده دارد تعیین میکند. طی

تمام این چهار پنج سالی که سازمانهای چریکی به تثبیت خود میبرد اخته اند، شرایط جنبشمان از ما طلب میکرده که بفعالیت سیاسی و تشکیلاتی و سیخ و پیگیر در میان توده ها بپردازیم. مبارزات پراکنده را متحد سازیم، شعارها اقتصادی را هرجه بیشتر سیاسی کنیم. تداوم مبارزه را با کار سیاسی و تشکیلاتی خود تضمین نمائیم، رژیم را بتمام معنی افشایش کنیم و در یک کلام بکوشیم تا دشمن را در صحنه مبارزه سیاسی شکست داده، بیکار و سلخانه فردای مردمان را تدارک بینیم. ما قبلا نیز دیدیم که لنین یکی از وظائف (تبلیغ) را در بین کارگران عبارت است از اینکه سوسیال دموکراتها در تمام تظاهرات خود بخودی طبقه کارگر و در تمام عصادماتی که کارگران بخاطر روزگار، مزد کار، شرب ایط کار و غیره و غیره با سومایه داران پیدا میکنند، شوکت ورزند. وظیفه ما از این لحاظ عبارتست از آمیختن فعالیت خود با مسائل عملی و روزمره زندگی کارگر، کمک به کارگران برای اینکه ذهنشان در این مسائل روشن شود. متوجه چه کردن کارگران به عده ترین سو استفاده ها، و کمک بانان برای اینکه خود استهای خود را از کارفرمایان دقیق تر و عملی تر تنظیم نمایند، بالا بردن فهم کارگران در زمینه همستگی و مصالح عمومی و آرمان عمومی کلیه کارگران روس به مثابه طبقه واحد کارگر که قسمتی از ارتش جهانی پولتارترا را تشکیل میدهند. ایجاد محفلهائی بین کارگران، برقراری ارتباط صحیح و مخفی بین آنها و گروه مرکزی سوسیال دموکراتها. چاپ و انتشار مطبوعات کارگری، برقراری مکاتبه بنا تمام مراکز جنبش کارگری، چاپ اوراق و بیانییه های تبلیغی و انتشار آن، تهیه عده ثابتی از مبلغین مجرب، این است بطور خلاصه شکلهای فعالیتهای سوسیالیستی سوسیال دموکراسی روس. " حال تمام این وظائف کنار گذاشته شده و یک مرحله چهار پنج ساله به " تثبیت " سازمانها اختصاص داده شد است و امروز بجای اینکه گفته شود طی ۵ سال مبارزه ما توانسته ایم در میان تمام توده های مردمان ریشه های تشکیلاتی بدوانیم، توانسته ایم با فعالیت افشاء گرانه خود چهره واقعی رژیم را به توده های مردمان بشناسانیم، توانسته ایم دشمن را در صحنه مبارزه سیاسی شکست دهیم و توانسته ایم جنبش انقلابی وطنمان را متحد ساخته و سازمانهای مورد نیاز انقلابمان را بوجیه و

آوریم • به‌شارت داده میشود که : " ما دیگر تثبیت شده ایم " ما هم یکدنیسا خوشحال میشویم از اینکه يك يك سازمانهای انقلابی و پنهان تثبیت شوند و دشمن دیگر نتواند موجودیتشان را بخطر اندازد • خوشحال میشویم که رژیم دیگر نتواند به انقلابیون ضربه بزند • اما مرحله ای را در فعالیت انقلابی به عنوان " مرحله تثبیت " قبول نداریم و بهیچوجه اعتقاد نداریم که حتی یکروز نه چهار پنج سال - کار در جهت انجام وظائفی که جنبش پیش پایمان گذاشته ، باید به عقب بیاقتد، برای اینکه " تثبیت " شویم - اصلا " تثبیت " خارج از دایره فعالیت انقلابی برای پاسخگویی بنیازهای جنبش را نمیشناسیم • ما باید فعالانه ، پیگیر و بی تعلل به انجام وظائف خود در قبال جنبش بپردازیم ، تثبیت خود حاصل خواهد شد •

ما باز بوجود آمدن این تئوری مراحل را هم در حال کار شکیلا نوسی بصورت فرمول " اول سازماندهی کن ، بعد خود را بساز و آنگاه دست بعمل بزن " (هدمه سازماندهی و تاکتیکها) در می آید ، ناشی از پرسها دادن پسه دیکتاتوری و سلطه دشمن میدانیم ، و برای اثبات این مدعا - که رقا به دیکتا توری پرسها میدهند - صدها نمونه میتوان آورد •

هرگونه کوششی از جانب گروهها که ناشی از ایجاد ارتباط با توده ها و دیگر گروههای کمونیست و شرکت در زندگی و مبارزات سیاسی مردم - کسبه البته بهیچوجه گسترش قابل ملاحظه ای ندارد - باشد ، گروهها را در معرض خطر جدی غربت پلمس قرار میدهد ،^{۳۸} نمیتوان در میان کارگران کار توده ای کرد ، نمیتوان دست بترویج و تبلیغ زد •

بعلت خفقان شدید پلیسی در ایران ، طبقه کارگر نمیتواند به امکان مبارزه امیدوار باشد •^{۳۹}

" تقریبا همه کارگران نتیجه گرفته اند که با دیکتاتوری حاکم نمیتوان در افتاد •^{۴۰}

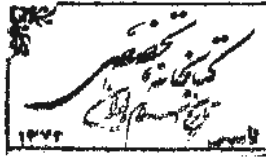
در چنین شرایطی از اختناق جهانی ، طبقه کارگر چگونه میتواند بدون استفاده از این شعارها چند روزی به انصاف ادامه دهد و " اینهاست که ما را وادار میکند ، در ذهن خود از سلطه دشمن مطلق

بسنایم و در فعالیت خود مرحله ای را برای تثبیت خویش قرار دهیم .
 اما ما برآنیم که اگر سیاست درست داشته باشیم و اگر شرایط جامعه
 و جنبش خود را شناخته و منطبق با آن برنامه فعالیت انقلابی بریزیم ، خواهیم
 توانست ، از همان روز اول فعالیت انقلابی کمربند انجام وظایف خود ببندیم . و
 به يك يك نیازهای جنبش پاسخ گوئیم ، و گذشته از این ، راهی هم جز ایستادن
 نیست ، و این راه ، اگر دشوار ، اگر پیچیده ، اگر مشکل و طولانی ، بهر رو بایسد
 طی کرد . بهر گونه کار دیگری نیز - جز جوابگوئی به نیازهای مردم جنبش -
 پرداختن ، از انجام وظائف طفره رفتن است .

دیکتاتوری میتواند کارها را تا حدی دشوار کند . اما بهیچ عنوان نمی-
 تواند ، جلوی انجام کارها را بگیرد . شدید دیکتاتوری خلق را خشکین و عصبانی
 میکند و ما اگر برنامه درست برای مبارزه داشته باشیم و شیوه های کارمان مناسب
 سبب شرایط دیکتاتوری باشد ، خواهیم توانست در شدیدترین شرایط دیکتات-
 وری توده های خلقمان را به مبارزه بکشانیم .

در تاریخ مختصر حزب زحمتکشان ویتنام میخوانیم : " نگودین دیم سر
 دسته فتودالها و همدست آیدیی فوانسویان و ژاپنی ها که امریکائی ها او را در
 کشور خود تعلیم داده بودند . از طرف اربابان تیره سایگون مراجعت داده
 شد تا دولت جمهوری ناسیونالیستی را به بدناهر مستقل باشد تشکیل دهند .
 دولتی که وظیفه اش در انقوای توده ها خلاصه میشد . نگودین دیم به دستور
 امریکائیهما دست اندر دار بدترین نوع دیکتاتوری فاشیستی گردید . از پایمان
 سال ۱۹۵۴ کشتار وحشیانه ای را در تان لون ، چی تان ، کودوک ، موکای ، کوچی
 و بین تان برآه انداخت . مبارزه هم میهنان و وطنپرست ما در جریان " اتهام "
 و " نابودی " کمونیستها توسط وی ، با وحشیگری بیسابقه ای که از یک انتقامجوی
 ای رذیلا نه علیه توده های انقلابی سرچشمه میگرفت سرکوب شد . بدستورار
 در فوریه ۱۹۵۸ هزار مبارز انقلابی زندانی در اردوگاه اجباری فولوی مسموم
 گشتند . دیم در سال ۱۹۵۹ قانونی را گذرانید که بجنایتاران اجازه میداد
 ازادخواهان را بیای گیوتین فرستاده و با متدهای قرون وسطائی بکشتار خلق
 بپردازند .

خلق سلاح خلق باوج خود رسید . از ژوئیه ۱۹۵۹ جنبشهای مبارزه

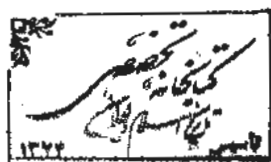


سیاسی در جنوب بقیاس وسیعی اوج گرفت . آنها برگزاری کنفرانس هدماتسی بخاطر سازماندهی انتخابات، جهت اتحاد مجدد میهن را خواستار گردیده، در مقابل مانورهای اغفالگرانه " زفراندوم " ها و انتخابات مجلس ملی دست نشانندگان، ایستادگی نموده، و خواستار آزادیهای دموکراتیک و بهبود زندگی خلق بودند . این جنبشهای ملیونها انسان را از ایالت کوانگ تری تا راس کاما - از جمله دانش آموزان کائو دای - هواهو و کلیمای کاتولیک و همچنین هم میهنانی را که با زور به جنوب منتقل شده بودند، بسیج کردند . ۰۰۰ (ص ۴۸-۴۷)

شدت دیکتاتوری چندین برابر دیکتاتوری حاکم در وطن ماست و سر بردن انقلابیون را قانونی کرده اند و هزار زندانی را یکجا سم میخورانند، آن وقت در چنین شرایطی خفقانی رفقای ویتنامی ما نه دست به عملیات چریکسی میرتند تا مطلقاً را بشکنند، و نه مبارزات سیاسی و توده ای را بخاطر دیکتاتور ری بودن شرایطی میکنند . بلکه دقیقاً در برابر این دیکتاتوری برای انداختن " جنبشهای مبارزه سیاسی " میپردازند و از این راه ملیونها انسان را بسیج میکنند و با کشیدن ملیونها انسان - از دانش آموز مدرسه تا کشیش کلیسا - به مبارزه با دیکتاتوری حاکم است که در واقع به دیکتاتوری نیشخند میرتند . "وحان ما نیز اگر میخواهیم بتوانیم بمقابله با دیکتاتوری حاکم در وطنمان پرداخته، " سلطه مطلق " ادعائیش را به ناتوانی آشکار واقعی تبدیل سازیم، باید از این تجربیات انقلابی بیاموزیم، و این تجربیات بی نهایت ارزنده و راهگشا، را بکار بندیم . ما باید به این دیکتاتوری با اندازه خود شریها دهیم و ملیونها انسان زحمتکش را - که عمیقاً ناراضی از این وضع و آماده مبارزه اند - بجارزه با آن بکشیم . نه اینکه از آن در ذهن خود " مطلق " بسازیم و بعد هم برای شکستن آن، با بجهامان " بجهائی که بدون کارگران (بخوانید بدون توده ها) آشکارا بی قدرند، به جنگ آن برویم ."

به امید فردائی - هرچه زودتر - که رزماوران جنبش انقلابی وطن
ها - کمونیست و غیر کمونیست - خود را از این بن بست خود ساخته رها سازند،
در بطن مبارزات توده جای گیرند، و مبارزات مسلحانه توده ای را در شهر
و روستای وطنمان تدارک دیده، پیروزی انقلاب را در پرتو رهبری حزب کمونیست،
وحدت رزنده نیروهای انقلابی در جبهه متحد خلق و آگاهی و شکل توده ها
تضمین نمایند.

هرچه سرفراشته تر باد پرچم
وحدت سارکسیسم - لنینیستهای
ایران



چاپ اول اسفند ۱۳۵۴

چاپ دوم اردیبهشت ۱۳۵۵

چاپ سوم مهر ۱۳۵۵

فهرست مطالب

۵	مقدمه .
۱۴	شرایط جامعه :
۲۶	شرایط جامعه از ما چه طلب میکند و ما کجائیم .
۳۰	چرا در چنین بن بستنی گیر کرده ایم ؟
I	- تعطیلات نظامی منفرد اهمیت اساسی و تعیین کنندۀ (نفس محوری)
۳۱	مید همیم .
۵۰	II مبارزات تودهای رانفی میکنیم و اصلا ضرورتش را نمی بینیم .
۷۷	الف: عناصر فعال جنبش توده را از این جنبش جدا میکنیم .
۸۰	ب: مبارزات توده را بخود میگردانیم و در حد اعلا حمایتش میکنیم .
۸۷	ج: مبارزات توده را با یاد ایدئولوژیستی مینگریم و نواقص را توجیه کرده در بین تود همیز مقاومت فردی را تشویق میکنیم .
۹۹	د: مبارزات تود را مبارزات رفرومیستی و نه ایدئولوژیکت میدانیم .
III	کار تبلیغی و ترویجی را نمی میکنیم .
۱۰۶	الف: کار سیاسی را بیشتر از جنبه و نه نهایت کار توضیحی (توضیح عملی نظامی) را بجای آن میکنداریم .
۱۱۴	ب: بافتنکاری توجهلا زهراندازیم و اقدامات رژیم را بیجواب میکنداریم
۱۲۹	ج: نقش افشا کننده و آگاهی دهنده را به محب میدهمیم .
۱۳۱	د: اهمیت شعوری و رهبری سیاسی جنبش را نفی میکنیم .
IV	- مسائل تشکیلاتی جنبش را نمی بینیم .
۱۴۵	الف: شکلها و سیاستهای تشکیلاتی .
۱۴۶	ب: سیاستهای تشکیلاتی چریکی .
۱۵۴	ج: سازمانهای مورد نیاز انقلاب
۱۶۷	۱- حزب کمونیست ایران م تشکیلات رهبری کننده ی انقلاب
۲۰۱	۲- جبهه متحد خلق .
۲۱۳	۳- سازمانهای حرفه ای .
۲۲۸	۴- ارتش آزاد بیخس تودهای

- ۷ - بر خورده کاری‌های خود پیربها مید همیم .
- الف: گذشته مبارزات مرد معان را نفی میکنیم .
- ب: مبارزات توده و پراتحت قائلو عملیات نظامی خود مید انهم .
- ج : در تحلیل هایمان به اشتباه من افتیم .
- ۶ - به دیکتاتوری و سلطه دشمن بیش از حد بها مید همیم .

دانشجو جوان مبارز
 مدبر فدائیان آزادی طبقه کارگر با جنبش

